مائوئیسم
و بازتاب آن در ایران

ف. م. جوانشیر

۱۳۵۳

iran-archive.com

مائوئیسم
و بازتاب آن در ایران

ف. م. جوانشیر

۱۳۵۳

iran-archive.com

آغاز سخن

جنبش انقلابی ایران ــ بمعنای وسیع این کلمه ــ ازدادشتن مشی درست انقلابی بیش از آن رنج کشیده و زیان دیده است که بتواند نسبت بهر آنچه که با مشی انقلابی مربوط میشود بی اعتنا بماند. چشم اسفندیار جنبش ما در اینجاست. شاید هنوز کسانی باشند که به مشی درست کم بها دهند و تلاش در یافتن آنرا ــ که اساسی ترین و دشوارترین کار انقلابی است ــ "روشنفکرانه" کار روشنفکران کابینه‌نشین بنامند. ولی تعداد چنین کسانی روبکاهش است. تجربه تلخ گذشته و وضع دشوار کنونی هر انقلابی صدیق را قانع میکند که اولین شرط پیروزی داشتن مشی صحیح انقلابی است.

اما از این برتر ضرورت قطعی مشی درست انقلابی، تا یافتن، تدوین و درک و اجرای آن راه درازی در پیش است، چرا که شاهراه یکی و بیراهه فراوان است. شدت ضربه ای که به جنبش انقلابی ایران وارد آمد و دشواری تجدید حیات کامل آن در کشور ما و زن مخصوص سنگین قشرهای خرده بورژوا خواه ناخواه بیراهه‌ها را بیشتر در جلوی پای جنبش قرار میدهد.

یکی از اساسی ترین کارها که جنبش ما در تلاش دست یابی به مشی درست انقلابی باید انجام دهد بستن بیراهه‌هاست، تا سیر بسوی شاهراه آسانتر و مطمئنتر باشد.

مائوئیسم که موضوع بحث ماست تنها یکی از خیابانهای ناسالم و یکسی از بیراهه هاست. نقطه تلاقی بسیاری از آنها در زمان ماست. این جریان سیاسی ــ ایدئولوژیک با بی پروائی بیسابقه ای نظریات بسیار گوناگون را از "چپ" و راست با هم میآمیزد و با سود گرائی مصرف کننده آسان پسندی هر آنچه را که در لحظه معین قابل استفاده بشمارد، بکار میگیرد و به آسانی از یک تفرعی بهلا تفرعی دیگر میگذرد. ما در بحث از مائوئیسم نه با یک سیستم منطقی و منظم تفکر، بلکه با انواع نظریات گاه متناقض روبرو هستیم که فصل مشترک و تنها جهت تغییرناپذیرشان آنها دشمنی با مارکسیسم ــ لنینیسم، دشمنی با جنبش کمونیستی و اردوگاه سوسیالیستی است. شاید در هیچ جای دیگری بهتر از گفتار و کردار مائوئیست ها نتوان این حقیقت را این چنین آشکار دید، که ماورای "چپ" در حال به راست و ماورای راست می پویند. مبارزین انقلابی ایران با طرد مائوئیسم، در همه اشکال تظاهر آن، بسیاری از بیراهه ها را خواهند بست و راه خود را بسوی کمال هموار خواهند ساخت.

جزوه حاضر در نهاله فعالیت پرثمری است که حزب توده ایران از زمان عرض اندام مائوئیسم در عرصه بین المللی برای مبارزه با آن آغاز کرد . در ده سال گذشته حزب ما در دفاع از مارکسیسم ـ لنینیسم ، دفاع از سلامت جنبش دموکراتیک وملی ایران ، حفظ پیوند های انترناسیونالیستی طبقه کارگر ایران وتدوین مشی درست انقلابی ، کار بزرگی از پیش برده وهرشکل وهرجانب از تظاهر نظریات نادرست مائوئیستی را بموقع خویش بررسی وافشاء کرده است . برپایه فعالیت گذشته اینک میتوان نظرکلی بمائوئیسم وبازتاب آن در ایران انداخت وآنرا در مجموع خویش بررسی کرد . چنین کاری بدرک کاملتر ماهیت ضد مارکسیستی ـ لنینیستی مائوئیسم ومسلح شدن علیه آن کمک میکند .

جزوه در سه بخش تنظیم شده است : بخش اول به پیدایش وتحول مائوئیسم در سیر انقلاب چین اختصاص دارد . بخش دوم شبه تئوری ها ئیرا که مائوئیسم در آغاز دهه ۱۹۶۰ ـ ۷۰ عرضه داشت (وگروههای مائوئیست های ایرانی تنها پس از ۱۹۶۸ کوشیده اند آنها را بطور مسلم در جنبش ایران عرضه دارند) بررسی میکند . بخش سوم مائوئیسم عریان وبی پرده را در عمل نشان میدهد .

شاید امروز که مائوئیسم کمتر تئوری میباشد وبیشتر بصورت یک نیروی سیاسی باهدفهای نامسالم جهانی عرض اندام میکند ، بهتر آن میبود که ما نیز کمتر به شبه تئوری ها بپردازیم وبیشتر وضع امروز سیاست رهبری مائوئیستی چین را توضیح دهیم . ولی ما لازم دانستیم شبه تئوریهای مزبور را با دقت بررسی کنیم زیرا درک عمیق روشن کنونی رهبران مائوئیست پکن بدون بررسی پیگیر خط سیری که طی کرده اند دشوار است . چه بسا انقلابیون صدیقی که نمیتوانند رابطه حال وگذشته را بیابند ودام بااین سئوال روبرو هستند که وضع کنونی چین چرا وچگونه پیدا شد . مراجعه بگذشته ومطالعه آثار مائو ـ که بعنوان بزرگترین گنجینه مارکسیسم ـ لنینیسم معرفی میشود ـ ودنبال کردن مبارزه درون حزبی بی امانیکه در چین مدت چهل سال آزگار جریان داشته وارد ، ما را با حقایقی آشنا میکند که در پرتو آنها روشن کنونی مائوئیست ها قابل درک میشود . در جریان آشنائی با حوادث ، مبارز آگاه انقلابی درمییابد که " انقلاب کبیر فرهنگی چین " وسیاست عمومیه در کنگره نهم حزب کمونیست چین تحت الشعاع ارتقاعده ای در تاریخ مائوئیسم ونشانه ای از تغییر ماهیت آن نیست ، بلکه مرحله نوینی است در تکامل این جریان نامسالم ناسیونالیستی که در سال ۱۹۴۱ بصورت " اصلاح سبک " بروز کرد . بعلاوه بسیاری از عناصر صدیق نهضت ضد اینکه روشن کنونی سیاسی پکن را درک میکنند ، هنوز از زیر نفوذ شبه تئوریهای مائوئیستی بیرون نیامده اند . بنظر آنان چنین مینماید که مائوئیسم ابتدا هسته صحیحی داشته ورهبری مائوئی پکن برخی حرفهای درستی میزد ولی در سال های اخیر از آنها برگشته وراه دیگری پیش گرفته است . این مبارزین گمان میکنند که میتوان سیاست کنونی پکن را درک کرد ولی شبه تئوریهای مائوئیستی را ، کامل ویا بطور مبهم ، نگاه داشت وتئوریهای جدید مائوئیستی را هم ، جدا از سیاست پکن پذیرفت . تنها با سیاست درستی که گاه در پاره را مانقلاب ، صلح وجنگ ،

همزیستی مسالمت‌آمیز، تضادهای دوران ما، رابطه جنبش‌های ملی و جنبش کمونیستی و اخیراً افسانه ابرقدرت‌ها و غیره در میان قشر معینی از مبارزین بیان میشود، نمونه‌هائی است از بقایای شبه‌تئوریهای مائوئیستی، که خود مائوئیستها آنها را از دیگران — مثلا از آنارشیست‌ها، تروتسکیست‌ها، ایدئولوگهای شناخته بورژوائی زمان ما بعاریه گرفته و با فلسفه‌های دوران فئودالی چین بهم آمیخته و با نیازمندیهای سیاست ویژه خویش دمساز کرده است.

پذیرش شبه‌تئوریهای مائوئیستی ضمن انتقاد از روش کنونی پکن منطق معینی دارد. مائوئیسم بمثابه ناسیونالیسم پرخاشگر و برتری‌جوی چین، در درون خویش متضاد است. از یکسو ناسیونالیسم است و از سوی دیگر مدعی جهانشمولی. و همین تضاد درونی به پیدایش نظریات دو پهلو و "وسط" برزمینه فکری مائوئیسم، امکان میدهد، نظریاتیکه تلقین ناسیونالیستی پکن را میپذیرند و تحت تاثیر آن علیه انترناسیونالیسم پرولتری و جنبش کمونیستی برافروخته میشوند ولی در عین حال از همین موضع ناسیونالیسم برافروخته خویش نمیتوانند با روشهای معین سیاسی پکن نیز موافق باشند، مقاومتی ابراز میدارند تا هم آرامش وجدانی پیدا کنند و هم بتوجیه نسبی مواضع خویش دست یابند بدون اینکه به عمق نادرستی نظریات مائوئیستی دست یافته باشند. از اینجا است که ما تصمیم گرفتیم شبه‌تئوریهای مائوئیستی را جدی بگیریم و بدون توجه به اینکه این "تئوریها" از همان ابتدا ساتر هدفهای معین سیاسی بوده آنها را بررسی کنیم و تعارض و تقابل آنها را با مارکسیسم — لنینیسم و بطور کلی مشی صحیح انقلابی نشان دهیم.

نوشته حاضر علیه نظریات مائوئیستی است و نه علیه گروههای کوچک و پراکنده مائوئیست‌های ایرانی. این گروهها در نبرد با حقیقت خود را بحد کافی افشاء کرده و صد پاره شده اند. میدان تاثیر آنان نیز بسیار کوچک است و تردیدی نیست که آینده‌ای جز اضمحلال و یا پیوستن علنی به ارتجاع ندارند. اما نظریات مائوئیستی در ایران تنها و حتی بطور عمده از جانب گروههای رسما مائوئیست منتشر نمیشود. طیف وسیعی از محافل سیاسی، از شاه و هیئت حاکمه گرفته تا گروههای معین اپوزیسیون ضد رژیم در خارج از کشور این یا آن جانب از نظریات مائوئیستی را به این یا آن شکل منعکس میکنند. و بعبارت دقیقتر بین آنان و مائوئیسم تبادل دائمی نظر و تجربه و استدلال در مبارزه ضد کمونیستی وجود دارد. لذا ضروری است که نه با گروههای پراکنده سترون بلکه با نظریات مائوئیستی روبرو شویم.

iran-archive.com

بخش اول

پیدایش و رشد مائوئیسم در سیر انقلاب چین

در اکتبر ۱۹۵۰ مجله "نیوزویک" بمناسبت اولین سالگرد تشکیل جمهوری توده ای چین مقاله ای نوشت براین پایه که مائوتسه دون قبل ازاینکه کمونیست باشد یک ناسیونالیست چینی است. نویسنده مقاله متذکر میشد که دول غربی میتوانند ازناسیونالیسم شدید مائو استفاده کرده وجمهوری توده ای چین را ــ تحت رهبری مائو ــ علیه شوروی برانگیزند ودربرابرآن قرار دهند. نویسنده پیش بینی میکرد که این امرتحقق خواهد یافت. این مقاله جلب نظرروزنامه اطلاعات راکرد وترجمه آن درشماره ۲۲ مهرماه ۱۳۲۹ این روزنامه منتشرشد.

درآنروزها برای مبارزین انقلابی ایران مطالب این مقاله یک تحریک زشت ضد کمونیستی و پیش ازهمه ضد چینی مینمود وبنظرمیآمد که امپریالیستهای امریکائی پس ازشکست درجنگ علیه خلق چین بوسائل ناشیانه ای خود راتسلی داده ودرفریب مردم عادی میکوشند. علاقه آتشین همه مبارزین ایرانی وبویژه اعضای حزب توده ایران بجنبش انقلابی چین وامید بآینده این جنبش عظیم ترازآن بود که جائی برای تامل دراینگونه مطالب باقی گذارد.

اما امروزوقتی این مقاله رامیخوانیم پیشگوئی های نویسنده درنظراول معجزه آسامیآید. راستی نویسنده "نیوزویک" ازکجا بهچنین علم الیقینی دست یافته بود؟ آیا همانوقت محملهای آشکاری برای اینکه چین توده ای علیه جنبش کمونیستی برگردد وجود داشت که مورد توجه وی وامثال وی قرارگرفته بود؟ این محملها کدامند؟

یکی ازروزنامه نگاران شوروی که ازسال ۴۱ ــ ۱۹۴۳ دریانان بوده مینویسد:

"بسیاری ازرفقا پس ازچندین جلسه ملاقات بامائوتسه دون، حتی کسانیکه مدتها باروش وی آشنا بوده اند ازخود میپرسیدند: "بالاخره این مائوکیست؟ آیا مارکسیست است، آیا بطورکلی کمونیست است؟" (۱).

راستی مائوکیست؟ آیا درسال ۱۹۴۱ هم درکمونیست بودن وی تردید وجود داشته است؟ دراینصورت چگونه توانست درراس جنبش عظیم کمونیستی یک کشور قرارگیرد؟ پس کمونیست های واقعی چین چه میکردند؟ آیا آنها ازمائوحمایت کرده اند؟ درجنبش انقلابی چین چه گذشته که امروزشاهد نتایج ناگوارآنیم؟ ما میکوشیم بهمراه خوانندگان درتاریخ این جنبش وپیش ازآن در زندگی سیاسی مائو ومبارزات درونی حزب کمونیست چین پاسخ پرسش های فوق وبرخی دیگر از پرسش های مقدر رابیابیم واینکاررا بامروری درزندگی نامه ای که خود مائوآنرا تدوین کرده آغازمیکنیم.

---

(۱) ــ ولادیمیرف، ریازانف "صفحاتی اززندگینامه سیاسی مائوتسه دون" مسکو ۱۹۶۹، ص ۲۳.
(ازاین پس "زندگینامه سیاسی")

۱ ـ زندگینامهٔ مائو از زبان خود وی

این زندگینامه را ادگار اسنو (Edgar Snow) خبرنگار امریکائی از زبان خود مائو منتشر کرده است . اسنو که مورد احترام ویژه مائوست میگوید که مائو زندگینامه اش را نوشت و برایم خواند. آنرا به انگلیسی ترجمه کردم و مترجم رسمی مائو آنرا با اصل نوشته مائو مطابقه کرد . این زندگینامه بخشی از کتاب اسنو تحت عنوان " ستاره سرخ برفراز چین " است که شهرت دارد .

در این زندگینامه مائو چنین مینویسد :

" در سال ۱۸۹۳ در دهکدهٔ شائوشان ـ ایالت خوان متولد شدم . . . در هشت سالگی بمدرسه ابتدائی رفتم . تا ۱۳ سالگی تحصیل کردم . . . شنیدم در خسیانگ مدرسه جدیدی باز شده و در آن تدریس بشیوه جدید است ، ۱۴۰۰ پول مسی پرداختم و اسم نوشتم . آنوقت شانزده سال داشتم " .

مطابق تاریخی که مائو از تولدش میدهد این زمان مصادف است با انقلاب اول روس و بیداری آسیا و انقلاب ایران ، ترکیه و بالاخره انقلاب چین . اما مائوی ۱۶ ـ ۱۸ ساله تحت تاثیر حوادث انقلابی قرار نمیگیرد . از قهرمانیهای پرولتاریای روسیه خبری ندارد و تنها چیز قابل ذکر که در سال ۱۹۳۶ از حوادث آنروزها بیادش مانده پیروزی نظامی ژاپن بر روسیه است که در وی حس احترام نسبت به ژاپن ایجاد کرده است . مائو میگوید :

" معلم ژاپنی داشتم . . . مسخره اش میکردیم . . . ولی میخواستم از ژاپن صحبت کند . . . من آنوقت زیبائی ژاپن را شناختم و چیزی از زور و قدرتش را در ترانه های پیروزیش بر روسیه احساس کردم " .

مائو ادامه میدهد :

" یادم هست که از مرگ سلاطین چین با خبر شدم . من آنوقت مخالف سلطنت نبودم . مسحور قصهٔ شاهان باستانی چین بودم . . . بسیاری کتابها درباره آنها خواندم . . . در کتاب قهرمانان بزرگ دنیا . . . درباره ناپلئون ، کاترین ، پطر اول ، ولینگتن ، گلادستون ، روسو ، مونتسکیو ، لینکلن مطالبی خواندم . . . آرزو داشتم بشهر چانگشا بروم . آنجا مدرسه بزرگی بود . . . در آنجا اولین روزنامه را خواندم که روزنامه ناسیونالیستی انقلابی بود . . . کشور در آستانه انقلاب بود . . . مقاله ای نوشتم و بدیوار مدرسه چسبانیدم . این روزنامه اولین عقیده سیاسی مرا منعکس میکرد که زیاد روشن نبود " .

مائو در اینوقت از نوزده گذشته و به بیست سالگی میرسد و انقلاب ۱۹۱۱ چین آغاز شده . وی آنچه از انقلاب بیادش مانده بیان میکند که نشانه دوری وی از حوادث بزرگ آندوران و محدودیت کامل افق دید زندگی اوست :

" . . . مبارزه علیه سرمایه خارجی . . . مبارزه برای مطالبه پارلمان شروع میشد . . . کسی بمدرسه ما آمد علیه سلطنت منچوری و از انقلاب و جمهوری حرفهائی زد . . . . تصمیم گرفتم به ارتش انقلابی بپیوندم . . . اما قبل از اینکه برسم ، شورش شهر را فرا گرفت . . . پرچم چین " خان " بجای پرچم منچوری برافراشته شد . من از بالای بلندی این منظره را میدیدم . مردم از حکومت جدید راضی نبودند . . . بسیاری از دانشجویان میخواستند با ارتش بپیوندند . . . منهم اسم نویسی کردم . حقوقم هفت دلار بود . . . سربازان میبایست آب بیاورند . اما من چون دانشجو بودم با آوردن آب موافقت نکردم

وازفروشندگان آب خریدم . . . همانوقت برای باراول کلمهٔ سوسیالیسم راشنیدم ... ششماه دارتش بودم " .

در اینوقت مائوهنوزنمیداند چه‌کاره است وچه‌میخواهد . وی آینده زندگی خود را، روی آگهیهای روزنامه‌ها تعیین میکند ودر مدت کوتاهی در قریب ده مدرسه ازمدرسه پلیس گرفته تاصابون پزی و حقوق اسمینوبسد وهربارمبالغی پول میدهد تابالاخره بدانشسرای معلمین میرسد . خود او میگوید :

" خواستم بتحصیل برگردم . آگهیهای روزنامه هارامیخواندم که کجاتحصیل کنم . آگهی یك مدرسه پلیس نظرم راجلب کرد . اسمم رانوشتم . اماآگهی دیگری دیدم ازمدرسه صابون پزی . پول نمیخواست . غذاوپانسیون میداد نظرم راجلب کرد . زیراصابون پزی برای جامعه فایده زیادی داشت وسبب ثروتمند شدن کشور ومردم بود ، اسمهرانوشتم . . . اعلان جالبی ازمدرسه حقوق خواندم که چیزهای عالی وعده میداد . . . نامه ای بخانواده انوشتم وپول اسمنویسی خواستم . . . دربرابرآنهانظرمزیبائی ازآینده درخشان خویش بمثابه‌حقوقدان وصاحب منصب عالیرتبه دولتی ترسیم کردم . . . ورود به پرداختم واسمنوشتم . سرنوشت ازنو بصورت یك آگهی دیگرازمدرسه بازرگانی دربرابرم قرارگرفت . . . رفیقی بمن توصیه کرد که کشورنیازمند مدیران اقتصادیست . . . دلا پلش محکم بود . قبول کردم . ورود به پرداختم ووارد شدم . اماهمچنان بخواندن آگهی هاادامه‌دادم . روزی آگهی جذاب مدرسه بازرگانی عالیتری راخواندم . . . گفتم بهتراست کارشناس بازرگانی شوم . ورود به‌پرداختم واسم نوشتم . یکماه درس خواندم . مدرسه جدید ازاین‌نظرنیا مساعد بود که زبان انگلیسی راجزومواد درسی میگذاشت ومن برخلاف سایرشاگردان ازانگلیسی چیزی جزالفبا نمیدانستم . ازاین‌وضع بجان‌آمدم . مدرسه رارهاکردم وباز هم بخواندن آگهی هامدارس پرداختم . ورود به دادم ووارد مدرسه متوسطه دولتی شدم . . . خوشم نیامد . . . تصمیم گرفتم مدرسه رارهاکرده خودآموز کنم . . . روزهابه کتابخانه‌میرفتم . برای باراول نقشه جغرافیائی جهان رادیدم . کتابهای " ثروت ملل " آدام اسمیت ، " منشاء انواع " داروین ، کتابی درباره‌آداب معاشرت ازاستوارت میل ، آثاری ازروسو ، منطق اسپنسروکتابی درباره حقوق از مونتسکیو . . . جغرافیای فرانسه ، انگلستان ، روسیه وغیره . بالاخره درسال ۱۹۱۲ وارد مدرسه‌متوسطه خوان شدم . پنجسال تحصیل کردم . ازآنوقت افکارسیاسی من شروع کردند بشکل گرفتن " .

این افکارچگونه شکل گرفته است ؟ ازخود مائومیشنوید :

" من‌آنوقت ایدآلیست بودم . . . درباره " نیروی خرد " رساله ای‌نوشتم که معلم نمره ۱۰۰ داد . . . معلم دیگری شماره های کهنه روزنامه ایراکه مربوط بیك سازمان انقلابی مخفی بود (سازمانی کمون پات سن تشکیل داده بود وبعدا کمیدان شد) بمن میداد . نظرم رابشدت جلب کرد " .

اما مائودراین‌سازمان‌نمیشود وبفکرتشکیل سازمانی ازنوع دیگراست ومیگوید : نیکه

" بداشتن دوستان‌نزدیك نیازی احساس کردم . درروزنامه ای آگهی دادم وازجوانانا عرق میهن پرستی دارند وحاضرند درراه‌میهن‌قربانی دهند دعوتکردم . . . بتدریج دانشجویان راد ورخود گردآوردم که بعدها تبدیل بیك سازمان شد . . .

این یک گروه کوچک ازافراد جدی بود که وقت نداشتند تا در مسائل کوچک تلف کنند... اعضای این گروه وقت عشقبازی ویا ماجراهای رمانتیک نداشتند " . (در صفحات بعد مائو یادآوری میکند که بعدها در مسئله اخیر تغییر عقیده داده است) .

در این زمان (۱۹۱۷ که مائو ۲۵ ساله است) در مغز من اندیشه‌های دموکراتیسم، لیبرالیسم وسوسیالیسم بطرز عجیبی درهم میآمیخت . علاقه گنگی به دموکراتیسم قرن نوزدهم ، نظریات تخیلی ولیبرالیسم ازمد افتاده در من وجود داشت . . . در ۱۹۱۸ مدرسه را بپایان رساندم . . . تصمیم گرفتم به پکن بروم . عده ای ازجوانان بفرانسه میرفتند . . . ولی من نرفتم زیرا احساس میکردم که هنوز میهن خود را بدرستی نمیشناسم ووقت من در چین سودمندتر خواهد گذشت . آنهائیکه میخواستند بفرانسه بروند زبان فرانسه میآموختند ولی من نیاموختم ، نقشه‌های دیگری داشتم . . . چند جزوه پیرامون آنارشیسم خواندم که نظر مرا جلب کرد . . . آنوقتها من بسیاری ازاحکام آنها را تایید میکردم " . (تکیه همه جا ازماست . م . ج .)

در اینوقت مدتهاست جنگ جهانی اول پیش آمده . انقلاب اکتبر جهانی را تکان داده ودر خود چین انقلاب دموکراتیک در حال غلیان وجوشش است . اما مائو کمترین خبری ازآنها نمیدهد . وی که در سال ۱۹۳۶ ظاهرا صادقانه شرح زندگی خود را میگوید حتی کلمه ای ازانقلاب اکتبر ، لنین ، مارکس ، پرولتاریا وحتی جنبشهای دهقانی چین بمیان نمیآورد " برای خواننده جویا ، بررسی شرح حال مائو ــ اززبان خود وی ــ بعلت محدودیت علائق ورابطه مائو با زندگی سیاسی واقتصادی واجتماعی جهان وچین وکوتاهی افق دیدش شگفت آور است . مائو بطور کامل در حصار محکم جامعه عقب مانده چین ، در گوشه شهرستانی دور افتاده بزرگ شده وخود نیز تلاشی برای شکستن این حصار نکرده است . شاید این زندگی محدود برای یک دهقان زاده چینی پرورش یافته در گوشه شهرستان طبیعی باشد . شاید بتوان گفت که در اینجا تراژدی انسانهای ساده ای که دسترسی به تمدن معاصر ندارند تجلی میکند . آنان بدون اینکه خود گناهی داشته باشند ازمسیر زندگی دور میافتند . درد آنها قابل درک است . اما دیگر ادعای فردی ازمیان آنان که میخواهد رهبر پرولتاریای جهان باشد نه قابل درک است ونه بطریق اولی پذیرفتنی . با اینحال مائو معتقد است که رهبر پرولتاریای جهان وهمه خلقهای جهان است ومارکسیسم ــ لنینیسم را بسطح بالاتری ارتقاء داده است . اما وی چگونه ودر کجا با مارکسیسم ــ لنینیسم آشنا شده است ؟ ازخودش بشنوید :

" طی زمستان ۱۹۲۰ . . . برای باو اول تئوری مارکسیستی وتاریخ انقلاب روسیه را راهنمای خود قرار دادم . . . بسیاری چیزها درباره حوادث روسیه خواندم وحریصانه ادبیات بسیار کم مارکسیستی را که آنوقت در چین پیدا میشد بلعیدم . بویژه سه کتاب در مغز من اثر عمیقی گذاشت ودر من ایمان بمارکسیسم ایجاد کرد : " مانیفست حزب کمونیست " ، " مبارزه طبقاتی " اثر کائوتسکی ، " تاریخ سوسیالیسم " اثر کیرکاپ " .

مائو میگوید در تابستان ۱۹۲۰ (ششماه پس ازاولین آشنائی با مارکسیسم) در تئوری وتا حدودی در عمل مارکسیست شدم . یادآوری کنیم که ازاین سه کتابیکه اثر عمیقی در مائو گذاشته ودر وی ایمان بمارکسیسم ایجاد کرده تنها یکی ، " مانیفست " اثر مطمئن مارکسیستی است (بشرطی که ترجمه آنزمان چینی دقیق باشد) . آثار خوب کائوتسکی هم خالی ازلغزش نیست وعجب اینکه درست در سال ۱۹۲۰ که در جنبش جهانی کمونیستی وکارگری چنان مبارزه ای علیه رهبران ورشکست انترناسیونال دوم بویژه کائوتسکی جریان داشته ، مائو معلومات مارکسیستی خود را بر آثار وی استوار کرده است . واما اثر کیرکاپ که مائو ازآن با چنین تجلیلی نام میبرد ، اصولا مارکسیستی نیست و

"انتقاد" ازمارکسیسم است. کیرکاپ ــ که مارکسیست نیست ــ دراثری بنام "تاریخ سوسیالیسم" از مارکس به این دلیل انتقاد میکند که گویا نظریات مارکس "محدود ویکجانبه" است. کیرکاپ اساسی‌ترین کشفیات مارکس را در اقتصاد سیاسی یعنی آموزش مربوط به اضافه ارزش را از "نظرتاریخی نادرست" مینامد و مدعی است که سوسیالیسم تنها زمانی نقش مثبتی ایفا خواهد کرد که از "ماتریالیسم وازهرچه مجرد ومطلق" است پاک شود. درعین حال کیرکاپ آنارشیست ها را که "سوسیالیستهای انقلابی" مینامد برمارکسیست ها ترجیح میدهد. (۱)

تصادفی نیست که چنین اثری در ذهن مائو اثرعمیقی گذاشته تا جائیکه وی در سال ۱۹۳۶ نیز هنوز این اثر را یکی از پایه‌های ایمان خود بمارکسیسم معرفی میکند. اشاره‌ای که مائو در زندگینامه‌ای بعلائق گذشته آنارشیستی خود میکند تنها گوشه ای از حقیقت است. درواقع مائو در سالهای ۱۸ ــ ۱۹۱۷ بشدت تحت تاثیر نظریات آنارشیستی قرار داشته ودر مقاله‌ایکه در تابستان ۱۹۱۹ نوشته آنارشیسم را برمارکسیسم ترجیح داده است، چراکه بقول مائو آنارشیسم "وسیعتر وعمیق تراست". وی در آنسال کمونیستها را "گروه اقدامات قاطع" مینامد که "مردی متولد شده در آلمان" در راس آنهاست (ظاهرا منظورش مارکس است) ومعتقد است که آنارشیست ها که "مردی متولد شده در روسیه بنام کروپتکین در راس آنهاست" برکمونیست ها ترجیح دارند. (۲).

صحبت تنها برسراین نیست که مائو در آستانه سی سالگی، یکی دوسال قبل از اینکه از نظر "تئوری مارکسیست شود" دارای نظریات آنارشیستی بوده است بلکه صحبت برسراینستکه وی این نظریات را در سالهای بعد نیز حفظ کرده ودر کار سیاسی و "تئوریک" خویش از آنها بهره میگیرد.

ادگار اسنو حساب میکند که مائو "لااقل هفت بار" تغییرعقیده داده واز "بودیست به سلطنت طلب وسرانجام به سوسیالیست ارتقاء یافته است".

در زندگی واقعی مائو این جریان تحولی وتغییرعقیده احساس میشود، اما از ارتقاء تا سطح سوسیالیسم بمعنای واقعی کلمه خبری نیست.

۲ ــ نظری به نخستین اثر "مارکسیستی" مائو ــ تحلیل طبقات جامعه چین

آثار مائو هرگز از تفکر عمیق مارکسیستی ودانش اجتماعی خبر نمیدهد. واگر در آثار سالهای بعد مصطلحات (ترمینولوژی) مارکسیستی وجمله پردازی با این اصطلاحات جای مهمی گرفته، اولین آثار مائو حتی از این حیث نیز ممتاز نیست. مقاله ایکه وی در سال ۱۹۲۶ درباره طبقات چین نوشته وبا اصلاحات وتلخیص فراوان تحت عنوان "تحلیل طبقات چین" در منتخبات چهار جلدی آثار وی انتشار یافته درک ناقص ومعیوب وساده شده وی را از مارکسیسم ومقوله‌های نظیر طبقات اجتماعی برملا میکند وحاکی از وجود بقایای جدی نظریات سابق وی بویژه آنارشیسم است.

آشنائی با این اثر بما کمک میکند تا مائو را در آستانه عروج بمقام "پیشوائی" انقلاب چین بشناسیم و به این نکته که امروز رهبری پکن چه نوع افکاری را بعنوان عالیترین دستاورد مارکسیسم ــ لنینیسم بخورد جوانان میدهد واقف شویم.

در این اثر مائو تسه دون از ویژگیهای جامعه چین در گذشته وحال، از دوران گذار چین از فئودالیسم به سرمایه داری، از اشکال سلطه امپریالیسم سخن نمیگوید وچگونگی وسائل تولید ومناسبات

(۱) ــ رومیانتسف "سرچشمه‌ها وجریان تحولی" اندیشه‌های مائو تسه دون" مسکو ۱۹۷۲، ص ۱۲ (از این پس "سرچشمه ها").
(۲) ــ همان کتاب، ص ۱۱.

تولیدی حاکم یا موجود در چین را توضیح نمیدهد . وی طبقات جامعه را در ورای این مقولات وتنها به اعتبار ومعیار تعیین میکند : یکی ذهنی که عبارتست از مناسبات هر قشر وطبقه وگروه اجتماعی نسبت به " انقلاب " ودیگری " مادی " بمعنای عامیانه این کلمه ، یعنی میزان ثروتیکه هرگروه اجتماعی در اختیار دارد .

در نوشته مائو طبقات جامعه چین بشکل زیر درمیآید :

۱ — طبقه ی ملاکین وطبقه ی کمپرادور
۲ — بورژوازی متوسط
۳ — خرده بورژوازی
۴ — نیمه پرولتاریا
۵ — پرولتاریا (مائو لومین پرولتاریا را هم جزو پرولتاریا میآورد) .

مائو که ملاکین وطبقه کمپرادورها را عضو ارکان رهبری میگذارد چنین مینویسد :

" طبقه ی ملاکین وطبقه ی کمپرادورها بمعنای کامل کلمه وابستگان بورژوازی بین المللی اند . . . . . این طبقات حاطین عقب مانده ترین وارتجاعی ترین مناسبات تولیدند " (۱) .

در اینکه قشر وابسته بورژوازی چین از نظر سیاسی متحد ملاکین بود — البته در آن حد ودر آن اعتبار که انحصارات امپریالیستی متحد فئودالها بودند — حرفی نیست . ولی در تحلیل طبقات اجتماعی یک جامعه ندیدن تفاوت میان سرمایه داران — ولو کومپرادورها — وملاکین ومعرفی هر دو بعنوان حاطین مناسبات تولیدی واحد عقب مانده ، ارتجاعی بیش از آن معیوب است که بتوان آنرا مارکسیستی نامید .

مائو از رشد سرمایه داری چه در ده وچه در شهر چین حرفی نمیزند ودر سخن از سرمایه داری تنها سرمایه متوسط را نماینده آن میداند ومیگوید :

" بورژوازی متوسط در چین نماینده مناسبات سرمایه داری در شهر و ده است " (۲) .
(از قرار معلوم بورژوازی بزرگ وکوچک نماینده مناسبات سرمایه داری نیستند) .

در طرح مائوئی " تحلیل " طبقات اجتماعی چین ، تعریف سایر طبقات وقشرها از اینهم ساده تر است . مائو که امروز همتایه رهبر بزرگ دهقانان معرفی میشود در آنزمان از مناسبات فئودالی چیزی نمینویسد . از سیستم فئودالی وازمسئله ارضی حتی کلمه ای نمیگوید . وی تمام قشرها وطبقات جامعه را که از نظر میزان درآمد پائین تر از بورژوازی متوسط قرار دارند به نسبت درآمد رده بندی می کند ، صرفنظر از اینکه با چه شیوه تولیدی مربوطند .

با چنین معیاریست که بعد از بورژوازی متوسط خرده بورژوازی آغاز میشود و دهقانان صاحب ملک (۳) صاحبان موسسات پیشه وری وبازرگانان جزء که اقتصاد شان " چندان بزرگ نیست " در کنار هم و در جرگه خرده بورژوازی درمیآیند وبا همین معیار " اکثریت قاطع دهقانان نیمه صاحب ملک ، دهقانان بی چیز ، پیشه وران ، شاگرد تاجرها ، کسبه خیابانی " بمنظر مائو نیمه پرولتاریا را تشکیل میدهند . " خصلت اقتصاد آنان اینستکه بازهم کوچکتر است " (۴) آنان بسیار فقیرند "

---

(۱) — مائو ، آثار منتخبه ، چاپ پکن ۱۹۶۷ ، بزبان روسی ، جلد اول ، ص ۱۰ (از این پس " مائو — منتخبات ") .
(۲) — همانجا ، ص ۱۰ .
(۳) — اداره انتشارات پکن توضیح داده است که منظور مائو از دهقانان صاحب ملک همان میانه حالان است ! ؟ ومنظور از نیمه صاحب ملک فقیرترین دهقانان .
(۴) — همان کتاب ، ص ۱۳ .

اززندگی خود شکایت دارند ، بادرآمد کم عائله بزرگی راسیکردانند " (۱) .

چنین است خصوصیات اجتماعی واقتصادی باصطلاح " نیمه پرولتاریا " .

نکته اینجاست کمائوتفاوت شیوه تولید ماقبل سرمایه داری را باشیوه تولید سرمایه داری درک نمیکند ومتوجه این مطلب نیست که اقتصاد پیشه وری همان کارخانه سرمایه داری ، منتهی کوچکتر ، نیست ودهقان صاحب ملک جامعه فئودالی باسرمایه دارتفاوت اساسی دارد ولواینکه درآمد آنها یکسان باشد . اهمیت مناسبات فئودالی ومسئله ارضی متوجه نیست . درنوشته اوازخواست زمین توسط دهقانان وضرورت اصلاحات ارضی سخن نمیرود .

برخورد مائوبه فقروثروت وتاثیرآن درصفوف " انقلابی " بودن قشرهاوگروههای اجتماعی بسا عقاید آنارشیستی تقریبامنطبق است . مائوپیشه وران ودهقانان صاحب ملکی راکه زندگیشان روزبروزبدترمیشود باین دلیل بسیارانقلابی میداندکه " یادروزهای خوش گذشته برای آنان در درد آوراست " .

باین خطه مائوتوجه کنید :

" سومین گروه خرده بورژوازی راکسانی تشکیل میدهندکه زندگیشان روزبروزبدترمیشود آنان روزگاری زندگی خوشی داشتند . اماحالا روزبروزتنزل میکنند ویاد روزگارخوش گذشته درخاطره آنان زنده استوازاین حیث بسیارزجرمیکشند . این گروه برای جنبش انقلابی اهمیت زیادی دارند . تعداد آنان زیاداست وجناح چپ خرده بورژوازی را تشکیل میدهند " (۲)

این نظرمائوراباپرخورد مانیفست حزب کمونیست مقایسه کنید :

" صفوف متوسط ، یعنی صاحبان صنایع کوچک ، سوداگران خرده پا ، پیشه وران و دهقانان همگی برای آنکه هستی خودرا بعنوان صنف متوسط اززوال برهانند با بورژوازی نبرد میکنند . پس آنها انقلابی نیستند بلکه محافظه کارند . حتی ازاینهم بالاترمرتجعند زیرامیکوشند چرخ تاریخ را به عقب بازگردانند .

اگرآنها انقلابی هم باشند تنهاازاین جهت است که درمعرض این خطراند که بصفوف پرولتاریارانده شوند . لذاازمنافع آتی خودد فاع نمیکنند . بلکه ازمصالح آتی خویش مدافعه مینمایند . پس نظریات خویش راترک میگویند تانظ رپرولتاریارابپذیرند " (۳) .

طبیعی است که دراینجاصحبت برسراین نیست که آیا پرولتاریاباید باقشرهای خرده بورژوازی ودهقانان متحد شود یانه . این مسئله درتئوری وپراتیک مارکسیسم ـ لنینیسم کاملا حل شد مواتحاد کارگران ودهقانان استخوان بندی استراتژی انقلابی پرولتاریاست . صحبت برسراینستکه ماسیر تکاملی جهانرا چگونه بسنجیم ونسبت باین سیرتکاملی چه برخوردی داشته باشیم وقشرهای متوسط رابچه دلیل وبچه معنا انقلابی بشماریم ؟ بدلیل نظرداشتن بروزهای خوش گذشته وهمیشه علیه آینده وتمایل برای بازگرداندن چرخ تاریخ که امری ارتجاعی است وباید دلیل ترک کردن موضع خویش وپیوستن به پرولتاریا .

بجاست که نظر مائوراباتطرلنین نیزمقایسه کنیم . لنین بجانب دیگرمسئله ، به انقلابیگیری وناامیدی زیانبخش خرده مالکین وصاحبکاران خرده پاتوجه دارد وکمونیست هارااز افراط کاری

---

(۱) ـ از کتاب " مائو ـ منتخبات " ، ص ۱۲ " تکیه ازماست "

(۲) ـ " " " ص ۱۲ "

(۳) ـ " مانیفست حزب کمونیست " ترجمه فارسی ، ص ۷٤ (تکیه ازماست) .

این قشر در انقلابیگری و آنارشیسم برحذر میدارد ، چیزی که مائو درست شیفته آنست .

لنین مینویسد :

" خرده مالک وصاحبکار خرده پا . . . از آنجاکه در شرایط سرمایه داری دائما در معرض ستم بوده وقالبا زندگیش باشدت فوق العاده ای بوخامت میگراید وخود خانه خراب میگردد لذا بآسانی به افراط در انقلابیگری دچار میشود ولی قادر نیست از خود مقاومت وتشکل وانضباط وپایداری نشان دهد .

خرده بورژوا که از بدبختی های دهشتناک سرمایه داری " دچار جنون شده " پدیده ایست اجتماعی که همانند آنارشیسم ذاتی همه کشورهای سرمایه داری است " (۱) .

نظر مائو در مورد پرولتاریا نیز شنیدنی است . مائو مینویسد :

" طبقه کارگر . . . اولا نیروی متمرکزیست وازنظر شدت تمرکز با هیچ نیروی دیگری در جهان قابل قیاس نیست . ثانیا پرولتاریای صنعتی ازنظر اقتصادی در وضع بسیار دشواریست . . . کارگران هیچ امیدی به ثروتمند شدن ندارند . . . باآنان بدرفتاری میشود . . . بهمین دلیل آنان بویژه آماده مبارزه اند " (۲) .

چنانکه می بینید مائو در وجود پرولتاریا تنها ارتش متمرکزی از افرادی را میبیند که وضع دشواری دارند وامیدی به ثروتمند شدن ندارند . وی اصل مطلب : رابطه پرولتاریا با صنعت مدرن وجای پرولتاریا را در مناسبات تولیدی سرمایه داری ، کمتر را بمگوکن سرمایه داری بدل میکند ، نمیبیند و " طبیعی است " اگر در زمان ما در کنار اید ئولوگهای بورژوائی قرار گرفته میگوید که کارگران کشورهای پیشرفته سرمایه داری ومرد م کشورهای سوسیالیستی دیگر انقلابی نیستند ، چراکه از زندگی " مرفهی " برخوردارند .

شایان ذکر است که مائو " مارکسیست " در رویزیونیزم پرولتاریا از لومپن پرولتاریا نیز سخن میگوید ومعتقد است که لومپن پرولتاریا نیروی انقلابیست . مائو مینویسد :

" علاوه براین (یعنی علاوه برکارگران صنعتی وباراندازان) لومپن پرولتاریای بالنسبه کثیر العدد ای نیز وجود دارد . اینان مستعد مبارزه مردانه اند ه اما بعملیات وپراکنده تمایل دارند . اگر خوب رهبری شوند میتوانند نیروی انقلابی باشند " (۳) .

کسانیکه بمتن اصلی آثار مائو بصورت اصلی وقبل از حک واصلاحاتیکه در آغاز انتشار منتخبات بزبانهای خارجی (سال ۱۹۵۱) در آنها شده دسترسی داشته اند اطلاع دارند که جمله مربوط بتمایل لومپن پرولتاریا بسیرانگری تنها در سال ۱۹۵۱ اضافه شده است . با اینحال حتی بفرض با قیماندن اشاره بسیرانگری لومپن ها نظر مائو همچنان غیر مارکسیستی و در کنار آنارشیسم است .

نظر مائو را با این جمله " مانیفست " مقایسه کنید :

" لومپن پرولتاریا ، این محصول انفعالی پوسیدگی تحتانی ترین قشرهای جامعه کهن در چربان انقلاب پرولتری در برخی نقاط ، بطرف جنبش کشیده میشود ولی بر اثر وضع عمومی زندگی خویش بمی بیشتر متمایل است که خود را بد سائس وتحریکات ارتجاعی بفروشد " (۴) .

---

(۱) — لنین ، منتخبات ، ترجمه فارسی ، جلد دوم ، بخش دوم ، ص ۴۲۲ (تکیه از ماست) .
(۲) — مائو ، منتخبات " جلد اول ، ص ۱۶ .
(۳) — همان کتاب ، ص ۱۷ .
(۴) — " مانیفست حزب کمونیست " چاپ فارسی ، ص ۷۴ .

iran-archive.com

ازمجموعه " تحلیل طبقاتی جامعه چین " مائو این نتیجه را میگیرد که ملاکین وکمپرادورها ومیلیتاریست ها " دشمنان ما هستند وبقیه " دوستان ما " . بورژوازی متوسط هم متزلزل است . دراین اثر خبری ازضرورت تشکیل جبهه واحد ضد امپریالیستی ، ازاتحاد کارگران ودهقانان وجوانب واشکال گوناگون مبارزه طبقاتی نیست . واگر درنظر بگیریم که اثر مائو در سال ۱۹۲۶ ، نه سال پس ازانقلاب اکتبر وشش سال پس ازتاسیس کمینترن ، نوشته شده ، بدرجه عدم اطلاع ودوری وی ازمسائل اساسی جنبش بهتر پی خواهیم برد .

تا سال ۱۹۲۶ کمینترن پنج کنگره تشکیل داده ودرآستانه کنگره ششم بود . ودراینمدت فعالیت بسیار مهمی براساس آموزش لنین برای تطبیق مارکسیسم ـ لنینیسم برجوامع عقب مانده ی مستعمرات ونیمه مستعمرات انجام گرفته ونتایج مهمی بدست داده بود . حزب کمونیست چین نیز درجریان این فعالیت ثمربخش قرار داشته وباکمک کمینترن گامهای قابل ذکری در راه آموزش مارکسیسم ـ لنینیسم وتطبیق آن باشرایط چین برداشته بود که مهمترین آن درک ماهیت ومقام تاریخی جنبش ملی وانقلابی دموکراتیک چین برهبری سون یات سن وشرکت کمونیست ها درصفوف کمیندان وتلاش مثبت وموثر درراه تشکیل جبهه وسیع ضد امپریالیستی ودموکراتیک درچین بود . حزب کمونیست چین تا سال ۱۹۲۶ چندین کنگره وکنفرانس وپلنوم های کمیته مرکزی تشکیل داد که پیرامون همه مسائل انقلاب چین درآنها سخن رفت ، ودرصفوف حزب نیز مسائل انقلاب چین بوسعت مورد بحث بود . اما طرز تفکر مائو ازهمه این بحث ها جداست وچنانکه درنخستین اثر " مارکسیستی خویش " نشان میدهد معیارها ومقیاسهای ویژه ای درقضاوت دارد .

تا سال ۱۹۲۶ درمقیاس بین المللی نیز جنبش کمونیستی وکارگری بحد والائی ازرشد وتکامل رسیده بود . مبارزه بابقایای انترناسیونال دوم ازیکسو وتروتسکیسم ازسوی دیگر به رشد آگاهی جنبش وارتقاء سطح ایدئولوژیک آن کمک بزرگی کرده بود .

اما ظاهرا همه این حوادث ازکنار مائو گذشته ودروی اثر نگذاشته است . وی این نخستین اثر " مارکسیستی " خود را دور ازهمه جریانات سیاسی جهان وچین نوشته ودرآن بطور عمده شیفتگی خویش را ازعصیانگری خرده بورژوازی ولومپن پرولتاریا وعدم درک خود را نسبت به استراتژی وتاکتیک سالم پرولتری دریک کشور مستعمره ونیمه مستعمره بطور برجسته ای نمایان میکند .

وقتی این اثر مائو را با آثار مارکسیست های بزرگ آنزمان وحتی با آثار مارکسیست های کشورهای عقب مانده مقایسه کنیم متوجه میشویم که مائو درسال ۱۹۲۶ یک سروگردن ازتئوریسین های قدر دوم جنبش جهانی کمونیستی نیز کوتاهتر وازسیر رشد وتکامل این جنبش بسیار بدور است .

اینکه مائو درآنزمان چنین اثری نوشته عجیب نیست . اگر چیزی بهتر ازاین مینوشت عجیب بود . مائو نه آنزمان ونه بعد ازآن هرگز مارکسیسم ـ لنینیسم را بطور سیستماتیک نیاموخت . لااقل باین دلیل ساده وفنی که بآثار اصلی مارکسیستی ـ لنینیستی دسترسی نداشت . مائو زبان خارجی نمیداند وبالجاج ویژه ای ازآموختن آن سرباززده و همواره مجبور بوده است به ترجمه هائیکه در دست است وبیش ازآن به آثار دست دومی که نویسندگان چینی ازروی درسنامه های ساده تهیه میکردند ، اکتفا کند .

آثار کلاسیک مارکسیستی خیلی دیروکم به چینی ترجمه میشد . تا اواسط دهه ۳۰ ـ ۱۹۴۰ ، هنوز بخش مهمی ازآثار کلاسیک مارکسیستی به چینی ترجمه نشده بود درحالیکه تا این وقت مائو به شخصیت سیاسی کاملا ساخته شده ای تبدیل شده وخود را در راس حزب قرار داده بود .

کاپیتال مارکس تنها در سال ۱۹۴۰ بزبان چینی درآمد وکلیات آثار مارکس وانگلس فقط درسال ۱۹۶۰ درچین انتشار یافت وآثار لنین بطور ناقص تنها درآخر دهه ۴۰ ـ ۱۹۵۰ منتشر شد .

ما در صفحات بعد فاصله عمیقی را که میان نظریات مائو و مارکسیسم وجود دارد نشان خواهیم داد ولی در اینجا بد نیست یادآوری کنیم که عدم آشنائی با مارکسیسم ـ لنینیسم و عدم دسترسی مائو به آثار کلاسیک مارکسیستی حتی در جملات و کلمات آثار مائو بچشم میخورد . بویژه وقتی که مائو میخواهد از مارکس یا لنین نقل قول کند معمولا دچار اشتباه میشود ، چراکه نه از روی اصل آثار بلکه از روی درس نامه ها و جزوه های توده ای نامطمئن بآنها دست یافته است .

برای مثال به نمونه زیر توجه کنید : مائو در اثر خود بنام " آموزش خود را از نو بسازیم " از مارکس چنین نقل قول میکند :

" مارکس میگوید بایستی مدارک را دقیقا بررسی کرد و آنها را مورد تجزیه و تحلیل علمی و تعمیم قرار داد (۱) .

استناد چنین اظهار نظری به مارکس عجیب است . مارکس در کجا چنین چیزی گفته ؟ منظور او از " مدارک " چیست ؟ تجزیه و تحلیل علمی کدام است ؟ منتشر کنندگان منتخبات آثار مائو این مشکل را حل میکنند و در توضیحی به نوشته مائو خواننده را به یک گفتاری که مارکس برای چاپ دوم جلد اول کاپیتال نگاشته مراجعه میدهند . و آنوقت معلوم میشود که منظور مائو این جمله پرمغز مارکس است که میگوید :

" تحقیق وظیفه دارد موضوع مورد مطالعه را در تمام جزئیات آن بدست آورد و اشکال مختلف تحول آنرا تجزیه کرده ، ارتباط درونی آنها را کشف نماید و تنها پس از انجام اینکار است که حرکت واقعی میتواند بسبک بیانی که مقتضی است تشریح گردد " (۲) .

مارکس در این جمله کوتاه اساس شیوه بررسی علمی خود را بیان میکند و میگوید که بررسی باید بواقعیت خارج ، به حرکت واقعی متکی باشد ، بدید کلی اکتفا نکند ، جزئیات موضوع را بدست آورد و تجزیه و تحلیل کند و رابطه درونی آنها را بیابد و . . . ما در این جمله مارکس با تفکر دیالکتیکی ماتریالیستی روبرو هستیم .

ولی در نظر مائو و منبعی که وی آموزش خود را از آن گرفته ، همه اینها چیزی نیست جز " بررسی مدارک " .

۳ ـ چگونه مائو بر سر کار آمد

برخلاف آنچه که هواداران مائو میگویند وی از همان ابتدا " چهره درخشان " حزب کمونیست چین نبود . از نظر تئوریک ، چنانکه گفتیم در آشفته فکری بسر میبرد و به آنارشیسم تمایل داشت و از نظر مقام سازمانی و تاثیر در تعیین سیاست و خط مشی حزبی نیز در صف دوم بود . مائو در بسیاری از کنگره های حزبی شرکت نداشت (در کنگره دوم بقول خودش آدرس محل تشکیل کنگره را فراموش کرده ، در کنگره چهارم مریض بود ، در کنگره پنجم حق رای نداشت و در کنگره ششم نیز حاضر نبود و در همین کنگره از روش آنارشیستی مائو انتقاد شد) .

از زمان تاسیس حزب کمونیست چین تا وقتیکه مائو در سال ۱۹۳۵ زمام امور را قبضه کرد ۱۵ سال گذشت . این سالها ، سالهای دشوار انطباق مارکسیسم ـ لنینیسم بر شرایط چین ، سالهای ایجاد و گسترش نهضت کمونیستی در اینکشور و سوق دادن جنبش ملی و ضد امپریالیستی چین در جاده

---

(۱) ـ " آموزش خود را از نو بسازیم " چاپ فارسی ، پکن ۱۳۳۸ ، ص ۸ .
(۲) ـ " کاپیتال " ترجمه فارسی ، جزوه اول ، ص ۱۸ .

iran-archive.com

صحیح آنست . در این سالهاست که اساس استراتژی وتاکتیک درست نهضت تدوین وتنظیم میشود واین امر قبل از هر چیز بر اساس تعالیم لنین وبا شرکت مستقیم کمینترن وفعالیت خستگی ناپذیر کادرهای برجسته وانترناسیونالیست حزب کمونیست چین بسامان میرسد .

کمینترن در پیشرفت جنبش انقلابی چین ، رساندن کمک مادی ومعنوی بدولت انقلابی سون یات سن ، در تاسیس حزب کمونیست چین وتعیین راه آینده آن با موفقیت عمل کرد . کارشناسان سیاسی ونظامی اتحاد شوروی در ارتش دولت انقلابی وسازمان دادن کار سیاسی وایدئولوژیک آن نقش برجسته ای ایفا کردند وفرستادگان کمینترن که از شخصیت های برجسته جنبش جهانی کمونیستی بودند در یافتن راه حل های درست واجرای تصمیمات نقش فعالی داشتند . صدها نفر از کادرهای جوان چین با کمک کمینترن واتحاد شوروی تربیت وآموزش مارکسیستی ـ لنینیستی دیده ودر پخش ورسوخ مارکسیسم ـ لنینیسم در چین کار بزرگی از پیش بردند .

امروز هر کس که نخواهد حقیقت را آشکارا زیر پا گذارد ، نمیتواند این واقعیت را انکار کند که خطوط اساسی استراتژی وتاکتیک کمونیست ها در جنبشهای رهایی بخش وملی را لنین وکمینترن تدوین وتعیین کرده اند ودر انطباق بر شرایط چین نیز سهم آنان اصلی واساسی است .

در این سالها که مارکسیسم ـ لنینیسم به چین میرسید وبا شرایط آن تطبیق داده میشد ، چنانکه گفتیم ، مائو همواره در صف دوم واز نظر تئوریک در صفوف آخر بود . از سال ۱۹۲۷ نیز که حزب کمونیست چین مرحله نوینی از مبارزه انقلابی را آغاز کرد مائو مدتها نقش فرعی داشت . در این سالها چنانکه میدانیم ، مبارزه شکل قیام مسلح بخود گرفت ونیروهای مسلح انقلاب که در شهرها شکست میخوردند بروستا عقب می نشستند . برخلاف آنچه امروز هواداران مائو ادعا میکنند این تاکتیک نیز کشف بزرگ مائو نیست . آنروزها عقب نشینی بروستا از جانب حزب کمونیست چین وبا شرکت نمایندگان کمینترن وکارشناسان نظامی اتحاد شوروی که در ارتش انقلابی خدمت میکردند ، تدارک میشد ومائو تنها یکی از دهها نفری بود که در یک واحد نظامی در یکی از شهرستانها در صف رهبران قرار داشت . با این تفاوت که رهبران راستین انقلاب میکوشیدند که در حرکت بسوی ده حامل آگاهی انقلابی سوسیالیستی باشند ولی مائو انقلاب را بمعنای ویژه خویش ، بمعنای عصیان میفهمید وارتشی از ولگردان بوجود میآورد .

مائو در گزارشی به کمیته مرکزی حزب کمونیست چین ، که در منتخبات آثار او زیر عنوان " نبرد در تسنگانشان " چاپ شده مینویسد که بخشی از ارتش زیر فرمان او را لومپن ها تشکیل میدهند واضافه میکند :

" وجود تعداد بسیار زیاد لومپن پرولتاریا در ترکیب ارتش سرخ البته ، امری منفی است ولی اینگونه مردمان جنگیدن بلدند ودر شرایطی که تلفات جنگ روزانه از کشته وزخمی قابل ملاحظه است بد نیست که ما لااقل چنین محلی برای جبران آن داریم " . (۱)

ما نمیدانیم که آیا این جمله هم طبق معمول در چاپهای جدید آثار مائو " اصلاح " شده وبه این صورت درآمده است ویا واقعا وی در آنزمان به منفی بودن وجود تعداد فراوان ولگردان در صفوف ارتش زیر فرمان خویش لااقل اشاره ای داشته است . اما بهر صورت از همین جملات علاقه مائو به لومپن ها بخوبی احساس میشود ، علاقه ای که از همان اولین اثر " مارکسیستی " وی آشکار بود وهمین امروز نیز بچشم میزند .

وجود تعداد فراوان لومپن ها در صفوف واحد های مائو تاثیر بسیار منفی در کار جنبش داشت . این واحد ها به کارهای ناشایست دست میزدند واین خطر وجود داشت که بجای واحد های انقلابی گروههای راهزن ولگرد بوجود آید . کمیته مرکزی حزب متوجه این دشواری واین خطر بود ولذا در کنگره ششم حزب

۱ـ مائو ، منتخبات ، جلد اول ، ص ۹۵ .

کمونیست چین روش مائو مورد انتقاد قرار گرفت و کنگره در نامه ای خطاب به مائو "ولگردی" گروههای زیر نظر وی را که ممکن است ارتش سرخ را به "گروه راهزنان ولگرد" بدل کند محکوم کرد و آنرا تظاهری از آنارشیسم در تاکتیکها نامید.

مائو در سال ۱۹۶۵ در این باره به آندره مالرو، نویسنده فرانسوی میگوید:

"ما میتوانستیم از مرد گرسنه ای که پوست درخت میخورد ند سربازان بهتری تربیت کنیم تا از رانندگان بارانداز ان شانگهای. اما بارادین (نماینده کمینترن در چین) هیچ چیز از دهقانان نمی فهمید" (۱).

در واقع کمینترن از دهقانان بسیاری چیز ها میفهمید و این لنین بود که استراتژی کامل اتحاد دهقانان و کارگران را تدوین کرد و نقش و مقام جنبش دهقانی را در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بدرستی تدوین نمود. اما مائو از موضع آنارشیسم و ناسیونالیسم "چنان چیزی" از دهقانان و عناصر لومپن میفهمید که هیچ مارکسیستی آنرا نمی فهمد.

چنین بود وضع مائو در حزب کمونیست چین و جنبش انقلابی چین. در اینجا بحق این سئوال برای هر خواننده ای مطرح میشود که پس چگونه مائو توانست رهبری حزب کمونیست چین را قبضه کند؟ جواب این سئوال در این جمله اینست که با تکیه به ناسیونالیسم و مبارزه با کمونیسم. مائو یک فرد تنها نیست. او نماینده ناسیونالیسم عقب مانده چینی است. مائو که سیاست بازماهری است در شرایط دشواریکه برای حزب پیش آمده بود از فرصت بسود خویش استفاده کرد و با مهارت خاصی از احساسات ناسیونالیستی و عقب ماندگی عناصر دهقانی و خرده بورژوا بر ضد رهبری حزب بهره گرفت. و در حالیکه حزب بر اثر اشتباهات رهبران غیر مارکسیست شکست خورد و ارتجاع چین سازمانهای حزبی را در مناطق کارگری تار و مار کرده بود، و در حالیکه تعداد کثیری از عناصر غیر پرولتری به صفوف حزب و ارتش انقلابی راه یافته بودند و ارتباط حزب کمونیست چین با کمینترن قطع شده بود، توانست با یک ضربه کودتا و با تکیه به نیروی ارتش زمام امور را بدست گیرد.

در جلسه ژانویه ۱۹۳۵ که مائو نام جلسه وسیع هیئت اجرائیه کمیته مرکزی تشکیل داد اکثریت اعضای هیئت اجرائیه منتخب کنگره حضور نداشتند و بجای آنها عده ای از یاران مائو که تحت تاثیر نظریات ناسالم او بودند شرکت میکردند. در چنین جلسه ای در واز کادرهای درجه اول حزب بود که مائو خود را برهبری حزب رسانید و تازه این کار نیز به آسانی انجا نیز برفت. مائو برای قبضه کردن قدرت حزب ۱۰ سال علیه کمونیستهای واقعی رزمید و چنانکه خواهیم دید برای نگاهداشتن قدرت قریب چهل سال است که می رزمد.

۴ ـ مائو علمدار ناسیونالیسم چین

تز اصلی مائو این بود که انقلاب چین دارای ویژگیهائی است. بدون تردید در این تز، اگر بمعنای مستقیم کلمه فهمیده شود، نقصی نیست. اما مائو ویژگیهای چین را بمفهومی درک میکرد و میفهمید و مطرح میساخت که کمترین رابطه ای با مارکسیسم ـ لنینیسم نداشت. مائو بنقش پرولتاریا کم بها میداد و دهقانان را بمرتبه اعلا میرسانید و همچنین ما نترناسیونالیسم پرولتری کم بها میداد و ناسیونالیسم چین را بمرتبه اعلا میرسانید و نسبت به جنبش جهانی کمونیستی و کمینترن و تجربه اکتبر ایجاد نفرت و کینه میکرد و همه شکستهای حزب کمونیست چین را ناشی از رهبری از کمینترن قلمداد میکرد در حالیکه شکستهای انقلاب چین در درجه اول ناشی از عدم توجه بمتجربه اکتبر و عدم اعتنائی به ـ

(۱) ـ رومیانتسف، "سرچشمه‌ها و جریان تحول اندیشه‌های مائو تسه دون" مسکو ۱۹۷۲، ص ۱۳.

iran-archive.com

توصیه های کمینترن بود . اما در محیط عقب افتاده آنروز چین نظر مائو میتوانست هوادارانی بیابد.
محیط دهقانی وخرده بورژوائی چین بطور طبیعی میپذیرفت که دهقانانیکه پوست درخت میخوردند ، از باراندازان شانگهای " انقلابی ترند " واین پذیرش بویژه پس از شکست انقلاب چین در شهرها وعقب نشینی بدهات بیش از پیش گسترش مییافت . مارکسیست ـ لنینیست های واقعی چین علل شکست را توضیح میدادند وریشه های نظریات وخط مشی های نادرست را برملا میکردند وبرای بالا بردن سطح آگاهی مارکسیستی مبارزین میکوشیدند تا آنانرا متوجه سازند که دهقان وابسته به تولید ماقبل سرمایه داری انقلابی تر از پرولتاریا نیست . اما قانع کردن توده مبارزین آسان نبود . محیط عقب مانده دهقانی نمیتوانست بآسانی از یدیده بماهیت پی برد وبعمق جریان وقوف یابد .
در این شرایط مائو راه دیگری میرفت . او از هر شکست جنبش در شهرها برای تایید نظر خود و حمله بنقش پرولتاریا نتیجه میگرفت ، عقب ماندگی دهقانی را تقویت میکرد واز عقب ماندگی بهره میگرفت .
از جانب دیگر جنبش انقلابی چین بطور عمده جنبش دهقانی وملی بود وطبعا بسیاری از شرکت کنندگان آن ، نظیر خود مائو ، تمایلات شدید ناسیونالیستی داشتند . ووقتی چیانکایشک کودتا کرد بسیاری از عناصر صدیق ملی ودموکرات چین بحق از کمیندان روی برگردانده بجنبش کمونیستی علاقه بستند . ممکن بود از این وضع بسود جنبش کمونیستی استفاده کرد ولی شرط آن مقاومت در برابر ناسیونالیسم وغرقه نشدن در آن بود . کاری که در آن شرایط آسان نبود ودر اقیانوس خرده بورژوائی چین طبعا ناسیونالیسم بهتر درک وپذیرفته میشد تا انترناسیونالیسم پرولتری وجامعه چین که جامعه بسته ای بود واز صد سال پیش علیه تجاوز استعمار وامپریالیسم نبرد سنگینی را از پیش میبرد ، بسادگی قبول میکرد که " بیگانه ، بیگانه است " . در چنین جامعه ای کار عظیم خستگی ناپذیر وپیگیری لازم بود تا مردم وحتی مبارزین بتفاوت ماهوی دولت جوان سوسیالیستی شوروی با دول امپریالیستی بتفاوت ماهوی پرولتاریای انقلابی اروپا وامریکا ، با بورژوازی امپریالیستی پی ببرند .
مائو نه تنها در جهت مبارزه با عقاید ناسیونالیستی نمیکوشید بلکه آنرا تقویت میکرد . به ناسیونالیسم لباس " مارکسیسم " می پوشانید وبا " تئوریهای " خود احساسات ناسیونالیستی را نوازش میداد . عناصر ناسیونالیست در وجود مائو کسی را میدیدند که میتواند سنگر کمونیسم را از درون تسخیر کند . مائو با تکیه بعنصر ناسیونالیسم چین ودر مبارزه علیه انترناسیونالیسم پرولتری روآمد ودر شرایط ویژه ای بر مارکسیست ها پیروز شد .
در سال ۱۹۵۶ برخی از رهبران حزب کمونیست چین سخنرانی هائی درباره تاریخ حزب کمونیست چین ایراد کردند که بعدها بصورت جزوه ای بنام " درسهای تاریخ مختصر حزب کمونیست چین " انتشار یافت . این جزوه بفارسی نیز ترجمه شده ومقدمه ای دارد حاکی از اینکه مبارزین ایرانی باید از این تاریخ بیاموزند چراکه " وضع ایران بسیار شبیه چین است ؟ " .
در این درسها " روی کار آمدن مائو با مبارزه ایکه وی علیه اشتباه کاران انجام داده مربوط میشود . این اشتباه کاران چه کسانی هستند ؟ اشتباه آنان کدام است ومائو آنرا چگونه اصلاح کرده است ؟ به خود " درسها " توجه کنید :
" اشتباه کاران میخواستند عینا راه انقلاب اکتبر را بروند وانقلاب را از شهرها شروع کنند ... واشتباه دیگر عدم توجه به نیروهای بینابینی ، یعنی بورژوازی ملی بود . این خط مشی غلط در سال ۱۹۳۵ در پلنوم کمیته مرکزی تصحیح شد ورهبری انقلابی که مائو تسه دون در راس آن قرار داشت برای حزب بوجود آمد .
ما در این جلسه تجربیات خود را جمع بندی کردیم واشتباهات گذشته را مورد انتقاد قرار

دادیم وراه درستی برای تشکیل جبهه متحد با بورژوازی برگزیدیم " (۱) .

ازاین جملات محیطی که در جلسه موسوم به پلنوم حاکم بوده ، بخوبی روشن است . مائو و یارانش همه کاسه کوزه ها را برسر " راه انقلاب اکتبر " شکسته اند . درحالیکه شکستهای انقلاب چین درست از فراموش کردن تجربه اکتبر ، فراموش کردن خط مشی لنینی در یک کشور مستعمره و نیمه مستعمره و از ماهیت خرده بورژوائی و ناسیونالیستی خط مشی رهبری ناشی میشد و کمینترن بارها و بارها رهبری چین را از این اشتباهات برحذر داشته بود .

برای روشن شدن موضوع بد نیست به اشتباه لی لی سان اشاره ای بکنیم .

اساس فکر لی لی سان و یارانش این بود که باید انقلاب را تازاند . و در یک یا چند شهرستان حکومت را بدست گرفت و همزمان با آن در همه شهرها قیام را آغاز کرد و با این عمل هم در چین وضع انفجاری انقلابی بوجود آورد و هم " انقلاب جهانی " براه انداخت . بنظر آنان پیدایش " انقلاب جهانی " باعث پیروزی انقلاب چین خواهد بود . منظور لی لی سان از " انقلاب جهانی " جنگ جهانی بود . وی سیر حوادث را اینطور ترسیم میکرد که از پی آغاز قیام در همه شهرهای چین ، اتحاد شوروی مجبور میشود وارد جنگ شود . جنگ جهانی در میگیرد و چین پیروز میشود . وی بویژه به قیام در منچوری اهمیت ویژه ای میداد و میگفت :

" قیام در منچوری آستانه جنگ جهانی خواهد بود . زیرا منچوری در زیر سلطه امپریالیسم ژاپن است . . . براثر آن ژاپن بحمله وحشیانه علیه اتحاد شوروی دست خواهد زد . . . وضع در منچوری طوریست که وقتی قیام آغاز شود حتما به جنگ جهانی خواهد انجامید " (۲)

چنین بود نظر ضد لنینی و ضد انقلابی لی لی سان که مورد تایید بوروی سیاسی حزب کمونیست چین قرار گرفت و علیرغم تذاکرات مکرر ارگانهای مسئول کمینترن و تاکید جدی هیئت اجرائیه کمینترن بموقع اجرا گذاشته شد .

کمینترن رهبری حزب کمونیست چین را از ماجراجوئی برحذر میداشت و یادآوری میکرد که بحران بزرگی اقتصاد سرمایه داری جهانی را فرا گرفته (منظور بحران ۳۳ — ۱۹۲۹) و چین نیز از این بحران برکنار نخواهد بود . شرایط مناسبی برای گسترش مبارزات انقلابی در چین فراهم میآید و باید از آن استفاده کرد ولی نباید دست بماجرا زد ، زیرا :

" سرعت گذار بحران عمومی ملی را به سیتواسیون (وضع) بلافصل انقلابی نمیتوان پیشگوئی کرد " (۳) .

ولی برای لی لی سان نیز نظیر مائو و مائوئیستهای امروزی وضع انقلابی از لوازم و شرایط ضروری آغاز قیام نبود . بنظر وی بدون وضع انقلابی هم میشد قیام عمومی را آغاز کرد .

رهبری حزب کمونیست چین میبایست اشتباهات خود را ، که به غلط تنها بنام لی لی سان نوشته شده ، از موضع مارکسیسم — لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری مورد انتقاد قرار دهد و اهمیت توجه به آموزش لنینی و تجربه غنی انقلاب اکتبر را صد بار تاکید کند و در پیوند نزدیکتر و برادرانه با جنبش جهانی کمونیستی و انترناسیونال کمونیستی کار خود را پیش برد . در حزب کمونیست چین نیروهائیکه از این راه

---

(۱) — درسهائی از تاریخ مختصر حزب کمونیست چین ، چاپ فارسی ، ۱۹۳۷ ، ص ۱۳—۱۱ (از این پس " درسهائی از تاریخ ") .

(۲) — تاریخ معاصر چین ، چاپ مسکو ، ۱۹۷۲ ص ۱۳۶—۱۳۵ (از این پس : " تاریخ معاصر چین)

(۳) — همان کتاب ، ص ۱۳۴ .

میرفتند وجود داشتند . بعنوان مثال میتوان از وان سن نام برد که لی لی سان را درست ازچنین موضعی انتقاد کرد ودرجزوه ای بنام " دو خط مشی " که در آغاز ۱۹۳۰ منتشر ساخت ، اشتباهات لی لی سان را از موضع درست مارکسیستی ـ لنینیستی افشا کرد .

ولی مائو روش دیگری داشت . وی از شکست لی لی سان نیز برای تحکیم موضع ناسیونالیستی و نظریات خرد بورژوائی دهقانی خویش بهره میگرفت وچنانکه گفتیم مدعی بود که گویا عیب کار اینجاست که از تجربه اکتبر استفاده شد درحالیکه از شهرها آغاز شده است . خلاصه کردن تجربه عظیم اکتبر در آغاز قیام از شهر ، یکی از شیوه های منحل کردن مارکسیسم ـ لنینیسم است که مائوئیست ها باید طولانی در آن دارند .

اگر آغاز از شهرها را بمعنای تکیه بر پرولتاریا و آغاز از ده را بمعنای تکیه بر دهقانان بگیریم البته تجربه اکتبر حاکی از ضرورت تکیه بر پرولتاریا و اتحاد پرولتاریا با دهقانان است . اما در واقع امر تجربه اکتبر چیزی بمراتب بیشتر و بزرگتر از " شروع از شهر " یا " شروع از ده " است . اوج تجربه انقلاب اکتبر در تدارک طولانی تئوریک و ایدئولوژیک مارکسیستی ـ لنینیستی آنست که از اوائل قرن نوزدهم بطور مشخص تر از زمان پیدایش بلشویسم در روسیه آغاز شد و در استراتژی و تاکتیک لنینی آن ، در شناخت دقیق و تجهیز کامل نیروها و انقلاب و آرایش آنان در رابطه با هر انقلاب است که لنین سالها و سالها در نبرد با انواع انحرافات راست و " چپ " آنرا تدوین کرد و در ایجاد ، گسترش و تحکیم مواضع حزب بلشویکها است که ستاد رهبری انقلاب بود . کسیکه میخواهد از انقلاب اکتبر ، یعنی از عالیترین تجلی نبوغ لنین ، چیزی بیاموزد باید باینگونه مسائل توجه کند .

اما مائوئیست ها ، از چهل سال پیش تا بامروز ، تجربه اکتبر را جاهلانه ، منحل میکنند تا عناصر کم اطلاع و ناآگاه را از میان خود مبارزین بفریبند و علیه آن برانگیزند . مائو در رسالهای اول دهه ۱۹۳۰ نیز چنین کرد . وی لی لی سان را افشا نکرد ، بلکه اشتباه او را گرگونه جلوه داد و از آن سوء استفاده کرد .

درباره اشتباه دوم رهبری چین : عدم توجه به بورژوازی ملی که مورخین مائوئیست مبارزه با آنرا بحساب مائو میگذارند ، حقیقتا ریخی اینست که در اینمورد نیز خدمت اصلی از آن لنین و کمینترن است و مائو براثر توصیه ها و اصرار مکرر کمینترن و پس از چند تماس مقاومت خط مشی تشکیل جبهه واحد را در چین پذیرفت .

چنانکه دیدیم لنین نخستین کسی است که به امکانات مترقی وضد امپریالیستی بورژوازی ملی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره توجه کرد . او بود که مبارزین کمونیست را در اینگونه کشورها از جذب روی برحذر داشت و امکان همکاری آنانرا با جنبش دموکراتیک بورژوائی در مبارزه علیه امپریالیسم تصریح کرد . کمینترن براساس وصایای لنین کمک بزرگی برهبر جنبش انقلابی در مستعمرات رسانید .

در سالهای اول دهه ۱۹۳۰ در جهان وضع خاصی پیدا شد . فاشیسم در آلمان بیرون گردید و خطر جنگ و تجاوز امپریالیستی علیه اتحاد شوروی در جهت سرکوب جنبش جهانی کمونیستی و انقلابی بخطر واقعی بدل شد . در این سالها در کمینترن فکر تشکیل جبهه واحد نیروهای مترقی ضد فاشیستی گسترش یافت که در کنگره هفتم کمینترن ، سال ۱۹۳۵ ، بصورت خط مشی منجزی تدوین شد .

کمینترن ، هم براساس وصایای لنین و درک واقعیت جامعه چین و هم در چارچوب خط مشی عمومی نهضت جهانی حزب کمونیست چین را با امکانات تشکیل جبهه واحد با سایر نیروهای ملی متوجه میکرد . ولی رهبری این حزب که بدست مائوئیستها افتاده بود ، حد تها از زیر بار این توصیه ها سرباز میزد . و بالاخره نیز اتحاد با بورژوازی ملی را تنها از موضع ناسیونالیسم چین درک و عمل کرد .

باین ترتیب مائو بمثابه پرچمدار ناسیونالیسم چین ، ناسیونالیسمی که برضد جنبش کمونیستی وکارگری متوجه است برای خود در جنبش چین راه گشود ودر شرایط ویژه ای رهبری را قبضه کرد .

بجاست در اینجا بعنوان نمونه ای از شدت ناسیونالیسم مائو ، که بمرز نژاد پرستی میرسد ، از علاقه وی به چنگیزخان یاد کنیم . مائو و مائوئیست ها چنگیزخان را که معلوم نیست ، چه دلیل هموطن مائو از آب در آمده است بانواع واشکال میستایند . در پایان پایتخت حکومت سرخ چین در مقر مائو دو عکس در کنار هم نصب میشد : عکس مائو و عکس چنگیزخان . بعد ها در چین برای چنگیزخان مجسمه نیز ریخته شد .

یکی از مورخین چین در تشریح "علمی" "خدمات" چنگیزخان در پرتو افکار مائو تسه دون معتقد ست که وی مرزها را در رابطه شرق وغرب شکست و به تکامل مبادله اقتصادی و فرهنگی و گسترش مناسبات شرق وغرب کمک کرد . اختراعات وکشفیات چین را به غرب رسانید و با رسیدن این اختراعات چینی به غرب بود که تمدن جهان بسیار پیشرفت . در این باره که چرا ملل کشورهائیکه بدست اردوی چنگیز اسیر شدند نسبت بوی نظر بدی دارند مورخ چینی معتقد است که این امر نتیجه اطلاعات غلطی است که علمای دینی مسلمان بدلیل اختلافات مذهبی بما داده اند و نه محصول غارتگری و آدمکشی اردوی چنگیز . این مورخ مینویسد :

اطلاعاتیکه ما امروز از لشکرکشی چنگیزخان به غرب میخوانیم بطور عمده توسط علمای ملاک مسلمان نوشته شده است . مغولها که مذهب دیگری داشتند طبیعی است که عرف واخلاق اسلامی را مراعات نمیکردند . فهم علل نفرین هائیکه این مورخین نثار چنگیزخان میکنند دشوار نیست ، باین دلیل امروز باید نسبت باین اطلاعات برخورد انتقادی داشت : " (۱) .

خود مائو چنگیزخان را امپراطور بزرگی میداند که باید از وی آموخت . وی چنگیزخان را بهمین عنوان نیز تبلیغ میکند و آنرا در برابر غربیان قرار میداد که عظمت چین را نمیپذیرند . در علاقه مائو به چنگیزخان شیوه تبلیغ وتحریک احساسات ناسیونالیستی چین را میبینیم که چنانکه گفتیم مرز تحریک احساسات نژادی میرسد .

۵ — " چینی کردن " مارکسیسم

بدست گرفتن زمام امور حزب کمونیست چین در جریان یک شبه کود تا تنها آغاز کار بود . در حزب کمونیست چین آنقدر نیروی سالم وجود داشت که در برابر رهبری ناسالم مائو مقاومت کند . ولذا مائو از اولین روزیکه بقدرت رسید در یک نبرد مداوم وگاه وحشیانه علیه عناصر سالم مارکسیست — لنینیست حزب درگیر شد وهنوز درگیر است .

مائو این مبارزه را در دو جبهه ویا دو شیوه انجام میداد . وی از یکسو برای حکومت خود ویارانش پایه تئوریک میساخت وناسیونالیسم چین را به لباس مارکسیستی در میآورد واین ایدئولوژی ناسیونالیستی پرده پوشی شده را بجنگ مارکسیسم — لنینیسم میفرستاد واز سوی دیگر بسرکوب آشکار ومستقیم مخالفین خویش دست میازید .

در جبهه ایدئولوژیک مائو مدعی بود که مارکسیسم — لنینیسم آنچنان که هست — بدرد چین نمیخورد وباید آنرا تغییر داد و " چینی کرد " . مائو با پیش کشیدن این فکر از یکسو مخالفین خود را که

---

(۱) سفان ، ژ ، لین ، " چنگیزخان " (نقل از کتاب علوم تاریخی در جمهوری توده ای چین ، مسکو سال ۱۹۷۱ ، ص ۲۸۷ .

مارکسیست ـ لنینیست بودند تحقیر میکرد ، معلومات آنانرا چیز زائدی که بدرد چین نمیخورد وفقط باعث بدبختی است معرفی مینمود وآنانرا از میدان بدر میکرد واز سوی دیگر بدور حزب کمونیست چین حصار ایدئولوژیک میکشید تا آنرا از جنبش جهانی کمونیستی جدا کند . اگر این فکر پذیرفته میشد که مارکسیسم ـ لنینیسم تنها بصورت چینی آن مفید است زمینه ای بدست میآمد که تمام توصیه های کمینترن وتمام اظهارنظرهای مارکسیست ـ لنینیست های چین که در کمینترن کار میکردند بعنوان " الگوهای خارجی " معرفی شود که زیانبخش است وپذیرفتنی نیست .

مائو نخستین بار فکر "چینی کردن" مارکسیسم ـ لنینیسم را در سال ۱۹۳۸ در پلنوم کمیته مرکزی حزب پیش کشید . روشن است که وی سالها قبل از آن درباره این مسئله با یارانش مذاکره میکرد و " مارکسیسم چینی " را راهنمای عمل خود قرار داده بود ولی در سال ۱۹۳۸ بود که وی آنرا علنا مطرح کرد وگفت :

" مارکسیسم قبل از اینکه بکار برده شود باید شکل ملی بخود گیرد . مارکسیسم ـ لنینیسم مجرد وجود ندارد . . . تنها مارکسیسم مشخص موجود است . آنچه که ما مارکسیسم مینامیم عبارت از مارکسیسمی است که شکل ملی بخود گیرد . . . . . چینی کردن مارکسیسم ، یعنی اینکه مارکسیسم در تمام مظاهرش از ویژگی چین منشاء گیرد ومتناسب با این ویژگیها بکار برده شود . این امر بمسئله ای بدل شده است که همه حزب باید آنرا درک وبیدرنگ حل کند " (۱) .

منتشرکنندگان آثار منتخبه مائو این جمله را کمی " اصلاح کرده اند " واز زهر ناسیونالیستی آن کمی کاسته اند . از جمله اصطلاح " چینی کردن مارکسیسم " را از این اثر وسایر آثار مائو که بزبانهای خارجی ترجمه شده حذف کرده اند . ولی اینگونه " اصلاح " آثار بزرگترین مارکسیست ـ لنینیست دوران ما " تغییری در این واقعیت نمیدهد که درست با چنین روحی بود که مائو در آن سالها کادر های حزبی وتوده مردم را تربیت میکرد وآنانرا علیه مارکسیسم ـ لنینیسم برمیانگیخت .

در " دموکراسی نوین " که اثر نابغه آسای مائو معرفی میشود وی با چنان نفرتی از فرهنگ خارجی سخن میگوید که خارج از تصور است . وی در عین حال در چنان مقطعی از فرهنگ خارجی بحث میکند که مارکسیسم ـ لنینیسم را هم در برگیرد .

میدانیم که فرهنگ جامعه بشری از نظر مضمون ومحتوی طبقاتی است واین محتوی طبقاتی دیگر ملی نیست ، جهانی است وآنچه در فرهنگ هر ملتی جنبه ملی دارد شکل آنست . واز اینجاست که فرهنگ پرولتری یا فرهنگ بورژوائی چینی ، انگلیسی ، ایرانی . . . بوجود میآید ودر جامعه های سوسیالیستی مضمون واحد سوسیالیستی در قالبهای گوناگون ملی بیان میشود . ولی مائو در اینباره هم نظر ویژه ای دارد ، نظر ناسیونالیستی تند وتوام با نفرت نسبت بملل دیگر . وی در " دموکراسی نوین " بدون اینکه بطور روشن از جنبه طبقاتی فرهنگ در سایر کشورهای جهان سخن گوید وبدون اینکه کمترین کوششی بعمل آورد که در مردم چین نسبت بفرهنگ مترقی سایر ملتها علاقه ای ایجاد کند ، هرچه را که خارجی است در یک کیسه میریزد وبا نفرت ویژه ای اعلام میدارد که همه آنها را باید از معده وروده چینی گذرانید .

مائو میگوید :

---

(۱) ـ مائو ، " در مرحله نوین " ، نقل از کتاب رومیانتسف " سرچشمه ها " ص ۲۷ (رومیانتسف این جمله را از متن چینی چاپ اول یعنی قبل از اصلاح آورده است . در ترجمه ها وچاپهای جدید اصطلاح چینی کردن نیست ، اما اصطلاح مارکسیسم مجرد باقی مانده است) .

" باهرآنچه که خارجی است باید مانند غذا رفتار کرد که ابتدا در دهان جویده میشود در معده هضم میشود ، با آب دهان و شیره معده و روده مخلوط میگردد و سپس فضولات آن جدا میشود . وفقط در آنصورت است که غذا برای ارگانیسم ما سود مند میافتد . . . (۱) .

واضافه میکند :

" در اینجا صحبت فقط بر سر فرهنگ معاصر سوسیالیستی و دموکراتیک نوین نیست . صحبت بر سر فرهنگ خارجی قدیمی مثلا فرهنگ دوران روشنگران در کشورهای مختلف کاپیتالیستی هم هست. (۲) .

مائوسپس به بحث از مارکسیسم میپردازد تا تردیدی باقی نگذارد که نه تنها فرهنگ سوسیالیستی معاصر بطور کلی بلکه مارکسیسم " غیرچینی " وخارجی همه شمول این جریان هضم چینی خواهد بود.

اصطلاح " مارکسیسم چینی " اگرچه امروز از آثار مائو حذف شده ولی در اسناد رسمی حزب کمونیست چین باقیست . اندیشه " چینی کردن مارکسیسم " تا آن حد در حزب کمونیست چین رسوخ یافت که در کنگره هفتم این حزب در سال ۱۹۴۵ جزو اسناد آمد . در گزارش سازمانی کمیته مرکزی که بهکنگره داده شد گفته میشود :

" مائوتسه دون مارکسیست و تئوریسین نابغه ایست که حقیقت مارکسیسم را که عالیترین ایدئولوژی انسانی است ، با پراتیک مشخص انقلاب چین پیوند داده است .

کاری که رفیق مائوتسه دون کرده . . . عبارتست از پیوند تئوری مارکسیستی ــ لنینیستی با پراتیک انقلاب چین که در نتیجه آن اندیشه های مائوتسه دون یعنی کمونیسم چینی پدید آمده است . مائو بر شکل اروپائی مارکسیسم فائق آمد و بدان شکل چینی داد " (۳).

برخی از هواداران مائو گاه ادعا میکنند که منظور از چینی کردن مارکسیسم همانا انطباق آن با شرایط ویژه چین است . اما این ادعا امروز کمتر از هر وقت دیگری میتواند واقعیت را دگرگونه جلوه دهد . امروز کمائوئیست ها معتقدند اندیشه های مائو چنان شمول بوده و " مارکسیسم ــ لنینیسم دوران ما است " دیگر شکل بتوان از تطبیق آن با شرایط چین سخن گفت . در واقع تحت نام تطبیق مارکسیسم بر شرایط چین اصول عام و بنیادی مارکسیسم ــ لنینیسم مورد حمله قرار گرفته است و این حمله از انتخاب عنوان " چینی کردن مارکسیسم " وطرح این ادعای خشن که " مارکسیسم مجرد وجود ندارد " آغاز میشود .

مارکسیسم ــ لنینیسم علم است وعلم مرزنمیشناسد . ماتریالیسم دیالکتیک وتاریخی بمثابه فلسفه وجهان بینی طبقه کارگر ، بهیچ روی نمیتواند شکل ملی بخود بگیرد . این علم که رابطه شعور را با جهان مادی وعمومی ترین قوانین تکامل طبیعت ، جامعه و شعور را بررسی میکند ، در قالب ملی نمیگنجد ومجرد از خصائص ملی است وکاپیتال مارکس شیوه تولید سرمایه داری را ، مجرد از کشوری که در آن ، این شیوه حاکم است مورد بررسی قرار میدهد ونتایج اصولی که از این بررسی بدست میآورد ویژه هیچ کشور جداگانه ای در جهان نیست . باین معنا این اصول بنیادی مجرد است ، مجرد از ملائق ملی . این اصول در تمام کشورهای جهان هرجاکه سرمایه داری باشد ، درست است وباین معنا کاپیتال مارکس ، در عین حال که بمثابه یک اثر عمیقا ملی براساس واقعیات مشخص تدوین شده ونمیتواند اساس افکار مجرد جدا از واقعیت ، اثری است مجرد ، مجرد از تعلق ملی ، مجرد از ویژگیها

---

(۱) ــ و (۲) ــ " دموکراسی نوین " ، مائو ، منتخبات ، جلد دوم ، ص ۴۸۲ (تکیه از ماست).

(۳) ــ لیوشائوچی ، درباره حزب (نقل از تاریخ معاصر چین ، ص ۲۰۸ (تکیه از ماست) .

رشد سرمایه داری در این یا آن کشور ، همچنین است اثر لنین بنام " امپریالیسم بمثابه آخرین مرحله سرمایه داری " که دنباله مستقیم کاپیتال است وهمچنین است مانیفست حزب کمونیست وهمچنین است همه اصول عام وبنیادی که در آثار مارکس ، انگلس ولنین بیان میشود .

بدون تردید مارکسیسم ـ لنینیسم باید بشرایط هرکشور وهرمحیط مبارزه تطبیق داده شود و همچنانکه لنین میگوید :

" وظیفه ما اینست که بتوانیم اصول کلی واساسی کمونیسم را با آن خود ویژگی مناسبات بین طبقات واحزاب با آن خود ویژگی حرکت تکاملی عینی بسوی کمونیسم که مختص هر کشوری است وما باید بتوانیم آنرا بررسی نمائیم وکشف کنیم ودریابیم ، تطبیق دهیم " (۱).

ولی اولین شرط این تطبیق قبل ازهمه پذیرش اصول مارکسیسم است . پذیرش این واقعیت است که مارکسیسم ـ لنینیسم علمی است در ورای مرزهای ملی واصول آن مجرد ازعلائم ملی وجود دارد وباید آموخته شود .

مارکسیسم ـ لنینیسم علم رهائی پرولتاریاست وپرولتاریا مفهوم ملی نیست . مفهوم جهانی ، طبقاتی است وشعار اساسی آن عبارتست از " پرولتاریای جهان متحد شوید " . مارکسیسم برای رهائی پرولتاریا وبرای اتحاد جهانی آن اصولی را بیان میکند که جنبه ملی ندارد ونمیتواند داشته باشد . چراکه در مفهوم ملت طبقات گوناگون جامعه وازجمله طبقات استثمارگر میگنجد . در " چینی کردن " ، " روسی کردن " ، " عربی کردن " ، " ایرانی کردن " مارکسیسم ـ لنینیسم اندیشه تقسیم پرولتاریا براساس علائم ملی ، شکستن وحدت جهانی پرولتاریا وحتی همکاری پرولتاریا با بورژوازی " خودی " در مبارزه علیه پرولتاریای ملت دیگر آشکارا تجلی میکند . مائوئیسم در عمل نتایج دردناک حاصله از " چینی کردن مارکسیسم " را بدست داده است .

شنیدنی است که مائوئیست های ایرانی در تعقیب نظر مائو پیشنهاد میکنند که اندیشه های مائو ایرانی شود . گروه مائوئیستی " سازمان انقلابی " میگوید :

" وظیفه تاریخی م . لام های ایرانی اینستکه م . لام اندیشه مائوتسه دون را ایرانی کنند " (۲) .

وگروه دیگر مائوئیستی برآنستکه " سازمان ما که بسوی انقلاب ایران روان است ! باید ازهم اکنون که در آستانه مبارزه است پیوسته این نکته را در مرکز دید خود قرار دهد که نه تنها مارکسیسم ـ لنینیسم واندیشه های مائو را بیاموزد بلکه بآن شکل ملی دهد " (۳) .

نویسنده پرمدعا که " بسوی انقلاب ایران " روان است یادآوری میکند که شکل ملی دادن یعنی انطباق .

اگر اینکار انشاء اله انجام بگیرد واندیشه های مائو ایرانی شود ما در ایران مارکسیسم چینی ـ الاصل ایرانی خواهیم داشت . مبارک باشد !

٦ ـ " جنبش اصلاح سبک "

ساختن ایدئولوژی چینی برای مقابله با مارکسیسم ـ لنینیسم وبرای جدا کردن چین ازجنبش

---

(۱) ـ لنین ، " بیماری کودکی در کمونیسم " منتخبات ، چاپ فارسی ، جلد دوم ، بخش دوم ، ص ۵۰۲ .

(۲) ـ توده شماره ۱۰ ص ۱۱ (منظور از م . لام یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم . علت این اختصار که مائوئیست ها بوسعت بکار میبرند حذف مارکسیسم ـ لنینیسم وبرجسته کردن اندیشه های مائوتسه دون استکه همواره با حروف کامل ودرشت نوشته میشود .

(۳) ـ دوسال توفان ، ص ٦۹ (تکیه ازماست) .

iran-archive.com

جهانی کمونیستی یک جانب وتنها یک جانب کار مائو بود . جانب مهمتر کار مسلط ساختن این ایدئولوژی ناسیونالیستی در حزب کمونیست چین بود که بآسانی امکان پذیر نمیگشت . در برابر مائو تعداد کثیری از عناصر مارکسیست ـ لنینیست بودند که بعمق نظریات اشتباه آمیزوی پی میبردند . حزب کمونیست چین بخشی از جنبش جهانی و در ارتباط با کمینترن بود ، مائو نمیتوانست بآسانی مقاومت نیروهای سالم حزبی را بشکند و " اندیشه های " خود را جانشین مارکسیسم ـ لنینیسم سازد .
برای موفقیت در این کار پیکاری نه تنها ایدئولوژیک بلکه سیاسی ـ اداری لازم میآمد و مائو از سال ۱۹۳۵ که زمام حزب را بدست گرفت در نهال فرصت میگشت تا باین پیکار دست زند و مخالفین را سرکوب کند. این فرصت با حمله ارتش هیتلری باتحاد شوروی بدست آمد . با درگیر شدن این جنگ ویرانگر که سرنوشت جنبش جهانی را در معرض تهدید قرار داده بود توجه همه کمونیستهای جهان معطوف امر مبارزه با فاشیسم بود و کمتر امکان داشت که آنچه در داخل حزب کمونیست چین میگذرد مورد توجه قرار گیرد . مائو از این فرصت استفاده کرد و درست در لحظه ایکه همه جنبش جهانی کمونیستی نیروی خود را برای مقابله با فاشیسم در اروپا و میلیتاریسم ژاپن در آسیا تجهیز میکرد ، مائو جنگ خانگی براه انداخت و باین فکر افتاد که زیر نام " اصلاح سبک " " اندیشه های " خود را جانشین مارکسیسم ـ لنینیسم ساخته و حزب و دولت و ارتش سرخ چین را از مخالفین تصفیه کند . این جنگ خانگی درست از سال ۱۹۴۱ ، سال حمله آلمان به اتحاد شوروی آغاز شد و تا ۱۹۴۵ ، سال پایان جنگ دوم جهانی ، ادامه یافت . در جریان این پیکار بر ضد مخالفین ، مائو با تکیه بر عناصر غیر کمونیست و بویژه با تکیه بر نیروهای عقب مانده ناسیونالیست در داخل ارتش سرخ چین بسیاری از کمونیستهای واقعی را تار و مار کرد و با استفاده از شرایط ویژه آنروز چین و جهان ، ضربات سنگینی بر عقاید انترناسیونالیستی اعضای ساده حزب و ارتش سرخ چین وارد آورد و ریشه های ناسیونالیسم چینی را در افکار آنان بسیار تقویت نمود و به ناسیونالیسم چینی جنبه ضد شوروی و ضد کمونیستی داد و نام این جنگ خانگی را " جنبش گذاشت ، جنبشی که گویا برای " اصلاح سبک " انجام میگیرد .
مائو پیکار خود را از اینجا آغاز کرد که باید در کار انقلابی " سبک چینی " داشت . و باید " سبک چینی و شیوه چینی تازه و زنده را که برای خلق چین مطبوع گوش و نوازشگر چشم است آموخت " .
" سبک چینی " بچه معناست ؟ این تعبیر در کجا فرمولبندی شده و حدود و ثغور آن کدامست ؟ پاسخ این پرسش ها را در مطبوعات مائوئیستی نمیتوان یافت . " سبک چینی " تعبیر گنگ و بی در و پیکری است که مائو اختراع کرد تا مقاصد واقعی سیاسی خویش را در پناه آن پنهان سازد .
آنچه مائو اصلاح " سبک " نامید کمترین ارتباطی با سبک کار نداشت ، پیکار وسیع ایدئولوژیک و سیاسی بود . یورش ناسیونالیسم بود بر انترناسیونالیسم . این واقعیت را که مائو و یارانش در جریان پیکار " اصلاح سبک " مخفی میکردند اینک سالهاست که مورخین مائوئیستی با غرور تمام اعلام میدارند تدوین کنندگان " درسهای تاریخ ... " میگویند :

" خصوصیت این نبرد (اصلاح سبک) عبارت بود از مبارزه بین ایدئولوژی پرولتاریا از یکطرف و ایدئولوژی خرده بورژوائی و سایر ایدئولوژی های غیر پرولتری از طرف دیگر . میتوان گفت که نبرد تصحیح شیوه کار در واقع یک انقلاب ایدئولوژیک در داخل حزب ما بود " (۱) .

این " انقلاب ایدئولوژیک " که زیر نام رمزی اصلاح سبک انجام میگرفت چیزی نبود جز جانشین کردن ناسیونالیسم بجای انترناسیونالیسم و تقویت هرچه بیشتر روحیه ناسیونالیستی در حزب و ارتش سرخ

---

(۱) ـ " درسهائی از تاریخ مختصر حزب کمونیست چین " ، ص ۳۰ .

وشکستن هرگونه مقاومت کمونیست ها در مقابل این جریان ناسیونالیستی .

ناسیونالیسم چینی در همانوقت بحد کافی آشکار بود وکسانیکه از خارج بمناطق آزاد شده می رفتند این حقیقت را بچشم میدیدند . مثلا روزنامه نگاری بنام گونتراشتین که در سال ۱۹٤۵ از یانان دیدن کرده مینویسد :

" من دیدم که در ایدئولوژی یانان ناسیونالیسم خصلت برجسته تری دارد تا مارکسیسم " (۱) .

وی این ناسیونالیسم را با سیستم جدید " دموکراسی نوین " مربوط میداند ومینویسد :

" رهبران چین دیگر کمتر با مفاهیم کهنه " طبقاتی " حزب کمونیست وبیشتر با مفاهیم ملت چین بمثابه یک واحد کل میاندیشند " (۲) .

مائو این مطلب را دستاویز کرد که گویا عده ای از رهبران حزب کمونیست چین که تحصیلات مارکسیستی ـ لنینیستی دارند از تطبیق آن با شرایط چین عاجزند . به نفس این ادعا ایرادی نیست چه بسا رهبرانی باشند که آموزش مارکس ولنین را بخوبی فرانگرفته باشند ودر نتیجه نتوانند آنرا در عمل بکار بندند . مارکسیسم ـ لنینیسم دانش بسیار عمیقی است ونخستین شرط بکاربستن درست آن آموختن کامل آنست . تنها کسانی میتوانند اصول عام وبنیادی این علم را بر شرایط ویژه ای تطبیق کنند که در فهم ودرک آن بدرجه اجتهاد رسیده باشند .

اما درست در همینجاست که راه مائو در " جنبش اصلاح سبک " از مارکسیسم ـ لنینیسم جدا میشود . او بجای توصیه آموزش هرچه دقیقتر مارکسیسم ـ لنینیسم وتوجه هرچه دقیقتر به تجربه احزاب برادر ، با این " اندیشه " ویژهٔ خویش بمیدان میآید که " هرچه بیشتر بخوانی ، خرفت تر میشوی " . مائو مدعی است که اشتباه از اینجا حاصل میشود که کسانی مارکسیسم ـ لنینیسم را از روی کتاب میآموزند در حالیکه گویا مارکسیسم ـ لنینیسم را باید در عمل آموخت . این " اندیشه " خلاف عقل سلیم است چراکه نخستین گام آموزش هر دانش ، آموختن آن از روی کتاب است ، تا از آن پس ابتدائی ترین شرط بکاربستن ـ که هدف آموزش است ـ فراهم آید . وپیوند دیالکتیکی علم وعمل از ارکان فلسفه ماتریالیستی مارکسیستی است ودخلی به چین وسبک چینی ندارد .

مائو هدف معین سیاسی داشت . او میخواست کسانی را که انترناسیونالیست بوده ، مارکسیسم لنینیسم را در مدارس کمینترن آموخته اند ونظریات نادرست خود وی را نمیپذیرند از میدان بدر کند . مائو در این راه بجائی میرسد که احکام مارکسیسم ـ لنینیسم را در ردیف دگم های کنفسیوس رد می کند . وی میگوید :

" طبقات حاکم دانش آموزان را براساس آموزه های (دکترین های) کنفسیوس تربیت میکردند ومردم را وامیداشتند به دگم های کنفسیوس همچون اصول مقدسی باور کنند . سپس الگوهای ماوراء دریاها ، دگم های ماوراء دریاها پدید آمد " (۳) .

نوشته های مائو در سالهای " اصلاح سبک " در اوج ناسیونالیسم چینی وضد انترناسیونالیسم است . مائو با کلمات وجملاتیکه سابقه نداشت بکسانیکه مارکسیسم را آموخته اند ، توهین میکند ، ارج آموزش مارکسیستی را تا میتواند پائین میآورد .

آثار مائو نظیر " درباره دموکراسی نوین " ، " آموزش خود را از نو بسازیم " ، " برای اصلاح سبک

---

(۱) و (۲) ـ کاپچنکو ، " پکن ـ سیاستی بیگانه با سوسیالیسم " مسکو ۱۹٦۷ ، ص ٤۵ .

(۳) ـ مائو ، " علیه الگوسازی در حزب " منتخبات بزبان روسی ، چاپ پکن ، سال ۱۹٦۷ جلد سوم ، ص ٦۳ ـ ٦٤ .

iran-archive.com

در حزب"، "علیه الگوسازی در حزب"، "سخنرانی در جلسه مشورتی ادبیات و هنر در یانان" وغیره همه و همه با روح ناسیونالیسم چینی که علیه جنبش جهانی کمونیستی متوجه است نگاشته شده و در آنها به کادرهای درجه اول حزب که انترناسیونالیست اند و مارکسیسم ـ لنینیسم را می آموزند حملات بسیار تندی میشود. ازجمله در "آموزش خود را از نو بسازیم" درباره این دسته از رهبران حزب مائوچنین میگوید:

"سخنرانیهای آنان سخنرانی نیست بلکه ردیف بندی است. مقدمه، اولا، ثانیا، ثالثا، و سپس الف، ب، پ. نوشته های آنان مقاله نیست بلکه طومار طویلی است از لفاظی های پرلاف وگزاف آنان ازطریق جمله پردازی و در پی کسب موفقیت ارزان هستند. آنان آدمهای توخالی هستند که هیچ چیز اساسی ندارند. آنان خود را خطاناپذیر میدانند و تا درجه "اولین شخصیت زیر گنبد کبود" بالا میبرند. از اینگونه صاحب اختیارهای عالیمقام همه جا ریخته ... "(۱).

پس ازاین توهین ها بعد مائو با خشم ادامه میدهد:

"آنان هیچ نوع علاقه ای بمسائل مربوط بچین نشان نمیدهند ومعلوم نیست بچه علت برهنمودهای حزب اهمیت لازم نمیدهند.

آنان به یگانه چیزی که باتمام قوا دل بسته اند عبارتست ازدگمهای باصطلاح ابدی تغییرناپذیری که ازمعلمین خود آموخته اند"(۲).

اشخاص مورد نظرمائو دراین اظهارات معلوم است. مائوکسانی را در نظر دارد که مارکسیسم ـ لنینیسم را در مدارس وابسته به کمینترن وازروی آثار مارکس، انگلس ولنین آموخته اند وآنرا "دگم" دانسته وازمحدوده وجود چینی میورند اده اند. مائو با شیوه ایکه برانگیزانند دهقان ناآگاه علیه "علما" ست بآنان میتازد وطلب میکند که مارکسیسم ـ لنینیسم را نه ازروی "الگوهای خارجی" بلکه ازروی آثارخود او بیاموزند. اضافه کنیم که در آغازاصلاح سبك در ۱۹۴۱ درحقیقت اثری از مائو وجود نداشت جزچند مقاله دستوپاشکستهٔ سطحی وغیرمارکسیستی. با اینحال "جنبش اصلاح سبك" ازآموزش اجباری آثار مائوبیاری آنش آغاز شد. این آثار بصورت کتابی مشتمل بر ۲۲ مقاله منتشرشده بود وهرکمونیست چینی میبایست "اندیشه" های این کتاب را بجای مارکسیسم ـ لنینیسم بپذیرد وبامائو بیعت کند. جریان این کار را خود مائوئیست ها بشکل زیربیان کرده اند:

"درمبارزه چهارساله اصلاح سبك یکسال ازوقت خود را صرف آن کردیم که سوابق افراد را مورد بررسی قرار دهیم وبا توجه به بیوگرافی هریك عناصرضد انقلابی را ازحزب برانیم.

درسال ۱۹۴۱ رفیق مائوتسه دون مقاله معروف باعنوان "بهبود وضع آموزش درحزب" (۳) را منتشرساخت. ازاین زمان تدارك این مبارزه درمیان کادرهای بالائی حزب آغاز گردید....

کمیته مرکزی ۲۲ مقاله انتخاب کرد وبنا بتدارك برای تصحیح شیوه کار حزب بصورت کتابی منتشرساخت، اما خواندن کتاب کافی نبود... لازم بود جلسات بحث براه انداخته شود..."

---

(۱) ـ مائو، "آموزش خود را ازنو بسازیم" چاپ فارسی، ص ۹ (تکیه ازماست). (ترجمه فارسی دقیق نبود، با متن روسی مقابله شد).

(۲) ـ همان اثر، ص ۷، (تکیه ازماست).

(۳) ـ درمتن کتاب چنین است. ولی منظورنویسندگان اثرمائوست بنام "آموزش خود را ازنو بسازیم".

هررفیقی درباره انطباق این اصول باکارگذشته خویش گزارشی بسابرین میداد . . . کسانی بودند که کنترل کارخود رابدانجا بهدادند وازخود انتقاد نمیکردند . عمل آنها درجلسه عمومی بطورآشکارمورد انتقاد قرارمیگرفت . چند نفری راکه وظیفه کنترل کارخویش را بدانجا م داده بودند حزب ما مجازات کرد تا دیگران بلزوم واهمیت انتقادازخود شرافتمندانه متوجه شوند " (۱) .

شاید خواننده ازخود سئوال کند که " یکسال رسیدگی بسوابق افراد " ، " خواندن بیوگرافی آنها " واداركردن اعضاء و " کادرهای بالائی " حزب باینکه گزارشی ازکارگذشته خود بسابرین بدهند وبالاخره " مجازات کردن " عده ای تادیگران حساب کارخود رابکنند ــ همه وهمه اینها چه ارتباطی بااصلاح " سبك " دارد ؟ ولی این سئوال رانباید درهمین مائوئیسم مطرح کرد ، زیرا مائوئیسم تقریبا هرگزاشیاء را بنام خود نمی نامد .

درمطبوعات مائوئیستی معمولا از " شیوه اقناع " و " سبك چینی " دراین کاربسیارتجلیل میشود وچنین مینماید که مائوئیست بمخالفین خویش بسیارباگذشت است واساس کاررا براقناع بنا میکند . برای اینکه تصوری ازچگونگی این شیوه اقناع داشته باشیم بیدانیم که " اصلاح سبك " چگونه انجا میشد بهتراز همه مراجعه به خود مائواست . مائو درکار " اصلاح سبك " دستورزیرین راصادر میکند :

" باید مرد براجنانکه باید قانع کرد . . . باید کاررا ازاینجاآغازکرد که بیماررا خوب تکان داد . باید برسربیمارپشدت فریاد کشید که " آخرتوبیماری ! " باید چنان فریا دکشید که درجاروجشت شود وعرق سرد برتنش بنشیند وآنگاه اورا راضی کرد که خود ش راسعالجه کند " (۲) .

نتیجه معالجه بیماران !! ونشاندن عرق سرد برتن آنها رابهتراست ازقول خود مائوئیست هابشنویم :

" این مبارزه (منظوراصلاح سبك است . م.ج .) برروی بعضی ازرفقای حزبی تاثیر شدید داشت . آنها راشرفکرزیاد سخت پریشان شد میدند وشبها نمیتوانستند بخوابند . وزنشان کم شده بود . ولی !! پس ازآنکه باشتباهات خود پی بردند ، زنده وشاد شدند : رفیق مائوتسه دون میگوید : وقتی عناصرپرولتری ایدئولوژی عناصر غیرپرولتری راازداخل مغزبیرون برانند ، حال بیماربوبه بهبود میرود " (۳) .

چنین است اصلاح سبك به سبك مائو !

جریان واقع این است که درجریان اصلاح سبك بسیاری ازکادرهای وفادار وانترناسیونالیست حزب کمونیست چین مورد انواع فشارهای روحی وجسمی قرارگرفتند ، آنها را درجلسات عمومی در جلوتعداد کثیری ازاعضای ساده ومبهم حزب وارتش مینشاندند ، بآنان توهین میکردند ، آنها را عامل اجنبی ، عامل نظریات ضد چینی ومسئول شکست ها مینامیدند ومورد لعن ونفرین قرارمیدادند وسپس ازکادرحزب وارتش میراندند وکاملا طبیعی بود اگرآنان شبها نمی خوابیدند وازوزنشان کم شده بود .

شدت تاروماردمخالفین بحدی رسید که خود مائو درسال ۱۹۴۴ وقتی دیگربحد کافی میدان را کوبیده وصاف کرده بود بزرگوارانه اعتراف کرد که :

---

(۲) ــ مائو ، منتخبات ، جلد سوم ، ص ۶۵ ، ترجمه روسی ، چاپ پکن ، سال ۱۹۶۷
(۱) و (۳) ــ " درسهائی ازتاریخ مختصرحزب کمونیست چین " ، ص ۳۲ــ۳۱ (تکیه ازماست)

" روی مسئولیت برخی از اشخاص بیش از حد تکیه میشد و این امر به گرد آمدن تعداد کثیری از رفقا برای کار مشترک کمک نمیکرد " (۱) .

با اینحال مائو هنوز ادامه مبارزه را لازم میداند و دست خود را برای سرکوب مخالفین باز میگذارد. در مورد " گرد آمدن رفقا برای کار مشترک " باید گفت که مائو هرگز باین امر خدمت نکرد . او همواره اطاعت بی چون و چرا از خود را می طلبید و هر عنصر مخالف را میکوبید .

پس از مبارزه در راه اصلاح سبک و سرکوب مخالفین بود که در سال ۱۹۴۵ — یعنی پس از ۱۷ سال که از کنگره ششم حزب میگذشت — مائو اجازه داد کنگره هفتم حزب تشکیل شود . در این کنگره بود که اندیشه های مائو رسما بمثابه راهنمای حزب کمونیست در اساسنامه حزب قید گردید .

این نکته قابل تامل است که درست در جریان جنگ جهانی دوم و شدت حملات ژاپن بچین ، چگونه در حزب و ارتش سرخ چین وقت به " اصلاح سبک " میگذشته و اگر در این سالها بسیاری از کادر های حزب " شبها نمیتوانسته اند بخوابند و وزنشان کم میشد " چگونه ارتش سرخ چین در برابر ژاپن مقاومت میکرده است . جواب این سئوال را واقعیت تلخ تاریخی میدهد . مائو در این سالها از فعالیت جنگی کاست و ژاپن نیز از فرصت استفاده کرد و نخواست خود را در جبهه کمونیست ها بشدت درگیر کند .

وقتی در سال ۱۹۴۱ نماینده اتحاد شوروی در یانان از جانب دولت شوروی رسما به مائو مراجعه کرده ، دشواری وضع اتحاد شوروی و امکان حمله ژاپن را از جبهه شرق بخاک شوروی توضیح داد و سئوال کرد که در صورت حمله ژاپن به اتحاد شوروی ، ارتش سرخ چین چه کمکی خواهد کرد ، مائو جواب سربالا داد و وقتی از او خواهش کردند که نظر خود را صریح و بدون اگر و مگر بگوید ، جلسه را ترک کرد و گفت که نماینده شوروی طرز تفکر دیالکتیکی ندارد و نمیتواند حالات مختلف را که پیش خواهد آمد در نظر گیرد (۲) .

خبرنگار جنگی شوروی در سال ۱۹۴۳ از جبهه جنگ ژاپن و ارتش سرخ چین چنین مینویسد :

" بهمه واحد ها دستور داده شده است از عملیات جنگی علیه ژاپن پرهیز کنند . . . و هرجا که مقدور باشد با آنان آتش بس اعلام کنند . . . با پشت جبهه ژاپن بازرگانی جریان دارد . در ستاد های ارتشی معمولا از عملیات جنگی سخن نمیرود و بیشتر درباره عملیات بازرگانی صحبت میکنند " (۳) .

مائو میگفت که باید چین نیروی خود را برای فردا ، فردائیکه اتحاد شوروی شکست میخورد ، حفظ کند . تفکر دیالکتیکی که مائو طلب میکرد همین بود .

۷ — انقلاب فرهنگی

پیکار سیاسی — ایدئولوژیک شدید علیه مخالفین مائو زیر عنوان اصلاح سبک اگرچه پیروزی مائو را در حزب کمونیست چین موقتا تامین کرد ولی نتوانست پایه محکمی برای حکومت وی بوجود آورد . تا وقتیکه مائو لااقل در حرف کمونیست بود و حزب کمونیست چین بخشی از جنبش جهانی کمونیستی را تشکیل میداد طبیعی است که ممکن نبود کمونیسم را از حزب کمونیست چین ریشه کن کرد . کمکهای عظیم اتحاد شوروی در جنگ ضد امپریالیستی و دموکراتیک خلق چین و کمکهای بیشائبه آن در ساخت

---

(۱) — مائو ، منتخبات ، جلد سوم ، ص ۲۰۸ .
(۲) — زندگینامه سیاسی مائو ، ص ۵۷ .
(۳) — همانجا ، ص ۵۶ .

iran-archive.com

اقتصادی چین‌نو ، وتوسعه‌مناسبات میان‌چین‌وشوروی پس ازپیروزی انقلاب درچین زیربای‌نظریات ضد شوروی مائوویارانش راخالی میکرد وانترناسیونالیسم پرولتری درحزب کمونیست چین‌رارشد میداد.

اثراین رشد انترناسیونالیسم پرولتری وپیدایش خط مشی صحیح درحزب کمونیست چین را میتوان درتصمیمات اولین اجلاسیه کنگره‌هشتم این حزب (۱۹۵۶) دید . دراین کنگره اندیشه های مائوتسه دون بعنوان راهنمای حزب کمونیست چین ازاساسنامه برداشته شد واعلام گردید که اساس ایدئولوژیك حزب مارکسیسم ــ لنینیسم است .

اما مائوگروهتر دربرابراین‌جریان سالم کمونیستی بانواع اشکال مقاومت‌میکردند ومانند همیشه تکیه آنها براحساسات تند ناسیونالیستی‌بویژه براحساسات ناسیونالیستی جوانانی بود که ازمیان بورژواها وقشرهای متوسط بیرون‌میآمدند .

نویسندگان " درسهائی ازتاریخ " چین طرزتربیت‌جوانان رادرچین بشکل زیرنشان‌میکنند (وجالب اینکه به‌کمونیست هانیزتوصیه‌میکنند که حتمااز این روش پیروی کنند) .

" دوستی مانسبت‌باتحاد شوروی میبایست درقلب ما باقی بماند نه اینکه تظاهربرجدا داشته باشد . ما دوست شوروی بودیم ولی اگربرای‌آن‌تبلیغ میکردیم ازتوده جوانان جدا میماندیم " (۱) .

نویسندگان مائوئیست که این‌حرفهارادرسال ۱۹۵۶ میگویند ومعتقدند که جوانان دانشجو بطورعمده ازقشرهای مرفه‌اند وازکمونیسم چیززیادی نمی‌فهمند وکمونیست هارا" جاسوس " شوروی میدانند ، بنظرآنها باید این وضع را درنظرگرفت . (۲) .

" خلاصه اینکه شعارهای اساسی جوانان باید عبارت باشد ازعدالت اجتماعی ، دموکراسی ، استقلال ملی ، شعارهای دیگرباعث جدائی ما ازجوانان‌میشد " (۳) .

باچنین تزهیتی بود که مائوجوانان راآماده میکرد وتکیه گاه " استقلال‌طلبی " خود ــ استقلال ازجنبش کمونیستی جهانی ــ قرارمیداد .

مادرصفحات بعد به حوادثی که درسالهای ۵۸ ــ ۱۹۶۰ درچین گذشت وبلاهائیکه از شکست های برنامه اقتصادی نادرست مائوئی برسراقتصاد چین آمد ، اشاره خواهیم کرد . آنچه اکنون موضوع بحث ماست اینستکه مائو بطورعادی وباتکیه به " پشتیبانی عظیم " کمونیستهای‌چین برسرکارنماند ملکه‌قدرت رابزورحفظ میکند . اوکه‌میکارد " اصلاح سبك" مخالفین‌راکوبیده بود دردهه ۵۰ ــ ۱۹۶۰ نیزمجبورشد بمبارزه خود ادامه دهد وبالاخره درسال ۱۹۶۵ کارمائو در شلاغ برای حفظ قدرت بمرحله آشکارعلیه حزب کمونیست چین کشید . این یورش بحزب کمونیست" تاروماركردن سازمانهای حزبی ودولتی ، سرکوب شدید مخالفین ، پایمال کردن هرنوع قانون دولت سوسیالیستی است که ازجانب مائو ویارانش " انقلاب کبیرفرهنگی " نامیده شده است .

البته " انقلاب فرهنگی " هم مانند جنبش " اصلاح سبك" ناپیستمبارزه‌کاری بود که مائو علیه مخالفین آغازمیکرد . این پیکارنه باانقلاب ونه بافرهنگ کهنترین ارتباطی نداشت ویك مبارزه شدید سیاسی بود که درموارد زیادی بااستفاده ازوسائل نظامی پیش‌برده شد . این مطلب را مائو ویارانش ــ البته پس ازختم مبارزه ــ تایید کرده اند ویکی ازگروههای مائوئیست ایران‌میگوید که " این‌بارهم مسئله‌مرکزی ، مسئله قدرت سیاسی بود " (۴) . وادامه میدهد :

---

(۱) " درسهائی ازتاریخ مختصر" ، ص ۱۳۱ (۲) ــ همانجا .

(۳) ــ همان‌کتاب ، ص ۱۳۹

(۴) ــ توده ، شماره ۱۰ ، ص ۱۳ ، (تکیه ازماست) .

" رفیق مائوتسه دون با براه انداختن انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی چین و رهبری کردن آن به پیروزی ، قادر شد به مرکزی‌ترین مسئله مارکسیسم ، یعنی مسئله تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا در مصر کنونی پاسخ دهد " (۱)

در جریان این " انقلاب " فرهنگی "

" ستاد فرماندهی بورژوازی برهبری لیوشائوچی درهم شکسته ، دیکتاتوری پرولتاریا تحکیم یافته است " (۲) .

گروه دیگر مائوئیست قسمتهائی از سند دوازدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین را منتشر کرده که بموجب آن :

" در طی دو سال که یکی از پیچیده‌ترین و حاد‌ترین مبارزات طبقاتی جریان یافت توده های خلق ، صدها میلیون انسان ، بقدری که از لحاظ دامنه و عمق بیسابقه بوده است ، بسیج شدند و پاکسازی ارتش نجات‌بخش چین و در طی زورآزمائی مکرر طبقاتی بالاخره ستاد بورژوازی را که لیوشائوچی در رأس آن بود و پا تلاش بیهوده ای میخواست رهبری حزب ، دولت و ارتش را غصب کند درهم شکسته و یاران او را در مناطق مختلف از پا درآوردند و قدرت را از آن غاصبان باز ستاندند .

کمیته های انقلابی در ۲۹ ایالت و شهرداری تابع مقامات مرکزی و منطقه خود مختاری یعنی در سراسر کشور باستثناء ۱۰ استان تایوان برقرار شد " (۳) .

این گروه مائوئیستی بنوبه خود از ارتش آزادیبخش چین تجلیل میکند که " نمونه " درخشانی از اجرای انقلاب فرهنگی را بدست داده است " (٤) .

این انقلاب " فرهنگی " که توسط ارتش و توده های میلیونی انجام شده و " ستاد بورژوازی " را شکسته و مسئله مرکزی آن مسئله قدرت سیاسی بوده ، در واقع نیز ابتدا بهیچوجه مسائل فرهنگی آغاز نشد . در اکتبر ۱۹٦۵ مائو در جلسه پولیت بورو ی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین طلب کرد که پیکاری علیه یکی از نویسندگان چین بنام او ـ خان آغاز شود . گناه او ـ خان این بود که در سال ۱۹٦۱ نمایشنامه ای نوشت تحت عنوان " خلع درجه از خای ـ ژوی " و در آن یکی از دلسوزان باشیهامت سابق چین را ستود که در برابر امپراطور قد علم میکند و خطاب بوی میگوید :

" در گذشته تو هنوز برخی کارهای خوب انجام میدادی ولی اما حالا چه میکنی ؟ اشتباهات خود را اصلاح کن . بمردم امکان بده در سعادت زندگی کنند " .

تو بیش از حد مرتکب اشتباه شده ای ولی گمان میکنی که همواره حق داری و انتقاد را رد میکنی " (۵) .

این نمایشنامه در بسیاری از تئاترهای چین روی صحنه آمد و مورد استقبال قرار گرفت . گفته میشد که نویسنده نمایشنامه به دیکتاتوری مائوتسه دون و مرکوب یکی از شخصیت های چین بنام پن ـ ده خوا توسط مائو نظر دارد .

مائو از نیروی سیاسی طلب میکرد که بخاطر نگارش این نمایشنامه پیکار وسیعی در سطح کشور علیه نویسنده آن براه افتد . بوروی سیاسی حزب در برابر این خواست مائو مقاومت کرد . اعضای پولیت بورو میدانستند که در پشت سر خواست " فرهنگی " مائو چه هدف نهفته است . مائو

---

(۱) ـ توده ، شماره ۱۰ ، ص ۱۳ (تکیه از ماست) . ۲ ـ توده ، شماره ۱۲ ، ص ۱٦ (تکیه از ماست) . ۳ ـ دو سال توفان ، ص ۱۱۸ (تکیه از ماست) . ٤ ـ همان کتاب ، ص ۱۱۹ (۵) ـ نقل از " تاریخ معاصر چین " ، ص ۳۲٤ .

iran-archive.com

دیدن این مقاومت پکن را ترک کرد و مدت ششماه ، از نوامبر ۱۹۶۵ تا ژوئن ۱۹۶۶ در شانگهای نشست و در آنجا با کمک افراد نزدیک خویش حمله وسیعی را علیه حزب کمونیست چین و دولت چین تدارک دید که مانند عملیات نظامی سرّی بآن نام مستعار و رمزی داد که شناخته نشود :

" انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین "

مقاومت رهبری حزب و دولت در برابر مائو که از سالها پیش آغاز شده بود ، حذف " اندیشه های مائو " از اسناد حزبی در کنگره هشتم ، توسعه مقاومت در حزب پس از شکست " جهش بزرگ " (ما از آن در صفحات بعد یاد خواهیم کرد) و نظایر آن ، مائو و یارانش را باین نتیجه رسانیده بود که دیگر با تکیه بر دستگاه حزبی و دولت و قوانین سوسیالیستی نمیتوان بحکومت ادامه داد . آن زمان نزدیک است که حزب کمونیست چین به کیش شخصیت پایان دهد . باین دلیل مائو و یارانش تصمیم گرفتند که از خارج حمله کنند و دستگاه حزبی و دولتی و قوانین دولت سوسیالیستی را بشکنند . اینکار ابتدا از کمیته حزبی پکن آغاز شد . این کمیته در بهار ۱۹۶۶ منحل گردید . اما مقاومت در برابر مائو کم نشد و رشد یافت . آنگاه مائو در پنجم اوت ۱۹۶۶ فرمان " بورش به ستادها " را صادر کرد . و به بهانه اینکه ارگانهای مرکزی و محلی حزب " ستاد بورژواها " شده است زیر آتش گرفتن سازمانهای حزبی را توصیه نمود . ترور در سراسر کشور گسترده شد . مائو برای حمله بسازمانهای حزبی دستور داد که دانشجویان و محصلین را بسیج کنند و ارتش در پشت سر آنها عمل کند . مدارس عالی تعطیل شد و بدانشجویان و دانش آموزان اختیار داده شد که کمیته های حزبی را سرنگون کنند . اعلام شد که " اندیشه های مائو قطبنمای انقلاب فرهنگی است " . آنچه که در درون حزب پیش نرفته بود اینک از خارج ، از جانب توده وسیع جوانان محصل ناآگاه و غیرحزبی و با حمایت علنی ارتش بحزب تحمیل میشد . از میان جوانان چین کسانیکه درک مارکسیستی ـ لنینیستی داشته و آماده مبارزه برای سوسیالیسم بودند قبلا به صفوف حزب و سازمان جوانان کمونیست پیوسته بودند . مائو از سازمانهای حزب و از سازمان جوانان کمونیست فاصله گرفت . در خارج از این سازمانها جوانانی قرار داشتند که چه بسا از میان قشرهای بورژوا و خرده بورژوا بیرون آمده و دشمن مارکسیسم ـ لنینیسم و دشمن حزب کمونیست بودند . مائو از آنها سازمان وسیعی تشکیل داد بنام " گارد سرخ (خون - وی بین) ، سازمانی که مثل قارچ از زمین روئید . تنها نقطه مشترک ایدئولوژیک که جوانان عضو این سازمان را بهم میپیوست ناسیونالیسم و شوینیسم چینی بود که علیه کشورهای سوسیالیستی و بویژه علیه اتحاد شوروی و علیه کمونیست های چینی متوجه میشد . در نظر این جوانان سازمانهای حزب کمونیست چین ، سازمانهائی مرکب از " جاسوسان کمونیسم بین المللی " وانمود میشد که باید سرنگون شود .

مائو و یارانش همه وسائل لازم را در اختیار این جوانان ـ گارد سرخ ـ قرار دادند . بموجب فرمانیکه صادر شد تمام سازمانهای حزبی میبایست گروههای گارد سرخ را بپذیرند ، در برابر آنها انتقاد و انتقاد از خود کنند ، روش خود را تغییر دهند . از طرف ارتش باین جوانان لباس اونیفورم داده شد . سفر آنها در سراسر کشور مجانی اعلام شد و شعار اینها این حرف مائو بود که " شورش امر حق است " .

در تابستان سال ۱۹۶۶ در خیابانهای پکن کتاب سوزی آغاز شد . " گارد سرخ " مائو بسیاری از عالیترین آثار تمدن و اندیشه بشری را در آتش ریخت و سوزاند . مائو ظاهرا از اینکه فرهنگ جهانی از روده و معده چینی بگذرد مایوس شده و تنها چاره را در سوزاندن یافته بود .

بیان تمام داستان " گارد سرخ " در اینجا مقدور نیست . بقول لین پیائو " آنها بسیاری را کشتند یا بخاطر امر حق و یا براثر اشتباه " (تاریخ معاصر چین ، ص ۳۸۲) و متاسفانه بسیاری از آنان

که کشته شدند و یا بشدیدترین وجهی مورد اذیت و ایذاء قرار گرفتند کمونیستهای شریف و صدیق چین بودند . یکی از رهبران حزب کمونیست چین تان ـ چژن ـ لین درباره " انقلاب فرهنگی " و عملیات غارتگرانه " گارد سرخ " مائو میگوید :

" کارکنان با سابقه حزب را از کار برداشته اند ، کسانیکه مشمول تصفیه شده اند در فقر بسر میبرند . من موافق نیستم که اینهمه از کارکنان با سابقه حزب را کتک بزنند ، سرشان را ببرند ، از حزب بیرون کنند . . . این درست نیست که همه کارها بدست " گارد سرخ " سپرده شده است " (۱) .

فعالیت غارتگرانه و ویرانگرانه " خون وی بین " ها با مقاومت توده زحمتکش چین روبرو شد . مائو آنها را از ترس بدهات نفرستاد و در کارخانه ها کارگران در برابر عملیات غیرقانونی آنان دست باعتصاب زدند . مقاومت اوج گرفت و آنگاه مائو با کمک ارتش سازمان دیگری از داخل کارخانه ها و ادارات بوجود آورد که " تسازوفان " یعنی " شورشی " نامیده شدند . امر سرکوب سازمانهای حزبی کارخانه و ادارات و سندیکاهای کارگری بآنان سپرده شد .

و بالاخره از سال ۱۹۶۷ مائو دستور داد که بجای سازمانهای حزب کمونیست اداره کشور بدست " کمیته انقلابی " سپرده شود که از نمایندگان سه نیرو : " ارتش ، توده های انقلابی ، کادرهای انقلابی " تشکیل میشد . این دستور بآسانی اجرا نشد . در بسیاری جاها کار بزد و خورد مسلحانه کشید و مائو تنها با توسل بقدرت ارتش توانست این کمیته ها را برقرار کند . در عین حال وی " خون وی بین " ها و " تسازوفانها " را هم با کمک ارتش کنار گذاشت . دیگر باین سیل خروشان جهل و ناسیونالیسم افسار گسیخته احتیاجی نبود . با مشت آنها حزب کمونیست چین و یا چنانکه مائو میگوید " ستاد بورژوازی " شکسته شد و لااقل دو سوم اعضای کمیته مرکزی حزب مورد ایراد فشار و ایذاء قرار گرفته بودند . اینک ممکن بود که بحکومت رنگ قانونی داد . در آوریل ۱۹۶۹ نهمین کنگره حزب کمونیست چین ، در واقع اولین کنگره مائوئیست ها پس از " انقلاب فرهنگی " تشکیل شد که اعضای آن انتخابی نبودند . بلکه از جانب رهبری مائوئیستی دعوت شده بودند . این کنگره به " انقلاب فرهنگی " پس از انجام آن جنبه قانونی داد و موقعیت مائو را در حزب و دولت تحکیم کرد .

مبارزه بسیار دشوار چهار ساله " انقلاب فرهنگی " بقیمت بسیار گرانی برای مردم چین تمام شد . در این مبارزه بسیار دشوار ، مائو با کمک ارتش بهر صورت پیروز شد . اما در این پیروزی این شکست آشکار نیز وجود دارد که ناتوانی مائو را برای تسلط بر کمونیستهای چین نشان میدهد . این واقعیت که کمونیست های چین را با حمله از خارج و بدست " خون وی بین " ها و " تسازوفانها " و با کمک ارتش سرکوب کردند و نه در جریان مبارزه درون حزبی ، اگرچه دردناک است ، افتخاری است برای این کمونیست ها و امیدیست برای آینده سوسیالیستی چین .

" انقلاب فرهنگی " نشان داد که مائوئیسم بیگانه از کمونیسم است و مائو حکومت خود را در چین که از طریق شبه کودتا و در شرایط غیرعادی بدست آورده ، تنها از طرق غیرعادی حفظ میکند .

۸ ـ مائو فیلسوف مارکسیست

با وجود اینکه مائو دسترسی بمارکسیسم ـ لنینیسم نداشته و هرگز آموزش آنرا جدی نگرفته ، هوادارانش معتقدند که بمصداق " نگارمن که به مکتب نرفت و خط ننوشت ـ به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد " مارکسیسم ـ لنینیسم را بخصوص در عرصه فلسفه بمراحل عالیتری ارتقاء داده است .

---

(۱) ـ " تاریخ معاصر چین " ، ص ۳۸۲ .

مائوئیست ها میکوشند برای مائوحق ویژه ای در تکامل فلسفه مارکسیستی وبطوراخص در تکامل دیالکتیک مارکسیستی قائل شوند وچند مقاله فلسفی ویرا " ادامه خلاق " دیالکتیک مارکسیستی معرفی کنند .

اما در حقیقت مائو درست در همین مسائل زیان بزرگی بمارکسیسم رسانده است . وی دیالکتیک مارکسیستی راتکامل نمی بخشد ، بلکه با دیالکتیک ابتدائی چین باستان میآمیزد ومبتذل میکند . وی دیالکتیک مارکسیستی را از روح وجان آن ــ از عینیت ــ تهی میسازد وبه ابزاری در پیشبرد هدفهای سیاسی خویش بدل میکند .

بحث همه جانبه درباره نظریات فلسفی مائو ومائوئیست ها از حوصله جزوه حاضر خارج است . اما اشاره ای به نظریه مائوئیستی تضاد ضرورت دارد . هم از اینجهت که مائوئیست ها درست در همین عرصه است که مائو را بعرش دانش فلسفی میرسانند وهم بویژه از اینجهت که مقوله تضاد از ابزارهای مهم فعالیت شبه تئوریک مائوئیستی بوده وببازی گرفتن این مقوله یکی از طرق عادی تحریف خط مشی صحیح انقلابی از جانب مائوئیست ها است .

الف ــ مفهوم دیالکتیکی تضاد

مفهومی که از تضاد در ادبیات مائوئیستی میآورند ، با مفهومیکه دیالکتیک مارکسیستی برای تضاد قائل است یکی نیست . در دیالکتیک مارکسیستی تضاد بمعنای رابطه ماهوی ودرونی دو طرف متقابلی است که یک سیستم واحد را میسازند . مارکس وانگلس در تدوین دیالکتیک ماتریالیستی بذروه دانش فلسفی رسیدند ، جاوید بودن حرکت ماده را درک کردند وبعلت درونی این حرکت جاوید ، یعنی به نیروی محرکه روندهای تکاملی دست یافتند که آن همان مبارزه ضدین است .

اما مائو مفهوم ساده شده وعامیانه ای از تضاد عرضه میکند که با مفهوم مارکسیستی آن مغایر است . مائو برخلاف ادعایش ، از مارکس ولنین فراتر نمیرود ومفهوم دیالکتیکی تضاد را بمرحله عالیتری ارتقاء نمیدهد ، بلکه از مارکسیسم عدول میکند ، به گذشته برمیگردد وتضاد را در سطحی که فیلسوف باستانی چین میتوانست بفهمد بیان میدارد .

بنظر مائو وحدت ومبارزه ضدین که مارکسیسم میآموزد گویا باین معناست که :

" بدون زندگی مرگ نیست ، بدون مرگ زندگی . بدون بالا پائین نیست وبدون پائین بالا . بدون بدبختی خوشبختی نیست وبدون خوشبختی بدبختی . بدون آسان مشکل نیست وبدون مشکل آسان . بدون مالک مستاجر نیست وبدون مستاجر مالک . بدون بورژوازی پرولتاریا نیست وبدون پرولتاریا بورژوازی . بدون ستم ملی امپریالیستی مستعمره ونیمه مستعمره نیست وبدون مستعمره ونیمه مستعمره ستم ملی " (۱) .

ولی مارکسیسم ــ لنینیسم هرگز وحدت ومبارزه ضدین را باین معنا نمیفهمد . دیدن ونشان دادن هر جفت متضاد در سطح پدیده ها هرگز بمعنای درک مارکسیستی ــ لنینیستی وحدت ومبارزه نیست . از اینگونه جفت های متضاد هزاران هزار میتوان برشمرد ودر کنار بالا وپائین ، دور ونزدیک ، بلند وکوتاه وهزاران جفت دیگر قرار داد . اما از این راه نمیتوان بآنچه که مارکسیسم ــ لنینیسم در مورد تضاد میگوید دست یافت .

---

(۱) ــ مائو ، درباره تضاد ، منتخبات ، جلد اول ، ص ۳۲) (در مورد آخرین جفت متضاد که ستم ملی را در ستم ملی امپریالیستی خلاصه میکند در اینجا جای بحث نیست . اما ما توجه خوانندگان عزیز را باین نکته جلب میکنیم که مائو واقعا هم نوع دیگری از ستم ملی را برسمیت نمیشناسد ومایل نیست در سرزمین چین حقوق ملل دیگر غیر از خان ها را بطور کامل بپذیرد) .

این لغزید ن در سطح است . در حالیکه مارکسیسم ــ لنینیسم در قانون دیالکتیکی وحدت ومبارزه ضد ین درست بعمق وماهیت نظر دارد . بآن وحدت ضد ین نظر دارد که سازنده پدیده روند تکاملی ونیروی محرکه درونی این روند (پروسه) است .

کلاسیک های مارکسیست وحدت ومبارزه ضد ین را همواره در ارتباط وپیوند کامل با حرکت وخود جنبی پدیده ها وروندهای تکاملی میبینند . انگلس در بحث از مینی بودن تضاد میگوید :

" تا وقتیکه ما اشیاء را ساکن ، بی زندگی ، هریک جداگانه ، یکی را در کنار دیگری ، یکی را پس از دیگری در نظر میگیریم در واقع نیز بهیچ تضادی برخورد نمیکنیم . . .

اما موضوع کاملا طور دیگریست ، وقتی ما آغاز میکنیم که اشیاء را در حرکت آنها ، در تغییر آنها ، در زندگی آنها ، در تاثیر متقابل آنها یکی روی دیگری در نظر میگیریم اینجا بلافاصله بتضاد برمیخوریم " (۱) .

کلاسیک ها وقتی از تضاد سخن میگویند درست بآن تضاد هائی نظر دارند که فعال این حرکت است ، در ماهیت پدیده ها وعامل خود جنبی آنهاست .

لنین میگوید :

" بمعنای واقعی کلمه ، دیالکتیک عبارتست از بررسی تضاد ، درست در ماهیت اشیاء " .

بحث از تضاد در خارج از این خود جنبی در سطح پدیده ها ، در نظر گرفتن هر جفت مخالف وهر تاثیر متقابل بمنزله تضاد دیالکتیکی ، اگر میتوانست برای یك فیلسوف باستانی نشانه صرف فکر اوولذا احترام انگیز باشد ، در زمان ما ــ پس از پیدایش وتکامل مارکسیسم ــ مبتذل کردن دیالکتیك ودور کردن تفکر از سوخ در ماهیت پدیده هاست .

مائو با برخورد سطحی بمبارزه ووحدت ضد ین ، درست از همان چیزی چشم میپوشد ویا آنرا دست کم میگیرد که مارکسیسم در این عرصه آورده است .

قابل توجه است که مائو " تضاد " میان بالا وپائین ونظایر آنرا در کار تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا میگذارد . این یکی از شیوه های معمول مائوئیستی در این امر مهم است . خود مائو در بحث از تضاد ها خروار از آنها را روبهم میریزد ، بدون اینکه آنچه را که اساسی است از آنچه که فرعی است ، آنچه را که درونی ونیروی محرکه روند تکامل معینی است از آنچه که کم اهمیت و فرعی ویا سطحی است ، جدا کند .

در سال ۱۹۵۶ یعنی بیست سال پس از نگارش اثر " درباره تضاد " از مائو اثر دیگری منتشر شده است بنام " درباره حل صحیح تضاد های درون خلق " . مائو در همین اثر انواع تضاد ها را روبهم انباشته ونشان داده است که آوردن جفت بالا وپائین ، در کار بورژوازی وپرولتاریا برای وی تضادی نیست . مائو در اثر " درباره حل صحیح تضاد های درون خلق " چنین مینویسد :

" در شرایط کنونی در کشور ما تضاد های درون خلق عبارتند از تضاد های درون طبقه کارگر ، تضاد های درون کشاورزان ، تضاد های درون روشنفکران ، تضاد های بین کارگران ودهقانان . . . تضاد های بین طبقه کارگر وسایر زحمتکشان از یکطرف وبورژوازی طی از طرف دیگر ، تضاد های موجود در داخل بورژوازی طی . . . " (۲) .

ادامه این نقل قول طویل تنها باعث خستگی است . مائو در اینجا از ۱۲ تضاد در روبهم سخن میگوید . بالاخره بتضاد میان کارمندان دولت ومراجعین ادارات دولتی میرسد . سایر

---

(۱) ــ انگلس ، آنتی دورینگ ، کلیات آثار مارکس وانگلس ، جلد ۲۰ ، ص ۱۲۳ .

(۲) ــ مائو ، " درباره حل صحیح تضاد های درون خلق " ص ٤ .

نویسندگان چینی که براساس اظهارنظرمائوتضادهای جامعه چین را برشمرده اند ، رقم را به دهها رسانده اند که ازآنجمله است تضاد میان صنایع درون کشور با صنایع ساحل دریا ، میان صنایع سنگین وصنایع سبک وغیره (۱) .

دراین طرزبرخورد مائوئی بتضاد دوری ازواقعیت خارج مستترست . درحقیقت وقتیکه مائو " تضاد " میان بالا وپائین را در ردیف تضاد بورژوازی وپرولتاریا قرارمیدهد این زمینه فکری را بوجود میآورد که میتوان باتضادهای دیالکتیکی بازی کرد . وقتی بیست سال بعد ، مائومقادیرعظیمی " تضاد " را مانند نخود ولوبیا در دو کیسه میریزد وروی آنها بمیل خویش " تضاد درون خلق " ویا " تضاد میان ما ودشمنان ما " چاپ میزند ، این زمینه فکری را بیک سوبژکتیویسم کامل میرساند .

ب ــ تضادهای آنتاگونیستی وغیرآنتاگونیستی

مائوبرای تقسیم تضادهای اجتماعی بدوگروه اختراعی درون خلق ومیان ما ودشمنان ما تنها معیارذهنی قائل است ومدعیست که خصلت تضادها درماهیت آنها نیست بلکه ناشی ازطرز رفتاربا آنهاست .

مائومینویسد :

" تضاد میان طبقه کارگروبورژوازی ملی ، تضاد میان استثمارشوندگان واستثمارکنندگان بوده وبخودی خود درزمره تضادهای آشتی ناپذیراست .

واما دروضع مشخص کشورما ، اگر تضادهای آشتی ناپذیربین این دوطبقه بنحو مناسبی سامان یابد ممکن است بتضادهای آشتی پذیرمبدل شوند وازطریق مسالمت حل گردند . اگرما این تضادها رابشیوه نادرستی سامان دهیم ویااینکه بورژوازی ملی این سیاست مارانپذیرد ، آنگاه تضاد طبقه کارگروبورژوازی ملی ممکن است بتضاد میان ما ودشمنان بدل گردد ... (۲) .

چنانکه میبینیم مائومعرفت وشیوه کاررهبری رامحک شناسائی ورده بندی وتعیین شیوه حل تضادها اعلام میکند . بنظرمائو قرارگرفتن این یاآن تضاد درغرفه " درون خلق " ویا " میان ما و دشمنان ما " نه باماهیت عینی تضادها بلکه باذهنیات طرفین تضاد وبرداشتهای کسیکه تضادها را رده بندی میکند مربوط است . واین البته " دیالکتیک " ویژه ایست که هیچگونه ربطی به دیالکتیک مارکسیستی که برپایه ماتریالیسم استوار است ندارد . هرگزدیالکتیک مارکسیستی نمیتواند این ادعارا توجیه کند که ما دچاراشتباه شویم وشیوه های نادرستی رادرفعالیت خویش پیش گیریم و درنتیجه آن ماهیت تضادهائیکه درخارج ازذهن ما وجود دارند تغییرکنند .

لنین گوئی درجواب مستقیم مائواست که میگوید :

" دیالکتیک سترگ هگلی راکه مارکسیسم پذیرفته وروی پاقرارداده است ، هرگزنباید با شیوه مبتذل توجیه پیچ وخمهای سیاستمدارانی که همواره ازجناح انقلابی حزب بجناح اپورتونیستی درنوسانند ویاباشیوه مبتذلی که عبارتست ازبهم آمیختن گفته های جداگانه وحالات جداگانه تکامل مراحل مختلف یک روند واحد ، باهم مخلوط کرد .

---

(۱) ــ آی ــ سی ــ تی . سخنرانی هائی درباره ماتریالیسم دیالکتیک ، چاپ روسی ، مسکو ۱۹۵۹ ، ص ۲۵۰ ــ ۱۹۹ . " (ازاین پس ، آی ــ سی ــ تی ، سخنرانیها) .

(۲) ــ مائو ، " درباره حل صحیح تضادهای درون خلق " ، ص ٦ ، (تکیه ازماست) .

iran-archive.com

دیالتیک راستین اشتباهات شخصی راتوجیه‌نمیکند ، بلکه چرخشهای ناگزیررا مورد بررسی قرارمیدهد وناگزیربودن آنهارا براساس بررسی بسیار دقیق حالات شخصی تکامل به ثبوت میرساند" . (۱)

اما مائوبرخلاف لنین درست باشتباهات شخصی وتمایلات شخصی نظردارد . وی برای رده بندی نوین خویش " درون خلق " ، " میان ما ودشمنان ما " ملاکهای عینی ارائه‌نمیدهد وهمه چیزرا به اراده رهبران موکول میکند وتاز صیکوید که فاصله این دوقوطی ازدونوع تضاد سرموئی بیش نیست وبسادگی ممکن است اشتباه شود وتضاد معینی در درون این یاآن قوطی بیفتد . مائوصیگوید :

" گاهی تشخیص این دوتضاد بایکدیگرآسانی نیست . درگذشته اتفاق افتاده است که ماآنهارا باهم اشتباه کرده ایم ودرسرکوبی عناصرضدانقلابی گاهی اشتباها عناصرخوب بجای عناصربد گرفته شده اند " (۲) .

مائونه‌تنها معتقداست که " ما " ممکن است براثراشتباه تضاد " درون خلق " را بجای تضاد " میان ماودشمنان ما " بگیریم بلکه این دونوع تضاد اصولا قابل تبدیل بیکدیگرند ودرشرایط معین یکی بدیگری بدل میشود . ازجانب دیگرمائوتضاد " درون خلق " راهمسنگ تضادغیرآنتاگونیستی (آشتی پذیر) میگیرد وتضاد " میان ما ودشمنان ما " راتضادآنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) ومعتقد است که خصلت تضادها درتغییراست ودرشرایط معین آنتاگونیسم بغیرآنتاگونیسم بدل میشود و بالعکس .

مائوصیگوید :

" بسته بشرایط مشخص تکامل پدیده ها ، برخی ازتضادها ئیکه درآغازغیرآنتاگونیستی بودند بهآنتاگونیستی تکامل مییابند وبرخی دیگرکه آنتاگونیستی بودند به غیـــــــر آنتاگونیستی " (۳) .

فیلسوف مائوئیست چین درتفسیرسخنان مائوصیگوید :

" بطورکلی تضاد میان ما ودشمنان ما خصلتآنتاگونیستی دارد وتضاد درون خلق ، تضاد درون زحمتکشان خصلت آنتاگونیستی ندارد " (٤)

(درایصورت معلوم نیست اختراع اصطلاح جدید چه ضرورت داشته است ؟ جزتسهیل‌هدفهای سیاسی) وادامه میدهد :

" خصلت تضادها درشرایط معینی میتواند تغییرکند . تضادهای آنتاگونیستی میتوانند بغیرآنتاگونیستی بدل شوند وبالعکس " (٥) .

مائوعقیده دارد که طرق حل این دونوع تضاد نیزمتفاوتست . تضادآنتاگونیستی حتما باشیوه‌های آنتاگونیستی جنگ وسرکوب ، حل میشود وتضادغیرآنتاگونیستی باشیوه های مسالمت‌آمیزوحـــزب کمونیست باید آماده باشد که باتغییرخصلت تضاد ، شیوه خود راتغییردهد وبرای حل آن تضاد آشتی پذیردرون خلق که بتضادآشتی ناپذیربیان‌ما‌ودشمنان ما بدل شده ازاشکال آنتاگونیستی

---

(۱) — لنین ، منتخبات ، جلد اول ، بخش اول ، ص ۸۰٤ .
(۲) — مائو " درباره مسئله‌حل صحیح تضادها " ص ۱۹ ، (تکیه ازماست) .
(۳) — مائو ، درباره تضاد " ، منتخبات ، جلد اول ، ص ٤٤۱ .
(٤) — آی — جی — تی . سخنرانیها ، ص ۲۱۱ .
(٥) — همان کتاب ، ص ۲۱٥ .

iran-archive.com

استفاده کند (۱) .

این اظهارنظرها باصطلاح فلسفی مائوکه آشکارا هدف سیاسی دارد ، درنقطه مقابل فلسفه مارکسیستی است . مارکسیسم هرگزآنتاگونیسم را باین معنا نفهمیده وهرگزبه بدل شدن آنتاگونیسم به غیرآنتاگونیسم وبالعکس اعتقاد نداشته است .

ازنظرمارکسیستی ، آنتاگونیسم باجامعه بشری مربوط است ونه تمام طبیعت . مارکس ، انگلس ولنین مناسبات تولیدی مبتنی باستثمارفرد ازفرد راشکل آنتاگونیستی تولید اجتماعی ومبارزه طبقات اصلی این جوامع طبقاتی رامبارزه آنتاگونیستی نامیده وصریحا تاکید کرده اند که وقتی این نوع جوامع طبقاتی ازمیان بروند آنتاگونیسم طبقاتی نیزازمیان خواهد رفت . مارکس درمقدمه اثر " درباره انتقاد اقتصاد سیاسی " مینویسد :

" مناسبات تولید بورژوائی آخرین شکل آنتاگونیستی روند تولید اجتماعی است — آنتاگونیسم نه بمعنای آنتاگونیسم فردی بلکه بمعنای آنتاگونیسمی که ازشرایط اجتماعی زندگی افراد برمیخیزد .

امانیروهای تولید یکه دربطن جامعه بورژوائی رشد میکنند درعین حال شرایط مادی حل این آنتاگونیسم رافراهم میسازند . باین دلیل باقرماسیون اجتماعی بورژوائی ما قبل تاریخ بشری بپایان میرسد " (۲) .

بنابفلسفه مارکسیستی آنتاگونیسم درماهیت تضاد طبقات استثمارگربا طبقات استثمارشونده است ونه درشیوه حل آن . تضاد میان طبقه سرمایه دارباطبقه کارگر بهرصورت آنتاگونیستی وآشتی ناپذیر است ، صرفنظرازاینکه شیوه حل آن چگونه باشد . این آشتی ناپذیری ازاینجاست که منافع این طبقات را بهیچ شکلی ودرهیچ شرایطی نمیتوان باهم آشتی داد وراه حل دیگری جز انقلاب اجتماعی ، انقلابیکه سرمایه دارارا بمثابه یک طبقه ازمیان ببرد ، ندارد .

مائوآنتاگونیسم راشکلی ازتضاد درتمام طبیعت میداند کهملاک آن تنها شیوه حل تضاد است ودر آنچه مربوط بمسائل اجتماعی است مائوآنتاگونیسم را همسنگ جنگ میگیرد ومیگوید :

" درتمام پدیده های طبیعت که حل تضاد کهنه وزایش نوسرانجام بشکل برخورد آشکارانجام میگیرد ، وضع آنتاگونیستی وجود دارد " (۳) .

بنظر مائو " بمب " مثال مناسب تضاد آنتاگونیستی است که درشرایط معینی منفجرمیشود (۴) . بنظرمائو آنتاگونیسم که گویا مربوط بشکل وشیوه حل تضاد وناشی از " برخورد آشکار " درجانب آنست درجامعه بشری بصورت جنگ بروزمیکند . مائو معتقد ست که تضاد طبقات استثمارگرواستثمار شونده گویا همیشه آنتاگونیستی نیست وتنهادرشرایط معینی به آنتاگونیسم میرسد وبقول او :

" آنان (طبقات استثمارگرواستثمارشو) میان خود درنمیرد ند . ولی تنها وقتیکه تکامل تضاد میان آنان بمرحله معینی میرسد مبارزمیان آنان شکل آنتاگونیسم (آشتی ناپذیری) آشکاربخود میگیرد که درسیرتکامل خود به انقلاب میرسد .

وهمینطورد رجامعه طبقاتی صلح بهجنگ بدل میشود (۵) .

مائونتیجه میگیرد که درجامعه طبقاتی بدون جنگ انقلابی جهش تکاملی وجود ندارد (۶) .

---

(۱) — مائو " درباره تضاد " ، منتخبات ، جلد اول ، ص ۴۴۲ — ۴۴۱ .

(۲) — کلیات آثارمارکس وانگلس ، جلد ۱۳ ، ص ۸ — ۷ .

(۳) — مائو ، " درباره تضاد " ، منتخبات ، جلداول ص ۴۴۰ .

(۴) — (۵) و (۶) — همانجا . (تکیه ازماست) .

اگر بنظر مارکس ولنین با از میان رفتن جامعه بورژوائی ــ وفقط پس از آن ــ آنتاگونیسم پایان میپذیرد و باین ترتیب ماقبل تاریخ بشری بپایان میرسد ، مائو برعکس مدعی است که اولا در موقعیکه هنوز دو طبقه بورژوا و پرولتر وجود دارند ، تضاد آنها میتواند جنبه آشتی پذیر بخود بگیرد و ثانیا آنگاه که این طبقات از میان رفته اند و در مناسبات طبقاتی که با هم اشتراک منافع دارند و حتی در مناسبات اعضای حزب کمونیست و یا در مناسبات میان کشورهای سوسیالیستی ، ممکن است آنتاگونیسم ــ آشتی ناپذیری ــ پیدا شود و ضرورت ایجاب کند که برای حل مسائل جامعه سوسیالیستی از اشکال آنتاگونیستی ــ برخورد آشکار و جنگ ــ استفاده شود .

نتایج عملی این " فلسفه " را هم امروز به چشم میبینیم . جمهوری توده ای چین مناسبات خود را با اتحاد شوروی وارد وگاه سوسیالیستی بدلخواه مائوئیست ها " آنتاگونیستی " کرده است و تضادی را که روزی ساخته و در غرفه " درون خلق " گذاشته بود بمیل خویش به غرفه " میان ما و دشمنان ما " برده و متناسب با آن شیوه " حل " این تضاد را هم در تجهیز قوای نظامی دانسته است و اما در عوض " خصلت " تضاد خود را با امپریالیسم تغییر داده و آنچه را که آشتی ناپذیر بوده و در قوطی " میان ما و دشمنان ما " قرار داشته به قوطی " درون خلق " انتقال میدهد . تضاد با بورژوازی چین جنبه آشتی پذیر گرفته اما مبارزه با کمونیستهای واقعی چین ، مبارزه با حزب کمونیست چین به جرگه آشتی ناپذیر رانده شده است .

چنانکه گفتیم این برداشت از آنتاگونیسم ــ آشتی ناپذیری ــ کمترین ارتباطی با مارکسیسم ــ لنینیسم ندارد . این برداشت عمیقا سوبژکتیو و ذهن گرایانه است و با پایه مادی مارکسیسم در تناقض است . تضاد پرولتاریا با بورژوازی همواره آشتی ناپذیر است و پرولتاریا الزاما باید انقلاب سوسیالیستی را بپایان رساند و طبقه بورژوا را از میان ببرد و متناسب با شرایط اشکال ضروری مبارزه را انتخاب کند . تغییر شکل مبارزه در ارتباط با تغییر شرایط امری طبیعی است . اما این تغییر شکل هرگز ماهیت آشتی ناپذیر تضاد طبقاتی فوق را از میان نمیبرد . و این ادعای مائو که گویا :

" تضاد میان طبقات استثمار شونده و طبقات استثمارگر علاوه بر جنبه های آشتی ناپذیر جنبه های آشتی پذیر دارند " (۱) .

از بیخ و بن نادرست است . چنین گذشتی به بورژوازی چین ، همان اپورتونیسم راست است که همواره در پشت سر جمله بندی های ماوراء چپ مائوئیست ها پنهان است .

از جانب دیگر تضاد های جامعه سوسیالیستی نیز هرگز نمیتواند جنبه آنتاگونیستی ــ آشتی ناپذیر ــ بخود بگیرد . چنانکه مارکس میگفت ، آنتاگونیسم ، ماقبل تاریخ جامعه بشری است و مناسبات بورژوائی آخرین شکل آنتاگونیستی روند تولید اجتماعی است .

طبیعی است که در جامعه سوسیالیستی تضاد هائی پیدا میشود که باید حل شود . اما چون در پشت سر این تضاد ها طبقات متخاصم نایستاده اند ، این تضاد ها ، تضاد های آنتاگونیستی نیستند و لذا در حل آنها هرگز نمیتوان و نباید از شیوه هائی که ویژه نبرد طبقات آشتی ناپذیر و بقول مائو " برخورد آشکار " است استفاده کرد . تضاد های جامعه سوسیالیستی هرگز به تضاد های آشتی ناپذیر بدل نمیشود . و نمیتوان تضاد های درون طبقه کارگر ، تضاد های میان کارگران و دهقانان و . . . تضاد های میان کارمندان ادارات و مراجعین آنها را از یکطرف درون خلق اعلام کرد و سپس گفت که تضاد " درون خلق " در شرایطی به آنتاگونیسم بدل میشود . این طرز برداشت زمینه سازی " فلسفی " است برای یورش بردن به اساس و پایه جامعه سوسیالیستی .

---

(۱) ــ مائو ، " درباره حل صحیح تضاد های درون خلق " ، ص ۳ .

ب ـ تضاد اساسی ، عمده یا اصلی (۱)

در هر روند بغرنج تکاملی همواره تعداد تضاد ها بیش از یکی است و شناخت این روند تکاملی و تعیین سمت حرکت تکاملی آن مقدور نخواهد بود مگر آنکه خصلت این تضاد های گوناگون ، تناسب آنها و تاثیر متقابل آنها شناخته شود و از آن میان تضادی که سرانجام سمت تکامل پدیده یا شیئی را تعیین میکند متمایز گردد .

وقتی ما در پالکتیک ماتریالیستی را ـ چنانکه باید ـ آموزش مربوط به ارتباط همگانی و عامترین قوانین تکامل بدانیم طبعا جهت تکامل اهمیت درجه اول کسب میکند . ما تغییر و تحول هر پدیده ای را در درجه اول باین دلیل بررسی میکنیم که کیفیت کنونی آنرا بشناسیم ، سمت تحول و بالاخره کیفیت نوین آینده آنرا دریابیم .

در هر روند تکاملی بغرنجی که تضاد های گوناگون دارد ، بدون تردید هریك از جفت های متضاد آن تاثیر معینی در روند جنبی و تحول آن میگذارد و سمت تکامل روند مزبور برآیند تاثیرات متقابل تضاد های گوناگون است . اما هر روند تکاملی ، هر شیئی و هر پدیده ای بهر صورت هویت معینی دارد و پیرا از تحول کیفی هویت نوینی مییابد . جامعه فئودالی ـ صرفنظر از اینکه علاوه بر تضاد اصلی چه تضاد های دیگری نیز داشته باشد ـ جامعه فئودالی است و جامعه سرمایه داری ـ جامعه سرمایه داری . هریك از این جوامع سمت معین و مشخص تکاملی دارد . سرمایه داری خواه ناخواه بسوی سوسیالیسم میرود .

چنانکه میدانیم پروسه تکاملی جوامع کشورهای مختلف عینا یکی نیست . هر جامعه ای پروسه تکاملی ویژه خود را دارد و این خود ویژگی علاوه بر شرایط محیط هر جامعه بطور عمده از تعدد ، نوع ، نسبت و شدت تاثیر تضاد های دیگری غیر از تضاد اصلی که در آن جامعه وجود دارد سرچشمه میگیرد . خود ویژگی هر جامعه ای دارای اهمیت درجه اول است ، اما تعیین کننده سمت ناگزیر حرکت و تکامل نیست . تضاد های غیر اصلی بدون تردید دارای اهمیت فراوان است و بدون توجه دقیق بآنها و شناخت آنها در واقع هویت مشخص جامعه مشخص و پروسه تکاملی ویژه آن شناخته نمیشود . اما نکته اینجاست که همه تضاد های غیر اصلی تنها وقتی میتوانند حل شوند و شرط می توانند حل شوند که حل آنها در جهت حل تضاد اصلی باشد و بحل تضاد اصلی کمك کند .

مائو در مسئله تضاد اصلی نیز آفریده فکری زیادی وارد کرده است . وی در سال ۱۹۳۷ وقتی " درباره تضاد " را مینوشت تا حدود معینی معتقد بود که تضاد اصلی در هر پدیده یا پروسه تکاملی یکی و تنها یکی است . وی میگفت :

" در هر روند بغرنج تکاملی اشیاء و پدیده ها یك سلسله تضاد موجود است که همواره تضاد عمده جزء آنهاست . وجود و تکامل این تضاد است که وجود و تکامل سایر پدیده ها را تعیین میکند و بآن و در آنها اثر میگذارد " (۲) .

بگذریم از اینکه مائو " اثر گذاشتن " روی تضاد های دیگر را تنها به تضاد اصلی نسبت میدهد در حالیکه " اثر گذاشتن " حالت عام همه تضاد های موجود در یك پدیده است ولی فعلا موضوع این نیست ، موضوع این است که مائو تضاد اصلی را یکی میداند و نه بیشتر .

---

(۱) ـ سه تعبیر ، تضاد اساسی ، تضاد عمده و تضاد اصلی را در این نوشته همسنگ گرفته ایم . در ترجمه فارسی آثار مائو نیز چنین است و مترجمین فارسی آثاری برای کلمات واحد یکی از سه معادل فارسی آنرا برگزیده و این سه تعبیر را بیك معنا بکار برده اند .

(۲) ـ مائو ، " درباره تضاد " منتخبات ، جلد اول ، ص ۴۲۴ .

درجای دیگرهمین اثر، مائو تاکید میکند که :

" بهرصورت . . . درهرروند تکاملی که درآن تعداد زیادی تضاد موجود است همواره یکی عمده است " (۱) .

اما درهمین اثر " درباره تضاد " برخورد ذهنی مائو بمقوله تضاد اصلی ، یاعمده بچشم میخورد. او درعین حال که میگوید تضاد عمده یکی است مدعی میشود که درروند تکاملی واحد ، بسته بشرایط روزممکن است تضاد عمده تغییرکند وهریک ازتضادها که فرعی بود بجای تضاد عمده بنشیند وتضاد عمده که تادیروز " وجود وتکامل سایرتضادها راتعیین میکرد " درشرایط جدید مقام خود راازدست بدهد (۲) .

این بدان معناست که بیکی بودن تضاد عمده ، یااصلی معتقد نباشیم . خصلت ویژه این تضاد راکه آنراصرفنظرازاوضاع وشرایط دروضع ممتازی نسبت بسایرین قرارمیدهد درک نکنیم . در اینجامائوملاک " عمده " بودن تضاد رابمیل خود تغییرمیدهد وآن تضادی راعمده میگیرد که شرایط و اوضاع واحوال حل آنرادردستورروزقرارداده است . کاملا محتمل وچه بساناگزیرست که قبل ازحل کامل تضاد اصلی بسرخی از تضادهای فرعی درسرراه حل شود ولی نه احتمال ونه ناگزیری حل این یاآن تضاد قبل ازحل کامل تضاد اصلی بمعنای این نیستکه این تضاد فرعی جای تضاد اصلی راگرفته است . چراکه اصل مسئله ، سمت حرکت پروسه تکاملی ، مربوط بزمان حل تضادها نیست.

مائو درسال ۱۹۵۶ برخورد ذهنی خود رانسبت به تضاد اصلی — (عمده — اساسی) تکمیل میکند . وی در " درباره حل تضادهای درون خلق " مدعی میشود که تضاد اساسی جامعه سوسیالیستی بیش ازیکی است . اوازتضادهای اساسی جامعه سوسیالیستی (۳) سخن میگوید . ووقتی درسال ۱۹۶۰ اختلاف مائوئیسم بامارکسیسم — لنینیسم به عرصه جهانی می آید ، مائو مارکسیسم — لنینیسم وحتی نوشته های خود را بالمره کنارمیگذارد و مدعی میشود که دردوران ماتضادهای اساسی نه یکی بلکه چندتااست . وی چنانکه خواهیم دید بااینکارحرکت جهان مارابسوی سوسیالیسم عملا منکر میشود .

ت — " فلسفه " ابزارسیاست بازی

باینکه مائوچنین آشکاراماتریالیسم دیالکتیک را ازعینیت تهی میکند وبرای عامل ذهنی — و در حقیقت برای شخص خود — این چنین اختیارات وسیعی درتعیین خصلت تضادها وشیوه حل آنها قائل میشود نه تصادفی است ونه معصومانه . مائوهمچنانکه جنبش کمونیستی چین رابه نزله اهرمی دردستیابی به هدفهای جاه طلبانه ناسیونالیستی وشوینیستی خود تلقی کرده ، فلسفه مارکسیستی رانیزتنها بمنزله ابزارسیاسی مبارزه بامخالفین خویش نگریسته است . همه آثار به اصطلاح فلسفی مائودرجریان مبارزه سیاسی درون حزبی وبمنظورزمینه سازی " تئوریک " وسرکوب مخالفین نوشته شده است . وی " احکام " فلسفی خود رامتناسب باشرایط معین سیاسی وبرای کسب سود معین درمبارزه بامخالفین خویش نازل میکند . " درباره تضاد " ، " درباره عمل " ، " درباره مسئله حل صحیح تضادهای درون خلق " — همه وهمه درمبارزه بامخالفین نوشته شده ومائو احکام آنهارا بانیازمندیهای سیاسی روزمره خویش تطبیق داده است . ومهمترین " حکم "

---

(۱) — مائو ، " درباره تضاد " ، منتخبات ، جلداول ، ص ۴۲۶ . (تکیه ازماست) .

(۲) — همان کتاب ، ص ۴۲۶ — ۴۲۵ .

(۳) — مائو ، " درباره مسئله حل صحیح تضادهای درون خلق " ، ص ۲۱ .

حاصل ازفلسفه مائوئی — چنانکه دیدیم — اینست که شخص وی حق دارد هرطورخواست عمل کند وهرشیوه‌ای برابرای استحکام حکومت فردی وکیش شخصیت ورسیدن بهدفهای ناسالم ناسیونالیستی خویش برگزیند .

هواداران مائوکه آشفته فکری ویرادرمقوله تضاد دیالکتیکی بمثابه قله وذروه علوم فلسفی معرفی میکنند ازفلسفه مائوئی بیش ازهرچیزهمین سودگرائی (Utilitarisme) راآموخته اند ، وبمصداق " اگرزباغ رعیت ملک خورد سیبی " باین نتیجه رسیده اند که فلسفه چیزی جزابزاربرای زیبائی سیاسی ومرکوب مخالفین نیست . کاربجائی رسیده است که وقتی چند تن مائوئیست باهم قهر میکنند وبرخی ازآنها رهبری " کنفدراسیون دانشجویان ایرانی " رادردست گرفته ، بقیه راپشت درمیگذارند ، آنانیکه پشت درمانده اند مینویسند :

" تضاد عمده جنبش دانشجوئی ایران بین " رهبری کنفدراسیون " ازیکطرف وجوانان دانشجوازطرف دیگراست " (۱) .

وجوان آلوده به افکارمائوئیستی وقتی ازروستای ایران گزارش میفرستد ، میگوید :

" دهقانان سند مالکیت نمیخواهند ! تضاد این نیست " (۲) .

گروه مائوئیست " سازمان انقلابی " بنا بهنیازمندیهای ویژه سیاسی خویش بکروزباین نتیجه میرسد که کردستان ایران مرکزتجمع تضادها و " منطقه طوفانیهاست " ودرآن تضادهای سیاسی — که تعدادشان البته بیش ازیکی است — باتعدادکثیری ازتضادهای دیگربهم گره خورده است (۳) . وزمانی دیگر ودرشرایط دیگرنظرخود را پس میگیرد وبانتقاد ازخود مینشیند وباز هم به رسیدگی به " تضادها " که باعث پیدایش این " تضاد " درتعیین خط مشی سازمان شده است میپردازد .

تردیدی نیست که اینگونه سیاست بازی — زیروشش فلسفه مارکسیستی — بدترین توهین باین علم یا بمارکسیسم — لنینیسم است .

۹ — اشتها زیردندان است

چنانکه ازشرح حال مائو دیدیم " اندیشه های " مائو دراساس خود چیزی جزناسیونالیسم چینی وبا آنطورکه اسنادرسمی چین درگذشته میگفت " مارکسیسم چینی " نیست . اماازعجایب روزگاراست که امروزهواداران مائو ادعامیکنند که اندیشه های مائو مارکسیسم — لنینیسم دوران ما است ، درهمه کشورها قابل انطباق است والزاماباید انطباق یابد .

این تناقض راچگونه میتوان حل کرد ؟ اگرمائو موفق شده است که مارکسیسم — لنینیسم را " چینی " کند (واگراینکاراصولا شدنی است) دیگر چگونه " مارکسیسم " چینی جنبه جهانی یافته است ؟ واگرمائو درروظیفه ایکه پیش روی خود گذاشته موفق نشده ، چگونه این مرد ناموفق یکباره پیروزمند وسردمدارنهضت جهانی معرفی شده است ؟ اندیشه‌هائی که وی برای " چینی کردن " مارکسیسم تنظیم میکرد ، چگونه طبرغم قصد ونیت وی دست برقضا جهانی شده است .

پاسخ این معما را درمتلی باید جست که میگوید اشتها زیردندان است . ناسیونالیسم مائو متناسب بارشد قدرت وی — که گاه درارزیابی آن دچاراغراق فراوان میشود — به شوینیسم عظمت طلبانه مبدل شده است . وی که دیروز وجود هرگونه شباهتی را میان چین وسایرکشورهای جهان

---

(۱) — " ستاره سرخ " شماره اول ، سال اول ، ص ۶ (تکیه ازماست) .

(۲) — " ستاره سرخ " شماره ۱۲ سال دوم ص ۲ (تکیه ازماست) .

(۳) — توده شماره ۱۲ ، ص ۳—۲ .

انکار میکرد تا بر دور چین حصار کشد و آنرا از تاثیر جنبش جهانی مصون دارد امروز گمان میکند آن قدرت را دارد که بگوید همه جهان شبیه چین است ، و باید از چین الگو بردارد . وی که دیروز با نفرت تمام میگفت که باید مارکسیسم را از معده و روده چینی عبور داد و فضولاتش را دور ریخت ، امروز معتقد است که فضولات چینی خوراک مناسبی برای مبارزین سایر ملتهاست .

یادآوری کنیم که سیر " اندیشه های مائو " از " مارکسیسم چینی " به " مارکسیسم دوران ما " یکباره نیست . مائو و یارانش ابتدا بفکر کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بودند و ادعا میکردند وضع همه این کشورها در هر جای جهان که هستند شبیه چین است . آنان سپس بر دامنه ادعای خویش افزودند تا اینکه امروز مائوئیسم ادعای سلطه جهانی دارد . سیر تکاملی اندیشه های مائو از چینی به جهانی تنها گسترش زیاده خواهی یک فرد جاه طلب نیست ، در اینجا ناسیونالیسم پرخاشگر چین است که برتری جهانی میطلبد .

iran-archive.com

بخش دوم

شبه تئوریهای مائوئیستی ـ اگر جدی بگیریم

۱ـ بید ایشرد وخط مشی درجنبش جهانی کمونیستی وکارگری

در برابر چشمان ما پروسه تکاملی بسیار خرنج وپرتنوعی در جامعه بشری جریان دارد که باگسست زمان متنوع‌تر و پرخرنج‌تر میشود. در کشورهای گوناگون نیروهای انقلابی زیر شعارهای گوناگون مبارزه میکنند، ترکیب طبقاتی متفاوتی دارند و تاریخ اشکال گوناگونی از مبارزه را در برابر آنها نهاده است. در جریان مبارزه علیه استعمار کهن و حضور مستقیم قوای استعماری جریان دارد و در جای دیگر پیکار همه جانبه با تاریخ استعمار نوین، در جائی برانداختن دیکتاتوری فاشیستی در دستور روز است و در جائی دیگر هجوم بر ارکان سلطه سرمایه داری. آنجا که سرمایه داری به سطح عالی تکامل رسیده، تودهای وسیعی علیه حاکمیت سرمایه انحصاری ـ دولتی در نبرد ند و آنجا که هنوز اقتصاد ابتدائی ماقبل سرمایه ـ داری عمومیت دارد و تولید در سطح نازلی است برانداختن بقایای کهن، دست یافتن به علوم و فنون و صنعت جدید، نجات از عقب ماندگی وظیفه مقدم نیروهای انقلابی است.

اینهمه وظایف گوناگون با شرایط تاریخی مشخص گوناگون‌تر بهم می‌آمیزد و خواه ناخواه طیف گسترده‌ای از اشکال متنوع مبارزه را بوجود می آورد که چه بسا رنگهای معینی از آن در گذشته نزدیک ناشناخته بود و هم اکنون اشکالی از مبارزه در رحال تکوین است که هنوز شناخته نیست.

اما این روند تکاملی تاریخی، این روند جهانی انقلاب با همه تنوع و رنگارنگی خویش روند واحدی است، روند پست که در نهایت امر بسوی هدف واحد، بسوی سوسیالیسم و کمونیسم روانست. انقلاب پیروزمند در هر کشوری در رحد خود محیط بین المللی را تغییر میدهد و زمینه جدیدی برای پیروزی مبارزات سایر نیروهای انقلابی فراهم میسازد. تجربیات جدیدی ـ هم برای نیروهای انقلابی و هم برای نیروهای ضد انقلابی بدست میدهد، برتوانائی نیروهای انقلابی در رخماس بین المللی می افزاید و، مهمتر از آن، کیفیت نوینی بوجود می آورد. گسترش جنبشهای انقلابی در بطن جهان کهن نیز بنوبه خود مواضع انقلابهای پیروزمند را تحکیم میکند.

از زمان انقلاب سوسیالیستی اکتبر، جهان ما وارد دوران نوینی شده است. در این دوران بزرگ تاریخی، سرمایه داری در سرتاسر جهان از میان مرود و سوسیالیسم در مقیاس بین المللی پیروز میگردد. انقلاب سوسیالیستی در دستور روز است، اما جنبش انقلابی که بسوی سوسیالیسم میرود، جنبش خالص و ساده سوسیالیستی نیست، جنبشی است که در هر کشور جد اگانه و در مجموع جهان با همه جنبشهای مترقی پیوند می یابد. جنبش سوسیالیستی در پیوند با جنبشهای نجات بخش ملی، جنبشهای دمکراتیک دفاع از صلح و دمکراسی، مبارزه در راه عدالت اجتماعی و تلاشی برای رفع عقب ماندگی ... است که به جلو راه میگشاید و متقابلا پیروزی قاطع هیچیک از این جنبشها بدون پیوند با سوسیالیسم ملموس نیست.

پیوند سوسیالیسم با هر آنچه که انسانی و در جهت ترقی و تکامل است، پیوندی ارگانیک و درونی است. پیوند پست که از سیر تکامل تاریخ میزاید. اید ئولوگهای بورژوازی میکوشند این پیوند را انکار کنند.

میان منافع واقعی جنبش انقلابی سوسیالیستی و منافع سایر نیروهای ترقیخواه و انقلابی جدائی افتنند .
بنظر آنها کمونیستها بعد و بزور خود را به جنبش های گوناگون می بندند تا شاید بر امواج آنها پیش روند.
اما این خرموج یگری ارتجاعی کمترین ارتباطی با واقعیت ندارد. وحدت درونی جنبش جهانی انقلابی در
زمان ما محسوستر و قابل لمس تر از هر زمان دیگری تجلی میکند ، چرا که جنبشهای انقلابی و مترقی
در همه کشورهای جهان ، صرفنظر از ترکیب طبقاتی ، شعارهای بلاواسطه مبارزه و اشکال مبارزه یکه
همانند دارند که انقلابی و مترقی باشند با امپریالیسم روبرو هستند. وجود این دشمن واحد ، همه این
جنبشها را بهم می پیوندد. بعلاوه در دوران ما که دوران گذار به سوسیالیسم است همه جنبشهای مترقی
و انقلابی در نهایت امر آب به آسیاب سوسیالیسم میریزند و در راستای سوسیالیسم است که همه آرمانهای
نجیب بشری : صلح ، دمکراسی ، عدالت ، آزادی طلبی و رهائی از استثمار و غیره بمعنای کامل کلمه
تجلی میکند.

وحدت روند جهانی انقلابی ، وحدت خط مشی نیروهای انقلابی و قبل از همه وحدت خط مشی
جنبش جهانی کمونیستی را ایجاب میکند. البته منظور از بیان بردن نوع جنبش در کشورهای گوناگون
و شرایط متفاوت نیست. جنبش تصوری از ایجاد خط مشی واحد بمعنای ساده کردن و مبتذل کردن است.
خط مشی واحد جنبش جهانی کمونیستی باید درست بر پایه تنوع جنبش و بغرنجی آن بنا شود. راهی را
نشان دهد که همه اجزاء جنبش انقلابی در پهنه جهان با حفظ ویژگیهای خویش آب به یک آسیاب
بریزند ، همه یکدیگر را خنثی نکنند ، مکمل یکدیگر باشند و دشمن واحد را هر یک بنوعی بکوبند.

چنین خط مشی واحدی را نه تنها میتوان لازم دانست و آرزو کرد ، بلکه باید به ناگزیری و امکان
تدوین آن عمیقاً پی برد و در تدوین و اجرای آن کوشید. وحدت روند جهانی انقلاب و قانونمندی سیر تکامل
تاریخ که مارکسیسم ـ لنینیسم آنرا کشف کرده است ، امکان میدهد که اجزاء مختلف جنبش جهانی در
عین گوناگونی دارای خطوط مشترک و واحدی باشند ـ اشتراکی که نه در شکل بلکه در محتوی ، نه در
پدیده بلکه در ماهیت است.

مارکس و انگلس خط مشی جهانی پرولتاریا را بنا نهادند و لنین با تدوین آموزش کامل انقلاب سوسیا-
لیستی در دوران امپریالیسم آنرا تکامل بخشید. و پس از پیروزی انقلاب اکتبر در دوران نوین گذار جهان
از سرمایه داری به سوسیالیسم مسائل اساسی را ، که از آن ناشی میشد ، حل کرد و پایه نهاد. انترناسیو-
نال های کارگری از زمان مارکس تا لنین و پس از آن تلاش عظیمی در تدوین و اجرای خط مشی واحد
جنبش جهانی انقلابی بکار برده اند.

در زمان ما ، که جنبش انقلابی در جهان بطرز بیسابقه ای گسترش یافته و جامعه بشری در جلو
چشم ما در حال تغییر و تحول است و هر روز اشکال نوین و نوین تری از مبارزه پدید میشود و قشرهای جدید تری
از مردم به جنبش انقلابی می پیوندند ، تدوین خط مشی واحد جنبش جهانی کمونیستی همانقدر که ضروری
است بغرنج است ، کاریست که تنها با کوشش مشترک و خلاق همه احزاب کمونیستی و کارگری میتواند به
سامان رسد.

در سالهای اخیر برای انجام این مهم و ایجاد شرایط مناسب برای فعالیت مشترک و تبادل نظر بخش
احزاب برادر شکل نوینی یافت که پاسخگوی نیازمندیهای زمان ماست : مشاورات چند جانبه و کنفرانسهای
منطقه ای و بین المللی احزاب برادر. اولین کنفرانس بین المللی احزاب برادر در سال ۱۹۵۷ در مسکو
تشکیل شد و با صدور اعلامیه ای که یکی از مهمترین سند های تاریخ جنبش کمونیستی است کار مشترک تدوین
خط مشی واحد جنبش جهانی کمونیستی را در زمان ما آغاز نهاد و این خط مشی در کنفرانسهای بعدی
(۱۹۶۰ و ۱۹۶۹) دقیقتر و کاملتر شد.

محصولی که از فعالیت ثمربخش کنفرانسهای بین المللی بدست آمده و در اسناد آنها درج شده ،

قله اند یشه سیاسی مارکسیستی لنینی زمان ماواستراتژی وتاکتیك سنجیده و پخته جنبش جهانی کمونیستی وکارگری است. در این اسناد ،تجربه بسیارغنی جنبش انقلابی ــ بویژه پس ازاکتبر ــ جمع بندی میشود ودوران تاریخی که ما در آن زندگی میکنیم شناخته و معرفی میگردد و برپایه مارکسیسم ــ لنینیسم راه درست پیشرفت و مبارزه در پیش پای کمونیستهای جهان قرارمیگیرد. در کنفرانس، مسکو خط مشی واحد جنبش جهانی کمونیستی وکارگری تدوین و در اسناد کنفرانس ارائه میشود تاکمونیستهای جهان بتوانند با اجرای آن جنبش انقلابی را ــ بمفهوم وسیع این کلمه ــ متحد کنند ، همه جویبارهای کوچك جنبش های اجتماعی را ، که در مسیرهای گوناگون جاریست ، اگرسمت مترقی وضد امپریالیستی دارد ــ ولوسمت گیری سوسیالیستی نباشد ــ بهم بپیوندند ، امپریالیسم راکه ارتجاع در همه جبهه هاست کاملا منفرد سازند وجهان مارا ازابتلای حوادث و پروسه های گوناگون بیك سمت، به سمت سوسیالیسم هدایت کنند.

به این منظور مشی ، که کنفرانسهای بین المللی احزاب برادر ارائه میدهند ، نه تنها خط مشی جنبش جهانی کمونیستی وکارگری است، بلکه رهنمود یست برای هرنیروی انقلابی ومترقی که سمت ضد امپریالیستی وضد ارتجاعی دارد وهرآنچه با این خط مشی درتعارض باشد در زمان ما انقلابی نیست.

هیئت نمایندگی حزب کمونیست چین در کنفرانسهای ۱۹۵۷ و۱۹۶۰ احزاب برادر در مسکو شرکت داشت و اسناد آنها را امضاکرد. در کنفرانس ۱۹۵۷ مائو شخصا حضور داشت. اما امضا اسناد بهیچوجه نشانه توافق با مضمون اسناد وخط مشی واحد ی که مشترکا تنظیم میشد نبود. جناح مائوئیست حزب کمونیست چین بدرستی در مییافت که خط مشی مصوب مشاوره های مسکو نقطه مقابل نظریات ناسالمی است که آنها از سالها پیش برای مسلط ساختن آن در حزب کمونیست چین کوشیده و تحت عنوان " اند یشه های مائو " در اساسنامه حزب مصوب کنگره هفتم وارد کرده بود ند.

اما هیئت نمایندگی چین وشخص مائو در کنفرانس ۱۹۵۷ مقاومت جدی ازخود نشان ند اد ند. در آن سالها در خود چین وضع مائوئیستها خوب نبود ودر کنگره هشتم حزب کمونیست ، چنانکه گفتیم ، باصطلاح "اند یشه های مائو" راازاساسنامه برد اشته بود ند واصولا چیزی بنام اند یشه های مائو تبلیغ نمیشد. البته در کنفرانس ۱۹۵۷ مائو ضمن سخنرانی خویش جملات وحشتزائی در باره جنگ جهانی اتمی گفت که کاملا باخط مشی احزاب برادر مغایرت د اشت. مضمون جمله وی این بود که در جنگ اتمی ممکن است نصف بشریت و شاید بیشتر محو شود ولی در عوض سوسیالیسم پیروز شده وزندگی شکوفانی بمراتب سریعتر ساخته میشود. اما این سخنرانی مانع از امضا اسناد کنفرانس وموافقت صریح مائوئیست ها با آن اسناد نشد.

پس از سال ۱۹۵۷ مائوئیست ها در داخل چین فعالیت خود را گسترش د اد ند وچنانکه در بخش اول اشاره کرد یم ، تعرض جد ید ی را علیه اساس مرحزب کمونیست چین آغاز کرد ند و پایه های آن در عرصه بین المللی نیز بمخالفت نهان وآشکار با جنبش کمونیستی برخاستند. کوشید ند خط مشی واحد جنبش را نخطه ئه کنند وبجای آن خط مشی ویژه ای را ، که متناسب با نیازمند یهای سیاسی خود آنهاست، به جنبش جهانی تحمیل نمایند. این خط مشی به " اند یشه های مائوتسه دون " متکی بود و به ایـــن اند یشه های "چینی" جنبه جهانی مید اد.

به این ترتیب در برابر جنبش جهانی کمونیستی وکارگری دو خط مشی قرارگرفت ، که از هرجهت در نقطه مقابل یکد یگر بود ند. یکی مارکسیستی ــ لنینی بود ود یگری ضد آن. یکی با کار مشترك احزاب برادر تد وین شده بود ود یگری بطور خود سرانه در کابینه مائوتسه دون ود ستیارانش.

انتشار خط مشی مائوئی از ۱۹۶۰ آغاز شد. مائوئیستها که در درون چین در مبارزه شد ید ی علیه کمونیستها درگیر بود ند تصمیم گرفتند حمله آشکار خود را به جنبش جهانی آغاز کنند تا با تحریك ناسیونالیسم

چینی از یکسو متهم کردن مخالفین خویش به وابستگان به "رویزیونیسم بین المللی" از سوی دیگر کار سرکوب آنها را آسانتر ساخته و چین توده ای را در عرصه جهانی از جنبش کمونیستی جدا سازند. مائو طبق معمول برای این عملیات "جنگی" عنوان رمز تعیین کرد : - زنده باد لنینیسم". طبق دستور در این مرحله کنگره سی ازاندیشه های مائو بمیان نیاید. در سال ۱۹۶۰ در آستانه تشکیل دومین کنفرانس احزاب برادر رهبری مائوئیستی چین سندی تحت همین عنوان رمزی و ستعار " زنده باد لنینیسم" منتشر کرد که در آن همه مواضع اساسی سند مصوبه کنفرانس ۱۹۵۷ مسکو را طرد کرده و برای جنبش جهانی کمونیستی خط مشی دیگری پیشنهاد نمود.

هیئت نمایندگی چین در جلسات تدارکی دومین کنفرانس مسکو همواره در برابر سایر احزاب برادر قرار داشت و از خط مشی ویژه خویش دفاع میکرد و وقتی کنفرانس در پائیز ۱۹۶۰ گشایش یافت هیئت نمایندگی چین همچنان در مواضع مخالف احزاب برادر باقیماند و مدتها مقاومت کرد و کنفرانس را پیش از حد بدرازا کشانید. اما بالاخره وقتی تنها ماند و منفرد شد اعلامیه مشاوره را امضا کرده برای اینکه آنرا در عمل نقض کند. مدت کوتاهی پس از کنفرانس، مخالفت رهبری مائوئیستی چین با مجموعه جنبش جهانی کمونیستی و مصوبات آن آشکار شد و مائوئیستها با انتشار انواع سند ها و مقاله ها خط مشی ویژه خود را مطرح ساختند.

کمترین مراعات اخلاق کمونیستی و بطریق اولی روش اصولی کمونیستی، که مائو مدعی داشتن آنست، ایجاب میکرد حالا که رهبری چین خود را کمونیست میداند و با چنان شدتی با خط مشی جنبش جهانی مخالف است، اشیاء را به اسامی خود بنامد و موضع واقعی خود را صادقانه ابراز دارد. اما چنانکه در شرح حال طولانی مائو دیدیم، وی همواره راه فریب و حیله از پشت سر را ترجیح داده است.

مائوئیست ها مخالفت جدی و عمیق خود را با اعلامیه های مسکو، در لباس دفاع قاطع از آنها مطرح و ادعا کردند که گویا جنبش دست از اعلامیه کشیده و تنها چین به پاسداری آن ایستاده است. حتی در سال ۱۹۶۳ که وقت زیادی به آغاز " انقلاب فرهنگی" و عریان شدن مائوئیستها نمانده بود هنوز پکن مدعی بود که اختلافش با جنبش کمونیستی بخاطر دفاع از اعلامیه ۱۹۶۰ مسکو است و مینوشت :

اختلاف بر سر اینست که " آیا اصول انقلابی مندرجه در اعلامیه ها را باید قبول داشت یا نباید قبول داشت و این مطلب در تحلیل آخر یعنی اینکه حقیقت عام مارکسیسم — لنینیسم را باید قبول داشت یا نباید قبول داشت. اهمیت جهانشمول انقلاب اکتبر را باید قبول داشت یا نباید قبول داشت." (۱)

و موعظه میکرد که :

" دفاع از اصول اعلامیه های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ اکنون به وظیفه مهم و مبرم جنبش جهانی تبدیل شده است." (۲)

خوانندگان ما بیاد دارند که مائوئیستها هرگز به اهمیت " جهانشمول انقلاب اکتبر" معتقد نبودند و، چنانکه در بخش اول نشان دادیم، مائوئیسم در ست از طریق رد اهمیت جهانشمول انقلاب اکتبر جای خود را در چین تحکیم کرد و رهبران مائوئی چین در سالهای پس از پیروزی انقلاب چین کوشیدند به احزاب برادر دیگر " درس دهند" که اهمیت انقلاب اکتبر جهانشمول نیست. در زمان ما

(۱) نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۶۳. نقل از ترجمه فارسی. شماره مخصوص مردم. اول مرداد ۱۳۴۲، صفحه ۵۶ (از این پس نامه ۲۵ ماده ای). تکیه از ماست.

(۲) همانجا

مائوئیستها ، ازجمله مائوئیستهای ایرانی ، مخالفت با اهمیت جهانشمول انقلاب اکتبر را به رکن اصلی استراتژی وتاکتیک " جنگ توده ای " خویش بدل کرده اند. اما در سال ۱۹۶۳ برای فریب افراد خوش نیت مائوئیستها ترجیح میدادند ادعا کنند که گویا آنها و فقط آنها مدافع اهمیت جهانشمول اکتبر اند و جنبش جهانی دست از آن کشیده است.

البته ادعاها وسوگند های مربوط به وفاداری نسبت به جنبش جهانی کمونیستی وکارگری و علاقه به وحدت این جنبش وانترناسیونالیسم پرولتری و غیره و غیره بهیچوجه مانع ازاین نبود که مائوئیستها خواستار چنان تجدید نظری در خط مشی جهانی جنبش کمونیستی باشند که حتی اثری هم ازمارکسیسم- لنینیسم در آن باقی نگذارد. درواقع مائوئیستها تقاضای وارد کردن این یا آن اصلاح را در متن این یا آن سند طلب نمیکردند، بلکه تغییر سرتاپای خط مشی جنبش خواست آنها بود. اختلاف نظر آنان با جنبش کمونیستی همه عرصه ها را فرا میگرفت و ازهمان اولین حرف تنظیم خط مشی ، از ارزیابی شرایط تاریخی- مشخص زمان حاضر ، ازتعیین محتوی ومشخصات دوران ما آغاز میشد .

۲ ـ دوران ما

مارکسیسم ـ لنینیسم می آموزد که تعیین خط مشی انقلابی را باید ازتعیین دقیق محتوی عینی پروسه تکاملی تاریخ در لحظه مفروض آغاز کرد. بدین معنا که ابتدا باید دید که جهان در چه سمتی حرکت میکند ومضمون عمده آن ، خصوصیات عمده آن چیست و کدام طبقه در مرکز آن قرار دارد . لنین میگوید :

" شیوه مارکس قبل ازهرچیز عبارتست ازدرنظرگرفتن محتوی عینی روند تکاملی تاریخ در هرلحظه مفروض ومشخص و در هروضع مشخص ، تاقبل ازهرچیز این مطلب درک شود که جنبش کدام طبقه فنراصلی پیشرفت محتمل را در این اوضاع مشخص تشکیل میدهد." (۱)

لنین یادآوری میکند که وقتی سخن ازدوران تاریخی بمیان می آید نباید به حوادث گذرا ، به فراز و نشیب ها وپیچ و خمها توجه داشت. باید در ورای آنها سمت عمده تکامل وخصوصیات عمده محیط تاریخی را جست. لنین میگوید :

" درهردورانی حرکت های جداگانه و قسمی گاه بجلو و گاه بعقب وجود دارد و خواهد داشت. انحرافاتی هم از مسیرحرکت نوع متوسط و آهنگ متوسط جنبش وجود دارد وخواهد داشت. ما نمیتوانیم بدانیم که جنبشهای تاریخی جداگانه زمان مفروض باچه سرعت و چه موفقیتی تکامل می یابند. ولی ما میتوانیم بدانیم و میدانیم که کدام طبقه در مرکز این یا آن دوران قرارگرفته و محتوی عمده و سمت عمده تکامل وخصوصیات عمده محیط تاریخی و غیره را در دوران مفروض تعیین میکند." (۲)

مفهوم دوران تاریخی محدودتر ازمفهوم فرماسیون اجتماعی ـ اقتصادی است. بدین معنا که فرماسیون اقتصادی ـ اجتماعی واحدی میتواند به چند دوران تاریخی تقسیم شود که سمت حرکت آنها و مضمون عمده آنها یکی نیست. مثلا سرمایه داری جهانی سه دوران را پشت سرگذاشته است. دوران اول

---

(۱) مجموعه کامل آثار ، جلد ۲۶ ، صفحات ۱۳۹ـ ۱۴۰

(۲) همانجا ، صفحه ۱۴۲

دوران عروج بورژوازی و پیروزی کامل آنست (۱۷۸۹ـ۱۸۷۱)۰ دراین دوران جهان به سمت استقرارمناسبات سرمایه داری میرود۰ دوران دوم دوران سلطه کامل بورژوازی وافول آنست۰ در این دوران سرمایه داری ازمرحله مترقی به ارتجاعی منتقل میشود۰ و دوران سوم دوران امپریالیسم که آستانه انقلابهای پرولتری است۰ دراین دوران است که سرمایه داری جهانی وارد بحران عمومی میشود۰

روشن است که طبقه کارگرنمیتوانست دراین سه دوران متفاوت خط مشی واحدی داشته باشد و برای پیروزی میبایست متناسب باتغییرد وران خط مشی خود راتغییرد هد و این کارمقد ورنبود جز با درك محتوی و مضمون هردوران وتعیین درست سمت حرکت آن۰ لنین میگوید :

" تنهابراین پایه یعنی قبل ازهمه باد رنظرگرفتن خطوط اصلی تمایز " دورانهای " مختلف (و نه وقایع تاریخی جداگانه کشورهای جداگانه) است که مامیتوانیم تاکتیك خود رابد رستی تدوین کنیم۰ و تنها آگاهی ازچگونگی خطوط اساسی دوران معروض است که میتواند پایه ای برای محاسبه ویژگیهای جزئی تر این یاآن کشور باشد ۰" (۱)

چنانکه مید انیم خود لنین عالیترین نمونه تعیین خطوط اصلی تمایز دورانهاو متناسب با آن تعیین خط مشی انقلابی رابد ست داد و در دوران امپریالیسم، مارکسیسم رابه مرحله عالیتری ارتقاء بخشید ۰

براساس این آموزش لنین بود که احزاب برادر در کنفرانسهای مسکو تعیین خط مشی عمومی جنبش را ازدرك دوران تاریخی که درآن زندگی میکنیم آغاز کرد ند وکوشید ند تا بد رستی تعیین کنند که کد ام طبقه درمرکز دوران ماست، مضمون عمد ه سمت عمد ه تکامل وخصوصیات عمد ه دوران ما و زمان حاضر چیست۰

این کوشش احزاب برادر ثمر بخش بود۰ کنفرانس مسکو در ۱۹۵۷ بیانیه خود را باین جمله آغاز میکند :

" محتوی اصلی دوران ماعبارتست ازگذ ارازسرمایه داری به سوسیالیسم که انقلاب کبیرسوسیالیستی اکتبر در روسیه آنرا آغاز نهاد ه است۰" (۲)

برمبنای چنین درکی از دوران مابود که احزاب برادر در کنفرانس مسکو خط مشی عمومی جنبش جهانی راتد وین کرد ند۰ رهبران چین و ازجمله شخص مائوتسه دون که در کنفرانس حاضر بود ند آنرا تایید نمود ند۰ اما در سال ۱۹۶۰ ، وقتی رهبری مائوئیستی چین حمله خود راعلیه جنبش جهانی کمونیستی آغازکرد و به آن عنوان رمزی " زند ه باد لنینیسم " د اد ، معلوم شد که باچنین تعریفی از دوران موافق نیست۰ درسندی بنام " زند ه باد لنینیسم " که بیانیه رو یوشید ه مائوئیستی علیه بیانیه ۱۹۵۷ مسکو است دوران ما بشکلی غیر از بیانیه مسکو تعریف میشود ۰ این سند میگوید :

" دوران ماعبارتست از دوران امپریالیسم، دوران انقلاب پرولتری ،دوران پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم۰" (۳)

---

(۱) لنین۰ مجموعه کامل آثار۰ جلد ۲۶ صفحه ۱۴۲

(۲) اعلامیه کنفرانس احزاب کمونیستی وکارگری۰ مسکو ۱۹۵۷ (تکیه ازماست)۰

(۳) "زند ه باد لنینیسم" چاپ پکن۰ ۱۹۶۰ ، ترجمه فرانسه ،ص ۲۶ (تکیه ازماست) (ازاین پس زند ه باد لنینیسم)

نویسندگان سند مدعی اند که گویا این حکم آشفته ، بی سروته و پرتناقض ــ تنها حکم مارکسیستی لنینی است.

تغییر تعریف دوران معاصر کار بی آزاری نبود که مائوئیستها بخاطر " بررسیهای علمی" انجام داده باشند. از تغییر تعریف دوران و معرفی آن بعنوان دوران امپریالیسم ، مائوئیستها در خط مشی عمومی جنبش جهانی تجدید نظر میکردند ، و میخواستند آنچه را که قبل از انقلاب اکتبر ، در دوران امپریالیسم درست بود ، در زمان ما نیز ، پس از آنکه نیم قرن از پیروزی اکتبر میگذرد ، صحیح قلمداد کنند.

در جلسات تدارکی کنفرانس دوم احزاب برادر در مسکو و همچنین در خود کنفرانس ، هیئت نمایندگی چین مدتها روی تعریف ویژه ای که از دوران ما داشت ، مقاومت کرد. اما بالاخره به احزاب برادر پیوست و زیر اعلامیه کنفرانس دوم ۱۹۶۰ را امضاء کرد که در آن احزاب برادر تعریف دوران ما را بمثابه دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم گسترده تر بیان کرده و علاوه بر آن گامی فراتر گذاشته " وجه مشخصه اصلی دوران ما " را نیز بیان نمودند.

" وجه مشخصه اصلی دوران ما عبارتست از آنکه سیستم سوسیالیسم به عامل تعیین کننده تکامل جامعه بشری بدل میشود." (۱)

و تأکید کردند که :

" محتوی اصلی ، سمت اصلی ، ویژگیهای اصلی دوران معاصر را سیستم جهانی سوسیالیستی ، نیروهائی که علیه امپریالیسم و برای تجدید سازمان سوسیالیستی جامعه در نبرد ند تعیین میکنند." (۲)

و نتیجه گرفتند که :

" امکانات عینی پدید آمده است تا مهمترین مسائل معاصر بطرزی نو بسود صلح ، دمکراسی و سوسیالیسم حل شود." (۳)

چنانکه می بینید در این تعریف از دوران و مشخصات آن ، انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و پیدایش اولین دولت سوسیالیستی مبنا گرفته شده و این فکر اساسی در آن گنجانیده شده است که دنیای پس از اکتبر دیگر دنیای قبل از اکتبر نیست و "خطوط اصلی" آن از دوران قبل از آن متمایز است. بعلاوه در این تعریف (بخصوص در اعلامیه ۱۹۶۰) تنها به بیان خطوط اصلی تمایز دوران ما با دوران امپریالیسم اکتفا نشده ، بلکه ویژگیهای زمان معاصر نیز بدقت بیان میشود . تحولاتی که در جهان ، پس از اکتبر بوقوع پیوسته و مرحله جدیدی که پس از تشکیل سیستم جهانی سوسیالیسم و آزادی بسیاری از ملل اسیر و تلاشی سیستم مستعمراتی آغاز شده و تغییر عمیق و ماهوی تناسب قوا بسود سوسیالیسم و بزیان امپریالیسم بحساب می آید و از آن نتیجه گیری میشود.

قاعدتا باید همه اینها مثل روز روشن باشد و هیچ کمونیستی و اصولا انسان دست اندر کار سیاست تردید نکند که پس از انقلاب اکتبر و پیدایش اولین دولت سوسیالیستی دنیای ما وارد مرحله نوینی از تکامل شده است که بدون در نظر گرفتن آن و بدون توجه به تحولات پس از اکتبر و سپس تحولات پس از تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی نمیتوان کمترین تصور درستی از واقعیت جهان داشت.

اما رهبری مائوئیستی چین برای پیش بردن هدفهای سیاسی خویش با تعریف مندرج در اعلامیه

---

(۱) و (۲) و (۳) اعلامیه کنفرانس نمایندگان احزاب کمونیستی و کارگری مسکو . نوامبر ۱۹۶۰ (تکیه از ماست)

ها مخالف بود و در "امپریالیستی" بودن دوران ما اصرار داشت. واگرچه در جلسات کنفرانس بالاخره اعلامیه را امضاء کرد، اما از فرد ای آن به بهان آشکار و نهان مخالفت خویش پرداخت. البته رهبری پکن احساس میکرد که با این آشکاری نمیتوان تفاوت ماهوی قبل و بعد از اکتبر را انکار کرد. ولذ امخالفیت خود را هر بار به یک شکل و هر چند گاه بنحوی طرح میساخت و وقتی در ژوئن ۱۹۶۳ طی ۲۵ ماده مفصل خط مشی ویژه خود را در برابر خط مشی جهانی کمونیستی گذاشت در تمام مسائل بشیوه خویش اظهار نظر کرد، از دادن تعریف دوران ما سر باز زد و مدعی شد که بجای تعریف دوران ما و تعیین خطوط اصلی نمایزد وران وسمت اصلی حرکت تاریخ در این دوران باید به "تحلیل مشخص وطبقاتی" و تعیین "تضاد های اساسی جهان کنونی" پرداخت و "نقطه عزیمت" در تعیین خط مشی عمومی جنبش" در اینجاست و نه در تعریف دوران.

۳ـ تضاد اصلی دوران ما

در بخش اول، وقتی از فلسفه مائوئی سخن میگفتیم، بازی سود اگرانه مائوئیستها را با مقوله "تضاد" یاد آوری کرد یم و اینک نمونه آشکاری از این بازی را در جلو چشم خویش داریم. مائوئیستها مایل نیستند این حقیقت را بپذیرند که در مرکز دوران کنونی پرولتاریا و فرزند برومند آن اردوگاه سوسیالیستی قرار ارد و نمیخواهند قبول کنند که در این دوران که مضمون آن گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است، مسائل جهان بشکل و طرز نوینی مطرح میشود. و تغییر تناسب قوا بسود سوسیالیسم شرایطی فراهم کرده است که میتوان "مهمترین مسائل معاصر را بطرزی نو بسود صلح، دمکراسی و سوسیالیسم" حل کرد. مائوئیستها نمیخواهند اینها را بپذیرند و بخاطر هم فهای ویژه ناسیونالیستی ـ چینی خویش میخواهند نظریه دیگری مطرح کنند و بازی با مقوله تضاد ها را بمثابه ابزار کار پیش میگیرند و برای تا ئید رعناصر ناآگاه سخن از تضاد های اساسی بمیان می آورند و بعد فراموش میکنند که در یک روند تکاملی واحد نمیتواند چند تضاد اساسی وجود داشته باشد وگرنه سمت حرکت این روند تکاملی وسرنوشت نهائی آن نامعلوم میماند.

ما در بحث کوتاهی که از فلسفه مائوئی ومقوله تضاد داشتیم به این نکته اشاره کرد یم و اینک در نمونه مشخصی آن بحث را دنبال میکنیم.

در همان نامه ۲۵ ماده ای ـ که پیشنهادی برای خط مشی دیگری برای خط مشی تصویب شده جنبش جهانی کمونیستی است ـ مائوئیستها ضمن فرار از تعریف دوران و ادعای اینکه بجای تعریف دوران باید تضاد های اساسی جهان کنونی را تعیین کرد، درواقع از تعیین تضاد اساسی نیز سر باز میزنند و چهار تضاد را اساسی نامیده و طبق معمول خویش مانند خود ولو یاروی هم میریزند.

بنظر مائوئیستها تضاد اصلی "جهان کنونی" (که برای فرار از کلمه دقیق دوران انتخاب کرده اند) یکی نیست بلکه چهار ناست و گویا:

" مارکسیست ـ لنینیستها بطور تغییرناپذیری (۴۱) معتقد ند که این تضاد ها عبارتند از:
ـ تضاد بین اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی؛
ـ تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای سرمایه داری؛
ـ تضاد بین ملل اسیر ستمدیده و امپریالیسم؛
ـ تضاد بین کشورهای امپریالیستی وانحصارات امپریالیستی." (۲)

---

(۱) و (۲) نامه ۲۵ ماده ای، صفحه ۵۷

همچنانکه موٴ منون ومسئله گویان مذ هب اسلام توضیح میدهند که میتوان جهارزن عقـــد ی داشت ، بشرطی که درمیان آنان عدالت برقرار باشد ویکی برد یگری ترجیح داده نشود وخود میدانند که نشد نی است ، مائو نیز توصیه میکند که ازاین چهارتضاد نباید هیچیك رابرد یگری ترجیح داد(۱) و خود میداند که جنین نیست و میداند که منظور از آن مخالفت در پرده باتضاد اصلی مندرج در اعلامیه ها وجانشین کردن تضاد د یگری بجای آنست و میداند که اصولا اختلاف بر سرجهار تضاد نیست، برسرد و تضاد و تعیین جای هریك ازآنهاست.

جنبش جهانی کمونیستی معتقد است که در یك روند تکاملی نمیتواند چند بین تضاد اصلی (یـــا اساسی) موجود باشد واصلی بود ن تضاد معین امری عینی است که به ماهیت روند تکاملی مربوط بوده و سمت حرکت پروسه راتعیین میکند وهیچکس نمیتواند بنابه تمایلات ذهنی خویش این یاآن تضاد رااصلی اعلام کند. در دوران ما ، که دوران گذ ارازسرمایه د اری به سوسیالیسم است ، تضاد اصلی عبارتست از تضاد میان سرمایه د اری و سوسیالیسم وهمین تضاد است که سمت حرکت تاریخ راتعیین میکند .

واما مائوئیسم که ظاهرامد عی است هیچ تضاد ی برد یگری رجحان ند ارد ود رواقع امر این فکر را تبلیغ میکند که تضاد اصلی عبارتست ازتضاد ملل اسیر با امپریالیسم ، درهمان نامه ۲۵ ماده ای در بحث ازمبارزه ضد امپریالیستی ملل آسیاوافریقاوامریکای لاتین میگوید :

" امرانقلاب جهانی من حیث المجموع بمفهوم معینی درآخرین تحلیل وابسته بـــه مبارزه ملی است که در این مناطق زند گی میکنند واکثریت عظیم جمعیت کـــره زمین راتشکیل میدهند ." (۲)

و سپس این مناطق " مناطق طوفانهای انقلابی " معرفی میشوند.

نویسنده جزوه " انقلاب زمان ما " از "جامعه سوسیالیستهای ایرانی" که ازسوسیال د مکراسی راست ضد کمونیستی سود ی نبرده و اینك درکارآنست که در فصل مشترك تروتسکیسم ومائوئیسم جاخوش کند ،مسئله راصریحترمطرح میسازد و مینویسد :

" تضاد اصلی بین کشورهای امپریالیستی ازیکطرف و کشورهای سه قاره اسیر ازطرف د یگراست. سرنوشت بشریت ــ درنتیجه شوروی بهمراه آن ــ بستگی به تعیین نتیجه این نبرد دارد." (۳)

شاید درنظراول وبرای عناصرناآگاه جنبش بنماید که اختلاف برسراین نوع مسائل " درجه دوم" چه ضرورتی دارد. درنامه ای که یکی از مبارزین به حزب مانوشته مسئله راد رست همینطورمطرح کرده و میگوید :

" واقعیت اینست که جنبش جهانی کمونیستی واتحاد شوروی باانجام قواازجنبش ملل اسیرحمایت میکنند. حالاچه فرق میکند که این یاآن تضاد رااصلی بنامیم و برسر آن اختلاف داشته باشیم؟ "

اماجنین تصوری ناشی ازعدم آگاهی به عمق مسئله است. در زیر بحث ظاهرا آکادمیك برسر دوران

---

(۱) نامه ۲۵ ماده ای ، صفحه ۵۸

(۲) همانجا ، صفحه ۶۲ (نکته ازماست).

(۳) جزوه "انقلاب زمان ما " ازانتشارات جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا. چاپ ۱۳۵۰ ، صفحه ۴۰ (ازاین پس " انقلاب زمان ما ")

ماوتضاد اصلی آن مبارزه د وخط مشی متضاد ومتقابل جریان د ارد که برد وهد ف کاملا متفاوت راه میبرند: یکی سوسیالیسم وانترناسیونالیسم پرولتری و د یگری سرمایه د اری وناسیونالیسم بورژوائی ومتجاوز. و رهبری مائوئیستی پکن د رست بمنظورتحریك همین ناسیونالیسم وسوق د اد ن آن علیه ارد وگاه سوسیالیسم وسود برد ن ازد وری جنبش ملی از ارد وگاه سوسیالیسم است که بحث تضاد اصلی رابمیان میکشد و تضاد ملل اسیرابا امپریالیسم سود جویانه بد رحرف د رد یف اول قرارمید هد.

مسئله راازنزد یك بررسی کنیم وابتد انظری به سابقه تاریخی امر بیاند ازیم.

نظریه مربوط به اینکه سرنوشت انقلاب جهانی راسرانجام ملل اسیرتعیین میکنند نظریه تازه ا ی نیست. این نظریه ــ مانند اکثر " اند یشه های " مائو ــ ازفرد ای انقلاب اکتبرد رجنبش کمونیستی مطرح شد ه و سپس مد تها وسیله ای د رد ست محافل تروتسکیستی و انواع گروههای ناسیونالیست و ضد کمونیست بود ه وازجانب محافل امپریالیستی د آمن زد ه شد ه است.

د رد ومین کنگره سازمانهای ملل شرق که د ر ۱۹۱۹ د رمسکو تشکیل شد ه بود این نظریه بطور روشن ازجانب جناح "چپ" مطرح شد . یکی ازنمایند گان پرشور این جناح ازجمله میگفت :

" شرق نیروی عظیم وکلید ی روند انقلاب جهانی است. ود رست د رهمانجاست که اهرمهای اصلی انقلاب اجتماعی جهان متمرکزاست. شرق آن غرقاب انقلابی است که میتواند سرتاسراروپای باختری راد رانقلاب غرقه سازد ." (۱)

د رآنزمان این نظریه تاد رست وعلا ضد انقلابی ازطرف لنین وجنبش کمونیستی رد شد ،ولی اصل نظر ازهمان نرفت. تروتسکیستها که به پیروزی انقلاب سوسیالیستی د راتحاد شوروی باور د اشتند و به " نازاند ن" انقلاب معتقد بود ند نسبت به این نظریه روی مساعد نشان د اد ند. کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را "منطقه طوفانها " د انستند.

پس ازجنگ د وم جهانی که جنبشهای ملی د رکشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بسیارگسترش یافت، این نظریه جان تازه ای گرفت و این بار بطورآشکار بد ست عناصرناسیونالیست بورژوائی و خر د ه بورژوائی افتاد که هریك کشورخود رامرکزانقلاب جهانی د انسته وامرخود راتعیین کنند ه سرنوشت جهان می پند اشتند. جنبه ارتجاعی و ضد کمونیستی این نظر ــ که د رصفحات بعد ی ریشه های آنرا آشکار خواهیم کرد ــ توجه اید ئولوگهای بورژوا را بخود جلب کرد تا ازاین نظر سیستم کامل ضد شوروی و ضد کمونیستی بسازند.

ازطریق همین محافل بود که نظریه وابسته بود ن سرنوشت انقلاب جهانی به مبارزه ملل اسیر، قبل ازپید ایش گروههای رسما مائوئیست و پید ایش مطبوعات رسما مائوئیست به ایران آمد . ازجمله روزنامه "ایران آزاد" قبل ازانتشار پیشنهاد های ۲۵ ماد ه ای پکن و " مارکسیستی " کرد ن این نظریه نوشته بود :

" امروز مانند گذ شته صحبت از د و د نیای بزرگ سرمایه د اری وکمونیستی نیست که بمیل واراد ه خود سرنوشت د نیارابد ست د اشته باشند ... امروز د نیای سومی بوجود آمد ه است که نه تنها حساب سرنوشت وآیند ه خود را میکند ، بلکه میرود تا حساب آیند ه جهان رانیز بد ست خود گیرد ." (۲)

منظورما ازنظرافتی گذ رابه گذ شته تنها این نیست که کهنه بود ن و عاریتی بود ن "اند یشه های

---

(۱) کمینترن وشرق. چاپ مسکو بزبان روسی ۱۹۶۹ ، صفحه ۹۶ (ازاین پس "کمینترن وشرق")

(۲) " ایران آزاد " شماره ۸ اردی بهشت ۱۳۴۲ (تکیه ازماست) .

مائو" رابرملاکنیم، حتی اینهم نیست که نشان دهیم وقتی "توفان" در ۱۳۴۶ از "صحنه توفانها" دم میزند، برخلاف آنچه ادعا میکند، حرفهای تازه نمیزند وتحفه نیاورده است. این حرفها پیش از نیم قرن است که عناصر منحرف و سپس گروههای ضد کمونیست دستکاری کرده اند.

منظور ما اینست که خوانندهٔ باحسن نیت را با این سئوال روبروکنیم که چه سری در این نظریه نهفته است که عناصر و گروههای منحرف و ضد کمونیست گوناگون پس از نیم قرن از آن دست برنمیدارند؟ و چرا کمونیستها ــ از لنین گرفته تا نمایندگان احزاب برادر کمونیست و کارگری در مشاوره مسکو ــ آنرا بشدت رد میکنند؟

در جواب این سئوال باید قبل از هرچیز گفت که نظریه مربوط به اینکه سرنوشت انقلاب جهانی را کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره (و در زمان ما کشورهای وابسته سه قاره و ... نظیر آن) تعیین میکنند، نظریه ایست بورژوائی که انقلاب را در حد و در استقرار سرمایه داری میداند و سیر جهان را بسوی سوسیالیسم انکار میکند و با آن مخالف است.

چنانکه میدانیم جنبشهای رهائی بخش ملی در زمان ما محتوی دمکراتیک دارند ولی نفسه حامل سوسیالیسم نیستند. ملل این کشورها نسبتاً هموگنی دارند. برخی از این کشورها بطور عمده در مراحل ماقبل سرمایه داری زندگی میکنند و برخی دیگر تازه وارد مراحل اولیه سرمایه داری شده اند. روند تکاملی این جوامع، اگر تنها در درون همین جوامع محصور میبود، امروز نمیتوانست سمتگیری سوسیالیستی داشته باشد. واگر در زمان ما جنبشهای رهائی بخش اینجا و آنجا سمتگیری سوسیالیستی می یابند و یا جنبه ضد سرمایه داری بخود میگیرند، علت آنرا باید در محتوی دوران ما جست که گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است، باید در این حقیقت جست که آنها سرنوشت انقلاب جهانی را تعیین نمیکنند، بلکه این انقلاب جهانی و جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و اتحاد شوروی است که علاوه بر کمکهای مستقیم مادی که به این جنبشها میرساند و شرایط رشد و پیروزی آنها را فراهم میکند ــ این جنبش ها را بسمت سوسیالیسم هدایت میکند.

اگر کسی این جنبشها را که فی نفسه سوسیالیستی نیستند، تعیین کننده سرنوشت انقلاب جهانی بداند، این بدان معناست که هدف انقلاب را سوسیالیسم نمیخواهد.

از طرف دیگر در نظریه مزبور عدم اعتقاد به پرولتاریا و سوسیالیسم پیروزمند و تکیه به عصیان گرسنه ها بعنوان نیروی عمده انقلاب برجسته است. نیم قرن پیش، وقتی در کنگره ملل شرق کسانی "اهرمهای اصلی انقلاب" را در شرق مستعمراتی میدانستند تصریح میکردند که علت آن همانا در "رفاه" پرولتاریاست که باعث "فساد" آن شده است. آنها میگفتند:

"سرزمین شرق برای کاشتن تخم انقلاب و افکار کمونیستی آماده تر از غرب است که در رفاه فاسد شده است." (۱)

در این جملات، افکار آنارشیستی بشکل نوینی مطرح میشود، که انقلاب را جیزی از نوع عصیان گرسنه ها میداند و توجیهی به جانب سازنده انقلاب، به ساختمان سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا ندارد.

در نیمه قرن نوزدهم، وقتیکه کارگران صنعتی اروپا روزانه بیش از ۱۰ ساعت کار میکردند و زندگی مافوق دشوار آنها را انگلس در اثر معروف خود "وضع طبقه کارگر انگلیس" ترسیم کرد، باکونین آنارشیست مدعی بود که پرولتاریای صنعتی "بورژوا" شده است و دیگر بدرد انقلاب نمیخورد و مرکز انقلاب باید در

---

(۱) "کمینترن و شرق"، صفحه ۹۶

اینالیاباشد که صنعتی نیست و فقر در آن بید اد میکند . وی مینوشت :

" در ایتالیا آن پرولتاریای فقیری اکثریت دارد که آقایان مارکس، انگلس وهمه سوسیال د مکراسی آلمان باچنین تحقیرعمیقی ازآن سخن میگویند و چه بیهوده ! چراکه در این پرولتاریای فقیر و فقط در آنست که همه عقل وهمه نیروی انقلاب آینده تجسم می یابد و نه در آن قشر بورژوائی طبقه کارگر که ازآن نام برد یم" (۱)

منظور باکونین از "پرولتاریای فقیر" د هقانان و پیشه وران وخرد ه مالکین ورشکست شد ه ای است که در آغاز رشد سرمایه د اری ایتالیا به شهرها ریخته ولی هنوز در تولید صنعتی سرمایه د اری جذ ب نشد ه بود ند . ایراد ی که وی ازمارکس وانگلس میگیرد متوجه مخالفت او بانئوری مارکسیستی است که طبقه کارگررا گورکن سرمایه د اری مید اند و نه قشرهائی راکه د رضاسمات ماقبل سرمایه د اری اسیر بود ه و د رمسیرجذ ب شد ن به روابط تولید ی سرمایه د اری واقع اند و چه بساچشم به گذ شته د ارند .

حمله باکونین به مارکس که گویا " پرولتاریای فقیر " را " تحقیر" میکند ، همانقد رمحتوی د ار د که حمله مائوئیستها به کمونیستها ، که گویاجنبش ملل اسیر را " تحقیر" میکنند . د رهرد ومورد مسئله بر سر قبول و یا انکار نقش پرولتاریاست .

مائو ــ چنانکه د ربخش اول نشان د اد یم ــ به این افکارآنارشیستی بسیارنزد یك است و به انقلابیگری عناصرخرد ه بورژوا و پیشه وران ود هقانان ورشکسته ای ، که به گذ شته نظرد ارند ، اعتقاد ویژه ای د ارد و د هقان فقیری راکه پوست د رخت بخورد ، ازکارگرشانگهای (که د ستمزد ی د ارد و د ر " رفاه" بسرمیبرد) انقلابی ترمید اند . و طبیعی است ، اگرد رزمان ماتضاد ملل اسیر را با امپریالیسم برتضاد سرمایه د اری باسوسیالیسم مرجح بد ارد و طبقه کارگرجهانی رافاسد شد ه بحساب آورد .

اما د یر پائی این نظریه ، علاوه براین جوانب تئوریك ، جوانب عمد ه ترسیاسی د ارد . بورژوازی کشورهای وابسته ، که علاقمند بسوق کشور د رجهت سرمایه د اری است ، و بطریق اولی بورژوازی بین‌المللی ، که میخواهد "جهان سوم" (۲) راد ر مد ار اقتصاد سرمایه د اری نگاهد ارد ، طبعا از این عقید ه استقبال میکند . ابراز عد م اعتماد وحتی خصومت نسبت به پیروزی سوسیالیسم ، عد م اعتماد به طبقه کارگر ، تبلیغ این فکر ، که زند گی کارگران اروپائی خوبست و لذ ا " انقلابی " نیستند (و بعبارت د یگر همه تقاضاهای آنها بی معنی است . جامعه سرمایه د اری به آنهاهمه چیز د اد ه است) ، انتشار این نظر که کشورهای سوسیالیستی د یگر د ست ازانقلاب کشید ه اند و مثل کشورهای سرمایه د اری شد ه اند (یعنی همه آرزوهائی که نسبت به پیروزی حق وعد الت وسوسیالیسم د ارید حرف پوچی است و بالاخره عاقبت انقلاب سوسیالیستی هم چیزی جز فساد سرمایه د اری نیست .) همه و همه اینها بسود سرمایه‌د اری جهانی است ، بسود ناسیونالیسم بورژوائی و ضد کمونیستی د رکشورهای وابسته است .

ازاینجاست که نظریه د رظاهر بسیارمعصومانه مربوط به اینکه تضاد اصلی جهان ماتضاد ملل اسیر با امپریالیسم است عملا به یك نظریه تند ضد کمونیستی و به ابزار د ست ضد کمونیستها بدل میشود تا

---

(۱) باکونین " د ولت وآنارشی" (نقل ازخلاصه برد اری مارکس . کلیات مارکس وانگلس، جلد ۱۸ صفحه ۵۸۱) . (نکته ازماست .

(۲) " جهان سوم" تعبیرناقص و بیك معناناد رستی است که د رنوشته های سیاسی مرسوم شد ه وگاه د ر آن تفاوت ماهوی رژیمهای اجتماعی د رپرد ه گذ اشته میشود . ما این تعبیر راکه بهرصورت مرسوم شد ه بمعنای آن بخشی ازجهان خارج ازارد وگاه سوسیالیسم که رشد سرمایه د اری د رآن هنوز بسطح کشورهای پیشرفته سرمایه د اری نرسید ه بکارگرفته‌ایم . طبیعی است که "جهان سوم" ازنظرسیاسی، اقتصادی و اجتماعی همگون نیست . منظورما نیزالبته فراموش کرد ن تفاوتهای ماهوی رژیمهای این کشورها نیست .

بوسیله آن جنبشهای ملی را از ارد وگاه سوسیالیسم جد اکنند وازنفوذ کمونیستها د رجنبشهای ملـــی بکاهند و رهبری آنراخود بد ست گیرند.

وقتی مائوئیستها د رآغاز د هه ۱۳٤۰ ــ ۱۳۵۰ پرچم "هواد اری" ازطل اسیر رابلند کرد ند و تضاد اصلی رانضاد ملل اسیر با امپریالیسم اعلام د اشتند ، البته آنها ازسابقه امرخبرد اشتند ومید انستند که این نظریه سرانجام یك نظریه ضد کمونیستی است. ولی باکی ازآن نکرد ند ، جراکه هد فهای معین سیاسی که رهبری مائوئیستی چین د ر برابرخویش گذ اشته بود به این نظریه نیازمند بود. مائو نیز مانند بورژوازی جهانی میخواست جنبش رهائی بخش ملی را از ارد وگاه سوسیالیسم جد اکند ، پرولتاریـای جهانی و سوسیالیسم جهانی را د رنظرملل اسیر بی اعتبار سازد ، کمونیستهارا ازجنبشهای طلـــی براند ناشاید ازاین طریق برای سرکرد گی خویش د راین بخش ازجهان زمینه ای فراهم آورد. رهبری مائوئیستی چین معتقد بود (وهنوزهم مد عی است) که چین جزو "جهان سوم" است(۱) ، و چون فقیـــر است و هنوز رشد نکرد ه ، انقلابی است. (فقر و عقب ماند گی جامعه چین که غلبه برآن بعنوان وظیفـه بزرگی د ر برابرکمونیستهای چین مطرح است د رنظرمائو حسن جامعه چین است. بقول " فلسفی "مائو هر امر بد ی رامیتوان به امر نیك بد ل کرد).

چنین است شمه ای ازاختلاف برسرتضاد اصلی د وران ما.

اضافه کنیم ، که وقتی مامیگوئیم تضاد اصلی د وران ماتضاد میان سوسیالیسم و سرمایه د اری است، برخلاف ادعای مائوئیستها تضاد میان ملل اسیر و امپریالیستهارا د ست کم نمیگیریم و منظورما این نیست که گویا ماکمونیستها بسیارمهم هستیم و د یگران اهمیت کمتری د ارند. اینگونه اظهارنظرهاتنها بـرای تحریك احساسات ناسیونالیستی و خود خواهانه عناصر بورژوا و خرد ه بورژوا اختراع شد ه است تاآنهـا را علیه کمونیستها برانگیزند.

منظورما ازتعیین تضاد اصلی بصورت تضاد سوسیالیسم و سرمایه د اری میان واقعیت خـارج است، واقعیتی که نه تنهاعلیه ملل اسیرنیست، بلکه بسود آنهاست و باید که هرعنصر ضد امپریالیست قاطع و سالم راخرسند کند. این واقعیت کمونیستهارا ازعناصرانقلابی کشورهای اسیرجد انمیکند ، بلکه بخاطر هد فهای بزرگتر و عالیتری آنان رابهم میپیوند د. ماهیت حرکت تاریخ رانشان میدهیـــم و امکانات عظیمی راکه برای سیر بسوی سوسیالیسم پید اشد ه است تصریح میکنیم. مامیگوئیم جهان بسوی سوسیالیسم میرود و د راین د وران تاریخی هرجنبش انقلابی بهمان نسبت که بیشتر آب به آسیـــا ب سوسیالیسم بریزد و ضد امپریالیسم باشد ، همانقد رانقلابی تراست. و بعبارت د قیقتر اگر آب به آسیاب جنبش جهانی سوسیالیستی نریزد و د رمقابل آن قرارگیرد ، انقلابی نیست و شکست خواهد خورد.

شناختن وشناساند ن این واقعیت عینی و کمك به جنبش های انقلابی تاد رنهه راه نمانند و بسوی سوسیالیسم حرکت کنند ، به بروتاریای جهانی و ارد وی سوسیالیسم اعتماد کرد ، و بد ان تکیه نمایند و به پیروزی خود مطمئن باشند ــ همه اینها بچه د لیل نباید هرعنصرواقعا انقلابی راد رهرجای د نیاهمست خرسند کند ؟

٤ــ صلح وجنگ

الف) طرح مسئله

یکی ازشگرد های تبلیغاتی مائوئیستی تغییروتعویض عمد ی موضوع مورد بحث است. د رمسئلـه

(۱) این فکرکه چین جزوارد وگاه سوسیالیسم نیست بلکه جزوجهان سوم است بارها ازجانب رهبران چین تاکید شد ه وازجمله ازطرف نمایند ه چین د راجلاسیه سازمان ملل اعلام شد و وزیرخارجه چین آنرا د رتیران تاکید کرد (اطلاعات. ششم آبان ۱۳۵۱).

جنگ وصلح ، که مسئله مرکزی زمان ما و یکی ازنقاط ضعف مهم" تئوری " مائوئیستی انقلاب جهانی است، ازاین شگرد بوسیعترین وناپاکترین اشکال استفاده میشود. دراین مسئله مائوئیستها نه تنها هدف های سیاسی واقعی ونهائی خود را ــ که همهٔ تئوری سازیها بخاطر آنست ــ پنهان میکنند ، بلکه از بحث جدی درباره نظرات شبه تئوریک خود نیز اباد ارند و میکوشند بحث نظری ازمسئله صلح وجنگ راازمد ار اصلی و ازموضوع واقعی دور کنند.

سئوال اصلی اینست که آیا تضاد اصلی زمان ما ــ تضاد اصلی میان سوسیالیسم و سرمایه داری ــ درمقیاس جهانی الزاما وبطورناگزیر باید ازطریق جنگ جهانی حل شود ؟ و آیا دزمان ما چنان تحولی درتناسب قواحاصل شده است که بتوان جلوجنگ جهانی راگرفت ؟ برای تسریع بازهم بیشتر روند انقلاب جهانی بچه چیزی نیازمند یم ؟ جنگ یاصلح ؟ وظیفه کمونیستهای جهان چیست ؟ دفاع قاطع ازصلح جهانی و یاروشن ریختن برآتش جنگ جهانی ؟

سئوال آنچنان روشن است که مشکل بتوان آنرا به دو معنا تعبیرکرد. اما مائوئیستها خود سرانه این سئوال را به انواع و اشکال تعبیرکرده و سئوالهای دیگری راکه اصلا به موضوع مربوط نیست بمیان می آورند تا افکارعناصر ناآگاه وآلوده به ناسیونالیسم راآشفته سازند. مائوئیستها بجای جواب دادن به سئوال اصلی دراین عرصه داد سخن میدهند که " قضاوت درباره جنگ وصلح مربوط به خصلت جنگ و عادلانه و ناعادلانه بودن آنست" ، " امپریالیسم جهانی منشاء جنگ است" ، " ماهیت تجاوزکارانه امپریالیسم تغییری نکرده است" ، " نیروهای انقلابی هرکشورحق دارند مسلحانه از امرخود دفاع کنند" و غیره و غیره .

دقت زیادی لازم نیست تاعنصرآگاه وانقلابی به این حقیقت دست یابد که طرح اینگونه مسائل فرار ازمسئله اصلی است. جنبش جهانی کمونیستی هرگز درباره این مسائل که مارکسیسم ــ لنینیسم آنها رابطورقطع حل کرده و بانتعبیر اوضاع و احوال تغییری درآنها حاصل نمیشود بحث وجدلی نداشته و ندارد. ازجمله مثل آفتاب روشن است که امپریالیسم ماهیتا تجاوزکار ومنشاء جنگ است و روشن است که قضاوت درباره هرجنگی که اتفاق افتد مربوط به خصلت آنست و نیروهای انقلابی هرکشوری حق دارند درصورت لزوم مسلحانه ازامرخود دفاع کنند. اینها ونظایراینها ازنظر تئوریک مسائل کاملا حل شده ای هستند که درمطبوعات مارکسیستی ــ لنینی میتوان آنها رابتفصیل خواند ودراسناد مشاوره های احزاب برادر ۱۹۵۷ ، ۱۹۶۰ و ۱۹۶۹ وهمچنین دراسناد تک تک احزاب برادر (ازجمله درطرح برنامه حزب توده ایران و برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی) بانظرصریح کمونیستها نسبت به آنها آشناشد.

بالاترازهمه از روی سیاست روز مره کمونیستهای جهان ومومنگیری آشکاروقاطع اتحاد شوروی در دفاع ازحقوق طل اسیر ونیروهای انقلابی جهان میتوان باعقیده دائمی کمونیستها آشناشد. کمونیستها همواره ازجنگ های عادلانه علیه تجاوز امپریالیسم و ارتجاع حمایت کرده اند ومیکنند و از زمان انقلاب اکتبر تا امروز حتی یک جنبش ضد امپریالیستی و بطریق اولی یک جنگ ضد امپریالیستی نبوده است که ازحمایت قاطع اتحاد شوروی وکمونیستهای سراسرجهان برخوردار نباشد. دراینجا اگرگناهی هست ــ که هست ــ ازآن مائوئیستهاست که بخاطر هدفهای ناسالم خویش خصلت جنگها راد رنظر نمیگیرند و مثلا ازجنگ خونین پاکستان غربی علیه مردم بنگلادش حمایت میکنند ، ودرامرمسلح شدن ارتش شاهنشاهی درخلیج فارس، و یاد رتقویت ناتو در اروپا جانب مرتجعترین محافل امپریالیستی راد ارند و بد ترازهمه بااشاره انگشت کوچک مائو همه کشورهای سوسیالیستی راد رجرگه دشمن سوسیالیسم میگذ ارند واتحاد شوروی را، وسیال ــ امپریالیسم میماند تا بآسانی جنگ علیه سوسیالیسم را " عادلانه " قلمداد کنند .

اما چنانکه گفتیم در بحث از صلح و جنگ سئوال اصلی اینها نیست • و اینگونه مسائل با وجود اهمیت فراوان نسبت به اصل مسئله جنبه فرعی دارد• سئوال اصلی جای صلح یا جنگ جهانی در روند جهانی انقلاب و وظیفه کمونیستها در قبال آنست، که مائوئیستها با پیش کشیدن مسائل دیگر میکوشند آنرا لوث کنند ، ولی بهرصورت در این مسئله اصلی دم خروس از لابلای سفسطه ها پیدا است •

ب) امکان حفظ صلح یا ناگزیری جنگ

اختلاف نظر مائوئیستها با جنبش جهانی کمونیستی و کارگری در مسئله صلح و جنگ ابتدا از این جدل ظاهرا تئوریک آغاز شد ، که آیا در زمان ما حکم ناگزیری جنگ جهانی همچنان بقوت خود باقیست و یا میتوان به امکان حفظ صلح امید وار بود• این جدل با صطلاح تئوریک از مقابله مائوئیستها با حکمی که در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی تصویب شده بود ، برمیخاست که بموجب آن در زمان ما امکان واقعی پیدا شده است که از جنگ جهانی جلوگیری شود و جنگ جهانی دیگر ناگزیر نیست• چنانکه میدانیم این حکم در مشاوره های احزاب برادر در مسکو با حضور نمایندگان چین تایید و تاکید شد و حزب کمونیست چین نیز آنرا پذیرفت• امابعدها دااد عا کرد که این حکم نادرست است و گویا عده معدودی از رهبران شوروی آنرا ساخته اند تا با امپریالیسم سازش کنند و گویا پذیرش این حکم بمعنای نفی ماهیت تجاوزکار امپریالیسم است•

در ورای این اتهامات مبتذل ببینیم در واقع مسئله بر سر چیست ؟

چنانکه میدانیم حکم ناگزیری جنگهای امپریالیستی از خصوصیات دوران امپریالیسم بر میخاست• زمانیکه دو جانب جنگ جهانی راد ول امپریالیستی تشکیل میدادند و جنگ بر سر تقسیم جهان میان دول امپریالیستی در میگرفت و طبعا هرد و گروه خواستار جنگ بودند ناگزیری آن مسلم بود• در آن زمان طبقه کارگر و دیگر نیروهای صلحدوست ، اگرچه فعالانه علیه جنگ مبارزه میکردند ، ولی فشار آنها از خارج از دولت و از ایائین بود و تا ٔ ثیر قاطع در سیاست دول امپریالیستی نمیکرد• بعلاوه نفوذ اپورتونیستها در احزاب سوسیال ــ دمکرات انترناسیونال دوم ــ که هوادار جنگ دولت امپریالیستی خودی بودند و نه هوادار صلح ــ فعالیت صلحجویانه طبقه کارگر را فلج میکرد• تنها راه واقعی پایان دادن به جنگ امپریالیستی، تبدیل آن به جنگ داخلی بود ، که لنین و بلشویکها بطور قطع از آن دفاع میکردند ، و بحق معتقد بودند که مبارزات ضد اوم صلحخواهانه طبقه کارگر را باید تا سرحد جنگ امپریالیستی از طریق تبدیل آن بجنگ داخلی و استقرار سوسیالیسم ادامه داد•

در دوران امپریالیسم قرنها نیان تجاوز امپریالیستی نیز قدرت مقابله نداشتند• بخش اعظم جهان که مستعمره بود بطرز دردناکی در برابر امپریالیسم ضعیف و بلا دفاع بود و هرجنبش ملی با نیروی متحد امپریالیستها سرکوب میشد و چنان نیروئی که جلو تجاوز امپریالیستی را بگیرد وجود نداشت•

اززمانیکه انقلاب اکتبر پیروز شد و را مرجنگ و صلح تغییر ماهوی حاصل آمد• دولتی تشکیل شد که ماهیتا مخالف جنگ است ، علیه هیچ کشوری تجاوز نمیکند و پیشقدم در جنگ نیست و تا آنجاکه در قوه دارد از جنگ امپریالیستی علیه ملل دیگر نیز جلوگیری میکند•

این تغییر ماهوی در را مر صلح و جنگ نمیتوانست از همان فرد ای اکتبر در حکم ناگزیری جنگهای امپریالیستی تاثیر نگذارد• از این پس دیگر جنگها در حدود تناسب قوا ناگزیر بودند• بدین معنا که اگر اتحاد شوروی آنقدر قدرت نمداشت که جلو جنگی را بگیرد آن جنگ اتفاق می افتاد وگرنه ممکن بود از پیش آمد آن جلوگیری کرد•

بعبارت دیگر از فرد ای اکتبر ما پست در انتظار پیدایش نقطه عطفی در تاریخ بشری بود ، که در آن نیروی سوسیالیسم و صلح آنچنان بر نیروی امپریالیسم و جنگ چیره شود که از پیش آمد جنگ

تجاوزی امپریالیستی جلوگیری کند. پیدایش چنین نطقه عطفی قانونمند است وازماهیت صلحجویانه سوسیالیسم برمیخیزد.

اما پس ازاکتبر سالها و سالها امپریالیسم همچنان نیروی متوفق جهان باقی ماند. اتحاد شوروی آن قدرت راند اشت که سیاست صلح خود رابرامپریالیسم تحمیل کند ولذ احکم ناگزیری جنگها قوت خود راحفظ میکرد.

پس ازجنگ دوم جهانی وقتی منطقه وسیع صلح بوجود آمد ونفرت ازجنگ قشرهای بسیاروسیعی از مردم جهان رابیش از پیش علیه جنگ برانگیخت ؛ وقتی اتحاد شوروی ازتنهائی خارج شد ، اردوگاه سوسیالیسم بوجود آمد ، قدرت اقتصادی ونظامی اتحاد شوروی بسیار بالارفت ، بخش بزرگی از مستعمرات آزاد شده به اردوی صلح پیوستند وجنبش صلح در دنیاوسعت بیسابقه ای یافت ؛ طبعا این سئوال مطرح شد که تناسب قوای صلح وجنگ چگونه است. آیاهنوزهم جنگ ناگزیراست و یااینکه ما به نقطه عطفی که گفتیم نزدیک میشویم و امکاناتی فراهم می آید که بتوان ناگزیری جنگ راازمیان برد و با وجود باقی ماندن خطرجنگ ، به حفظ صلح امیدوار بود وجنگ رامقدرند انست.

این سئوال را ، برخلاف ادعای مائوئیستها ، نه "رویزیونیستهای نوین" آوردند ونه خروشچف. این سئوال ازتلاش طولانی طبقه کارگرجهان برای جلوگیری ازجنگهای غارتگرانه ، از فعالیت انترناسیونالیستهاو بالاخره ازسیاست لنینی پیگیرصلح ، که اتحاد شوروی ازاولین روز حیاتش اجرامیکند ، برخاسته و درنیمه قرن بیستم درمجموعه جنبش ودرتمام کشورهامطرح بوده است. در همانوقت استالین بارها در برابر این سئوال قرارگرفت و لازم دانست که به آن پاسخ گوید. استالین درآخرین اثرخود " مسائل اقتصادی سوسیالیسم دراتحاد شوروی " فصل جداگانه ای به طرح این سئوال وپاسخ آن اختصاص داد و یادآوری کرد که این سئوال مدتی است مطرح است. استالین در جواب این سئوال گفت که جنگ ــ بمعنای جنگ میان کشورهای سرمایه داری ــ ناگزیراست ونه جنگ میان سوسیالیسم وسرمایه داری. وی ازسیاست صلحجویانه اتحاد شوروی ، ازقدرت آن و اینکه این کشور هرگز جنگ راآغازنخواهد کرد سخن گفت و بطور غیرمستقیم تذکرداد که جنگ امپریالیستهاعلیه اتحاد شوروی کمترمحتمل است. عنوان این فصل دراثراستالین چنین است : " ناگزیری جنگها بین کشورهای سرمایه داری" (۱).

استدلالی که استالین میکرد این بود که اگرچه تضاد میان سوسیالیسم و سرمایه داری ازنظر تئوریک شدیدتر ازتضاد میان کشورهای سرمایه داری است، اما از " لحاظ عملی " تضاد دوم شدیدتر است وخطرجنگ ازتضاد دوم است و میان کشورهای سرمایه داری.

نادرستی این نظر درزمان مانیازی به اثبات ندارد. اماآنچه در بحث کنونی مااهمیت دارد ، نیازی است که استالین رابه طرح مسئله امکان حفظ صلح واداشته و اینکه بقول خود وی این مسئله در میان رفقامطرح است.

درواقع نیز مسئله بوسعت درمیان کمونیستها وهواداران صلح درجهان ــ چه دراتحاد شوروی و چه خارج ازآن ــ مطرح بود و راه حل خود راطلب میکرد واظهارات استالین نمیتوانست بجای راه حل واقعی گرفته شود. لذا بحث درمجموع جنبش ادامه یافت و بویژه پس ازمرگ استالین و سقوط کیش

---

(۱) استالین ــ " مسائل اقتصادی سوسیالیسم دراتحاد شوروی " اداره نشریات بزبانهای خارجی ، ترجمه فارسی ، مسکو ۱۹۵۳ صفحات ۴۴ــ۵۰ مائوئیستهای ایرانی یک جمله ازاین اثراستالین رامی آورند حاکی ازاینکه تاوقتی امپریالیسم باقی است ناگزیری جنگ نیز باقی است. امامایل نیستند لااقل به اثراستالین نظری بیاندازند وحرف اورا ــ که ظاهرامورد قبول آنهاست ــ درست وبجای خود بکاربرند.

شخصیت وی وسمت گرفت تا اینکه کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی کار تئوریک وعملی چندین دهساله همه جنبش جهانی رابطورخلاق جمع بست و بامحاسبه دقیق قواد رعرصه جهانی این حکم درست مارکسیستی ـ لنینی راپیش کشید که درزمان ماچنان تغییرکیفی درتناسب قوای صلح وسوسیالیسم از یکسو و نیروهای جنگ وامپریالیسم ازسوی دیگرحاصل شده است، که دیگرجنگهای امپریالیستی ناگزیر نیست. این امکان پیدا شده است که از بروز آنها پیشگیری شود. استخراج این حکم خدمت بسیار بزرگ کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی به جنبش جهانی کمونیستی وکارگری و بطورکلی نیروهای صلح وترقی درزمان ماست.

حکم کنگره بیستم با استقبال جنبش جهانی کمونیستی وکارگری روبروشد، چراکه مسئله اینکه با سرنوشت عمومی جنبش و مبارزات روزمره واستراتژی وتاکتیک هرحزب کمونیستی مربوط میشود، بدرستی حل میکرد. و بابیان این واقعیت، که مرحله نوینی دروشد جنبش انقلابی جهانی آغازشده، افقهای تازه ای رادر برابرآنان میگشود.

کنفرانس جهانی احزاب کمونیستی وکارگری، که درنوامبر ۱۹۵۷ درمسکوتشکیل شد، این حکم کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی راتایید وتاکید کرد وازآن پس، دراعلامیه های کنفرانسهای احزاب برادرو اسناد احزاب جداگانه کمونیست این حکم آمده وحوادث جهان صحت آنرا ثابت کرده و بر غنای آن افزوده است.

چنانکه ازجریان پیدایش وحل مسئله میتوان دید دراینجاهرگز این موضوع مطرح نبوده ونیست که گویاماهیت تجاوزکارامپریالیسم تغییرکرده ویااینکه گویاامپریالیسم دیگرمنشاء جنگ نیست وحتی سخن برسر اینهم نیست که خطرجنگ کاملا برطرف شده وگویا دیگرهیچگونه جنگ امپریالیستی هرگزپیدا نخواهد شد و صلح ناگزیراست. بلکه مسئله کاملا مشخص ومعلوم است و آن اینکه جنگ جهانی مقدر نیست و نیروهای صلح چنان قدرتی دارند که میتوانند ناگزیری جنگ راازمیان ببرند وامکان صلح رابوجود آورند. دراینجاجنبش جهانی کمونیستی از تغییرماهیت تجاوزکارامپریالیسم سخن نمیگوید، بلکه به ماهیت صلح خواهانه سوسیالیسم وافزایش قدرت آن نظردارد. و این سفسطه مائوئیستی است که در حکم پیدایش امکان جلوگیری ازجنگ جای تغییرتناسب قوامیان سوسیالیسم وامپریالیسم رابا تغییر ماهیت امپریالیسم عوض میکند.

ج) جنگ منشاء خیر؟

درمسئله جنگ وصلح، که مسئله مرکزی زمان ماست، مائوئیستها ظاهرابیش ازسایرمسائل اظهارنظرکرده اند، ولی درواقع کمترازهرمسئله دیگری به اصل مطلب پرداخته اند. دراین مسئله اساسی مائوئیسم جز افترا، تهمت وجنجال چیزی نداشته است که درعرصه تئوریک ارائه دهد. البته درعرصه عمل وفعالیت سیاسی ـ نظامی، رهبری مائوئیستی یک درست درهمین مسئله "بسیاری چیزها" گفته که درجای خویش به آن خواهیم پرداخت.

باوجود این ازمجموع اظهارات مائوئیستها درمسئله صلح وجنگ میتوان دریافت که آنان در واقع به ماهیت صلح جویانه سوسیالیسم و به اینکه دفاع از صلح یکی از ارکان سیاست دولت پرولتری است اعتقاد ندارند ومیکوشند پیروان خود را بااین فکر بپرورش دهند که جنگ منشاء خیراست. درچنین صورتی طبیعی است که نمیتوان ازامکان حفظ صلح سخن گفت، چراکه هیچیک ازدوجانب جنگ آینده: نه سوسیالیسم و نه امپریالیسم هوادارجدی صلح نخواهند بود.

درانتشارات مائوئیستی، که به کشورمانیز رخنه کرده، ستایش مائوازجنگ بمثابه فعالیت مفید جامعه انسانی و بمثابه امری که درجامعه بشری بهرصورت ناگزیراست، بکرات درج میشود. در یکی از

نوشته های مائوئیستهای ایرانی چنین میخوانیم :

" جنگ که باپید ایش مالکیت خصوصی وطبقات آغازید ن گرفت (کذ افی الاصـــل) عالیترین شکل مبارزه برای حل تضاد های میان طبقات وملتها ودولتها و گروه - های سیاسی است که به مرحله معینی ازتکامل رسید ه اند ." (۱)

این فرمایشات ازآن نویسند ه ایرانی نیست، بل مائوتسه دون است که نویسند ه بعنوان بالا - ترین کلام مارکسیسم ــ لنینیسم در رقاب طلا گرفته است وچنانکه ملاحظه میکنید مائو جنگ را اولا عالیترین شکل مبارزه طبقاتی مید اند و ثانیا آنرا به مبارزه طبقاتی هم محد ود نمیکند ، بلکه عالیترین راه حـــل تضاد میان د ولتها ،ملتها و گروههای سیاسی هم مید اند .

باچنین برخوردی به جنگ چگونه میتوان تنها امپریالیسم رامنشاء جنگ د انست؟ پس از محو امپریالیسم د نیای بسیارطولانی د رجامعه بشری تفاوتهای طی خواهد ماند ، گروههای سیاسی خواهند ماند و اگرقرار باشد تضاد آنها به " عالیترین شکل " حل شود ، آیامیتوان گفت کســـه د ر سوسیالیسم جنگ ازمیان میرود ؟

اینکه جملات فوق جملات تصاد فی بنتیجه نارسائی بیان مائو نبود ه ، بلکه د قیقترین بیـــان نظر واقعی اوست از بقیه اظهارات وی و بطریق اولی سیاست روزمره رهبری پکن ثابت میشود.

مائو میگوید ومائوئیستهای ایرانی (که گویا اینجا " باعقل خود می اند بشند ") طـو طـی وار تکرارمیکنند که :

" وقتیکه سیاست به مرحله معینی ازتکامل رسید که نتواند باوسائل عادی پیش رو د جنگ د رمیگیرد تاموانع را از سر راه بردارد ... وقتیکه مانع رفع وهدف سیاسی تامین گرد ید جنگ نیز پایان می پذ یرد. ولی اگرمانع بکلی برطرف نشود جنگ تـا نیل به هدف د وام خواهد یافت ... ازاین جهت میتوان گفت که سیاست جنگی است بد ون خونریزی د رحالیکه جنگ سیاستی است توام باخونریزی." (۲)

" آیا واقعا هرسیاستی وقتی به مرحله معینی ازتکامل رسید جنگ د رمیگیرد تاموانع راازسـر راه بردارد؟وآیا واقعا هرسیاستی جنگ وهرجنگی سیاست است؟ د راین سئوالها اختلاف ماهوی مائوئیسم با مارکسیسم ــ لنینیسم د رمسئله جنگ وصلح تجلی میکند. مائو نمیخواهد این واقعیت رابپذ یرد که سیاست د ولت سوسیالیستی هوادار ی پیگیر از صلح است و این سیاست بـــر ای برد اشتن موانع از سر راه خویش ــ که بسیار فراوان است ــ به جنگ متوسل نمیشود و نباید بشود. سیاست د ولت سو سیالیستی صلح است و نه جنگ بد ون خونریزی که همواره آماد ه تبد یل شد ن به خونریزی باشد . و د رهمیـــن جاست که تفاوت ماهوی سیاست د ولت سوسیالیستی نیز باسیاست امپریالیستی آشکار میشود.

د ر جـوامـع طبقاتی جنگ که بین طبقات ستمکش و طبقات ستمگرد رمیگیرد ه صـرفنظر ازاینکه د رچه شرایطی و چگونه آغاز شد ه باشد ، ازجانب ستمکشان عاد لانه و ازجانب ستمگران ظالمانه

(۱) رویزیونیسم د رتئوری ود رعمل . نشریه گروه توفان ،صفحه ۵۲ (تکیه ازماست) . (مائود راثر " مسائـل استراتژی د رجنگ انقلابی " د رباره این فکرراتکرارمیکند (ترجمه فارسی اثر ،صفحه ۲۰۴) تا تر د یدی د راعتقاد خویش به محتوی آن باقی نگذ ارد. و. رموقع تکرارعبارت" برای حل تضاد ها... " را هـم برمید ارد و مینویسد جنگ عالیترین شکل مبارزه متقابل میان ملتها د رد وران ماست) .

(۲) همانجا (تکیه ازماست) .

و غارتگرانه است. ماکمونیستها در اینگونه جنگها همواره و بطور قاطع جانب ستمکشان را داریم. اگر سیاست طبقات زحمتکش برای رهائی از قید ستم طبقاتی و سیاست ملل استثمارزده برای رهائی ملی در لحظه معینی به جنگ طبقاتی و یا ملی برسد، ما حق میدهیم که این طبقات و این ملتها دست به اسلحه برند و قیام ملی یا طبقاتی را آغاز کنند. جنگ این طبقات و این ملتها در هر حال عادلانه است و سیاست آنها در راه رهائی در شرایط معینی میتواند و در صورت لزوم باید به جنگ طبقاتی و یا ملی رهائی بخش بیانجامد.

اما این هنوز یک روی مدال و یک جانب مسئله است که کاملا درست است. اما جانب دیگر مسئله آنست که جنگ را مطلق نمائیم و بمثابه وسیله جاویدانی در مناسبات بین المللی و بدتر از آن در مناسبات بین ملتها و گروههای سیاسی بپذیریم.

اهمیت توجه به این جانب مسئله وقتی روشنتر میشود که به خصلت ویژه جنگ جهانی احتمالی توجه کنیم. این جنگ، اگر علیرغم کوشش ما درگیرد، از جانب امپریالیستها تجاوزکارانه و غیرعادلانه خواهد بود و از جانب اردوگاه سوسیالیستی عادلانه و دفاعی. ولی آیا میتوان روش کمونیستها و دولتهای سوسیالیستی را نسبت به چنین جنگی تنها بر پایه مقوله جنگهای عادلانه و غیرعادلانه تعیین کرد؟ و آیا میتوان به این جنگ همانطور نگریست که به جنگ داخلی پرولتاریای یک کشور علیه طبقات حاکم آن مینگریم؟

اگر به این سئوالها جواب مثبت بدهیم و یک نکته اساسی را در نظر نگیریم ــ که دولتهای سوسیالیستی هرگز جنگ تجاوزی را تدارک نمیکنند و همواره مدافع صلحند ــ دچار اشتباه بزرگی شده ایم. جنگ دفاعی یک کشور سوسیالیستی در برابر تجاوز امپریالیستی بدون تردید جنگ عادلانه ای است. عادلانه ترین جنگ هاست. ولی فرق این جنگ عادلانه با جنگ عادلانه یک ملت اسیر علیه امپریالیسم و یا طبقه زحمتکش یک کشور علیه طبقات حاکم در آنست که ملل اسیر و طبقات زحمتکش حق دارند جنگ رهائی بخش خود را تدارک کنند و در صورت وجود شرایط ضروری این جنگ را آغاز نمایند. اما دولت سوسیالیستی همواره سیاست صلحجویانه ای دارد و جز در موقع دفاع ضروری دست به اسلحه نمیبرد و این وقتی است که همه کوششهایش در حفظ صلح شکست خورده باشد.

لنین، که بطور قاطع مبارزه پرولتاریای روس و قیام مسلحانه اکتبر را برای کسب قدرت سازمان داد و در جنگهای مداخله گران امپریالیستها علیه دولت جوان شوروی به دفاع از میهن سوسیالیستی برخاست، یک لحظه در این باره تردید نکرد که سیاست دولت شوروی باید از ریشه سیاست صلح باشد.

مائوئیستها این نکته را در پرده میگذارند و اگر اینجا و آنجا از سیاست صلح کشور سوسیالیستی سخن گویند فراموش نمیکنند که در عین حال فواید جنگ احتمالی را نیز تذکر دهند. مائو با "دیالکتیک" ویژه خود معتقد است که جنگ همان امر بدی است که میتوان به امر نیک بدل کرد (۱). و مطبوعات مائوئیستی پر است از اظهارات مائو و یارانش در این باره، که اگر جنگ اتمی درگیرد نصف و شاید دو سوم بشریت محو میشود، ولی در خاکستر آن و با سرعت تمام جامعه مترقی و شکوفان سوسیالیستی ساخته خواهد شد!!

یک گروه مائوئیست این فکر را تبلیغ میکند که:

"جنگ جهانی تنها برای بشریت فلاکت بیار نمی آورد، بلکه در ازاء آن امپریالیسم برای همیشه از صفحه تاریخ محو خواهد گردید و بازماندگان انسانهای کنونی بر ویرانه هائی که از امپریالیسم باقی میماند آینده ای زیبا خواهند ساخت

---

(۱) مائو. در باره مسئله حل صحیح تضادهای درون خلق، صفحه ۷۵

که دیگر در آن از استثمار و جنگ خبری نخواهد بود" (۱)•

جنگ جهانی ــ توجه کنید جنگ جهانی ــ تنها فلاکت نیست بلکه در ازاء آن آینده ای زیبا بدست می‌آید• وحشتناکتر ازهمه در این نوشته کلمه " بازماندگان انسانهای کنونی " است• معلوم میشود گروه نامبرده هم شنیده است که جنگ جهانی یعنی چه و با اینحال •••

سئوال میشود اگر این گروه مائوئیست میخواست بجای "دفاع ازصلح" آگهی تبلیغاتی برای جنگ جهانی منتشرکند چه مینوشت ؟

مائوهروقت ازجنگ صحبت میکند آنرا با عظمت، قهرمانی ، حماسه و نظایرآن مربوط میسازد• وی که در سال ۱۹۰۵ هیچ چیز ازانقلاب پرولتاریای روس در نیافته و مسحور " عظمت ژاپن " شده است، وی که در روزگارما نیزعظمت ژاپن را در فتوحات سالهای اول جنگ جهانی دوم می‌بیند وآنرا علنا بسر زبان می‌آورد ، در سال ۱۹۳۶ نمز از "حماسه پرشکوه" استراتژ نظامی حکایتها دارد ؛ صرفنظرازاینکه این استراتژ نظامی مجری چه نوع جنگی باشد• به این سخنان گوش کنید :

" صحنه فعالیت یك استراتژ نظامی برروی شرایط مادی عینی ساخته شده است ، ولی او میتواند برروی همین صحنه حماسه های پرشکوهی راکه مملو از رنگها و آهنگها ، پرازقدرت و عظمتند رهبری کند •" (۲)

چگونه میتوان بهترازاین روحیه نظامیگری رابرورد و باچه زبان دیگری میتوان با اینچنین آهنگها و رنگهای گوناگون جنگ راستود ؟

د) جنگ وانقلاب

مائوئیستها که جنگ رامنشاء خیرمیدانند ویا لااقل مدعیند که امر بدی است که میتواند به امر نیك بدل شود، انقلاب جهانی رانیز باجنگ مربوط میکنند وچنین مینمایانند که پیروزی انقلاب جهانی از راه جنگ میسراست و لذ اکوشش در راه حفظ صلح گویا معادل است با مخالفت باسیر پیروزمند انقلاب • رهبران پکن میگویند و مائوئیستهای ایرانی تکرارمیکنند که :

" درمورد مسئله جنگ جهانی دو امکان موجود است: یا جنگ باعث انقلاب خواهد شد و یا انقلاب جلو جنگ رامیگیرد •" (۳)

چنانکه ملاحظه میکنید صحبت ازجنگهای ملی ضد امپریالیستی یا جنگ طبقات زحمتکش علیه ستمگران نیست ــ که معمولا مائوئیست ها آنها راوسیله پنهان کردن نظرواقعی خویش قرارمیدهند ــ صحبت از جنگ جهانی است• ازمطبوعات مائوئیستی چنین برمی‌آید که انقلاب جهانی مجموعه ای از لشکرکشیها است • روستاعلیه شهر ، روستای جهانی علیه شهرجهانی ، ملل انقلابی علیه ملل ضد انقلابی ، فقیر علیه ثروتمندان •••

مائوئیستها ، اگرچه درظاهر چنین وانمود میسازند که بقوانین تکامل جامعه بشری معتقدند و بقدرت توده ها اعتقاد عمیق دارند و دشمن رابهرکاغذی میدانند ، درواقع امر آنها به انجام انقلاب

---

(۱) روزنامه توفان • نشریه گروه توفان ، شماره ۲ ، دوره سوم ، شهریور ۱۳٤٦ صفحه ۲
(۲) مسائل استراتژی درجنگ انقلابی • چاپ فارسی • پکن ۱۹۷۰ صفحه ٤۲
(۳) توده ــ نشریه " سازمان انقلابی " شماره ۲۰ صفحه ۱۵

براساس تکامل روند انقلابی درون هرکشور و هرجامعه جداگانه ــ درچارچوب روند انقلابی جهانی ــ باورند ارند و لذا خواه ناخواه جنگ جهانی رابمثابه وسیله "تحمیل" انقلاب می‌پذیرند. و برای اینکه عناصر ناآگاه وکسانی‌راکه در درون ضمیرناآگاه خویش کمترین ارزشی به انسان سوسیالیستی‌ود ستاورد - های زحمتکشان جهان ندارند ، علیه سوسیالیسم تحریک کنند ، مدام تکرارمیکنند که اتحاد شوروی و جنبش جهانی‌کمونیستی ازجنگ جهانی میترسند و خبرند ارند که اگرهم درجنگ نصف تاد وسوم بشریت نابود شود درعوض سوسیالیسم پیروز خواهد شد.

دراینجاقبل ازهرچیز یاد آوری کنیم که ماکمونیستها زبانمان برنمیگردد که بگوئیم نصف بشریت محو میشود ودرعوض سوسیالیسم برقرارمیگردد. ماواقعاازچنین جنگی "میترسیم" ولازم میدانیم که با تمام توانمهاجم ترین و ماجراجوترین محافل امپریالیستی رامهارکنیم تانتوانند بشریت راد چارچنین فلاکتی سازند. فلاکتی که برخلاف ادعای مائوئیسم منشاء خیرنیست و خطرعظیمی است برای همه آن چیزهائیکه برای انسان شریف و زحمتکش عزیز است.

بنظرما این نوع طرز تفکر نفرت بارنسبت به بشریت و مربوط کردن آن باانقلاب روحیه پرولتری نه ــ روحیه ضد انسانی لومپن های عاصی است که میخواهند قیصریه بسوزد شاید دستمالی نصیب آنان گردد. سوسیالیسمی‌که مابرای آن مبارزه میکنیم نه تنهاکمترین ارزشی به چنین جنگی‌وفلاکتی ندارد ، بلکه ازآن بطرز غیرقابل تصوری زیان می‌بیند. این جنگ فاجعه ای برای بشریت است.

اما اختلافی که درمورد رابطه جنگ یاصلح جهانی باانقلاب بین مائوئیسم و مارکسیسم ــ لنینیسم وجود دارد تنهامربوط به آمادگی کشتارنصف بشریت از یکسو و ترس ازاین جنایت از سوی دیگرنیست ــ این اختلاف ریشه عمیقتری دارد و مربوط به تصوری است که طرفین از روند انقلاب جهانی و از جهان سوسیالیسم آینده دارند.

مارکسیسم ــ لنینیسم برآنست و برپایه علمی و با دقت ریاضی ثابت میکند که پیروزی انقلاب سوسیالیستی درسرتاسرجهان جبرتاریخی است. و تئوری لنینی انقلاب سوسیالیستی برآنست که انقلاب درهرکشور باید براساس شرایط تاریخی ــ مشخص همان کشورتد ارک شود. انقلاب راصادرنمیکنند و انقلاب سوسیالیستی درتنوع عظیم خویش روند واحدی است. انقلاب هرکشوری باید بالغ شود و هرملتی بسبک خویش و از راه ویژه خویش به سوسیالیسم برسد و شور وشوق همه توده های ستمکش جامعه و همه فرهنگ غنی خلق وهرآنچه راکه دستاورد ارزشمند جامعه بشری است باخود به سوسیالیسم بیاورد تاجامعه سوسیالیستی آینده، که اینچنین ساخته میشود ، تجسم شورانقلابی و کارآزاد وخلاق میلیونها انسان زحمتکش همه خلقها و قله دستاوردهای مادی علمی و فرهنگی‌وغنی‌همه خلقهای جهان باشد.

برای تامین شرایط پیروزی این روند انقلابی‌صلح جهانی لازم است و نه جنگ. درشرایط صلح جهانی ــ یعنی درشرایطی‌که ماشین جنگی امپریالیسم فلج میشود و قدرت آتش افروزی ازآن سلب میگردد ــ زحمتکشان جهان ــ هرواحدی درکشورخویش ــ امکان می‌یابند که زمینه گذار به سوسیالیسم رابسته به اوضاع و احوال محیط خویش تدارک کنند.

هم اکنون در برابرچشمان ما این روند انقلابی درحال تکامل است و باگذشت زمان برسرعت تکامل آن افزوده میشود و سیمای جهان درجلو چشمان ما تغییرمی‌یابد.

جنبش جهانی‌کمونیستی وکارگری برآنست که نباید به امپریالیسم امکان داد که این روند تکاملی را باآغاز یک جنگ خانمانسوز جهانی‌قطع کند. امپریالیسم رابایدمهارکرد.

ولی مائوئیسم عقیده و پیشنهاد دیگری دارد. مائوئیسم قطع این پروسه تکاملی رابوسیله جنگ جهانی‌و حتی هسته ای تصریح روند انقلابی معرفی میکند. مائوئیسم باورنمیکند که جوامع سرمایه داری

بطورناگزیر به سوسیالیسم بروند ، حاضرنیست قبول کند که تقویت پایه های اقتصادی و سیاسی اردوگاه سوسیالیسم بسود انقلاب جهانی است. بنابه نظری که مائوئیستها تلقین میکنند باازمیان رفتن فقر ، هم طبقه کارگرکشورهای سرمایه داری و هم مردم جوامع سوسیالیستی ازسوسیالیسم برمیگردند و درنتیجه پیروزی سوسیالیسم درجهان ازطریق رشد عادی روند انقلابی مقدور نیست. این روند رابایدازخارج تحریک کرد و برانگیخت. بعلاوه سوسیالیسم مائوئی،چنانکه خواهیم دید ، قله دستاوردهای بشری نیست. نیاز ویژه ای به صنعت عظیم مدرن و فنون جدید و اینهمه وسایل تمدن،که انسان زحمتکش در طول قرنها ساخته ، ندارد. سوسیالیسم مائوئی،عبارتست ازتقسیم مساوی فقر وزحمت ، که بسر روی خاکستر اتمی هم میتوان ساخت، و شاید سریعتر.

ازجانب دیگر در "انقلاب جهانی" مائوئی ازطریق جنگ این امید نهفته است که "بازماندگان انسانهای کنونی" بطورعمده چینی خواهند بود وسوسیالیسم یک دست چینی خواهند ساخت ولذا نیازی به آن نیست که همه ملتها باشوروشوق وارد سوسیالیسم شوند.

درتبلیغات مائوئیستی ازاین واقعیت تاریخی که عده ای ازانقلابهای سوسیالیستی باجنگهای امپریالیستی مربوط شده بوسعت استفاده میکنند تااین فکرراتلقین نمایند که انقلاب باجنگ مربوط است. اماگرازیده به ماهیت رفته کمی در مسئله تعمق کنیم ، توجه خواهیم کرد که انقلاب سوسیالیستی مستقیما باجنگ مربوط نیست، بلکه باآن وضع انقلابی مربوط است که ازجنگ حاصل شده است وچنین وضع انقلابی کاملا ممکن بود ، که بدون جنگ نیز حاصل شود ،وحاصل هم میشود. موجباتی که میتواند وضع انقلابی پدید آورد بسیار فراوان است و نباید برای پیدایش آن منتظرجنگ بود. مائوئیستها درعین حال که جنگ رابا انقلاب مربوط میسازند ، ضرورت وضع انقلابی رابرای آغاز انقلاب نفی میکنند (این مطلب رابادقت بیشتری درصفحات بعد دنبال خواهیم کرد) ودرنتیجه رابطه ای که بین انقلاب وجنگ برقرارمیکنند ، بصورت رابطه مستقیمی بانفس جنگ درمی آید.

د) چگونه میتوان صلح جهانی راحفظ کرد ؟

طرح چنین سئوالی در برابرکسانی که اصولا به امکان حفظ صلح و بالاترازآن به لزوم حفظ صلح معتقد نیستند ،بی معنامینماید. ازآنان باید چگونگی تدارک جنگ راپرسید. اتفاقا خود مائوئیستها نیز همین نظر را دارند. آنهاهرگز در باره چگونگی حفظ صلح سخن نمیگویند. درمدت قریب ۱۴ سالی که مائوئیستها درعرصه جهانی باچنین کمونیستی درافتاده اند، حتی برای نمونه هم شده ، یک مقاله درد فاع ازصلح ننوشته و بطریق اولی یک گام عملی در راه حفظ صلح برنداشته اند. مائوئیستهای ایرانی نیز ،که مدتهاست به انتشار انواع ترهات علیه جنبش کمونیستی جهان و درتقبیح دفاع از صلح میپردازند ،حتی یک کلمه درد فاع ازصلح نگفته اند و اگرهم گاه و بیگاه دفاع ازصلح رابرای مقابله با جنبش کمونیستی عنوان میکنند برای اینست که اهمیت تدارک جنگ رابرای هزارمین بارمتذکرشوند. یک گروه مائوئیست ایرانی در برابراین سئوال که چگونه میتوان جلو جنگ راگرفت ، باتکیه براظهارات مائو چنین مینویسد :

" تنهاازطریق جنگ است که میشود جنگ رانابود کرد ... مارکسیست لنینیستها (بخوانید مائوئیستها)طرفدارجدی بکاربرد ن قهرانقلابی علیه قهرضد انقلابی و پیروی کرد ن ازسیاست مشت درمقابل مشت هستند.

رفیق مائو میگوید : برای براندا ختن جنگ فقط یک راه موجود است. بوسیا

جنگ باجنگ مقابله کردن." (۱)

اظهارات "صلح‌طلبانه" رفیق مائو بهمین جاخاتمه نمی‌یابد. وی تأکید میکند که باید برای جنگ آماده شد. مائو میگوید :

" خلقهای جهان باید باجنگ انقلابی جنگ تجاوزکارانه رابراندازند و باید از هم اکنون خود را در برابرآن آماده سازند." (۲)

در اینکه خطرجنگ هنوز ازمیان نرفته و امپریالیستها هنوزقدرت دارند که اینجاوآنجادست به تجاوز بزنند و اگرفرصت یابند میتوانند جنگ جهانی راهم آغازکنند ، کمترین تردیدی نیست. جنبش جهانی کمونیستی به این واقعیت بطورکامل واقف است و اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی مجبورند بخش قابل ملاحظه ای ازدرآمد ملی خویش را ، که ممکن بود در راه افزایش رفاه مردم و رشد سریعتر جامعه سوسیالیستی صرف کرد ، الزاما به امر دفاع اختصاص دهند.

اماآیاواقعا راه دفاع ازصلح جنگ است؟ و راستی جنگ راباجنگ از بین میبرند ؟ (یعنی از بین نمیبرند) . چنانکه میدانیم ماجراجوترین محافل جنگ طلب امپریالیستی راعقیده براینست. دالس ــ پدر پیمانهای نظامی ــ درست برپایه همین "تئوری" سیاست جنگ سرد را دامن میزد و گلدواتر باهمین شعار " مشت در برابرمشت" میخواست درانتخابات پیروز شود وامروز رژیم حاکم ایران سیاست تسلیحاتی ــ نظامی ماجراجویانه و بی دورنمای خود را براین " تئوری " متکی کرده و چنین مینمایاند که برای "حفظ صلح" باید سیاست مسابقه تسلیحاتی راپیش برد . نظرمائوئیستها چیست؟ آیاماهم چنین عقیده ای داریم و آیاماهم میخواهیم زیر شعار دفاع ازصلح درحقیقت تدارک جنگ راپنهان کنیم؟ مائوئیستها بوکالت تسخیری ازجانب کمونیستها جواب مثبت میدهند و به جنبش کمونیستی زیان سنگین وارد میسازند .

جنبش جهانی کمونیستی و کارگری جدا معتقد است که سیاست مشت در برابرمشت ، یعنی سیاست تشدید جنگ سرد و وخامت اوضاع بین المللی تنها میتواند به جنگ منجرشود . چنین سیاستی برای کشورهای سوسیالیستی پذیرفتنی نیست. کشورهای سوسیالیستی و در پیشاپیش آنها اتحاد شوروی برای دفاع ازصلح سیاست واقعاصلح آمیز دارند که اساس آن برهمزیستی مسالمت آمیز استوار است.

اماقبل ازتوضیح وتشریح این مطلب جادارد که به یك موضوع مهم دیگرجنگ ، به اسلحه هسته‌ای ــ موشکی بپردازیم.

و) سلاح هسته ای واثرآن درمسئله صلح وجنگ

درزمان جنگ دوم جهانی بشر به انرژی هسته ای دست یافت و اولین بار این منبع عظیم انرژی بگناه امپریالیستها دراسلحه ضد بشری بکارافتاد. امروز مشکل بتوان ویرانیهائی راکه بکار افتادن انبارهای تسلیحات اتمی و هسته ای موجب خواهد شد تصورکرد. منابع مطلع ــ چه درکشورهای سرمایه داری و چه درکشورهای سوسیالیستی ــ اعتراف میکنند که درلحظات اول جنگ هسته‌ای

---

(۱) توده شماره ۱۸ صفحه ۸ ــ ۹ (تکیه ازماست) . این جملات ازمطبوعات چینی اقتباس شده ، از جمله مراجعه شود به جزوه " د منوع سیاست همزیستی " [illegible] بزبان فارسی صفحه ۹۰

(۲) توده شماره [illegible] صفحه ۱۵ ([illegible])

ممکن است بخش اعظم مراکز تمدن و صنعت ازمیان برود وصدها میلیون انسان کشته شوند. صنایع موشک سازی آنچنان تکامل یافته است که همه نقاط جهان آسیب پذیراست. احتمال داده میشود که اگرجنگ جنگی درگیرد برخی ازکشورها باتمام سکنه خویش ازروی زمین محو شوند. مثلا طبق نقشه سنتو و ناتو قراراست که درجنگ احتمالی هسته ای مناطق مرزی شوروی درخاک ایران و ترکیه به سر-زمین سوخته بدل شود. یعنی ازخلق آذربایجان و مردم گیلان، مازندران و گرگان و شمال خراسان کسی زنده نماند. احتمال داده میشود که اگر این اسلحه بوسعت بکار افتد، کره زمین برای سالها و سالها مناسب زندگی نباشد.

آیا پیدایش این سلاح وحشیانه نکته تازه ای درمسئله صلح و جنگ ایجاد کرده است؟ مائو-ئیستها معتقدند که نه. آنها بجای بحث ازاسلحه هسته ای ونتایج آن از "شانتاژاتمی" سخن میگویند و بنظرآنها چنین می آید که امپریالیستها (واخیرا سوسیال امپریالیستها- یعنی اردوگاه سوسیالیستی) میخواهند ازطریق تهدید اتمی به هد فهای خویش برسند. لذ اجواب امپریالیستها اینست که "کورخواندی! ما ازاسلحه هسته ای نمیترسیم". مائو در "درباره مسئله حل صحیح تضادهای درون خلق" مسئله رادرست به همین شکل مطرح میکند(۱). و ازآنزمان تاکنون دربرد ت ۱۸ سال مائوئیستها خروارها کاغذ در اثبات صحت نظرمائو سیاه کرده اند تاثابت کنند که سلاح هسته ای جز ببرکاغذی نیست. و درضمن بشیوه دائمی خویش کوشیده اند خلط مبحث کنند و باتغییر و تعویض موضوع بحث برای فریب ساده لوحان تئوری بتراشند. این باصطلاح تئوری اینست که:

"پیدایش سلاح هسته ای تضاد اساسی جهان کنونی راحل نکرده و نمیتواند حل کند، قوانین معین مبارزه طبقاتی راتغییرند اده و نمیتواند تغییر دهد، طبیعت امپریالیسم و طبیعت مرتجعین من حیث المجموع راتغییرند اده و نمیتواند تغییر دهد." (۲)

یک گروه مائوئیست ایرانی، که درسال ۱۳۴۷ تازه ازخواب بیدارشده تاحرفهای دهسال پیش جینی رانکرارکند، مینویسد:

"مارکسیسم ــ لنینیسم برآنست که سلاح هسته ای تغییری درقانونمندی اجتماع نمیدهد ... سلاح هسته ای خصلت جنگ رادگرگون نمیسازد ..." (۳)

بنظرمابرای یک عنصرآگاه نمیتواند تردیدی باقی باشد که این "تئوری" سازیها برای فرارازمسئله اصلی است و نه بخاطرحل آن و اصولا شایسته یک بحث بالنسبه جدی نیست که اینگونه مسئله ها را جانشین اختلاف اصلی کنند.

درواقع بعقل کم آدم متوسطی خطورمیکند که گویا قانونمندی جامعه بشری با پیدایش اسلحه هسته ای تغییرکرده و یا خصلت جنگها ــ عادلانه و غیرعادلانه بودن آنها ــ دگرگون شده است؟

حقیقت اینست که مائوئیسم در پشت سر این شبه استدلالها میخواهد مخالفت خودرا با اصل مسئله که ضرورت قطعی مبارزه برای تحریم سلاح هسته ایست پنهان دارد. خطر جنگ هسته ای را درانظار توده های ستمکش و بویژه درنظرمردم ساده چین کوچک جلوه دهد ــ که تنهافلاکت نیست!!

---

(۱) مائو. "درباره مسئله حل صحیح تضادهای درون خلق" صفحه ۷۵
(۲) نامه ۲۵ ماده ای صفحه ۷۲ـ۷۳
(۳) روبن زونیسم در تئوری و در عمل. نشریه گروه توفان صفحه ۳۱

ـ تابتواند سیاست ویژه خویش راکه د ست یافتن به سلاح هسته ای برای بتارگسر فتن آن د رجهت سیاست عظمت طلبانه جهنی است ازپیش ببرد.

جنبش جهانی کمونیستی وکارگری،که خطراسلحه هسته ای راد رك میکند و آنرابه مرد م جهان توضیح میدهد، بهیچوجه د راین موضع قرارند ارد که بایدد ایش این اسلحه همه مسائل جهان کله معلق ایستاد ه اند وقانونمند ی هاتغییرکرد ه است(جنبش برخورد ی پائین آورد ن موضوع بحث تاسطح مائوئیسم است)، بلکه د راین موضع قرارد ارد که خطر عظیمی تهد ن بشری وموجود یت انسانهارانهد ید میکند و باید ازآن جلوگرفت و زحمتکشان و د وراُس آنهاکمونیستها، که فرد ای جهان مال آنهاست، باید همه توای خود رابکار برند که این اسلحه بکارنیفتد.

نکته تازه ای که د ر پید ایش اسلحه هسته ای وجود د ارد همین خطرعظیم ویرانگرومسئولیتی است که ازاینجانب برد وش کمونیستها میافتد که د ر د فاع ازصلح جهانی وتحریم سلاح هسته ای باز هم قطعی ترعمل کنند.

جنبش جهانی کمونیستی و کارگری وهمه بشریت صلحد وست ازفرد ای انفجارهیروشیما متوجه این نکته تازه شد ه و این مسئولیت سنگین رابد وش گرفتند. جنبش هواد اران صلح برای تحریم اسلحه اتمی د رسرتاسرجهان امضا جمع کرد و ازجمله هواد اران صلح د رایران و ما نیز ده ایها د رخانه مـــردم را زد یم و به آنهاخطر اسلحه اتمی رامتذکرشد یم و پیرامون آن ماهیت تجاوزکار و د رند ه امپریالیسم رادر روشنی بیشتری توضیح د اد یم، و صد هاهزار امضا جمع کرد یم. د رمیان هزاران مبارز نود مای هزاران هواد ازصلح که امضا جمع میکرد ند وصد هاهزارنفری که امضا میکرد ند ، بد ون ترد ید حتی یکنفربه این نتیجه نمیرسید و نمیتوانست برسد که جنبش جهانی صلح ازطریق مخالفت باسلاح اتمی ود رخواســـت تحریم آن، به امپریالیسم خد مت میکند و به " شانتاژ اتمی " د امن میزند و مرد م رامیترساند. همـــه می فهمید ند که این امر یك مبارزه شد ید ضد امپریالیستی وانقلابی است. اما امروز، که سلاح هسته ای بیش ازپیش تکمیل شد ه و موجود یت بشر راد رمعرض خطرقرارد اد ه، مائوئیستهاکشف کرد ه اند کـــه مبارزه علیه سلاح هسته ای خد مت به امپریالیسم است و ازپیشرفت جنبش انقلابی جلوگیری میکند.

جمهوری تود ه ای چین د رجرگه کشورهای نادری است که د رزمان ما باتحریم سلاح هســـته ای و جلوگیری از پخش آن مخالفت کرد ه اند ومخالفت میکنند. این مخالفت تنهاد رچارچوب شوینیســـم جهنی که لبه تیز آن علیه اردوگاه سوسیالیسم متوجه میشود، قابل درك است. مائو میخواهد اسلحـــه اتمی خود راد اشته باشد تاد رراه رسید ن به هد فهای ویژه خویش بکارگیرد.

د راینجا مائوئیستهای کشورهای د یگر ـ غیرازچین ـ د رموضع شگفتی قرارمیگیرند. آنهامنـــافع طبقاتی وحتی ناسیونالیسم خود ی راد وراند اخته و بخاطر شوینیسم چین خواستار پخش سلاح هسته ای هستند وخود مید انند، که این امرعلاوه براینکه خطرجنگ هسته ای راتشد ید میکند، بمعنای تقو یت امپریالیسم و ارتجاع جهانی است ولااقل کسانیکه ازصبح تاشب کلمه انقلاب رااز زبان نمی اند ازند نباید باآن موافق باشند. بعلاوه کشورهای "جهان سوم" که مائو سنگ آنهارا به سینه میزند، حتی نفنگ هم ازخارج میخرند و وارد میکنند و ادعای اینکه باید همه ملتها بطور برابر حق د اشته باشند که اسلحه هسته ای بسازند زهرخند به سرنوشت تلخ این ملتهاست. اگروا قعابرابری حقوق ملتهامطرح باشد، این برابری تنها ازطریق تحریم سلاح هسته ای و محو آن حاصل میشود، وقتیکه هیچکس این اسلحـــه را ند اشته باشد و بکار نبرد.

مخالفت باتلاش جنبش جهانی صلح برای تحریم وممانعت از بکار برد ن اسلحه هسته ای ـ که د ر حال حاضر بمعنای خلع سلاح نسبی امپریالیسم است ـ و تبلیغ این فکر، که اگر امپریالیسم اسلحـــه

هسته ای هم بکاربرد ، مهم نیست ، نترسید ، کاریست که تنها ازدست مائوئیستها ساخته است.

در بحث ازسلاح هسته ای مائوئیستها شبه تئوری دیگری نیز آورده اند حاکی ازاینکه گویاسر - نوشت جنگ رااسلحه تعیین نمیکند ،انسان تعیین میکند ونباید به انسانها اهمیت کمتری داد و به تکنیك اهمیت بیشتر (۱) .

این شبه تئوری معناوه بهوم انسان و رابطه ای راکه بین "انسان" وتکنیك وجود دارد درك نمیکند. چنانکه مید انیم قبل ازمارکس دانشمندان درتعیین ماهیت انسان و تفاوت آن باحیوانات به ضوابطی نظیرعقل ، شعور ، قوه ناطقه و غیره اشاره میکردند ، ولی ازدرك ماهیت واقعی انسان که یك موجود اجتماعی و سازنده ابزارتولید است ، عاجز بودند. آنهانمی فهمیدند که ماهیت واقعی "انسان" عبارت ازمجموعه مناسبات اجتماعی اوست. مارکسیسم به این کشف دست یافت و اهمیت ابزارتولید و یا تکنیك رادریافت و متذکرشد.

اگرانسان راازتکنیك آن جدا کنیم درواقع "انسان" بودن رااز وی سلب کرده ایم. انسان بدون تکنیك ، بدون ابزارتولید ، انسان نیست و اگر از تکنیك جنگی سخن بگوئیم (که مشتق از رشد ابزارتولید است) ، انسانی که بانیرکمان میجنگد نمیتواند برانسانی که بااسلحه هسته ای میجنگد پیروزشود.

این فکر ، که انسان ــ جدا ازتکنیکی که بدان دست یافته ــ نقش تعیین کننده دارد ، در حقیقت بی معناست . اگرچه بیش کشیدن این فکر ازطرف مائوئیستها تنها بهانه تراشی است ، ولی درهمین بهانه تراشی مائوئیستی طرز تفکرعقب مانده مائو و رهبران چین وعلاقه آنها به تکیه بر این عقب ماندگی درمردم ساده کشورهای درحال رشد ، و بهره گیری ازآن منعکس میشود. مائو نه تنها درمورد جنگ ــ بلکه درساختمان سوسیالیسم هم ــ اهمیت تکنیك رانمیفهمید. بدستور مائو در سال ۱۹۵۸ــ ۱۹۵۹ درچین توده ای ۹۰ میلیون نفر ــ تکرارمیکنیم ۹۰ میلیون نفر ــ مشغول کار در کوره های آهن گدازی عهد عتیق بودند و مائو بامحاسبه اطمینان میداد که بااتکاء به این کوره ها خواهد توانست ازکشورهای بزرگ سرمایه داری درتولید فولاد و رشد صنعتی جلو بزند . مگرنه اینست که انسان و نه تکنیك نقش تعیین کننده دارد ؟!

۵ــ همزیستی مسالمت آمیز

یکی ازعرصه های شدید ستیز مائوئیسم باجنبش جهانی کمونیستی وکارگری درد همساله گذشته عرصه سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی است که برمبنای اصل همزیستی مسالمت آمیز استواراست . مائوئیسم که براندا ختن جنگ راتنها باجنگ مفید ورمیداند ، جنگ رابمثابه عالیترین شکل "حل اختلافات" میستاید ، جنگ جهانی راناگزیرمیشمارد ، بطرزی خشن سیاست کشورهای سوسیالیستی را ، که بسر ضرورت ،صلح مندی ، و امکان حفظ صلح پنداشته ، مورد حمله قرارمیدهد . و این امرطبیعی است . کسی که صلح نخواهد ، خواه ناخواه باهرسیاستی ، که درجهت حفظ صلح باشد ، مخالف است.

ستیز مائوئیستها باهمزیستی مسالمت آمیز ازمسخره کردن و دستاویز قرارادن کلمه "مسالمت - آمیز" شروع میشود تابرسد به اثبات ضرورت و مبدمندی جنگ سرد و لزوم برخورد مسلحانه شوروی و امریکا ــ المنه و صد المنه که بخاطر پیشرفت انقلاب جهانی باشد درستیز باهمزیستی مسالمت آمیز شیوه ویژه تبلیغاتی مائوئیسم را ، که اساس آن تقویت جهل و بهره گیری ازجهل ، تکیه براحساسات

(۱) این نظریه دربسیاری جاها آمده ، ازجمله مراجعه شود به نامه ۲۵ مادای ، صفحه ۷۳ "تودهٔ" شماره ۱۸ ، صفحه ۱۲ و غیره .

خام و خشم یا مس آمیز عناصر خرده بورژوا و نوازش و تحریک ناسیونالیسم علیه انترناسیونالیسم است، برجسته ترازهرجای دیگری بتوان دید. در اینجاست که مائوئیستها بخود حق میدهند کلمه "مسالمت-آمیز" را دستاویز فریب توده ها قرار دهند و آنرا از روی برنافتن جنبش جهانی از پیکار قلمداد کنند. همچنانکه مداحان بورژوازی وسازشکاران انترناسیونال دوم کلمه دیکتاتوری را در تعبیر "دیکتاتوری پرولتاریا" علامتی از محو آثار دمکراسی توسط پرولتاریا معرفی میکردند. و در اینجاست که مائوئیستها بخود حق میدهند به هرناسیونالیست محدود افکاری که در ورترازمنافع تنگ ملی خود رانمی بینند، تلقین کنند که اتحاد شوروی بنابروظایف انترناسیونالیستی خود "موظف" است بخاطر تو با امریکا بجنگد، ولی "بوظیفه" خود عمل نمیکند. و تو ای ناسیونالیست ضد پرولتری کاملا "حق داری" به اتحاد شوروی وجنبش کمونیستی بتازی وطلب کنی که "بوظایف انترناسیونالیستی" خویش وفادار بماند. اگر نه ــ که البته نه ــ حق داری ضد شوروی باشی وهرگونه رابطه دوستانه ای رابا اتحاد شوروی واصولا باجنبش جهانی کمونیستی و کارگری ببری، چراکه این جنبش ــ چنانکه بدترین دشمنان پرولتاریا گفته اند ومائو تکرار میکند ــ چیزی جز ابزار دست مسکو نیست. اما قبل از بررسی این مسائل تئوری به معنای همزیستی مسالمت آمیز بپردازیم.

الف) همزیستی مسالمت آمیز چه معناست؟

همزیستی مسالمت آمیز به آن نوعی از مناسبات بین دولتهای سوسیالیستی از یکطرف و دولتهای سرمایه داری از طرف دیگر گفته میشود که براصل امتناع متقابل از بکار بردن جنگ بمثابه وسیله حل مسائل بین المللی استوار باشد. کلمه مسالمت آمیز مستقیما مربوط به همین امتناع از جنگ است. در این نوع مناسبات بین دولتها نبرد طبقاتی میان سرمایه داری و سوسیالیسم قطع نمیشود ونمیتواند قطع شود. اما این نبرد شکل جنگ میان دولتها را بخود نمیگیرد، بلکه دولتهای سوسیالیستی ودولتهای سرمایه داری در عرصه ایدئولوژی وسیاست است که باهم درنبردند و در عرصه اقتصاد است که بسا هم مسابقه یعنی مصاف میدهند.

همزیستی مسالمت آمیز بطور مطلق مربوط به رابطه میان دولتهاست و بهیچوجه رابطه میان طبقات متخاصم در درون جوامع بشری و یا رابطه میان ملل اسیر و امپریالیستهای اسارتگر را در برنمیگیرد و نمیتواند در برگیرد. طبقات ستمکش در راه مبارزه خویش برای رهائی از قهر سیاسی واجتماعی، سرنگون کردن حاکمیت سرمایه و استقرار حاکمیت خویش، اگر شرایط تاریخی ایجاب کند، دست به اسلحه خواهند برد تا مقاومت مسلحانه سرمایه را مسلحانه درهم شکنند. منظور از امتناع متقابل از جنگ امتناع دولتهای سرمایه داری و سوسیالیستی در مناسبات بایکدیگراست. منظور قبولاندن اصول احترام متقابل، عدم مداخله در امور دولت دیگر یعنی جلوگیری از تجاوز امپریالیستی به کشورهای دیگر است.

جنبش کمونیستی وکارگری از اولین روز پیدایش خویش مخالف جنگهای امپریالیستی بوده وعلیه آن مبارزه کرده است. امروز هم این جنبش و ارد گاه سوسیالیسم، که از اجزاء اصلی ترکیب کننده آنست، با جنگهای امپریالیستی و غارتگرانه بشدت مخالفند. احزاب کمونیستی وکارگری در کشورهای سرمایه داری نه تنها با جنگ دولت سرمایه داری "خودی" علیه دول سوسیالیستی مخالفت میکنند، بلکه اصولا با جنگ دولت "خودی" با سایر دولتهای سرمایه داری وبطریق اولی با جنگ دولت "خودی" علیه جنبش های رهائیبخش ملی مخالفند وبا تمام قوا علیه آن مبارزه میکنند وبهمین معنا جنبش جهانی کمونیستی وکارگری وارد گاه سوسیالیستی خواستار آنند، که اصل امتناع از جنگ بمثابه راه حل اختلافات بین المللی از هرنوع، در روابط بین دولتهای امپریالیستی نیز قبولانده شود.

طبیعی است که سیاست همزیستی مسالمت آمیز همهٔ سیاست خارجی یك کشور سوسیالیستی را در برنمیگیرد. زیرا هر کشور سوسیالیستی علاوه بر دولتهای سرمایه داری با دولتهای سوسیالیستی و همچنین با دولتهای ضد امپریالیستی و دمکراتیك ــ که در راه رشد و تکامل اند ــ رابطه دارد و این رابطه همزیستی مسالمت آمیز نیست، بلکه مبتنی بر کمك متقابل، دوستی و برادری است، مبتنی بر هدف مشترك مبارزه در راه استقرار صلح و سوسیالیسم و علیه امپریالیسم است. این جانب از سیاست خارجی هر کشور سوسیالیستی جانب انترناسیونالیستی آنست که اساس مناسبات میان کشورهای سوسیالیستی را تشکیل میدهد.

اما وقتی کشورهای سوسیالیستی را در مجموع خود میگیریم و مناسبات کشورهای سوسیالیستی را با جهان سرمایه داری در نظر میآوریم، همزیستی مسالمت آمیز و تنها همزیستی مسالمت آمیز ــ یعنی جلوگیری از جنگ جهانی هسته ای است ــ که بعنوان اساس سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی برجسته میشود. وظیفه مشترك کشورهای سوسیالیستی است، که با کوشش متحد خویش ماشین جنگی امپریالیسم را فلج کنند و همزیستی مسالمت آمیز را در جهان مستقر سازند.

اند سته از احزاب کمونیستی و کارگری، که در حکومت نیستند، طبعا تعیین کننده سیاست خارجی دولت "خودی" هم نیستند، اما در برابر این احزاب نیز کوشش برای فلج کردن ماشین جنگی امپریالیسم، دفاع از همزیستی مسالمت آمیز و کوشش برای حفظ صلح بعنوان یکی از ارکان اصلی سیاست طبقاتی قرار میگیرد.

تا اواخر دهه ۵۰ قرن حاضر حکومت نوده ای چین نیز در سیاست خارجی خویش اصل را بر همزیستی مسالمت آمیز قرار داده بود و امروز هواداران مائو گاه بباد آن میافتند که برای مائو در تند و بین سیاست همزیستی مسالمت آمیز خدماتی ــ که چند ان باواقعیت منطبق نیست ــ بشمارند. ولی صرفنظر از اغراق و خود بینی زائد، یك مطلب روشن است و آن اینکه جمهوری نوده ای چین اصل همزیستی مسالمت آمیز را سپید برفت و از آن دفاع میکرد. در اولین کنفرانس احزاب برادر در رسکو (۱۹۵۷) نیز رهبری چین همزیستی مسالمت آمیز را پذیرفت و تمام وظایفی را که از پذیرش آن ناشی میشد، بعهده گرفت.

در اعلامیه این کنفرانس همزیستی مسالمت آمیز اصل خلل ناپذیر سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی تعریف شده است، اما کمی بعد در سال ۱۹۶۰ رهبری مائوئیستی چین در سندی بنام مستعار "زنده باد لنینیسم" ادعا نمود که:

"همزیستی مسالمت آمیز ادامه سیاست امپریالیستها است در شکل جدید و شرایط مشخص" (۱).

و آنرچه در کنفرانس دوم احزاب برادر (نوامبر ۱۹۶۰) بازهم همزیستی مسالمت آمیز را با تفصیل و وسعت و قاطعیتی بیش از کنفرانس ۱۹۵۷ پذیرفت، در عمل بطور جدی علیه آن برخاست و تا امروز، چه در عرصه مبارزه ایدئولوژیك علیه جنبش کمونیستی و چه در عرصه مبارزه سیاسی علیه کشورهای سوسیالیستی، سیاست همزیستی مسالمت آمیز را بشدت مورد حمله قرار داده و سیاستی که سالهای اخیر پیشه کرده است همزیستی مسالمت آمیز نیست، بلکه کوشش نوینی است در شکل نوین برای تشدید جنگ سرد.

مبارزه ایدئولوژیك مائوئیستها علیه همزیستی مسالمت آمیز در زیر شعارهای زیر بپیش میرود:

۱ــ تحریف معنای همزیستی مسالمت آمیز و ادعای اینکه این "مسالمت آمیز" سازش با امپریا-

(۱) "زنده باد لنینیسم"، صفحه ۲۶ (تکیه از ماست).

لیسم است علیه جنبشهای ملی ؛

۲ــ انکار پیوند همزیستی مسالمت آمیز بارشد جنبش انقلابی وکوشش برای تلقین این فکر که نه در شرایط همزیستی مسالمت آمیز ، بلکه در محیط جنگ سرد و بطریق اولی جنگ گرم و برخورد امریکا و شوروی است که انقلابهای ملی پیروز میشود و جهان سریعتر بسوی سوسیالیسم میرود ؛

۳ــ انکار امکان همزیستی مسالمت آمیز و تعبیر پیکار عظیم در راه همزیستی مسالمت آمیز به التماس و تضرع در برابر نمایندگان امپریالیسم وگدائی صلح از آنها .

اتهاماتی که مائوئیستها به جنبش جهانی کمونیستی وکارگری و سیاست خارجی اتحاد شوروی وارد میکنند واینکه آنها معنای همزیستی مسالمت آمیز را بی پرده تحریف کرده و آنرا به " سازش " تعبیر میکنند ، ارزش بحث ندارد ، چراکه خود مائوئیستها در این زمینه جز مهملغی ناسزا و نهمت زشت چیزی عرضه نکرده اند ــ و نمیتوانستند عرضه کنند ــ و ناسزا و تهمت تن به بررسی جدی نمیدهد .

اما دومسئله دیگر یعنی پیوند همزیستی مسالمت آمیز بارشد جنبش انقلابی و پیروزی جهانی سوسیالیسم و امکان همزیستی مسالمت آمیز باید مورد بحث قرارگیرد ، چراکه تبلیغات مائوئیستی تکیه را بر این گذاشته است تا ثابت کند که همزیستی مسالمت آمیز برای ما سود مند نیست و اگر بفرض سود مند هم باشد ، استقرار آن مقدور نیست .

ب) پیوند همزیستی مسالمت آمیز بارشد جنبش انقلابی و پیروزی جهانی سوسیالیسم

مسئله اینطور طرح است که ، اگر همزیستی مسالمت آمیز را بمعنای واقعی آن بگیریم و معنای آنرا تحریف نکنیم و اگر تصور کنیم که جنبش سیاستی پیروزشده و برمناسبات بین المللی حاکم شده است ، آیا این بسود سوسیالیسم و بسود انقلاب جهانی است ؟ اگر آری ، چرا ؟ جنبش کمونیستی و کارگری به این سئوال بطور قطع جواب مثبت میدهد و معتقد است تنها سیاست قابل پذیرش برای پرولتاریا و نیروهای انقلابی همین سیاست است و مهمترین شرایط برای پیروزی انقلاب جهانی همانا گسترش همزیستی مسالمت آمیز است برمناسبات بین المللی . مائوئیسم به این سئوال جواب منفی میدهد و معتقد است که در چنان دنیائی جنبشهای ملی و انقلابی پیروز نخواهند شد و امپریالیسم و ارتجاع این جنبشها را سرکوب خواهند کرد .

جنبش جهانی کمونیستی و کارگری از این میدا ، حرکت میکند که روند انقلاب جهانی با وجود وحدت درونی مرکب از اجزاء گوناگونی است که هریك با نیروی درونی خویش در حرکت و تکامل است و پیروز میشود . انقلاب هر کشوری در شرایط ویژه خود آن کشور رشد می یابد و به بلوغ میرسد . اگر بتوان از بروز افتادن یك جنگ ویرانگر هسته ای جلوگرفت و اگر بتوان اصل عدم توسل به جنگ را در مناسبات میان دولتها قبولاند ، طبعاً مناسبترین شرایط بوجود می آید که روند تکاملی جهان بلا انقطاع پیش رود .

جنبش جهانی کمونیستی و کارگری براین اعتقاد علمی متکی است که زمان بسود جنبشهای انقلابی و بسود صلح و سوسیالیسم کار میکند و هرجه جنگ جهانی هسته ای عقب تر افتد و صلح جهانی طولانی تر (و بطریق اولی دائمی) باشد ، اردوگاه سوسیالیسم از نظر اقتصادی و دفاعی محکمتر شده و نقش آن در گردش حوادث قاطعتر خواهد بود ، جنبشهای انقلابی قویتر شده به پیروزیهای بیشتری دست خواهند یافت و میدان عمل امپریالیسم و ماجراجوترین محافل ارتجاعی محدود تر و محدود تر خواهد شد .

جنبش جهانی کمونیستی و کارگری برآنست که در شرایط حفظ صلح و تحکیم همزیستی مسالمت آمیز ماجراجوترین محافل امپریالیستی منفرد و منفرد تر میشوند ، دست بردن به اسلحه برای سرکوب مردم در

این یاآن کشور و بطریق اولی صد ورضد انقلاب و د خالتهای مستقیم نظامی و توطئه گری د شوارترومقابله باآنهابرای جنبش انقلابی جهان آسانترمیشود.

واقعیتی که د رجلو چشم مامیگذ رد شاهد صادق این مد عاست. بعد ازجنگ د وم جهانی محافل ماجراجوی امپریالیستی بارها د نیارا تالب پرتگاه جنگ جهانی برد ه اند، چراکه امید وار بود ه انـــد منافع خویش راد رلبه پرتگاه جنگ بهتر بتوانند حفظ کنند. اماتلاش کشورهای سوسیالیستی و جنبش جهانی کمونیستی وکارگری و همه نیروهای صلح و ترقی جلو چنین جنگی راگرفته و روند انقلابی جهان از نظرکمی وکیفی به پله های بسیار بالائی صعود کرد ه است. امروز د یگر مسئله اساسی اروپا پذ یـــر ش مرزهای حاصل ازجنگ د وم جهانی و یا پذ یرش موجود یت کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و آلمان د مکراتیک نیست. سوسیالیسم بطورقطع و برای همیشه د راین سرزمینهاپیروزشد ه وماجراجوترین محافل تلافی جوی آلمان غربی به عرصه د وم سیاست راند ه شد ه اند. امروز مسئله اساسی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره کسب استقلال سیاسی ــ ازنظرحقوقی و رسمی ــ نیست. این امر بطورعمد ه تحقق پذ یرفته است. مسئله این کشورها پایان د اد ن به نفوذ امپریالیسم، شکستن سد های ترقی وتکامل، محو عقب ماند گی و نظایراینهاست، و ملل این کشورهابحق راه تحقق آرمانهای خویش راد رگشود ن راه بـــه سوسیالیسم می بینند. روند ی که د رکشورهای عربی خاورمیانه میگذ رد، تحول عمیقی که د رمناسبـــات نفتی د رحال انجام گرفتن است، بهیچوجه به روزهای پس ازجنگ د وم شباهت ند ارد وهرچه زمـــان بگذ رد وصلح جهانی حفظ شود، این روند باسرعت بیشتری به جلو خواهد رفت وتکامل خواهد یافت.

د رد وران پس ازجنگ و د رشرایط حفظ صلح، کشورهای سوسیالیستی نیز برقد رت خویش از هرجهت افزود ه اند وقد رت مقابله آنان باامپریالیسم و یاری رساند شان به جنبشهای انقلابی بمراتب بیشترشد ه است. انقلاب کوبا د رگذ شته ای نه چند ان د ور شانس پیروزی ند اشت، نه تنها به این د لیل که امپریالیستها بآسانی تجاوزکرد ه آنرامیکوبید ند وامروز نمیتوانند، بلکه د رعین حال به این د لیل که حفظ کوباد رگذ شته ازنظراقتصادی برای کشورهای سوسیالیستی مقد ورنبود وامروز مقد وراست. امر و ز امپریالیست هانمیتوانند کوبا رامحاصره اقتصادی وخفه کنند. نه بازارهای جهانی قرق امپریالیستهـــا است و نه د ریاهای آزاد. اتحاد شوروی وارد وگاه سوسیالیسم نیروی د ریائی بازرگانی و نیروی هوایـــی کشوری عظیمی د راختیار د ارند که میتواند پلی برروی اقیانوسها باشد وکوبارابه خانواد ه سوسیالیستـــی متصل گرد اند واقتصاد شوروی وکشورهای سوسیالیستی انقد رقد رت اقتصاد ی د ار د که مواد مورد نیازکو با و هرکشورد یگری نظیرکوبارانحویل د هـد و برای میلیونهاتن شکر کوبا محل مصرف پید اکند.

پیشرفت اقتصاد ی وشکوفائی فرهنگ وتمد ن سوسیالیستی و بهروزی انسان سوسیالیستی ــ که حفظ صلح جهانی لازمه حتمی آنست ــ د رعین حال که بهترین آرزوهای هرانسان شریفی راد رهرنقطه گیتی جامه عمل میپوشاند یک نیروی عظیم الهام بخش انقلابی است، سرمشقی است برای همه مرد م زحمت کش جهان که راه سوسیالیستی راانتخاب کنند و د رراه سوسیالیسم برزمند. لنین ازفرد ای پیروزی بـــر مد اخله گران و استحکام حکومت شوروی میگفت:

" اینک ماتاثیراصلی خود رابرانقلاب جهانی باسیاست اقتصاد ی خود اعمال میکنیم ... مبارزه د رمقیاس جهانی به این عرصه انتقال یافته است. وقتی مااین مسئله راحل کنیم آنوقت د رمقیاس بین المللی بطورحتم و بطورنهائی برد ه ایم. به این جهت مسائل ساختمان اقتصاد ی برای مااهمیت استثنائی کسب میکند." (۱)

---

(۱) لنین. کلیات، جلد ۳۲، صفحه ۴۱۳ (تکیه ازماست).

در این اظهارات لنین این نکته مهم نهفته است که سوسیالیسم از انتقال مبارزه به عرصه اقتصاد نگران نیست، به پیروزی در این عرصه اطمینان دارد. نظام سوسیالیستی در درون خویش مستحکم و پیشرونده است. این نظام گسترده ترین میدان را برای رشد نیروهای مولده و توزیع عادلانه نعم مادی میان توده مردم فراهم میسازد ولذا ازتوسعه مناسبات همکاری اقتصادی باکشورهای دیگر ـ ازجمله کشورهای سرمایه داری ـ هرگز زیان نمی‌بیند. توسعه این گونه مناسبات درمقطع تاریخ بسود سوسیالیسم است و برقدرت آن می افزاید و پیروزی آنرا در مسابقه اقتصادی تسریع میکند.

البته سرمایه داری جهانی نیز به توسعه این نوع همکاریهای اقتصادی نیازمند است و بهمین دلیل علیرغم تمایل باطنی خویش و باوجود مقاومتی که نشان میدهد اجبارا به این همکاری تن درمیدهد، ولی سرمایه داری باتوسعه مناسبات اقتصادی باکشورهای سوسیالیستی نمیتواند برمحدودیت تاریخی سرمایه غلبه کند، برعکس هرچه مناسبات اقتصادی بین‌المللی گسترش یابد وهرچه اقتصاد بین‌المللی بیشتر بسوی یک جهانی بهم پیوسته سیر میکند، همانقدر محدودیت تاریخی سرمایه داری آشکارتر احساس وضرورت سرنگونی آن بهتر درک میشود.

ازاینجاست که اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیسم درمجموع خویش بطورمداوم روی گسترش هرچه بیشتر مناسبات همکاری اقتصادی درسطح بین المللی تکیه میکنند و برای شکستن سدهائی که بر سر راه این گسترش بسته شده دربیکار نشسته. ولی جهان سرمایه داری از روی اجبار و الزام و با گامهای کند ونامطمئن در این راه درحرکت است.

جنبش جهانی کمونیستی وکارگری بااعتماد به آینده میندگرد و از روی محاسبه دقیق علمی برآنست که تناسب قوادرعرصه جهانی درتمام رشته ها، چه سیاست چه اقتصاد و چه ائدئولوژی، بسود سوسیالیسم درتغییراست و اگربنوان صلح جهانی راحفظ کرد پیروزی سوسیالیسم درسرتاسرگیتی حتمی است. این سوسیالیسم نه برروی خاکستراتمی، بلکه برقله عالیترین دستاوردهای مادی و معنوی انسانهای زحمتکش ساخته خواهد شد که خود باپای خویش وبراساس انقلاب سوسیالیستی و از راه ویژه خود به سوسیالیسم رسیده اند.

برای مائوئیستها همه اینها حرف توخالی است. آنها میخواهند که برخاکستراتمی زندگی شکوفانی بسازند وباورند که حفظ صلح وتحکیم همزیستی مسالمت آمیز برای سوسیالیسم سودمند است و نه برای سرمایه داری. بنابه ادعای آنها کوشش برای حفظ صلح و "مین همزیستی مسالمت آمیز جزء ضروری وحلقه اصلی استراتژی انقلاب جهانی نیست"، بلکه مانع از رشد انقلاب جهانی است. تبلیغات مائوئی مدعی است که همزیستی مسالمت آمیز بویژه جلو انقلاب ملل اسیررا (که مائوئیسم خود راوکیل تسخیری آنها میداند) خواهد گرفت. دراین باره نیازی به آوردن شاهد مثال نیست، چراکه تقریبا همه انتشارات مائوئی بااین روح ـ باروح مخالفت باهمزیستی مسالمت آمیز وانکارسودمندی آن برای رشد انقلاب ـ تدوین میشود. بااینحال این چند جمله راازیکی ازصدها نوشته محافل مائوئیی آوریم:

"کلیه احزاب مارکسیستی ـ لنینی وخلقهای انقلابی کشورهای مختلف خط مشی اصلی "همزیستی مسالمت آمیز" رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی راباقطعیت رد میکنند ولی امپریالیسم آنرایگرمی میستاید." (۱)

"دلیل" اتهام این اتهام زشت به احزاب برادر وخلقهای انقلابی ـ که هرگز به مائوئیسم وکالت نداده اند ـ و "دلیل" این ادعای توخالی، که امپریالیسم همزیستی مسالمت آمیز رامیستاید،

---

(۱) دونوع همزیستی مسالمت آمیز، صفحه ٤٤ (تکیه ازماست).

ادعای توخالی دیگریست که :

" خط مشی اصلی "همزیستی مسالمت آمیز" رهبری حزب کمونیست شوروی با نیازمندی های امپریالیسم امریکا توافق دارد ." (۱)

به این ترتیب بنابتا" کید مکرر مائوئیستها همزیستی مسالمت آمیز ــ که اتحاد شوروی وکشورهای سوسیالیستی درعمل تعقیب میکنند وجنبش جهانی کمونیستی وکارگری بطورقطع موافق آنست ــ بسود سوسیالیسم وانقلاب جهانی نیست ، بلکه بسود امپریالیسم است.

ج) ضد وانقلاب و ضد وضد انقلاب

این نظرمائوئیستی راهرطور بچرخانید و بهرشکل تعبیرو تفسیرکنید بیش از یك معنا و مفهوم ندارد وآن اینکه بجای همزیستی مسالمت آمیز باید سیاست تازاندن و ضد وانقلاب را اجراکرد ــ سیاستی که نه قابل اجراست و نه بسود انقلاب جهانی وتا" مین صلح وترقی .

درهمان جزوه مائوئیستی که علیه همزیستی مسالمت آمیز تدوین شده و ماجملاتی راازآن آورد یم درجای دیگرسیاه روی سفید چنین نوشته شده است :

" رهبری حزب کمونیست شوروی خود انقلاب نمیکند وازدیگران نیز میخواهد کــــه انقلاب نکنند." (۲)

روی هرد و جانب این جمله کمی بیاندیشیم و ببینیم رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی چگونه میتواند خود انقلاب کند ونمیکند ؟ و چگونه میخواهد و یا میتواند ازدیگران بخواهد که انقلاب نکنند ؟ دراین جمله و این دوسئوال روح تمام نوشته ها وتبلیغات مائوئیستی علیه سوسیال دمکراسی همزیستی مسالمت آمیز جمع آمده است. مائوئیسم درتبلیغات خویش ــ و نه ازروی ناآگاهی صادقانه ــ این فکررا بطور مداوم تبلیغ میکند که اتحاد شوروی گویا "موظف" است که درنقاط مختلف جهان " انقلاب کند " و به " وظیفه خویش" عمل نمیکند. مائوئیسم این فکر شد ید اضد شوروی وضد کمونیستی را بطورمداوم تلقین و تبلیغ میکند که گویا اتحاد شوروی " نمیگذارد " دیگران انقلاب کنند. درمطبوعات مائوئیستی وترتسکیستی بزبان فارسی نیز میتوان بکرات به این فکر برخورد که گویاعلت فقدان جنبش مسلحانه انقلابی در ایران "مخالفت" شوروی است که میخواهد مزدهای جنوبیش آرام باشد. مائوئیستها میخواهند باتلقین و تبلیغ این فکرهمه عناصرناآگاه ، خشمگین وما" یوسی راکه از دشواری کارانقلابی درایران بجـــان آمده اند علیه اتحاد شوروی برانگیزاند و درعین حال شکست کامل سیاست ضد انقلابی " جنـــگ توده ای" خود راتوجیه کنند. نیازی به یادآوری نیست که نفوذ واعتبار عظیم اتحاد شوروی درجنبش-های انقلابی جهان باین دلیل بدست آمده و وجود دارد که این اولین دولت سوسیالیستی همواره بطور پیگیر ازجنبشهای انقلابی حمایت کرده و به پیشرفت جنبش انقلابی کمك نموده است. جنبـــش اعتباری هرگز نمیتواند برای جلوگیری ازانقلاب بکارافتد. هردولت سوسیالیستی ، که راه جلوگیری از انقلاب رادرپیش گیرد ، درد رون جنبش انقلابی جهان آنچنان بی اعتبارخواهد شد که نظرش بـرای جنبشهای انقلابی مطلقا دیگرکمترین ارزشی نخواهد داشت و درنتیجه اگر بفرض بخواهد جلو انقلاب را درکشوری بگیرد کسی بحرفش گوش نخواهد کرد . رهبری مائوئیستی چین این واقعیت رادر تجـــربه شخصی خویش آزموده است.

---

(۱) دونوع همزیستی مسالمت آمیز ، صفحه ٤٤ (تکیه ازماست) . (۲) همان کتاب صفحه ٤١

اتحاد شوروی به این دلیل مورد احترام جنبشهای انقلابی جهانست که نفع آن با نفع انقلاب جهانی و پیروزی سوسیالیسم در سرتاسر گیتی بطور تفکیک ناپذیری بهم پیوند دارد و پیروزی انقلاب در هر نقطه جهان و بطریق اولی در ایران ، که همسایه دیوار بدیوار شوروی است ، عمیقا بسود این کشور است و آرامش واقعی را در مرزهای آن بوجود می آورد. باید ضد کمونیست غیرقابل علاجی بود تا جز این تصور کرد.

اما در نظریه مائوئی ، که در فوق یاد کردیم ، آنچه بیشتر قابل تأمل است "انقلاب نکردن" رهبری حزب کمونیست شوروی است. ایراد تبلیغات مائوئیستی نیز به خط مشی اصلی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری درست همین است که در این خط مشی جائی برای صدور انقلاب، جائی برای "انقلاب کردن رهبری حزب کمونیست شوروی" وجود ندارد. انقلاب هر کشور را مردم خود آن کشور بثمر میرسانند و بزرگترین وظیفه ای که در برابر جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و کشورهای سوسیالیستی قرار گرفته ، قبل از همه ، عبارتست از جلوگیری از جنگ هسته ای که جنبشهای انقلابی و اصولا موجودیت انسانی را یکسره زیر ضربه قرار میدهد. باید محافل تجاوزکار امپریالیست را مهار زد تا نتوانند سیر پیروزمند روند تکاملی انقلاب جهانی و گذار جهان را از سرمایه داری به سوسیالیسم از بستر طبیعی خویش خارج کنند.

در تبلیغات مائوئیستی جلوگیری از صدور ضد انقلاب و حفظ صلح جهانی در نقطه مقابل هم قرار داده میشود که یکی نفی کننده دیگری است. در این تبلیغات این فکر تبلیغ میشود که اتحاد شوروی و جنبش جهانی کمونیستی با ابراز علاقه قاطع به حفظ صلح و کوشش در راه آن گویا امپریالیسم را به صدور ضد انقلاب تشویق میکنند. در مطبوعات مائوئیستی بطور منظم و سیستماتیک تبلیغ میشود که عدم درگیری مستقیم نظامی اتحاد شوروی با امریکا دست امپریالیسم امریکا را باز گذاشته است و روزنامه "توفان" ارگان گروه توفان با صراحت تمام مینویسد که در حادثه کوبا (دریای کارائیب) ، ویتنام ، خاورمیانه و غیره لازم بود که اتحاد شوروی با امریکا مستقیما به جنگ پردازد و کوششی که اتحاد شوروی برای حفظ صلح جهانی کرد گویا بزیان جنبش جهانی بود (۱).

نویسنده "انقلاب زمان ما" که تروتسکیسم را با مائوئیسم بنحو موفقیت آمیزی پیوند زده و همجنسی آنها را ثابت کرده است در تقویت فکر مائوئیستها با صراحت تمام میگوید :

"حفظ صلح جهانی یعنی خودداری از سر بسر گذاشتن با امپریالیسم." (۲)

و جای دیگر :

"همزیستی مسالمت آمیز ــ یعنی حفظ وضع موجود ــ بسود امپریالیسم است و امپریالیستها وضعی بهتر از آن آرزو نمیکنند." (۳)

بدون تردید اولین مطلبی که از آشنائی با اینگونه نظریات بچشم میخورد ، کینه و نفرت ضد سوسیالیستی و ضد انسانی عرضه کنندگان آنهاست. برای هر انسان عادی و بطریق اولی برای یک انسان کمونیست دشوار است تصور کند که چگونه عده ای که خود را "انقلابی" و "جوهر کمونیسم" مینامند میتوانند باین سادگی از برخورد نظامی شوروی و امریکا سخن بگویند و آنرا برای مقابله با امپریالیسم و پیروزی سوسیالیسم لازم قلمداد کنند.

برخورد نظامی امریکا و شوروی یعنی فلاکت بارترین جنگ تاریخ ، یعنی از میان رفتن مقادیر عظیمی

---

(۱) روزنامه "توفان" شماره ۲ دوره سوم، شهریور ۱۳۴۶

(۲) و (۳) "انقلاب زمان ما" نشریه جامعه سوسیالیستهای ایرانی. صفحه ۳۶ (تکیه از ماست).

ازپایه های مادی و فنی کمونیسم که خلق شوروی در مدت بیش ازنیمقرن در سخت ترین شرایط در محاصرهٔ سرمایه داری جهانی و باتحمل محرومیتهای فراوان بوجود آورده است. این برخورد یعنی کشته شدن صدها میلیون انسان زحمتکش و ازآن جمله میلیونها و میلیونها انسان سازنده سوسیالیسم که قاعدتا یک انسان عادی زحمتکش نسبت به آنها احساسی جز محبت وصمیمیت ندارد. و اگرقبول کنیم که جنگ امریکا و شوروی محدود به دو کشورنخواهد شد وجنگی است جهانی، آنوقت دامنه فلاکت بهترمجسم میشود.

قابل تصورنیست که انسان باید به کدام پایه ازکینه ضد کمونیستی تنزل کند تا در سرهرحادثه ای که در صحنه جهانی رخ میدهد چنین برخوردی راطلب نماید. ظاهراحساب مائو ومائوئیستها اینست که دراین برخورد جهمن کنارخواهد ماند و بنابه اظهارخود مائو بالای کوه خواهد نشست تانبر دپلنگان را در دره نظاره کند. و باین ترتیب ازنقطه نظرپک مائوئیست فرضی بدست خواهد آمد تابرروی خاکمتر جنین جنگ ویرانگری و برپایه "اندیشه های تابناک صدرمائو" زندگی شکوفانی ساخته شود. و شرکت مللی مانند ملت ایران در ساختمان چنین زندگی شکوفانی ظاهراً جندان هم ضروری نیست.

درورای این محاسبات ویژه پکن، آنچه درمرکز اینگونه تبلیغات مائوئیستی قرارگرفته، تلقین ضرورت صدورانقلاب - رقبال صدورضد انقلاب و نیز تبلیغ این فکردرمیان جنبشهای انقلابی و بویژه جنبش انقلابی وضد امپریالیستی ملل اسیراست، که اگراتحاد شوروی وارد جنگ نشود، پیروزی انقلاب مقدرنخواهد بود و باین معنا "حفظ صلح جهانی یعنی سربسرنگذاشتن با امپریالیسم" و "همزیستی مسالمت آمیز یعنی حفظ وضع موجود".

اما عناصرآگاه انقلابی بسادگی درک میکنند که واقعیت غیرازاینست و نفس کوشش برای حفظ صلح یک پیکارعظیم شبانه روزی علیه امپریالیسم است و این وسیله وسیله بسیارمؤثری است برای مهارکردن ماجراجوترین محافل امپریالیستی. درشرایط حفظ صلح جهانی، تجاوزامپریالیستی روز بروز دشوارتر میشود. اگر درگذشته نزد یک امپریالیستها بخود حق میدادند که بهرمناسبتی قوای نظامی بسرخ کشیده، ارتش بپاده کنند، امروز برای اعزام هر سرباز باید ده بارفکرکنند واگردرده ۱۹۵۰ هنوز امپریالیستها اعزام قوابه خاورمیانه راکارعادی تلقی میکردند، امروز این کار آنچنان غیرعادی است، که برای انجام آن باید مقدمات فراوانی فراهم باشد. و تردیدی نیست که هرچه زمان بگذرد دخالت نظامی مستقیم امپریالیسم دشوارترخواهد شد.

ازجانب دیگر درزمان ما صدورضد انقلاب ازجانب امپریالیسم و عمالش باجواب شایسته ای رو برو میشود. نمونه آن را درکوبا و ویتنام و بنگلادش و خاورمیانه عربی میتوان دید. درهمه این نقاط ضربات سنگینی به امپریالیسم وارد آمد، ولی جنگ جهانی درنگرفت و اگرامپریالیسم موفق شده بود جنگ جهانی راآغازکند، سرنوشت مردم کوبا، مردم ویتنام، مردم خاورمیانه و مردم بنگلادش کاملا غیرازآن بود که امروز هست. البته درهمه موارد اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیسم نقش قاطع درسرکوب تجاوزامپریالیستی ایفاکردند، ولی شیوه هائی که بکار برده شد متفاوت و بسیاربغرنج بود، شیوه هائی بود که مبارزه انقلابی ملتهاراعلیه امپریالیسم درمرکز مجامعه و خط مشی قرارمیداد و نه صدورانقلاب را. و چنانکه درجلو چشم خود می بینیم، امپریالیسم به تجاوز تشویق نمیشود و همزیستی بمعنای حفظ وضع موجود نیست. وضع موجود بسرعت تغییرمیکند وتغییرخواهدکرد و بهترین شرایط برای تغییر آن و سیرجهان بسوی سوسیالیسم حفظ صلح جهانی و تا "مین همزیستی است.

لئونید برژنف درسخنرانی خویش درکنفرانس نیروهای صلحخواه جهان درمسکو درتشریح سیاست صلح وهمزیستی مسالمت آمیز، که اتحاد شوروی تعقیب میکند، میگوید:

"باحمایت ازاصول همزیستی مسالمت امیز، مابرای آنچیزی مبارزه میکنیم که برای

iran-archive.com

میلیاردها انسان در روی زمین گرانبهاترین چیزهاست : یعنی حق زندگی و بخاطر نجات آن ازخطرنابودی در شعله های جنگ.
درعین حال ما ازاین طریق در راه تأمین شرایط مساعد بین المللی برای پیشرفت اجتماعی همه کشورها وهمه خلقها مبارزه میکنیم." (۱)

د) دونوع همزیستی یاجنگ سرد وهمزیستی ؟

تبلیغات مائوئیستی برای اینکه سیاست خود را در زمینه مخالفت باهمزیستی و تشویق برخورد میان امریکاوشوروی پنهان دارد ، مدعی است که با اصل همزیستی مسالمت آمیز مخالفتی ندارد. اما با آن نوع همزیستی که اتحاد شوروی پیش گرفته مخالف است. بقول مائوئیستها دونوع همزیستی وجود دارد که یکی قابل پذیرش و دیگری رد کردنی است، ولی آنگاه که مسئله بازتر و روشنتر مطرح میشود ، کاشف بعمل می آید ، که منظورمائوئیستها ازهمزیستی قابل پذیرش " جنگ سرد " است. مائوئیستها میکوشند جنین وانمود سازند که گویاسیاست خارجی یک کشورسوسیالیستی باید عبوس و خشک باشد تا انقلابی بنماید (یاد آوری کنیم که این نظریات مربوط به مرحله اول عرض اندام مائوئیسم در عرصه بین المللی است که امروز باهمان ماهیت، ولی باشکل جدیدی ، اجرا میشود که در صفحات بعد تشریح خواهیم کرد).
درمطبوعات مائوئیستی بطورصریح سیاست همزیستی مسالمت آمیز قابل پذیرش بصورت سیاست "مشت در برابرمشت" (۲) مجسم میشود ، که تفاوت ماهوی میان شیوه پیشبرد سیاست سوسیالیستی و سیاست امپریالیستی رانادیده می انگارد وچیزی جز جنگ سرد نیست.
"توده" باتکرارحرفهای مائوئیست های پکن میگوید :

" مارکسیست ــ لنینیستها (بخوانید : مائوئیستها)طرفدار جدی بکار بردن قهر انقلابی علیه قهرضد انقلابی و پیروی کردن ازسیاست مشت در برابرمشت هستند"(۳)

مادرکشورخود مان شاهد فعالیت علنی گروههای مائوئیست در این عرصه هستیم و بچشم میبینیم که آنان چگونه بانام قوادرجهت تیرگی مناسبات ایران و شوروی میکوشند و چگونه هرگونه بهبود مناسبات ایران باکشورهای سوسیالیستی رابه زیان "انقلاب" ایران جلوه میدهند وهرنوع همکاری میان ایران و شوروی راتخطئه میکنند وپیشنهادی که برای پایه مناسبات دارند چیزی جز شدیدترین جنگ سرد و بدترین تیرگی مناسبات نیست.
درتاریخ ۱۷ــ ۳۰ اوت ۱۹۵۸ دفترسیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در پکن ــ دای ــ هه جلسه داشت. دراین اجلاس مائو این "اندیشه" رابمیان کشید که گویاوخامت اوضاع بین المللی بسود کشورهای سوسیالیستی است. وی میگفت : " وخامت بیشتر بسود ماست و کمتربسود غرب." (٤)
دراواخرسال ۱۹۵۸ مقامات کمیته مرکزی حزب کمونیست چین مسئول اعضای حزب توده ایران مقیم پکن رابرای ملاقات دعوت کرده و به وی اطلاع داده بودند که میان حزب کمونیست اتحاد شوروی وحزب کمونیست چین برسرسیاست خارجی قابل پذیرش برای کشورهای سوسیالیستی اختلاف

---

(۱) روزنامه پراودا ۲۷ اکتبر ۱۹۷۳ (تکیه ازماست).
(۲) " دونوع همزیستی " صفحه ۳۰
(۳) " توده " شماره ۱۸ صفحه ۸ (تکیه ازماست).
(٤) تاریخ نوین چین. صفحه ۳۱۷

نظری وجود دارد بدین مضمون که حزب کمونیست اتحاد شوروی برای آرامش و کاهش تشنجات بین‌المللی میکوشد ، اما حزب کمونیست چین معتقد است که آرامش و کاهش تشنجات بین‌المللی بسود امپریالیسم است. پس از دو روز مقامات کمیته مرکزی حزب کمونیست چین از رفیق نامبرده تقاضا کرده بودند که از انتشار این مطلب خودداری کند. اما بعدها این نظریه از جانب رهبران چین بسه وسعت منتشر شد و از جمله خود مائو در سال ۱۹۵۹ به گروهی از رهبران احزاب کمونیست امریکای لاتین ، که از چین دیدن میکردند ، گفته بود که از وخامت اوضاع بین‌المللی خوشش می‌آید. مائو گفته بود :

" و خامت اوضاع بین‌المللی بسود کیست؟ بسود ایالات متحده ؟ بسود انگلستان؟ بسود پرولتاریای جهانی ؟ من فکر میکنم که ما نباید از وخامت اوضاع جهانی بترسیم. خود من از وخامت اوضاع جهانی خوشم می‌آید ." (۱)

صرفنظر از حسابهای سیاسی ویژه ای که مائو در پشت سر این خوش آمدن از وخامت اوضاع بین‌المللی پنهان کرده است ، " منطق انقلابی " تا " پیدکننده این نظر چیزی نیست جز اعتقاد به سودمندی و ضرورت صدور انقلاب و اصل هرچه بدتر بهتر. تشدید وخامت اوضاع جهانی طبعا بسوی جنگ میرود. ولی چه باك ! از نظر مائوئیسم جنگ و انقلاب همزاد ند . وخامت اوضاع جهانی باعث تشدید ترور در کشورهای سرمایه داری و وابسته ، تقویت مواضع عناصر ارتجاعی و ضد کمونیست و افزایش نفوذ امپریالیسم در کشورهای وابسته میشود. ولی چه بهتر ! شاید این توده های لخت و بی‌حرکت و فاسد شده لااقل از اینجا بپا خیزند و بحرکت آیند ! !

چنین منطقی برای مارکسیستها ، که موتور تحول جامعه را در درون آن میدانند و به ظرفیت انقلابی توده ها اعتقاد داشته و برقوانین مبارزات طبقاتی وافقند ، کاملا بی‌معنا و ماهیت ضد انقلابی آن شناخته است. اما برای عناصر و قشرهای عقب مانده خرده بورژوائی و عناصر عاصی ، که به دام انواع نظریات انحرافی "چپ" گرفتار آمده اند بهیچ پرسشی است. اینان در درون جوامع طبقاتی ، در بهترین طبقاتی و سیر منطق زمان محلی برای انقلاب نمی‌بینند. برای اینان آهنگ مبارزه توده ها نشناخته است و اصل هرچه بدتر بهتر ، اصل بکارگرفتن تازیانه و دهل برای " بیدارکردن و بحرکت آوردن " اجباری توده ها ، سنگ زیربنای مشی "انقلابی " است. و مائو درست روی اینگونه عناصر حساب میکند.

هـ ــ امکان همزیستی مسالمت آمیز

در میان تکیه گاه تبلیغات مائوئیستی در مخالفت با همزیستی مسالمت آمیز نفی امکان آنست . مائوئیستها میگویند و تکرار میکنند (و بایستی گوئیم میگفتند و تکرار میکردند) که امپریالیستها تن به همزیستی مسالمت آمیز نخواهند داد.

" ایالات متحده امریکا یك دولت امپریالیستی و اتحاد شوروی دولتی سوسیالیستی است. شما چطور میتوانید تصور کنید که این دو دولت با نظامهای اجتماعی بکلی متفاوت میتوانند نوعی " همکاری همه جانبه " داشته باشند ؟

مادام که در مناسبات بین‌المللی بین ایالات متحده امریکا و بگرد ول امپریالیستی کشمکش ، فریب و تحریکات برتری دارد و در حالیکه ایالات متحده امریکا میکوشد این دول را به نعمیت خود در آورد شما چطور میتوانید تصور کنید امپریالیستی

---

(۱) مجله صلح و سوسیالیسم ، سال ۱۹٦٤ ، شماره ٦

میتواند با اتحاد شوروی سوسیالیستی در صلح وصفا همزیستی کند؟ " (۱)

گروه " توفان " این نظریه مائوئیستی را به عرصه فلسفه میبرد واد عا میکند که اگر اصل برهمزیستی مسالمت آمیز است، دیگر چه جای گفتگو از مبارزه میان دو سیستم آنتاگونیستی سوسیالیسم و سرمایه‌داری است؟ (۲)

روشن است که وقتی از همزیستی مسالمت آمیز سخن میرود، درست صحبت بر سر همزیستی دو سیستم آنتاگونیستی دولتهای سوسیالیستی و دولتهای کاپیتالیستی است، وگرنه در میان سیستمهای غیرآنتاگونیستی مثلا میان دولتهای سوسیالیستی و دولتهای ضد امپریالیستی، که راه سوسیالیستی در پیش میگیرند، مناسباتی برپایه دیگر، مناسباتی براساس دوستی وانترناسیونالیسم پرولتری برقرار میگردد. مائوئیستها با این برداشت موافق نیستند وتاجندی پیش، که یکن بعلت دشواری های حاصله از مبارزات داخلی، فعالیت چشمگیری در سیاست خارجی نداشت، رسما اد عا میکردند که همزیستی مسالمت آمیز مفد ورنیست، مگراینکه ماهیت یکی از دو جانب ــ یا امپریالیسم یا سوسیالیسم ــ تغییر کند. والبته فراموش نمیکردند اضافه کنند که از تغییر ماهیت امپریالیسم نمیتواند حرفی در میان باشد وآنچه به آسانی آب خورد ن تغییر کرده است، ماهیت سوسیالیسم است در اتحاد شوروی.

"توفان" در سال ۱۳۴۷ این استدلال کهنه شده مائوئیستی را بعنوان تحفه ای به ایران آورده و میکوشد بوسیله آن مناسبات ایران وشوروی وظیفه ایسن واقعیت تاریخی را توضیح دهد، که چرا رژیم حاکم ایران و شخص شاه سالها علیه همزیستی مسالمت آمیز با شوروی مبارزه کرد ند، ولی بالاخره مجبور شد ند آنرا بپذیرند. "توفان" سئوال میکند:

"چراشاه پیشنهادات شوروی را (در گذشته) رد کرد و به دولت شوروی اعتماد نکرد و چه عواملی باعث شد که شاه به شوروی روی آورد؟ (۳)

و جواب میدهد:

" نخستین عامل چرخش شاه تغییر ماهیت حزب و دولت شوروی است." (۴)

"توفان" و بطورکلی همه گروههای مائوئیستی معتقد که اگر "تغییر ماهیت دولت شوروی" نمیبود و این دولت سوسیالیستی باقی میماند، میان دو سیستم آنتاگونیستی ایران وشوروی همزیستی مسالمت آمیز وهمکاری اقتصادی ــ به آن معنائی که ما امروز در عمل می بینیم ــ مفد ورنمیشد وتیرگی مناسبات الزامی بود. ما در اینجا باعدم درک کامل و یا بهتر بگوئیم تحریف دانسته میانی همزیستی مسالمت آمیز ونیروی پیش برنده آن روبرو هستیم. همزیستی مسالمت آمیز نبرد است. همزیستی مسالمت آمیز مورد قبول امپریالیسم نیست و بزبان آنست. اما همزیستی مسالمت آمیز متکی به سیرتکاملی جهان وحاصل واقعیت عینی است، که امپریالیستها ضمن مخالفت با آن وتخطئه آن الزاما واجبارا بدان گردن مینهند و در پشت سر سیاست همزیستی مسالمت آمیز نیروی عظیم اردوگاه سوسیالیسم، نیروی جنبش جهانی کمونیستی وکارگری وهمه نیروهای انقلابی ضد امپریالیست و هواداران صلح ایستاده اند. در پشت سر همزیستی مسالمت آمیز سیر بی امان تاریخ و تغییر ناموزون تناسب قوا بسود سوسیالیسم ایستاده است و

(۱) "دو نوع همزیستی" صفحه ۱۳ (تکیه از ماست).

(۲) " رویزیونیسم در تئوری و در عمل " صفحه ۵۳

(۳) و (۴) همان جزوه صفحه ۶۸

نه تغییرماهیت یکی ازدوجانب آن.

وقتی ازنیروی عظیم اردوگاه سوسیالیسم سخن میگوئیم منظورمابرخلاف مائوئیستهاتنها قدرت نظامی این اردوگاه نیست. مادرهمزیستی مسالمت آمیزدرعین حال به قدرت عظیم اقتصادی این اردوگاه نظرداریم، که یکی ازاجزاء تفکیک ناپذیراقتصاد جهانی است و امپریالیستها، علیرغم تمایل خویش، مجبورند آنرابحساب آورند وباآن وارد معامله صلح آمیز بازرگانی وهمکاری اقتصادی شوند.

درسال ۱۹۲۱ لنین درتوضیح همزیستی مسالمت آمیز میگفت:

"آیاچنین چیزی بطورکلی قابل تصوراست، که جمهوری سوسیالیستی درمحاصره سرمایه داری، به موجودیت خود ادامه دهد. چنین چیزی هم ازنظرسیاسی و هم ازنظرنظامی غیرقابل تصورمینمود. ولی اینکه چنین چیزی، هم ازنظرسیاسی و هم ازنظرنظامی، ممکن است، به اثبات رسیده. این دیگر یك واقعیت است. ولی ازنظربازرگانی، ازنظر مبادلات اقتصادی چطور؟ (۱)

لنین به این سئوال هم جواب مثبت میدهد وهمکاریهای اقتصادی و بازرگانی راهم ممکن والبته برای سوسیالیسم سودمند میداند و علت این امکان را نه در "تغییرماهیت سوسیالیسم" و یامبتذلاتی ازاین دست، بلکه درنیروی مقاومت ناپذیر قوانین اقتصادی میشناسد ومیگوید:

"نیروئی وجود دارد قویترازتمایل، اراده وتصمیم هریك ازدولتهاوطبقات متخاصم وآن نیرو عبارتست ازمناسبات عمومی جهانی اقتصادی که آنان راوادارمیکند براه استقرار مناسبات باماوارد شوند." (۲)

درزمان ماباتغییرتناسب قوادرعرصه اقتصادی وتغییرات عظیمی که بطورکلی دراقتصاد و سیاست بین المللی بوقوع میپیوندد، الزام محافل امپریالیستی دولتهای ارتجاعی جهان به توسعه روابط با کشورهای سوسیالیستی و پذیرش همزیستی مسالمت آمیز روز بروز بیشترمیشود. مادرکشورخودمان این الزام راباچشم خود میبینیم واحساس میکنیم که چگونه رژیم ایران، علیرغم دشمنی عمیق بااتحاد شوروی و دیگرکشورهای سوسیالیستی، بهرصورت، به توسعه مناسبات ادامه میدهد.

و) جای انقلابیون درنبرد همزیستی مسالمت آمیز

همزیستی مسالمت آمیز سیاستی است ازریشه وماهیتانو. این سیاست باسنن چند هزارساله مناسبات میان دولتهاوجنگ و ستیزها و غارتگریها و لشگرکشیها، که تاریخ بیاد دارد، تطبیق نمیکند و باورکردن اینکه چنین سیاستی پیروز شود، آسان نیست. مردم جهان اززمان پیدایش سرمایه‌داری باانواع بازیهای ننگین پشت پرده سیاست روبرو بوده اند و درزمان پیدایش امپریالیسم کمتر روزی رادرصلح کامل و بدون دلهره گذرانده اند وطبیعی است که عده معینی ازآنان به پیشرفت امر همزیستی مسالمت آمیز وکاهش مداوم تشنج بین المللی ـ ضمن علاقه وتمایل وافر، به آن بیاتردید مینگرند. دشواریهای نبرد درراه همزیستی مسالمت آمیز نیز طبعا این تردیدها را اینجاوآنجاتا پید خواهد کرد، چراکه همزیستی مسالمت آمیز نبردی است بسیارپرغرنج، ذوجوانب، ازفراز و نشیب؛ پیکاری است که اتحاد شوروی وجنبش جهانی کمونیستی وکارگری بیش ازنیمقرن است ـ ازفردای اکتبر ـ

(۱) لنین. مجموعه کامل آثار، جلد ٤٤ صفحه ۳۰۱
(۲) همان کتاب صفحات ۳۰٤ـ۳۰۵

د رشرایط گوناگون و بوسایل گوناگونی پیش برد ه و سالهای سال پیش خواهند برد. این نبرد د شوار طبعا پیچ وخم د ارد واگرکسی خود راد رمقام تخطئه همزیستی مسالمت آمیز قرارد هد و بخواهد بجای تلاش برای پیروز کرد ن آن د رصف ارتجاع قرارگرفته و ازپیشرفت آن جلوگیرد ، میتواند د رسیاست امپریالیستها بحد کافی د ستاویز بیابد و میتواند به مرد م عامی وجوانان ناآگاه "نشان د هد " که همزیستی باد شواری روبرو شد ه و محافل امپریالیستی نارو زد ه و علیرغم تعهد ات خویش اینجاو آنجا به تحریک وتخطئه وتجاوز د ست زد ه اند.

امادر برابرکسانیکه د رصف مقابل امپریالیسم قرارگرفته اند این وظیفه قرارد ارد که ضمن اعتقاد به سود مند ی وامکان همزیستی مسالمت آمیز بد شواری و عظمت نبرد توجه کنند و باتمام قواد رصف مد افعین آن قرارگیرند ونه د رصف تخطئه کنند گان آن.

٦ــ مرحله انقلاب د رکشورهای د رحال رشد ــ "جهان سوم"

یکی ازموارد جد ی اختلا ف میان مارکسیسم ــ لنینیسم و مائوئیسم تعیین مرحله انقلا ب د ر کشورهائی است که د رگذ شته نزد یك اسیراستعمارسنتی امپریالیستی بود ه بصورت مستعمره و نیمه مستعمره اد اره میشد ند و اینك که سیستم مستعمراتی امپریالیسم فروریخته ، هریك بسته بسه شرایط ویژه خویش راه تکاملی معینی راپیش گرفته اند. اگر ازخود مائوئیستها بپرسید که این اختلاف بر سر چیست ،طبق معمول ، پاسخ مبتذ لی خواهید شنید حاکی ازاینکه گویاجنبش جهانی کمونیستی و کارگری باامپریالیسم ساخته و این حکم لنینی رافراموش کرد ه است که پس ازانقلاب اکتبر انقلابهای ملی و د مکراتیك د رکشورهای مستعمره و نیمه مستعمره د یگرنمیتواند ازنوع انقلابهای بورژوائی گذ شته باشد. این انقلاب انقلابی است د ارای سیمای نو.

اماوقتی موضوع رابازمیکنیم روشن میشود که اختلاف برسرنو یاکهنه بود ن انقلاب د مکراتیك و ملی نیست، بلکه برسر معنا ومفهوم ویژه ایست که مائوئیسم ازانقلاب د مکراتیك نوین اراد ه میکند وایـن مفهوم، چنانکه د ر بحث خواهیم د ید ، د رنقطه مقابل مارکسیسم ــ لنینیسم، د رنقطه مقابل واقعیت خارج وسیرتحول جهان قرارد اشته و د رعمل ضد انقلابی است.

ازآنجاکه خطوط اساسی مفهوم مائوئی انقلاب د مکراتیك نوین د راثر مائو بنام " د ر بـاره د مکراسی نوین " بیان شد ه ، جاد ارد که بحث خود راازآشنائی بااین اثرآغازکنیم.

الف) " د ر باره د مکراسی نوین "

این اثرمائو د رژانویه ۱۹٤۰ منتشرشد . د راین اثر مائو مرحله ای راکه انقلاب چین د رآن قرا د ارد و راهی راکه باید طی کند ، ترسیم میکند وجای بزرگی نیز به فرهنگ " د مکراسی نوین " مید هد . مائوازاین فکرصحیح آغازمیکند ، که اززمان انقلاب اکتبر نیااوارد دوران تاریخی جد ید ی شد ه ، و میگوید :

" اگرد راین د وران د ریك کشورمستعمره و نیمه مستعمره انقلابی علیه امپریالیسم ــ یعنی علیه بورژوازی جهانی ، علیه سرمایه د اری جهانی ــ رخ د هد ، ایـن انقلا ب د یگرازنوع انقلابهای بورژواد مکراتیك کهنه نیست، بلکه ازنوع انقلا بهای نوین است. این انقلاب د یگرجزئی ازانقلاب جهانی بورژوائی و کاپیتالیستـی کهنه نیست، بلکه جزئی ازانقلا ب نوین جهانی است، یعنی جزئی ازانقـلا ب

جهانی پرولتری و سوسیالیستی است." (۱)

مائو ازاین دوران تاریخی جدید تعریفی بدست میدهد که بهیچوجه دقیق نیست. او آغاز دوران جدید را ازجنگ امپریالیستی جهانی اول و ازانقلاب اکتبر میگیرد که نشانه عدم توجه او بمعنای واقعی دوران جدید است. آغازی که مائو میگیرد مربوط به بحران عمومی سرمایه داریست و حال آنکه دوران جدید تاریخی ازانقلاب اکتبر ــ فقط ازاین انقلاب ــ آغازشده که دوران تاریخی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است. بعلاوه مائو اصل مطلب را در این دوران جدید، که عبارتست ازانجام انقلابهای سوسیالیستی و گذار ازسرمایه داری به سوسیالیسم "فراموش" میکند و رابطه سرمایه داری امپریالیستی را با مستعمرات درچنان مقطعی مطرح میسازد که کاملا نادرست است. مائو از لنین و از آ. اراو هم که مسئله مورد بحث را بررسی کرده و اولین وصحیحترین راه حلهای آنرا بدست داده اسمی نمیبرد و فکر گذار به دوران جدید تاریخی و مرحله جدیدی را که در انقلابهای مستعمرات آغاز شده از دست دوم و سوم بدست میآورد از جزوه هائی که تحت عنوان "استالین درباره مسئله ملی" بچینی ترجمه شده نصب میکند.

همه اینها ــ اگرچه برای کسی که در زمینه تئوری مارکسیسم ــ لنینیسم ادعای کلاسیک بودن دارد معایب غیرقابل تحملی است ــ در موضوع بحث ما اهمیت درجه دوم دارد. مسئله اصلی اینست که مائو در "دمکراسی نوین" بهرصورت به این فکر کاملا صحیح میپیوندد که انقلاب چین ازنوع انقلابهای کهنه بورژوائی نیست و انقلابی است نوین، جزئی است ازانقلاب جهانی سوسیالیستی، و جز با اتکاء به اتحاد شوروی پیروز نخواهد شد.

اما شواری کار از وقتی آغاز میشود که مائو میکوشد برای بیان نظرخویش پایه تئوریک بسازد و در اینکار بجای اینکه به لنین و لنینیسم مراجعه کند، به ضد آن متوسل میشود ومطالبی را مطرح میکند که از ریشه نادرست است. مائو علت این امر را، که انقلاب چین ازنوع انقلابهای نوین است وچنین نمیتواند و نباید بسوی تشکیل دیکتاتوری بورژوائی و راه رشد سرمایه داری برود، به حساب امپریالیسم میگذارد و اینطور توضیح میدهد که گویا امپریالیسم جهانی بنا بماهیت خود بیش از پیش به مستعمرات وابسته میشود ومخالف رشد سرمایه داری در مستعمرات است. مائو پیش بینی میکند که این مخالفت پس ازجنگ دوم جهانی بازهم بیشتر خواهد شد. بقول مائو امپریالیسم هرگز اجازه نخواهد داد که سرمایه داری در مستعمرات رشد کند ولذا مستعمرات تاوقتی در آنها انقلاب دمکراتیک نوین پیروز نشده، فئودالی و نیمه فئودالی خواهند ماند. ازجانب دیگر مائو مدعی است که هرگز مستعمرات آزادی سیاسی نخواهند یافت مگر ازطریق انقلاب مسلحانه نظیر انقلاب چین و مائو تصور میکند که اگر سیستم مستعمراتی امپریالیستی متلاشی شود امپریالیسم فروخواهد ریخت چراکه رشد اقتصادی سرمایه داری گویا منوط به حفظ مستعمرات است. مائو میگوید:

"آیا ما (اشاره به کشور چین. م. چ.) نمیتوانیم از راه ساختمان جامعه سرمایه داری به دیکتاتوری بورژوائی برویم؟ ... بنابشرایط بین المللی این راه بسته است ... ساختن جامعه سرمایه داری ــ دیکتاتوری بورژوائی را در چین قبل از همه سرمایه داری بین المللی اجازه نمیدهد. تاریخ نوین چین بما نگر آنست که چگونه امپریالیسم به چین تجاوز کرد و چگونه مانع تکامل سرمایه داری در آن شد ...

ما در مرحله آخرین تشنجات احتضار امپریالیسم زندگی میکنیم. امپریالیسم بسر دی

---

(۱) مائو. منتخبات. جلد II. ص ۴۳۵

خواهد مرد. امپریالیسم عبارتست از "سرمایه داری محتضر" اما درست بهمین دلیل که امپریالیسم بزودی خواهد مرد او بیش از پیش بحساب مستعمرات ونیمه مستعمرات زندگی میکند و بهیچوجه اجازه نخواهد داد که در یکی از مستعمرات و نیمه مستعمرات جامعه سرمایه داری دیکتاتوری بورژوائی ساخته شود." (۱)

مائوتاکید میکند که سوسیالیسم هم ــ که در اتحاد شوروی پیروزشده ــ اجازه نخواهد داد که سرمایه داری در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره تکامل یابد. مائو یادآوری میکند که اگربعد از جنگ جهانی اول جمهوری بورژوائی ترکیه بوجود آمد این محصول شرایط ویژه ای بود و پس از جنگ دوم جهانی ممکن نیست ترکیه دیگری پدید آید. (۲)

مائونتیجه میگیرد که راه رشد جنبش انقلابی چین راه جنگ طولانی دهقانی است. نیروی عمده انقلاب دهقانان، سازمان اصلی انقلاب ارتش است (ونه حزب کمونیست !!). روستاشهررا محاصره میکند وانقلاب راپیروز میگرداند وتنها درچنین جنگی است که هژمونی پرولتاریا برقرارمیشود. او هژمونی پرولتاریارابدون خود پرولتاریاتنها ازطریق پذیرش افکارمارکسیستی (که آنرادرعمل بااندیشه های خویش جانشین کرده) مقدورمیداند.

در باره ماهیت طبقاتی دولت "دموکراسی نوین" و بطورکلی در باره ماهیت طبقاتی دولت، مائو مطالب ضد مارکسیستی وضد لنینی وغیرعلمی فراوانی میگوید که مادرصفحات بعد ضمن بحث درنظریات وی درباره دولت و دیکتاتوری پرولتاریا مورد بررسی قرارخواهیم داد. آنچه اینجامیتوان گفت اینست که مائوحکومتی راکه باید روی کارآید از "نوع سوم" مینامد که نه دیکتاتوری پرولتاریااست و نه دیکتاتوری بورژوازی بلکه دیکتاتوری چندین طبقه ضد امپریالیستی است (ازجمله بورژوازی ملی (۳). این دیکتاتوری "نوع سوم" اگرچه دولت دوران گذاراست، ولی "بحدکافی طولانی است" (٤) و وظایف فاز اول راانجام خواهد داد که وظایف بورژواد موکراتیک است و "تاوقتی این وظایف انجام نشده حتی سخنی از سوسیالیسم نمیتواند درمیان باشد" (٥).

در بخش فرهنگ دموکراسی نوین و انقلاب فرهنگی، مائو بسیاری مطالب نادرست بمیان می آورد که به زهرناسیونالیسم بورژوائی آلوده و ضد مارکسیسم است. درهمینجاست که وی دستورمیدهد چینی هامارکسیسم و فرهنگ سوسیالیستی رابجوند، ازروده ومعده چینی بگذرانند و فضولاتش رابیرون بریزند.

ولی برخی دیگرازاحکام مندرج دراثر "در باره دموکراسی نوین" مائو درتجربه چین و بویژه برای چین تأیید شد. و ازجمله این حکم صحت خود رانشان داد که بادرنظرگرفتن پیروزی اتحاد شوروی علیه فاشیسم آلمان ومیلیتاریسم ژاپن انقلاب چین که درسال ۱۹٤۰ متکی به مناطق سرخ، حزب کمونیست پرقدرت و ارتش سرخ چین بود حتما میبایست پیروزشود و حاصل آن نمیتوانست دیکتاتوری بورژوازی و راه رشد سرمایه داری باشد.

و این حکم بطورکامل تأیید شد که برای پیروزی انقلابهای ملی ودموکراتیک درزمان ما، پیوند و همبستگی بااتحاد شوروی و جنبش جهانی کمونیستی و کارگری ازشرایط الزامی است.

---

(۱) مائو. منتخبات جلد دوم، صفحات ٤٤۸ــ ٤٤۹ (تکیه ازماست) (باکمی تفاوت ترجمه "در باره دموکراسی نوین" چاپ پکن. فارسی ۱۹۷۰، صفحه ٥٤)

(۲) همان کتاب صفحه ٤٥۰ (درچاپ فارسی صفحه ٥۷)

(۳) مائو. "در باره دموکراسی نوین" ترجمه فارسی. چاپ پکن صفحه ٤۰

(٤) مائو. منتخبات جلد دوم، صفحه ٤٤٤ (٥) همان کتاب، صفحه ٤٥۳

ب ـ تولد نوین "د موکراسی نوین"

درآغاز دهه ۶۰ ـ ۱۹۷۰ ممکن بود اثرمائو رافراموش شده تلقی کرد. این اثر ۲۰ سال پیش از آن درچین منتشرشده بود ودرسال ۱۹۶۰ حتی درخود چین هم ـ که حکومت آن دیگرنمیبایست از "نوع سوم" باشد ـ جائی نداشت ولی عجب کار از وقتی برجسته شد که بهمراه هجوم عمومی مائوئیسم به جنبش کارگری وکمونیستی وجنبشهای ملی ، مائوئیستها تئوری "د موکراسی نوین" مائو راهم زنده کردند و خواستند که برمبنای احکام آن روند تکاملی جوشانی راکه درمستعمرات و نیمه مستعمرات آزاد شده و یا درحال آزادی میگذشت توضیح دهند. وخواه ناخواه درموضع انکارواقعیت و درموضع دشمنی باتحول وتکامل قرارگرفتند. (*)

چنانکه میدانیم پس ازجنگ جهانی دوم برخلاف پیش بینی مائو امپریالیسم جهانی نتوانست سیستم مستعمراتی خود راحفظ کند ومجبورشد به آزادی سیاسی مستعمرات و نیمه مستعمرات سابق تن دردهد. سیستم مستعمراتی امپریالیسم متلاشی شد. تعداد کثیری دولتهای تازه استقلال در پهنه گیتی بوجود آمد که هریك راه ویژه تکامل خویش رادر پیش گرفتند. وامپریالیسم بازهم برخلاف پیش بینی مائو بعلت ازدست دادن سیستم مستعمراتی خفه نشد بلکه برای دمسازکردن اقتصاد خویش با شرایط جدید واستقرارمناسبات غارتگرانه نوینی بامستعمرات و نیمه مستعمرات سابق وسائلی پیدا کرد که درزمان مامجموعه آنهارا استعمارنوین نامیده اند و درمرکز ثقل استعمارنوین تلاش برای تسریع رشد سرمایه داری درمستعمرات قرارداد. دردوران ماکه دوران گذار ازسرمایه داری به سوسیالیسم است و مبارزه این دو نظام اجتماعی وسعت و عمق غیرقابل تصوری پیدا کرده ، امپریالیست هاگسترش سرمایه داری رادر "جهان سوم" یکی از وسائل مقابله باسوسیالیسم و درعین حال یکی از زمینه های مناسب تحکیم نفوذ خویش یافته اند.

بعلاوه برخلاف ادعای مائوئیستها امپریالیسم هرگزمدافع مطلق فئودالیسم درکشورهای مستعمره نبوده و درعین حال که درمبارزه باجنبشهای ملی بافئودالهای محلی متحد میشده الزاما به رشد سرمایه داری کمك میکرده است. لنین دراین باره میگوید :

> "اتفاقا یکی ازمهمترین خصوصیات امپریالیسم اینست که سیرتکامل سرمایه داری را در عقب مانده ترین کشورها تسریع نموده و بدینطریق بروسعت و دامنه مبارزه باستمگری ملی میافزاید وآنراحدت میدهد." (۱)

ولی بویژه دردهه شصت بود که تسریع سیرتکامل سرمایه داری واستقرارد یکتاتوری های بورژوائی دامنه بیسابقه ای یافت. موج بزرگی ازاصلاحات ضد فئودالی ـ تقریبا درهمه کشورهای آسیاوافریقا ـ آغازشد که بسته به کشورهای مختلف و بسته به نوع حکومت و میزان قدرت نیروهای انقلابی قاطعتر یا سازشکارانه تر بود و بسته به موقعیت همین عوامل درنماهای گوناگونی رادر برابرجامعه میگشود. امپریالیستها باهمه این اصلاحات ضد فئودالی مخالف نبودند بلکه نوع معینی ازآنهاکه راه رشد سرمایه داری راهموارمیکرد وکشورهای درحال رشد رادرمدارسرمایه داری جهانی نگاه میداشت تشویق کرده و درصورت لزوم مورد حمایتی بیش ازتشویق قرارمیدادند.

(*) بجاست یادآوری کنیم که نظریه مربوط به عدم امکان رشد سرمایه داری درکشورهای مستعمره ونیمه مستعمره وهمچنین ضرورت تکیه روزافزون امپریالیسم به مستعمرات و اینکه گویا امپریالیسم بدون مستعمرات ویاجوامع ماقبل سرمایه داری قابلیت حیات ندارد - ازآن مائونیست. این نظریه درگذشته ازطرف افراد گوناگونی عنوان شده ولنین آنرارد کرده است. با اینحال مائولازم دید بهنظرلنین توجه نکند وضد آنرابپذیرد.

(۱) لنین. منتخبات. ترجمه فارسی جلد اول قسمت دوم صفحه ۶۸۴. تکیه ازماست.

در چنین وضعی که استعمار سنتی به استعمار نو بدل میشد و بسیاری از جوامع فئودالی به سوی سرمایه داری رانده میشدند وظیفه ای که در برابر جنبش انقلابی جهان قرار میگرفت این بود که سیر تحولی جهان را باید قدم به قدم بررسی کند، خصوصیات امپریالیسم معاصر را بشناسد، ویژگیهای مناسبات نوین نواستعماری آنرا با کشورهای عقب مانده درک کرده مکانیسم آنرا بیابد و متناسب با اوضاع جدید خط مشی عمومی خود را در این کشورها تعیین کند و نیروهای انقلابی هر کشوری نیز در ارتباط با آن و بنابه نیازمندیهای حاصل از شرایط خاص کشور خویش را مشخص نمایند و اکنند.

کسانیکه با فعالیت جنبش کمونیستی و کارگری آشنائی دارند میدانند که از جانب این جنبش چه فعالیت عظیم و خلاقی در این جهات انجام شده و دستاوردهای آن تا چه حد بزرگ است. جنبش کمونیستی و کارگری در برابر تحول زمان ما خود را در سطح عالی آمادگی نشان داد و در آنچه مربوط به مرحله انقلاب در کشورهای "جهان سوم" است جنبش کمونیستی و کارگری به تکرار مکرر این حرف که جنبشهای ضد امپریالیستی، در دوران ما جزئی از انقلاب جهانی پرولتری هستند و نه جزء انقلاب جهانی بورژوائی، اکتفا نکرد و نمیتوانست اکتفا کند. امکانات وسیعی که بدست آمده بود طلب میکرد که از بیان این مطلب بدیهی گامی فراتر نهیم و به راه حلهای نو و نوتری که پیدا میشد توجه کنیم. جنبش جهانی کمونیستی و کارگری در این تلاش بود که به امکان راه رشد غیرسرمایه داری، به امکان همکاری کمونیستها با دولتهای انقلابی ــ دمکرات زمان ما، به امکان سمت گیری سوسیالیستی و غیره دست یافت. از نظر مبارزه علیه استعمار نو، جنبش جهانی کمونیستی مکانیسم آنرا برملا کرد و اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی با استفاده از قدرت سیاسی ــ اقتصادی و ایدئولوژیک خود به جنگ آن رفتند. ما هم اکنون شاهد نتایج بزرگی هستیم که از این مبارزه بدست آمده است.

اما مائوئیستها براساس تئوری "دوکراسی نوین" مائوئی چاره ای جز چشم بستن بر حقیقت ندیدند. آنها بطور مداوم نا "کید کردند که کشورهای مستعمره ای که آزادی سیاسی بدست آورده ــ اند همچنان مستعمره اند و باید اکثر اینکه بحال نیمه مستعمره درآمده اند. مائوئیستها نخواستند بپذیرند که اشکال نوین استعماری که امپریالیسم در کار کشف و تحمیل آنست دیگر رقالب تعبیر کهنه "نیمه مستعمره" نمیگنجد چراکه در اینصورت هم شیوه های نواستعماری در پرده مبماند و هم اشکال و شیوه های نوینی که برای مبارزه با آن لازم است.

وظیفه کمونیستها باقی ماندن در مواضع قبل از جنگ دوم جهانی و قبل از پیدایش مرحله سوم بحران عمومی سرمایه داری نیست، بلکه درک ویژگیهای زمان، درک خصوصیات امپریالیسم معاصر و شیوه های گوناگون و بمراتب ظریفتر آن برای حفظ و گسترش نفوذ خویش است.

مائوئیستها براساس تئوری "دوکراسی نوین" مائوئی لازم دیدند که همه تغییرات و تحولات زمان را علناً انکار کنند و دستاوردهای جنبش انقلابی جهان را ــ که بانسخه مائوئی جنگ طولانی بدست نیامده است ــ نفی کنند و در مواضع کهنه خویش پافشارند.

برای اینکه از شیوه برخورد مائوئی به مرحله انقلاب در کشورهای در حال رشد نمونه ای بدست دهیم و در عین حال نسخه مائوئی "دوکراسی نوین" را بازتر بنمائیم بجاست که آنچه را که مائوئیست ــ های ایرانی در باره مرحله انقلاب ایران گفته اند بررسی کنیم.

ج ــ مرحله انقلاب ایران

کشور ما یکی از مراکز رشد بسیار سریع و حتی در موارد ی رشد توفانی سرمایه داری است. در اینجا سرمایه داری تنها بطور خود انگیخته و برمبنای سیر عادی و طبیعی خویش رشد نمیکند، بلکه از بالا ساخته میشود. دولت ایران یک کارخانه سرمایه دار سازی است. بخش مهمی از درآمد ملی و از جمله

درآمد عظیم نفت درخدمت این سیاست قرارگرفته و رژیم ایران باکمک فکری محافل سرمایه داری جهانی بانجام قوا به شکستن سد های فئودالی وگسترش سرمایه داری درشهر و ده مشغول است، امپریالیسم جهانی ازاین سیاست بطورجدی حمایت میکند و متقابلا از رشد سرمایه داری درایران ــ که در پیوند باسرمایه داری جهانی است ــ بهره میگیرد.

در برابرنیروهای ملی ودموکراتیک ایران و بطریق اولی در برابرمارکسیستهای ایرانی این وظیفه مهم قرارگرفته است که تحولات جامعه ایرانی رابدرستی تجزیه و تحلیل کنند و متناسب با آن خط مشی درست انقلابی تدوین کرده و هدفهای کوتاه مدت و درازمدت مبارزه رابدرستی تعیین نمایند تااز مسیرتحول برکنارنمانند.

مائوئیستها ازانجام این وظیفه بطورکامل سرباز میزنند. آنان درمدت قریب دهسال که بصورت گروههای مستقل به فعالیت خرابکارانه ضد حزب توده ایران و ضد جنبش جهانی کمونیستی مشغولند حتی یک بررسی کوچک ازتحولات جامعه ایران که بوی جدی بودن بدهد وگرهی ازکارانقلابیون بگشاید بدست ندادهاند. بالعکس هرکوششی راهم که ازجانب حزب ما دراین زمینه انجام گرفته تخطئه کرده و کوشیده اند باتلمیحات مهمل و تقویت جهل وناآگاهی درمیان توده جوان این فکر را از پیش ببرند که گویا هرکس تحول جامعه رابپیندد و آنرابررسی کند پاشاه ساخته و هرکس که چشم بسر واقعیت خارج ببندد "انقلابی" است.

مائوئیستهای ایران برمبنای نظریه ضد مارکسیستی و ضد لنینی مائو و علی رغم واقعیت آشکار میگویند وتاکید میکنند که درجامعه ایران هرگز سرمایه داری رشد نمیکند و پذیرفتن این حقیقت گویا کفرمحض است. آنها میگویند وتاکید میکنند که ایران همچنان نیمه مستعمره است و میتوان در باره جامعه امروز ایران همان تعابیر و اصطلاحاتی رابکار برد که صد سال پیش بکار میبردند. گروه "انقلابی" بالحن تکفیرمذهبی میگوید:

" بیان کردن اینکه ایران کشوریست نیمه مستعمره و نیمه فئودال ومبوضعگیری در مقابل آن ترازوئی میباشد که بدان وسیله میتوان نیروهای مترقی وغیرمترقی راجدا نمود"(۱)

و البته این گروه بسیار "انقلابی" معتقد ست که افراد مترقی حتماباید بیان کنند که ایران نیمه فئودال و نیمه مستعمره است. بنظر این گروه " پایه کلیه انحرافات " جنبش انقلابی ایران درعدم درک خصلت نیمه فئودالی و نیمه مستعمره جامعه ایرانست و " تئوریهای رفیق مائوتسه دون در باره انقلاب در این نوع کشورها جنبه عام دارد ". (۲)

بنظر این گروه " رفرمهای اخیر و یاهر رفرم دیگریکه تحت حکومت ارتجاع و بدست آن اجرا شود" (۳) مناسبات فئودالی راازمیان نخواهد برد.

گروه "انقلابی" معتقد ست که اگر در برخی جاهازمینهم به دهقانان داده شده و مناسبات فئودالی درهم ریخته این وضع تغییرخواهد کرد و بحال اول برخواهد گشت. روزنامه این گروه درسال ۱۳۵۱ مینویسد:

" مالک هردم در تلاش بازپس گرفتن زمینهای فروخته شده بدهقانان و برقراری مجدد روابط سابق است. مالک تلاش خواهد کرد زمینهای دهقانان رادوباره بملعبه و

---

(۱) ستاره سرخ شماره ۱ سال ۱۳۵۰ صفحه ۷ (تکیه ازماست)
(۲) پیروز باد راه محاصره شهرهاازطریق دهات، نشریه " سازمان انقلابی " صفحه ۳۶
(۳) همانجا (تکیه ازماست)

روابط مالکانه رابرهمان روال گذشته حفظ و توسعه بخشد.
وچرانتواند . چه قدرتی باید سیادت اوبرد هقانانیکه زمین خرید ه اند...جلوگیرد"(۱)

این آقای "انقلابی" نمیتواند بفهمد که روابط ارباب ـ رعیتی سابق دیگر بازگشتنی نیست و اگر زمینهای د هقانان ازد ست آنان خارج شود ـ که سیرمنطقی تولید سرمایه د اری به آنجامیرسد ـ اراضی وسیع باشیوه سرمایه د اری اد اره خواهد شد نه برهمان روال روابط مالکانه . و نمیخواهد بفهمد که تکرارمکرر این حرف که وضع د هقانان بدترشد ه هیچ چیزی رابیان نمیکند زیرا آنچه برای درک واقعیت زندگی مرد م و وضع جامعه و تعیین مرحله انقلاب لازم است قبل ازهمه تعیین مناسبات تولید و نوع ستمی است که به تود ه هاوارد می آید و نه خلط مبحث برسرد رجه شد ت ستم، ضمن فرارازتعیین ماهیت طبقاتی آن و ضمن انکار این واقعیت که ستمی که امروز به د هقانان ایرانی وارد میشود بطور روز افزون به ستم سرمایه د اری بد ل میشود.

گروه د یگرمائوئیست ایران بنام " توفان " میفهمد که این چنین عنی نمیتوان ازعد م رشد سرمایه د اری د رایران سخن گفت ولی اینراهم میفهمد که پیوستن سرنوشت خویش باسرنوشت مائوئیسم ایجاب میکند که چشم برواقعیت خارج ببندد تاناد رستی آشکار "تئوری " بزرگترین مارکسیست ـ لنینست د وران ما " برملانشود.

این گروه گاه اینجاوآنجاازرشد سرمایه د اری سخن میگوید اماوقتی د ر زیر ضربات مخالفین خود ازجرگه مائوئیستها قرارمیگیرد که اگرهواد ارند پیشه مائوئی چگونه میتوانی رشد سرمایه د اری رابپینی و به آن اعتراف کنی ، مجبورمیشود پس ازمد تی به نعل و به میخ زد ن د رموضع صریح مائوئیستی قرار گیرد و د رخرد اد ماه ۱۳۵۱ طی مقاله غرائی تحت عنوان "خصلت نهمه فئود الی جامعه ما " بنویسد :

" جامعه ماجامعه فئود الی است و انقلاب ایران باید ازطریق انقلاب ارضی مناسبات ارباب ـ رعیتی را ازروستای ایران براند ازد ." (۲)

" توفان " از برخی جملات "کفرآمیز" که قبلا د ر باره رشد سرمایه د اری د رایران گفته استغفار میطلبد و میگوید :

" ... اگرچه اینجاوآنجانظریاتی ابرازمیشود د ال براینکه اصلاحات ارضی گویا روابط تولید نهمه فئود الی را از روستای ایران براند اخته معذلک علیرغم تلاش شاه و جیره‌خوارانش کمترکسی د رمیان مرد م ایران و نیروهای انقلابی میتوان یافت که د ر د ا م تبلیغات رژیم افتاد ه باشد ، کمترکسی رامیتوان یافت که به برافتاد ن مناسبات ارباب ـ رعیتی د رد ه باور د اشته باشد ." (۳)

"توفان" پس از آنکه واقعیت خارج رابامقوله باورکرد ن یانکرد ن از سرخود وامیکند لازم میداند د راینجاراه گریزی برای روز مباد ا بازکند :

" البته باقی ماند ن مناسبات ارباب ـ رعیتی د رروستای ایران این موضوع رابهیچوجه نفی نمیکند که د ر زیرعنوان اصلاحات ارضی تغییراتی د رروستای ایران و وضع قشربند ی د هقانان د رجلب سرمایه های خارجی به امرتولید ی د رروستا پد ید نیامد ه است. اما قدرمسلم اینکه خصلت نهمه فئود الی جامعه ایران علیرغم همه دگرگونیهای ناشی از اصلاحات ارضی همچنان برقراراست." (۴)

---

(۱) ستاره سرخ شماره ۱۸ صفحه ۲ (تکیه ازماست).
(۲) تا (۴) "توفان" شماره ۵۸ دوره سوم بخرد اد ۱۳۵۱ (تکیه ازماست).

" البته قوانین و مصوبات و بیانات مسئولین اصلاحات ارضی آنچنان گنگ و درهـــم است که انسان را (منظور انسان مائوئیستی است* م.ج *) گیج و سردرگم میسازد "(۱)

ولی بلافاصله بعد دانه بشه های مائو از گیجی نجات یافته و تا " کید میکند که بهرصورت خصلت نیمه فئود الی جامعه ایران تغییرنکرده است*

آقای " توفان " پس ازاد امه نوسان مکرربیان " البته " و " اما " بالاخره به اینجا میرسد که :

" مابرآنیم (چرا ؟ بنابرکد ام بررسی ؟)که خصلت نیمه فئود الی جامعه ما باتمام نتایجی که ازنظر مبارزه انقلابی برآن مترتب میگرد د ... کماکان بحال خود باقی است* " (۲)

....

" البته کار د رمیان د هقانان باوضع کنونی کارآسانی نیست* " (۳)

" د رکارانقلابی باید از شتابزدگی احترازجست و برای تازاند ن انقلاب به اهد اف ناسنجید ه و نافرجام د ست نزد* " (۴)

د راین جملات اخیراعترافی وجود د ارد بضرورت فراهم آمد ن شرایط عینی وذ هنی انقلاب کـــه "توفان " همواره آنرا انکار کرد ه و مد عی شد ه است که گویا این حرفها راحزب توده ایران برای عقـب اند اختن انقلاب د رد هنها اند اخته است* اما این بحث بماند به صفحات بعد * آنچه اکنون اهمیت د ارد اینست که " توفان " د رمسئله اساسی ترسیم سیمای جامعه ایران موضع محکمی ند ارد (د رواقع "توفان " د رهیچ مسئله ای جز د شمنی باحزب توده ایران و اتحاد شوروی و جنبش جهانی کمونیستی وکارگری موضع محکم و ثابتی ند ارد) ، از تغییرات سخن میگوید بد ون اینکه جهت و ماهیت آنهـــا را روشن کند ، از قشر بند ی د هقانان سخن میگوید بد ون اینکه رابطه این قشر بند ی رابارشد سرمایه- د اری بهذ یرد ، از د شوارشد ن کار د رمیان د هقانان سخن میگوید بد ون اینکه علت این د شواری را بیان د ارد وصاف و ساد ه بگوید که باشعارهای کهنه و من د رآوردی نمیتوان د رد ه امروز ایران کـار کرد* د ه ایران به شعارهای نوینی نیازمند است که باید آنهارا یافت*

اماازهمه اینهاگذ شته آنچه مایه نهایت شگفتی است اصرارسازمانهای مائوئیستی است د ر انکار واقعیت و ترس و امتناع تعصب آمیز و غیظ آلود آنهاست از د ید ن رشد سرمایه د اری ، که د رنظـــر اول غیرقابل د رک است*

چه د لیل باید واقعیت راانکارکرد ؟ چه د لیل باید رشد سرمایه د اری راچنان خد مت عظیمی بحساب آورد که د ید ن و گفتن آنرا حمایت ازشاه تلقی کرد ؟ مگرمارکس و انگلس رشد سرمایه د اری را د رمقیاس بین المللی نید ید ند و سیاست پرولتری رابرمبنای تحلیل این رشد بنانهکرد ند ؟ مگرلنین تحلیل جامعه روسیه را از بررسی تکامل سرمایه د اری د ر روسیه آغاز نکرد ؟ مگرمارکسیستهای روسیه طیه نارود نیکها بخاطر انکار رشد سرمایه د اری ازجانب آنهامبارزه نمیکرد ند ؟ مگرید ایش مارکسیـــسم محصول پید ایش پرولتاریا نیست که خود محصول رشد سرمایه د اری است؟

د رزمان مـا که امکان طفره زد ن سرمایه د اری و آغاز ساختمان سوسیالیسم قبل ازطی د وران سرمایه د اری فراهم شد ه ــ جنبش جهانی کمونیستی وکارگری بطورد وم روی جنبه های منفی راه رشد سرمایه د اری د ر قیاس باسوسیالیسم تکیه میکند ومیکوشد که تود ه مرد م کشورهای " جهان سوم " ر ا متوجه سازد که راه رشد سرمایه د اری راه د رد ناکی است و مسائلی راکه د ر پیش روی آنهاست حـــل

---

(۱) تا (۴) " توفان " شماره ۵۸ د وره سوم (تکیه ازماست)*

نخواهد کرد ، ولی این بهیچوجه بدان معنا نیست که گویا کمونیستها از موضع دفاع از نئو الیسم بـا سرمایه داری مخالفند. کدام مارکسیست و یا کسی که چیزی از مارکسیسم شنیده باشد میتواند انکار کند که سرمایه داری مترقی تر از فئودالیسم است و کشورهای عقب مانده ، ازجمله کشورما ، نه از سطح عالـی رشد سرمایه داری بلکه از سطح نازل عدم رشد آن در رنج اند ؟

پاسخ این پرسش هاراگروه " توفان " در چند کلمه میدهد و آن اینکه همه این حرفها مربوط به " کشورهای سرمایه داری کلاسیک است" و اصولا اندیشه اصلی مائوئیسم تاریخی نیز به کشورمـا مربوط نیست. گروه " توفان " در یکی از نوشته های برنامه ای خود این فکر اصلی مائوئیسم تاریخی را که :

" نیروهای مادی تولید در مرحله معینی از تکامل خویش با مناسبات موجود تولید یـا مناسبات مالکیت (که چیزی جز بیان حقوقی مناسبات تولیدی نیست) که تاکنون در درون آن تکامل می یافتند در تناقض قرار میگیرند. این مناسبات از شکل تکامل نیروهـای مولد مه پایند آنها بدل میشوند. آنوقت دوران انقلاب اجتماعی فرامیرسد ." (۱)

باجملات شکسته بسته ای می آورد و سپس اضافه میکند :

" بد یهی است این اندیشه مارکس مربوط به کشورهای سرمایه داری کلاسیک است، یعنی کشورهائی که در آنها سرمایه داری بطور دیالکتیکی یعنی براثر عوامل درو نی رشد و تکامل می یابد ." (۲)

و به این دلیل قابل انطباق بر کشور ما نیست.

این اندیشه مارکس که از اصول مائوئیسم تاریخی است آنچنان معروف است که مشکل بتوان باور کرد که کسی با الفبای مارکسیسم آشنا شده باشد و از آن بی خبر بماند و ندانند که این اندیشه مختـص فرماسیون اقتصادی ــ اجتماعی خاصی و ازجمله مختص سرمایه داری نیست (تاجه رسد به سرمایـه ــ داری باصطلاح کلاسیک) . در این اندیشه اصل تطابق ضروری مناسبات تولیدی با سطح تکـامل نیروهای مولده بیان شده که در همه فرماسیونها صادق است.

اما صحبت بر سر بیسوادی " توفان " نیست، بر سر هدفی است که نویسنده " توفان " در تعقیب کورکورانه آن به این چاله افتاده است. " توفان " در این فکر است که از نقش مناسبات فئودالـی در عقب ماندگی جامعه ما بکاهد ، روستائی ماندن اکثریت اهالی کشور را امر خیری بحساب آورد تا جائیکـه محو فئودالیسم و پیشرفت جامعه را بزیان انقلاب بداند .

" توفان " امپریالیسم را بمثابه مانع اساسی رشد نیروهای مولده ایران معرفی میکند ــ کـه درست است ــ اما از فئودالیسم و مناسبات فئودالی حتی نامی نمیبرد ــ که نادرست است ــ و بالاخره به این نتیجه میرسد که :

" خلق ایران بجنان رشد نیروهای تولیدی که از جانب دولتهای امپریالیستی صورت گیرد نیازی ندارد ." (۳)

در اینکه امپریالیسم مانع عمده ای در سر راه رشد سالم جامعه ایرانست تردیدی نیست و جامعه ایران بدون براندا ختن سلطه امپریالیسم در راه تکامل واقعی و آزاد نخواهد افتاد . اما این بهیچوجه

---

(۱) مارکس. انتقادی بر اقتصاد سیاسی . کلیات آثار مارکس و انگلس. جلد ۱۳ صفحه ۷
(۲) رویزیونیسم در تئوری و در عمل . نشریه گروه " توفان " صفحه ۱۱۰
(۳) همان جزوه صفحه ۱۱۲

بدین معنا نیست که گیهانا وقتی سلطه امپریالیسم باقی است ــ و طبعا تکامل ایران زیرنام "نیرو نفوذ آنست ــ ملت ایران به "رشد نیروهای تولیدی نیازی ندارد" . این حرف انعکاس ترس از تکامل است، این حرف درعین حال تجسم روحیه ارتجاعی است که نمیتواند حرکت زمان را درک و تحمل کند و گمان میکند که میتوان در برابر پیشرفت جهان ایستاد و بوکالت تسخیری ازطرف مردم ایران اعلام کرد که ما "به رشد نیروهای تولیدی نیازی نداریم".

البته هدف واقعی "توفان" امپریالیسم هم نیست، هدف "توفان" سوسیالیسم است و تمام جمله بندیها و تئوری سازیها برای بیان این فکراست که :

"رشد نیروهای تولیدی ازجانب دولتهای سوسیالیستی نیز بسود شاه و طبقه حاکمه است. خلقهای ایران ازآن سودی نمیبرند وآنرانائید نمیکنند." (۱)

درنظراول روش مائوئیستهاکه خود رامارکسیست ــ لنینیست میدانند و به فلسفه ماتریالیستی آن نیز ظاهرا ابراز اعتقاد میکنند غیرقابل درک است که واقعیت ملموس راانکارکنند و از رشد سرمایه داری دچار تب و لرز شوند وهرنوع رشد نیروهای مولده را، چه باکمک سوسیالیسم و چه زیرنفوذ امپریالیسم، بسود طبقه حاکمه و بزیان جنبش انقلابی بدانند. ولی یك جمله از نوشته پیشین "توفان" کلید مشکل رابدست میدهد. آنجا که "توفان" میگوید : "خصلت نهضت فئودالی جامعه ایران باتمام نتایجی که از نظر مبارزه انقلابی برآن مترتب میگردد بجای خود باقیست".

درواقع مسئله درست برسرهمین نتایجی است که مترتب میگردد. مائوئیستها اگرواقعیت خارج را بپذیرند مجبورند همه شبه تئوریهای خود راد و بریزند و برنامه عمل خود راازسرتاپاتغییردهند.

تئوری مائوئی "دموکراسی نوین" تنهابعبارت از انکار رشد سرمایه داری و باقی ماندن درنظام نیمه مستعمره و نیمه مستعمره نیست، بلکه مائو ازاین انکار نتایجی میگیرد که هسته مرکزی این تئوری درآنجاست. این نتایج عبارت ازاینست که دهقانان نیروی عمده انقلابند، شکل مبارزه، مبارزه مسلحانه دهقانی است که بصورت جنگ طولانی ادامه می یابد وازدهات شهرهارامحاصره میکند و پیروز میشود. سازمان اصلی انقلاب ارتش است، حزب کمونیست که نسبت به ارتش نقش فرعی دارید باید مرکز ثقل کارخود رادر ده و نه در شهر، یعنی باید متکی به دهقانان باشد نه پرولتاریا.

مائو در اثرخود "درباره دموکراسی نوین" این نتایج رامیگیرد منتهی معترف است که انقلاب چین ازمراحل واسط فراوانی گذشته تادرسال ۱۹۴۰ به مرحله "دموکراسی نوین" باخصوصیات پیدا شده رسیده است. پیروان مائو درزمان ماحتی این مراحل واسط راهم انکارمیکنند.

پیروان ایرانی مائو نیز "تئوری" "دموکراسی نوین" را باتمام نتایجی که برآن مترتب است ــ یعنی آن نتایجی که مائو برآن مترتب میکند ــ می پذیرند و نمیخواهند قبول کنند که جمع بست مائوئی انقلاب چین ازنظرمارکسیستی ــ لنینیستی معیوب است. و این نسخه مرده و معیوب نمیتواند جنبش انقلابی کشورهای درحال رشد راکه درزمان مابی نهایت غنی، ذوجوانب و جوشان است درخود جای دهد.

گروه مائوئی "سازمان انقلابی" نتایج مترتب برخصلت نیمه فئودالی ایران و مرحله انقلاب ایران رااین چنین بیان میکند :

"انقلاب ایران انقلاب دموکراتیك نوین توده های خلق علیه فئودالیسم، امپریالیسم و بوروکراتیسم تحت رهبری پرولتاریامیباشد. این انقلاب انقلابی است طولانی، که

---

(۱) رویزیونیسم درتئوری و درعمل. نشریه گروه "توفان" صفحه ۱۱۲

شکل عمده آن مبارزه مسلحانه است، مبارزه مسلحانه ای که عرصه عمده آن مناطق روستائی است. و نیروی عمده آنرا دهقانان تشکیل میدهند." (۱)

" راه انقلاب دمکراتیک نوین را محاصره شهرها از طریق دهات است ... پایگاه روستائی یک عامل اساسی در انقلاب دمکراتیک نوین است (۲) ... ارتش خلق یک عامل اساسی و وحدت طبقات و اقشار انقلابی در یک جبهه متحد ملی در دمکراتیک تحت رهبری حزب پرولتاریا و یک عامل اساسی دیگر انقلاب دمکراتیک نوین است." " بدون دهقانان ارتش خلقی نمیتواند وجود داشته باشد و بدون ارتش خلقی جائی برای حزب کمونیست و خلق نخواهد بود." (۳)

گروه " توفان " همین حرفها را با جملات دیگری تکرار میکند :

" نیروی عمده انقلاب ایران دهقانانند ، و روستا عرصه جنگ انقلابی است ... عناصر پیشرو طبقه کارگر باید مرکز ثقل کار خود را در روستا قرار دهد" (۴) . انجام انقلاب دمکراسی نوین ایجاب میکند که " مارکسیست ـ لنینیست ها " (بخوان مائوئیستها) جنبش انقلابی مسلح دهقانان را سازمان دهند و رهبری کنند و آنرا بمثابه نیروی عمده برای پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین گسترش دهند. بدون رهبری جنبش مسلح دهقانان از جانب طبقه کارگر سخنی هم از رهبری پرولتاریا و انقلاب نمیتواند بمیان آید (؟) در حال حاضر مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه توده های خلق است." (۵) "انقلاب ملی و انقلاب دهقانی ، که هرد و خصلت بورژوائی دارند ، دو وظیفه اساسی است که باید طی مرحله انقلاب ملی و دمکراتیک انجام گیرد. بدون انجام این دو وظیفه گذار به مرحله سوسیالیستی انقلاب ممکن نیست." (۶)

" انقلاب دمکراتیک انقلابی است ... که وظایف و محتوی آن از حد و د مطالبات دمکراتیک فراتر نمیرود" (۷) .

چنین است نتایجی که برخصلت نیمه مستعمره و نیمه فئودالی جامعه ایران مترتب است. اگر مائوئیستهای ایرانی از آن دست بکشند باید خروارها کاغذ ی را که تاکنون سیاه کرده اند در " انقلاب فرهنگی " بسوزانند و مانند مخالفین مائو زانو بزنند و انتقاد از خود و استغفار کنند. اما با اینصورت از مائوئیسم ایرانی چه چیزی جز دشمنی با حزب توده ایران و اتحاد شوروی و جنبش کمونیستی و کارگری جهان باقی خواهد ماند ؟

د ـ مرحله انقلاب از نظر حزب توده ایران

بحث پیرامون نظر حزب توده ایران در باره مرحله انقلاب ایران در رحوصله جزوه حاضر نیست. ولی در چند کلمه باید بگوئیم که حزب مارشد سرمایه داری راد رجامعه ایران می بیند و بطور کلی مراقب و مواظب

---

(۱) " تـوده " شماره ۱۰ ، صفحه ۵ ـ ۶ (تکیه ازماست) .
(۲) راه محاصره شهرها از طریق دهات . نشریه گروه " انقلابی " صفحه ۱۰ (تکیه ازماست) .
(۳) همان جزوه صفحه ۲۵ (تکیه ازماست) .
(۴) دو سال توفان . وظایف مبرم مارکسیست ـ لنینیست های ایران (تکیه ازماست) .
(۵) همانجا (تکیه ازماست) .
(۶) همانجا (تکیه ازماست) .
(۷) " نمونه منفی " نشریه گروه " توفان " ، صفحه ۸

iran-archive.com

سیر تحولی جامعه ایران است و آنرا بررسی میکند. بنظر ما در حال حاضر مناسبات سرمایه داری در ایران بسیار رشد یافته و مسئله ای که مطرح است این نیست که آیا سرمایه داری در ایران رشد میکند یا نه، بلکه این است که از این رشد سریع مناسبات سرمایه داری چه نتایج اجتماعی حاصل میشود. ویژگیهای رشد سرمایه داری در ایران چیست، آینده این رشد کدام است و سرمایه داری ایران اگر رشد آن قطع نشود، جامعه ایران را به کجا پیش نگیرد تا چه حدی زود یا دیر وارد مرحله انحصاری خواهد شد، تاثیر رشد مناسبات سرمایه داری در تشدید و یا سستگی اقتصادی ایران به جهان سرمایه داری چقدر است؟ حزب ما در چنین حال وجود بقایای مناسبات ماقبل سرمایه داری را در هر عرصه های زندگی جامعه ــ هم در زیربنا و هم در روبنا میبیند ولذا انقلاب ایران را هنوز در مرحله دمکراتیک میداند. از جانب دیگر حزب ما مناسبات نواستعماری را که امپریالیستها بر کشور ما تحمیل میکنند و همچنین امکاناتی را که برای مبارزه با آن وجود دارد و پیدا میشود بررسی میکند ولذا معتقد است که انقلاب ایران در این مرحله ملی و ضد امپریالیستی است.

اما حزب توده ایران بهیچوجه نمیتواند به تکرار مکرر این مطلب بد بهیچ اکتفا کند که انقلاب دمکراتیک و ملی ایران در زمره انقلابهای نوع جدید است، بلکه لازم میداند فراتر از آن رفته و این واقعیت را که در زمان ما محتوی و اشکال جدیدی برای انجام انقلابهای دمکراتیک و ملی پیدا شده و اشکال نوین برای گذار این انقلابها به انقلاب سوسیالیستی پدید آمده در نظر گیرد و آماده باشد که بهمراه رشد جامعه و تکامل جنبش رشد کند و از هر تحول اجتماعی مترقی در جامعه ایران استقبال کرده و از هر دولت ملی و دمکراتیک که بنحوی از انحاء و بشکلی از اشکال روی کار آید حمایت نماید.

بعلاوه حزب ما هرگز نمیتواند در سطح کنونی رشد جامعه ایران و وضع کنونی جهان بهذیرد که گویا تا وظایف ملی و دمکراتیک پایان نیافته بقول مائو "سختی هم نمیتواند از سوسیالیسم در میان باشد" و یا بقول "توفان" "گذار به مرحله سوسیالیستی انقلاب ممکن نیست" و یا اینکه وظایف انقلاب از مرحله دمکراتیک فراتر نمیرود. ما برعکس معتقد هم که انقلاب ایران اگرچه در مرحله کنونی دمکراتیک و ملی است اما میتواند و باید از این مرحله فراتر رود و از همان ابتدا سمت گیری سوسیالیستی داشته باشد.

چنین است وظایف اقتصادی ــ اجتماعی که در مرحله کنونی در برابر انقلاب ایران قرار دارد. و اما از نظر سیاسی باید چنان حکومتی بر سر کار آید که قادر به انجام این وظایف باشد.

حد اکثر تمایل وحد اعلای کوشش حزب توده ایران متوجه آنست که این حکومت متکی به جبهه واحد همه نیروهای انقلابی ایران بر هبری طبقه کارگر باشد. اگر چنین شود انقلاب ملی و دمکراتیک ایران با اطمینان میتواند به انقلاب سوسیالیستی فرارود. این بهترین حالتی است که از آسانترین، بی درد ترین و کوتاهترین راهها جامعه ایران را بطور مطمئنی به سوسیالیسم خواهد رسانید.

اما حزب توده ایران مجذوب تمایلات حد اکثر خویش نیست و نمیتواند و نباید واقعیت خارج را فراموش کند. تجربه نشان میدهد که در زمان ما استقرار حکومت ملی و دمکراتیک بر هبری طبقه کارگر، اگرچه کامل ترین و پیگیرترین حالت پیروزی است تنها حالت نیست. این امکان واقعی بوجود آمده است که دولتهای ملی و دمکراتیکی بر هبری انقلابیون دمکرات بر سر کار آیند و گامهای موثری در راه انجام وظایف ملی و دمکراتیک انقلاب برد ارند، بعلاوه بخش دولتی را تقویت کرده، سرمایه داری را محدود نموده و راه سوسیالیسم را هموار سازند.

بنظر ما محتمل است که در ایران نیز سیر حوادث پیدایش چنین حکومتهائی را مهذ ورسازد. در این صورت میان مرحله ملی و دمکراتیک انقلاب با مرحله سوسیالیستی طبعا فاصله معینی ایجاد میشود و فرا روئید ن مطمئن انقلاب ملی و دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی جای خود را به دوره معینی از گذار امید هد. بر نیروهای انقلابی است که چنان شرایطی فراهم آورند تا این دوره گذار هرچه بی درد تر، سریعتر و پیگیرتر

طی شود.

۷ـ شکل گذار یا راه انقلاب

در دهه ۱۳۴۰ـ۱۳۵۰ وقتیکه مائوئیسم هنوز روپوش تئوریک داشت، بحث برسر راه مسالمت‌آمیز و یا غیرمسالمت‌آمیز انقلاب یکی از گرمترین بحثهائی بود که مائوئیستها به جنبش تحمیل میکردند. در این بحث مائوئیستها با درهم آمیختن انواع نظریات گوناگون و بدون توجه به مرحله انقلاب و شرایط زمان و مکان نسخه واحدی برای همه انقلابها ـ چه دمکراتیک و ملی و چه سوسیالیستی ـ و برای همه کشورها در هر مرحله رشد و شرایط عینی که باشند، صادر میکردند. بموجب این نسخه در همه جا میبایست تنها از طریق مسلحانه عمل کرد و در یک جمله "قدرت از لوله تفنگ برمیخیزد". این بحث در کشورهائیکه پرولتاریا بحد معینی از رشد ایدئولوژیک و تشکل سازمانی رسیده و یا در کشورهائیکه حد اقلی از آزادیهای دمکراتیک در آنها حاکم است ریشه نکرد. اما در کشورهائی نظیر ایران که جامعه عقب مانده و حکومتهای دیکتاتوری دارند و سازمانهای انقلابی از جانب پلیس بشدت سرکوب شده اند، ترور پلیسی و وزن سنگین قشرهای خرده بورژوا در جامعه محمل تبلیغات مائوئیستی قرار گرفت و زمینه ای ایجاد کرد تا نظریات و یا بهتر بگوئیم آشفته فکری مورد نظر مائوئیستها در قشر معینی از مبارزان و بویژه جوانان روشنفکر رسوخ کند. وقتی میگوئیم "آشفته فکری مورد نظر مائوئیستها و نه نظریات مستقیما مائوئیستی، این حقیقت را بیان میکنیم که هدف مائوئیستها ایجاد آشفته فکریست و نه تبلیغ یک نظریه جاافتاده و منظم. آنها اصولا چنین نظریه سازنده ایکه بتواند پایه یک سیاست قابل اجرا قرار گیرد ندارند. تبلیغات مائوئیستی در این مسئله نیز بطور عمده روی تحریف مواضع سالم کمونیستی و مبتذل کردن بحث استوار است. آنچه مائوئیستها میخواهند به جوانان تلقین کنند اینست که در هر لحظه دلخواه میتوان مبارزه مسلحانه را آغاز کرد و هرکس که با این ماجراجوئی مخالف باشد گویا مخالف هرگونه اقدام مسلحانه بطور کلی است. و حزب توده ایران نیز، بنا به ادعای مائوئیست ها، گویا از هر اقدام مسلحانه ای دست کشیده و به امید لطف و کرم رژیم پلیسی نشسته است تا شاید در مجلس گوش بفرمان کنونی چند کرسی بدست آورد و از این راه "انقلاب" کند.

ببینیم در ورای این آشفته فکری، تهمت و ابتذال مسئله بر سر چیست؟

الف ـ کمی از سابقه امر

پس از جنگ دوم جهانی سیر تحولی بسیار تسریع شد. در کشورهای اروپای شرقی، چین، کره شمالی ـ در هر کشور بشکلی ـ گذار به سوسیالیسم آغاز گشت و کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره یکی پس از دیگری راه تامین استقلال و انجام اصلاحات اجتماعی دمکراتیک را پیش گرفتند. جنبش هائی که در گذشته نه چندان دور محکوم به شکست بودند امکان عرض اندام یافتند. از جمله عناصر انقلابی ـ دمکرات و هواداران صدیق سوسیالیسم غیرعلمی ـ از هرگونه ای ـ زمینه بالنسبه مساعدی برای فعالیت پیدا کردند و در عرصه سیاست چهره هائی نظیر گاندی، نهرو، مصدق و ناصر پیدا شدند.

از جانب دیگر برخی از احزاب کمونیستی اروپا نظیر احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا که در مبارزه مقاومت ضد فاشیستی نقش فعالی ایفا کرده بودند به وزنه قابل ملاحظه ای در سیاست کشور خویش بدل شدند و چگونگی گذار به سوسیالیسم در این کشورها، اگرچه مسئله روز نبود، ولی بهرصورت تنها جنبه تئوریک نداشت ـ مسئله ای بود که میبایست بدان پاسخ گفت.

موریس تورز رهبر فقید حزب کمونیست فرانسه اولین کسی بود که پس از جنگ دوم در سال ۱۹۴۶ روی تنوع اشکال گذار مکث کرد و در یک مصاحبه مطبوعاتی یادآوری کرد که در فرانسه امکان گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم وجود دارد. سپس حزب کمونیست انگلستان نیز امکان گذار مسالمت‌آمیز را پذیرفت و

در برنامه خود گنجانید. پیدایش اینگونه نظرها در همین حال که از تعمق در مسئله مهمی حکایت میکرد، هنوز بمعنای حل آن نبود. مبارزه مسئله را در مقیاس جهانی برپایه استوار تئوریک برای همه جنبش حل کرد.

برای آنکه موضوع برای خواننده ایرانی بدرستی مطرح و درک شود، بجاست که از جنبش ملی شدن نفت در ایران و روی کار آمدن حکومت مصدق مثالی بیاوریم. وقتی این جنبش شروع شد و گسترش یافت، بسیاری از جوانب آن در قالب های از پیش ساخته و متحجری که ماد اشتهم نمی‌گنجید. عناصر ضد کمونیست درگذشته کوشیده اند که این یا آن اشتباه حزب ما را بزرگ کنند و بدتر از آن به این اشتباهات جنبه عمدی بدهند و متقابلا همه گناهان عمدی و خیانت های دوستان نیمه راه جنبش و کسانی را که سالها و سالها امپریالیسم امریکا را تنها دست واقعی جنبش ملی ایران معرفی کرده و از تشکیل جبهه واحد ملی جلوگیری میکردند، به بونه فراموشی بسپارند و دانم کاریها و بی اطلاعی ها و محدودیت فکری و اجتماعی کسانی را که داعیه رهبری جنبش را داشتند "بزرگوارانه" ببخشند تا همه کاسه کوزه ها را برسر حزب توده ایران بشکنند و همه خدمات بزرگ حزب ما را از دیده ها پنهان دارند. در اینجا فرصت پرداختن به اینگونه مسائل نیست. آنچه به بحث کنونی ما مربوط است، این است که ما توده ایها نسبت به جنبش ملی ایران همواره صداقت بی پایانی ابراز کرده و در زمان ملی شدن نفت نیز در تجهیز توده مردم و تامین قاطعیت و پیگیری و تعمیق جنبش نقش موثری ایفا کرده ایم. در آن مرحله از مبارزه ما تمام کوشش خود را برای پیدا کردن راه صحیح مبارزه بکار برده یم. ولی با اینحال موفق به درک برخی از حوادث نشده یم چرا که این حوادث در قالبهای مرسوم زمانی که کیش شخصیت استالین نیز آنها را تنگ و آهنین کرده بود ــ نمی‌گنجید.

در زمستان سال ۱۳۲۹ در کشور ما وضع انقلابی رفته رفته نضج میگرفت. توده مردم ــ بطور عمده در شهرها ــ بحرکت آمدند. حکومت دچار بحرانی شد که راه خروج نداشت، جناحهای مختلف هیئت حاکمه بشدت باهم درافتادند، رزم آرا قادر به ادامه حکومت نبود، تدارک کودتائی را میدید که مورد حمایت جدی و واقعی دربار و بخش قابل ملاحظه هیئت حاکمه قرار نداشت، تضاد امریکا و انگلیس در ایران به اوج خود رسیده بود. رزم آرا ترور شد، علاء نتوانست که پاره های حکومت را جمع کند، مجلس سنا و شورا زیر فشار مردم قانون ملی شدن نفت را تصویب کردند، اعتصاب عظیم کارگران نفت آغاز شد که تمام فروردین ماه ادامه یافت، تظاهرات سرتاسر کشور را فرا گرفت و در چنین وضعی بود که مصدق در ظاهر امر بنا به پیشنهاد جمال امامی و یارانی تمایل مجلس شانزدهم که اکثریت قاطع آنرا ملاکین مرتجع تشکیل میدادند و بموجب فرمان ملوکانه ولی در واقع امر بر روی امواج مبارزات مردم به نخست وزیری رسید و شروع کرد به اجرای قطعی قانون ملی شدن نفت و بیرون راندن شرکت سابق و کارشناسان انگلیسی از آبادان. در این راه بادربار بطور جدی درافتاد و محدود کردن اختیارات شاه را لازم شمرد.

اگر برخورد پراگماتیک و سیاست روزانه خوری بجای حساب شده سیاسی را کنار بگذاریم و بخواهیم ماهیت دولت مصدق را از نظر تئوریک تحلیل کنیم، کدام قالب از پیش پرداخته ای را در دست داریم؟ چنانکه میدانیم جنبش ملی ایران در زمان مصدق بسیار رشد کرده بود و دولت مصدق رفته رفته رادیکالتر شد، کابینه مصدق از عناصر شناخته امپریالیسم نظیر سرلشکر زاهدی، که وزیر کشور اولین کابینه مصدق بود، تصفیه شد، از اختیارات شاه در اداره امور کشور کاسته شد، ارتش گام بگام از زیر نفوذ شاه بیرون آمد و بالاخره در تابستان ۱۳۳۲ مجلس بار فراندوم عمومی منحل گشت و شاه از کشور بیرون رفت... از جانب دیگر مصدق در انجام اصلاحات اجتماعی و حمله به پایگاه اقتصادی ــ اجتماعی فئودالیسم بسی مهم و مقاومت قابل ملاحظه ای از خود نشان داد.

حکومت مصدق با مجموعه خصوصیات متغیر و تکامل یابنده خود بکجا میرفت؟ و یا بهتر

بگوئیم تاکجامیتوانست برود ؟ مناسبات استراتژیک حزب توده ایران با این حکومت چگونه میبایست باشد ؟

تردیدی نیست که ما از حکومت مصدق حمایت فزاینده ای داشتیم و در تابستان ۱۳۳۲ در واقع بزرگترین نیروی سیاسی که از سیاست قاطع مصدق در امر ملی کردن نفت و قطع نفوذ دربار حمایت میکرد حزب توده ایران بود. اما در این هم تردیدی نیست که ما در کار خویش هنوز تحلیل عمیق و همه جانبه تئوریک و سیاست حساب شده و باورنمای کاملا روشن نداشتیم. اگر فرض کنیم که کودتای ۲۸ مرداد شکست میخورد و دولت مصدق تحکیم شده اتحاد حزب توده ایران با مصدق تقویت میگشت سرنوشت حکومت مصدق چه میشد ؟ آیا میبایست این حکومت را با قهر و اسلحه سرنگون ساخت ؟ و یا اینکه با آن متحد شد، و این احتمال را در نظر گرفت که یک دولت ملی وقتی آزادیهای دمکراتیک را مراعات کند میتواند شرایط گذار مسالمت آمیز را به سوسیالیسم فراهم سازد ؟ آنروزها پاسخ روشنی برای این سئوال ها وجود نداشت. اندیشه های مارکسیستی مند اول نیز ــ اگرچه بمراتب جلوتر از تفکر و اطلاع ما بود ــ پاسخگوی نیازمندیهای زمان نبود.

و تنها ما نبودیم که به جنبش دشواریهائی برمیخوردیم. در مجموعه جنبش جهانی کمونیستی و کارگری کاملا احساس میشد که از نظر اشکال انقلابهای ملی و دمکراتیک و بطریق اولی از نظر اشکال گذار به سوسیالیسم چیزی کم داریم و لازم است که برافق دید خویش بیفزائیم، خلاقیت مارکسیسم ــ لنینیسم را از بند دگماتیسم برهانیم و وسعت نظر مارکس و انگلس و لنین را در جنبش زنده کنیم تا بتوانیم جهان پرتلاطم اطراف خویش را دریابیم.

انجام این خدمت بزرگ بردوش کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی افتاد که بر پایه اصول اساسی مارکسیسم ــ لنینیسم و تجربه عظیم جنبش جهانی و با تکیه بر تغییر تناسب قوا در مقیاس بین المللی بسود سوسیالیسم، وسعت نظر لنینی را در اشکال گذار به جنبش برگرداند، قالبهای دگماتیک متحجر شده در زمان کیش شخصیت را بشکند و اعلام کند که در زمان ما اشکال گذار به سوسیالیسم بسیار متنوع و گوناگون است و هر کشوری از راه خویش به سوسیالیسم می آید و این امکان نیز پیدا شده است که برخی از کشورها از طریق مسالمت آمیز به سوسیالیسم برسند.

تصمیمات کنگره بیستم در همه جنبش کمونیستی و کارگری با استقبال کم نظیری روبرو شد چرا که محدودیت های ساختگی را از میان میبرد و جنبشهای کمونیستی و کارگری را با خلاقیت و انعطاف پذیری مارکسیستی ــ لنینیستی مسلح میکرد.

کنفرانس های جهانی احزاب برادر در ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ نیز تنوع اشکال گذار را تائید کردند و مانند کنگره بیستم یاد آوری نمودند که گذار به سوسیالیسم ممکن است بسته به شرایط، مسالمت آمیز یا مسلحانه باشد، ولی بهرصورت استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و شکستن ماشین دولتی بورژوازی و طبقه بر ابورتونیسم شرط ضروری چنین گذاری است.

رهبران حزب کمونیست چین نیز مانند سایر رهبران احزاب برادر این تصمیمات را کاملا پذیرفتند. خود مائو در جلسه ۱۹۵۷ حضور داشت و نتایج آنرا پذیرفت. اما وقتی از سال ۱۹۶۰ ببعد مائو علیه جنبش کمونیستی جهانی برخاست، مخالفین مائوئیست گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم را چنان کفر عظیمی قلمداد کردند که گویا پس از برزبان آوردن آن باید دهانرا صد بار آب کشید و طلب آمرزش کرد و تازه امیدی به بخشایش نیست. در اینمورد مخالفین مائوئیست میکوشیدند از زعم آگاهی نوده ها، عصیان با "ص خرده بورژواها، سنن دوران کیش شخصیت بهره گیرند. آنها چنین وانمود میکردند که گو یا موضوع تنوع اشکال گذار و امکان گذار مسالمت آمیز را تنها بار اول است که از چند تن "رویزیونیست معاصر" میشنوند وگویا این مطلبی است که با اساس و اصول مارکسیسم ــ لنینیسم تناقض دارد. برای درک نادرستی اینگونه نظرها بد نیست که ابتدا نظر کلاسیکهای مارکسیست در این باره آشنا شویم.

ب ــ مارکس ، انگلس ولنین در باره اشکال گذار

شکل گذار به سوسیالیسم هرگز از اصول مارکسیسم ــ لنینیسم نبوده است . نه مارکس و انگلس و نه لنین هرگز هیچ شکلی را مطلق نکرده اند ، چراکه مطلق کردن شکل گذار با اصول اساسی آموزش خود آنها در تناقض است. آنچه که در تئوری انقلاب سوسیالیستی اصل است و حکم عام دارد ماهیت انقلاب و ناگزیری آنست . مارکسیسم ــ لنینیسم می آموزد که گذار به سوسیالیسم الزامی و ناگزیر است و این گذار تنها از طریق سرنگونی حاکمیت سرمایه ، شکستن ماشین دولتی بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا مقدور خواهد بود .

ضرورت و ناگزیری استقرار دیکتاتوری پرولتاریا حکم عام است . بدون آن در هیچ جا و در هیچ زمانی گذار به سوسیالیسم مقدور نخواهد بود. اما چگونگی براندا ختن حاکمیت بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا هرگز در مارکسیسم ــ لنینیسم حکم عام نداشته و ندارد و بطور کامل وابسته به زمان و مکان و تابع اوضاع و احوال مشخص هر کشور در لحظه تاریخی معین است.

مارکس در زمان خود معتقد بود که انقلاب در کشورهای قاره اروپا مسلحانه خواهد بود. ولی انگلستان را استثنا میکرد و معتقد بود که در این کشور امکان دارد که انقلاب سوسیالیستی با وسائل مسالمت آمیز و قانونی انجام شود. هم نفس یاد آوری امکان انجام مسالمت آمیز انقلاب در انگلستان از جانب مارکس و هم بویژه علنی که مارکس با استناد آن چنین امری را مقدور و شدنی به بسیار قابل دقت است. انگلس نظر مارکس را در این باره اینطور بیان میکند :

" تمام نظریه وی (مارکس) نتیجه یک عمر مطالعه تاریخ و شرایط اقتصادی انگلستان است و این مطالعه او را به این نتیجه رسانده است که لااقل در اروپا ، انگلستان تنها کشوری است که انقلاب اجتناب ناپذیر اجتماعی ممکن است با وسائل مسالمت آمیز و قانونی انجام گیرد ." (۱)

چنانکه می بینیم مارکس و انگلس انقلاب سوسیالیستی را اجتناب ناپذیر میدانند . این ضرورت عام است . اما در باره شکل تحقق آن به بررسی شرایط مشخص میپردازند . مارکس از مطالعه طولانی تاریخ و شرایط اقتصادی انگلستان به این نتیجه میرسد که در آن کشور و در موقعی که وی اظهار نظر میکرد گذار مسالمت آمیز مقدور است.

مارکس در مهمانی که در سال ۱۸۷۲ در شهر آمستردام در هلند پس از کنگره انترناسیونال اول تشکیل شده بود طی سخنرانی خود میگوید :

" کارگر باید در طول زمان حاکمیت سیاسی را در دست خود بگیرد تا کار را بر این نهاد سازمان هی جدید استوار سازد. کارگر اگر نمیخواهد مانند سیسیان اولیه ، که به سیاست بی اعتنا بود ، و آنرا در میکرد ند ، برای همیشه از سلطه خود در زمین محروم گردد باید سیاست کهنه را که از نهادهای فرسوده حمایت میکند براند ازد . ولی ما هرگز ادعا نکرده ایم که باید در همه جا با وسایل واحدی به این هدف رسید . ما معتقدیم که باید نهادها ، اخلاقیات و سنن کشورهای مختلف را بحساب آورد و ما انکار نمیکنیم که کشورهائی وجود دارند مانند امریکا و انگلستان ــ واگر من موسسات شما را

---

(۱) " سرمایه " جلد اول . جزوه اول . ترجمه فارسی ، صفحه ۲۷ (تکیه از ماست) .

هم بهتر میشناختم شاید هلند راهم به آنها اضافه میکردم ـ که در آنها کارگران میتوانند باوسائل مسالمت آمیز به هدفهای خود برسند ." (۱)

سخنان مارکس بیش ازآن روشن است که نیازی به تفسیر وتوضیح داشته باشد. در نظر او اصل استقرار حاکمیت کارگر است که هدف واحد پرولتاریاست. این اصل واین هدف واحد زمان و مکان نمیشناسد. حکم عام است و در همه جا صادق . اما طریقه استقرار حاکمیت پرولتاریا ، وسائل رسیدن به هدف نمیتواند حکم عام داشته باشد ، بسته به شرایط و ویژگیهای هرکشور در زمان معین است و برای تعیین آن باید کشور مورد نظر در زمان مشخص شناخت .

لنین در تشریح آموزش مارکس میگوید :

" مارکس دست خود وفعالین آینده انقلاب سوسیالیستی را از نظر اشکال ، شیوه ها و اسلوب تحول انقلابی نمی بست. زیرا بخوبی میدانست که در آنزمان چه تودهای از مسائل نوین پدید خواهد آمد و در جریان تحول چگونه شرایط تغییر خواهد کرد و چقدر رشد یدو مکرر تغییر خواهد کرد ." (۲)

لنین چه در عرصه تئوری و چه در عرصه عمل این جانب ازآموزش مارکس راهم بطور خلاق گسترش وتکامل میبخشد. لنین که در زمان وی انقلاب پرولتری در دستور روز قرار گرفته و زیر رهبری مستقیم وی اولین انقلاب پرولتری تدارک شده و به ثمر رسیده است، شکل گذار به سوسیالیسم را بسیار گوناگون میبیند و میگوید :

" همه طل به سوسیالیسم میرسند . این ناگزیراست. اما همه آنها کاملا بیکسان نمیرسند. هریک ازآنها ویژگیهائی در این یا آن شکل دمکراسی ، این یا آن آهنگ تجدید سازمان سوسیالیستی جوانب گوناگون زندگی اجتماعی باخود میآورند . هیچ چیز ازنظر تئوریک حقیرانه تر وازنظر عملی مضحکتر ازآن نیست که ... آینده را ازاین نظر بارنگ واحد خاکستری ترسیم کنیم." (۳) .

ج ـ تجربه اکتبر

نموخ لنین در فهم و درک درست و عمیق آموزش مارکس و برخورد دیالکتیکی به اشکال متفاوت وگوناگون گذار به سوسیالیسم پس ازانقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه بطرز درخشانی تجلی کرد . لنین پس از سرنگونی تزاریسم وایجاد رژیم دمکراتیک در سیاست روسیه و در حالیکه شوراهای کارگران و سربازان تشکیل شده بود ، شکل ویژه گذار به سوسیالیسم را در آن لحظه معین و شرایط تاریخی مشخص روسیه دید : گذار مسالمت آمیز ازطریق شوراهای کارگران .

باید توجه داشت که دیدن این امکان وتکیه کردن روی آن تصادفی نبود ـ محصول آموزش عمیق وطولانی مارکسیسم و نتیجه اعتقاد عمیق وکامل به دیالکتیک مارکس بود ، محصول این واقعیت بود که لنین اولا همواره توجه داشت که اشکال گذار متفاوت است وانتخاب آن بستگی به شرایط تاریخی مشخص دارد ، و ثانیا صفا معتقد بود و این حرف را از سال ۱۸۹۹ میگفت که " البته طبقه کارگر ترجیح میداد که حاکمیت را ازطریق مسالمت آمیز بدست گیرد." (۴) و خود نیز روی کلمه مسالمت آمیز تکیه میکرد و

(۱) مارکس . متن تند نویسی شده سخنرانی ـ کلیات آثار مارکس وانگلس چاپ روسی جلد ۱۸ صفحه ۱۵۴
(۲) لنین . مجموعه کامل آثار جلد ۳۶ صفحه ۳۰۴ (۳) لنین . کلیات جلد ۲۳ صفحه ۵۸

(۴) مجموعه کامل آثار . جلد چهارم صفحه ۲۶۴

آنوقت که بنابه واقعیت جهان خارج و در شرایط تاریخی ویژه ای مجبور میشد جنگ د اخلی را توصیه کرد ه و بگوید " تنها برنامه سوسیال د مکراسی بین المللی عبارتست از پذ یرش چنین جنگی " (۱) بلافاصله اضافه میکرد " اگرچه در آرمان ماجائی برای قهرطبقه انسان وجود ند ارد " (۲) وفراموش نمیکرد همانجا یاد آوری کند که گذ ارسالمت آمیز اگرچه بصورت استثنا " ولی ممکن است ۰ (۳)

براثرچنین د رک عمیقی از مارکسیسم وقوانین تکامل جامعه و پذیرنتیجه و گوناگونی و رنگارنگی روند تکاملی جامعه بشری و سود مند بود ن گذ ارسالمت آمیز برای طبقه کارگر بود که لنین در سال ۱۹۱۷ ، د رست وقتیکه د رمبارزه قاطع آشتی ناپذ یری با اپورتونیستهای انترناسیونال د وم د رگیر بود ، و بنا بـــه ضرورت زمان ازمد تها پیش بد رستی روی شعار تبد یل جنگ امپریالیستی به جنگ د اخلی تاکید میکرد ، این قد رت را د رخود یافت که ویژگی زمان ولحظه را د ر روزهای پس ازفوریه د ریابد وامکان گذ ارسالمت - آمیز به سوسیالیسم را د ر روسیه ، روسیه ای که د هها سال د ر باره خشونت نزاریسم و وسعت د ستگـاه بوروکراتیک آن د رمحافل سوسیالیستی سخن رفته بود د رست د رزمانیکه ارتش روس د ر صفوف میلیو نی د رجنگ امپریالیستی د رگیر بود ببیند ، نشان د هد و باتمام قوا بکوشد که ازاین فرصت استفاد ه شـود و حتی پس ازحواد ث ژوئیه ۱۹۱۷ و پس ازآنکه امکان گذ ارسالمت آمیز براثر سازش منشویک هـــا و اس ارها با بورژوازی ازمیان رفت ، نخواهد که فرصت چند روزه و شانس بسیارکوچک که د رسپتامبـــر ۱۹۱۷ پید اشد ه است از د ست برود وبازهم به منشویکها پیشنهاد مصالحه بد هد وبه آنها بنویسد :

" اکنون و فقط اکنون ، شاید تنها د رعرض چند روز و یا یکی د وهفته ممکن است چنیـن د ولتی بطورمسالمت آمیز تشکیل وتحکیم شود ۰ این د ولت میتوانست باحتمال قوی ، حرکت مسالمت آمیز روسیه را بجلوتامین کند ۰" (٤)

" و فقط بخاطرتکامل مسالمت آمیز انقلاب ــ امکانی که د رتاریخ بسیارنادر و بسیـــار گرانبهاست ــ فقط بخاطر این امکان بسیارناد راست که بلشویکها ، هـــوا د ارا ن انقلاب جهانی و شیوه های انقلابی میتوانند ــ و بنظرمن باید ــ برای چنیـــن مصالحه ای آماد ه باشند ۰" (٥)

واضافه میکند : " شاید چنین چیزی د یگرممکن نیست ؟ شاید ۰ ولی اگرحتی شانس یك د رصـــد ی وجود د ارد ، کوشش برای از قوه بفعل د رآورد ن چنین امکانی به ارزش انجامش می ارزد ۰" (٦)

آنچه د رمشی لنینی گذ ار به سوسیالیسم د رماههای پس ازفوریه ۱۹۱۷ روسیه اهمیت بیـن - المللی د ارد د ینامیسم وتحرک انقلابی اند یشه لنین است که د رهیچ قالب از پیش ساخته ای نمیگنجد و باند ازه سیریرتلاطم انقلاب جوشان و سیال است و هرلحظه آماد گی د ارد که متناسب باچرخش حوادث ۱۸۰ د رجه تغییرتاکتیك د هـد و د ر یك لحظه و یك شب بعلت تغییرعمیق واقعیت خارج شعار " همه قد رت بد ست شوراها " راازد ستورخارج کند ۰ و سه ماه بعد همین شعاررابامعنا ومفهوم کاملا نوین ، با معنا ومفهوم قیام مسلح و نه گذ ارسالمت آمیز مطرح سازد ومانند پزشکی که د ست روی نبض بیمار د ارد ، د رنیمه سپتامبر چند هفته قبل ازقیام د وران ساز اکتبر بازهم امکان گذ ارسالمت آمیز رابرای چند روز

(۱) و (۲) و (۳) کلیات ۰ جلد ۲۳ ، صفحه ۵۷

(٤) و (٥) کلیات ۰ جلد ۲۵ ، صفحه ۲۸۳ ــ ۲۸٤ (تکیه ازماست) ۰

(٦) لنین ۰ کلیات ، جلد ۲۵ ، صفحه ۲۸٤ (تکیه ازماست) ۰

متوجه شود و بلافاصله فکر استفاده از این امکان را ـ که یك درصد است و شاید درهم شده ـ بهمان آورده و سپس در هشتم اکتبر بنویسد :

" انتقال قدرت حاکمه به شوراها اکنون معنایش علاقیام مسلحانه است... روی برنافتن از قیام مسلحانه امروز معنایش روی برنافتن از شعار عده بلشویسم (تمام قدرت بدست شوراها) و بطور کلی از تمام انترناسیونالیسم انقلابی پرولتری است"(۱)

و ۲۴ اکتبر شب قبل از قیام مسلح اکثیر تأکید میکند که :

" اکنون دیگر تأخیر در قیام حقیقتا برابر مرگ است." (۲)

اشتباه خواهد بود اگر تحرك و دینامیسم انقلابی اندیشه لنین را در ماههای پس از فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ به جرخش های سریع او ـ بسته به تغییر شرایط ـ از مشی گذار مسالمت آمیز به مشی قیام مسلح محدود کنیم. لنین تنها در دو قالب محدود و مشخص مسالمت آمیز و غیرمسالمت آمیز نمی اندیشد او برای هریك از این دو مقوله اشکال نهنی پیدا میکند و برای لنین پس از فوریه گذار مسالمت آمیز عبارت از راه پارلمانی نیست. او شکل ویژه ای را که برای چنین گذاری در شرایط ویژه روسیه پدید آمده یافته است : شکل انتقال قدرت به شوراهای کارگران و دهقانان ، شوراهائی که در هیچ قانونی تشکیل آنها تدوین نشده و سازمانهای کاملا طبقاتی بوده و ملاکین و بورژواها را رسما کنار گذاشته اند. برای یك عنصر دگماتیك انترناسیونال دوم که ممکن است راه مسالمت آمیز را هم قبول کرده و حتی مطلق کرده باشد اندیشه لنین دست نیافتنی است. عنصر دگماتیك راه مسالمت آمیز را تنها در چارچوب پارلمانتاریسم بورژوائی ، در چارچوب انتخابات پارلمانی ، پارلمان آزاد و دمکراتیك بورژوائی و نظایر اینها میفهمد. اما لنین؟ لنین شکل ویژه غیرپارلمانی را برای گذار مسالمت آمیز یافته است. همچنین در مورد قیام مسلحانه نیز لنین در چارچوب اشکال محدود باریکاد بستن قرون هیجدهم و نوزدهم نیست و از اعتصاب عمومی سیاسی هم آغاز نمیکند. او شکل ویژه قیام مسلح را که در شرایط آنروز روسیه و پس از پیوستن گروههای عظیم نیروهای مسلح به انقلاب زیر رهبری حزب بلشویك مقدور شده یافته است و وقتی از قیام مسلح اکتبر سخن میگوید منظورش تجهیز عظیم " ناوگان دریائی ، کارگران و واحدهای ارتش" (۳) است. و چنین شکلی از قیام مسلح در نظر آئین پرستان و قشریون کودتای نظامی جلوه میکند و رهبران انترناسیونال دوم نه گذار مسالمت آمیز لنینی را درك میکنند و نه قیام مسلح اکتبر را.

سیر اندیشه خلاق لنین در چند دهه پس از فوریه نشان میدهد که اگرچه تقسیم راه گذار به دو نوع عده مسالمت آمیز و غیرمسالمت آمیز در یك برداشت کلی درست است ولی کامل نیست. چراکه هر یك از این دو نوع عده بنوبه خود به انواع و اشکال ویژه دیگر تقسیم میشوند و تاریخ چنان اشکال جدید و جدیدتری بوجود میآورد که جز اندیشه های پویا و خلاق قادر به فهم و درك آنها نخواهند بود.

نکته بسیار مهم دیگر که در شعار لنین در باره " همه قدرت بدست شوراها " بمعنای گذار مسالمت آمیز در روزهای پس از فوریه وجود دارد اینست که در آنزمان شوراها بلشویکی نبستند. اکثریت قاطع در آنها با منشویکها و اس ارها است که احزاب طبقه کارگر نبوده بلکه احزاب " خرده بورژوا - دمکرات " اند (۴). افتادن همه قدرت بدست چنین شوراهائی و تشکیل دولت منشویکی ـ اس ارئی

---

(۱) لنین. منتخبات بزبان فارسی. جلد دوم قسمت اول صفحه ۲۵۷ (تکیه از ماست).
(۲) همان کتاب صفحه ۲۱۷
(۳) همان کتاب صفحه ۲۵۹
(۴) لنین. کلیات جلد ۲۵ صفحه ۲۸۳

بهیچوجه بمعنای افتادن قدرت بدست پرولتاریا نیست. پس لنین گذار مسالمت آمیز را در زمان وجود حکومت دمکراتیک چگونه درک میکند ؟ بصورت مبارزه مسالمت آمیز احزاب در داخل شوراها . لنین معتقد است که دولت متکی به احزاب خرده بورژوا ـ دمکراتیک وقتی براساس شوراهای کارگران و دهقانان و سربازان بنا شود و آزادی کامل تبلیغات را تامین کند شرایط را برای گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم و سپردن قدرت بدست پرولتاریا و دهقانان بی چیز فراهم خواهد ساخت(۱) .

چنین است نظر کلاسیک های مارکسیسم ـ لنینیسم پیرامون اشکال گذار و وسعت و تحرک اندیشه لنین زمانیکه تاریخ امکان تجربه مشخصی را در برابر وی نهاده است .

به آنچه گفتیم تنها دو نکته را باید اضافه کنیم. اول اینکه انقلاب سوسیالیستی بهیچوشکلی از اشکال کهنه انجسام گیرد از نظر ماهیت بیک معناست ، بمعنای انتقال قدرت بدست پرولتاریا که باید ماشین دولتی بورژوائی را بشکند و دیکتاتوری پرولتاریا را برقرار سازد. وقتی از گذار مسالمت آمیز نیز سخن میگوئیم این حقیقت مطلق بجای خود باقیست . در رهنمودات کنگره بیستم و اعلامیه های کنفرانسهای احزاب برادر نیز مسئله دقیقا بهمین شکل ومعنا بیان شده است. دوم اینکه از طرح گوناگون بودن اشکال گذار نمیتوان این نتیجه را گرفت که گویا اشکال ویژه اهمیتی ندارند و یا میتوان در لحظه معین و شرایط تاریخی مشخص نسبت به شکل معینی از مبارزه و شکل خاصی از دولت که ضرورتا از شرایط زمان و مکان حاصل میشود بی اعتنا ماند. در لحظه معین و شرایط تاریخی مشخص بی اعتنائی نسبت به شکل ویژه مورد لزوم میتواند به بهای از دست دادن محتوی تمام شود. در لحظه ایکه دست بردن به اسلحه و سرکوب ضد انقلاب ضرورت تاریخی است روی برتافتن از آن خیانت به انقلاب است و در لحظه ای که شکل ویژه گذار مسالمت ـ آمیز در دستور روز است دست بردن به اسلحه دارای همین خصیصه است .

د ـ شکل من درآوردن " جنگ توده ای طولانی"

مائوئیستها نمونه آشکاری بدست میدهند که چگونه تحجر و باقیماندن در چارچوب شکل واحد مبارزه میتواند به ضد انقلاب بدل شود ، بویژه اگر این شکل واحد واهی و من درآوردی باشد . بنابه ادعای مائوئیستها تنوع اشکال گذار را نمیتوان پذیرفت و انقلاب دمکراتیک ملی و گذار آن به سوسیالیسم یک شکل و تنها یک شکل دارد و آن جنگ طولانی است (اگرچنین انقلابی در مدت کوتاهی پیروز شود حسنا ب نیست) . این جنگ از ده شروع میشود و شهر را محاصره و فتح میکند .

به این ترتیب منظور مائوئیستها حتی مطلق کردن یکی از دو شکل عده مسالمت آمیز و غیرمسالمت ـ آمیز (مسلحانه) هم نیست ، بلکه مطلق کردن و تحمیل شکل ویژه ای از راه مسلحانه است که از جمع بست نادرست تجربه چین حاصل شده و بمعنای واقعی کلمه من درآوردی است و به آن صورتیکه امروز مائوئیستها میگویند در هیچ کشوری از جمله در خود چین نیز وجود نداشته و بوجود نخواهد داشت.

مسئله را از نزدیک بررسی کنیم :

گروه "توفان" موضوع راه قهرآمیز را چنین میفهمد :

" اعمال قهر در ماهیت دولت است. وجود دولت با اعمال قهر ملازمه دارد . این واقعیت ما را ناگزیر به این نتیجه میرساند که انقلاب قهرآمیز قانون عمومی انقلاب پرولتاریائی است." (۲)

---

(۱) لنین . کلیات . جلد ۲۵ صفحه ۲۸٤

(۲) رویزیونیسم در تئوری و در عمل . نشریه گروه " توفان " صفحه ۳۷ (تکیه از ماست) .

این گروه سپس ازما نو نقل قول میکند که بدون " جنگ انقلابی" طبقه ارتجاعی سرنگون نمیشود (۱) و "طبقه کارگروتود ه های زحمتکش نمیتوانند بجز با زور تفنگ برطبقات مسلط بورژوازی ومالکین غالب آیند و به این مفهوم تغییرجهان جز باتفنگ ممکن نیست." (۲)

گروه " توفان " مدعی است که گذ ارمسالمت آمیز "رویائی بیش نیست" (۳) " خواب و خیالی بیش نیست" (٤) وگویا " قانون انقلاب قهرآمیز یکی ازاصول اساسی مارکسیسم ــ لنینیسم است" (٥) و بالاخره نتیجه میگیرد که مبارزه قهرآمیز عالیترین شکل مبارزه است." (٦)

تفاوت این طرزتفکرکه تغییرجهان راجز باتفنگ ممکن ند اند و شکل قهرآمیزراتاسطح قانون ارتقاء د هد و برای جنگ امتیاز ویژه ای قائل شد ه وآنراعالیترین شکل مبارزه بحساب آورد و نتواند این حالت راتصورکند که ممکن است در لحظه ای ازتاریخ طبقات حاکم قدرت مقاومت راازد ست بد هند ، باطرزتفکر مارکس و لنین که جنگ د اخلی راتحمل شد ه ازطرف سرمایه و ارتجاع به زحمتکشان مبد انستند وامکا ن یك د رصد گذ ارمسالمت آمیز رانیز بسیارگرانبها میشمرد ند و باجنان پویائی وتحرکی د ر پی یافتن بهترین اشکال انقلاب بود ند ، روشن است .

اما مسئله تنها د راین نیست. چنانکه گفتیم مائوئیستها ازمیان اشکال قهرآمیز نیز تنها یك شکل، شکل جنگ تود ه ای طولانی راقبول د ارند .

گروه " توفان " پس ازتبد یل راه قهرآمیز به قانون عام اد عامیکند که مبارزه مسلح برد ونوع است : قیام مسلح وجنگ تود ه ای (۷) . قیام مسلح بزعم " توفان " ازشهرشروع میشود و "علی الاصول قیام طبقه کارگراست علیه بورژوازی " (۸) واماد ومی یعنی جنگ تود ه ای " شکل مبارزه مسلح " است که بقول " توفان" بخاطر پیروزی انقلاب د مکراسی نوین برهبری طبقه کارگرد رکشوری که تحت استیلای امپریالیسم بسرمیبرد و شیوه تولید فئود الی باتمام نتایجی که ازلحاظ عقب ماند گی تولید برآن مترتب است د رآن نفوق د ارد " انجام میگیرد (۹) .

نتیجه نهائی که " توفان " میگیرد چنین است :

" شرایط عینی امکان " قیام مسلح " طبقه کارگرراد رشهرها امکان ناپذ یرمیگرد اند و بسه انقلاب قهرآمیز شکل جنگ تود ه ای مید هد ، جنگی طولانی که د رشرایط مساعد د ر این یاآن نقطه میتواند آغازگرد د وازآنجابه سایرمناطق کشورگسترش یابد و به تصرف شهرهاوسرنگونی حکومت منتهی شود ." (۱۰)

" توفان " برا ی اینکه حق رفیق مائو راضایع نکرد ه باشد اضافه میکند :

" جنگ تود ه های انقلابی وکشف قوانین واستراتژی وتاکتیك آن محصول پراتیك انقلاب خلق چین ،ثمره نبوغ رفیق مائوتسه د ون ، بزرگترین مارکسیست ــ لنینیست د و ران حاضراست. نتیجه انطباق خلاق مارکسیسم ــ لنینیسم برشرایط کشورچین و بطـو ر کلی برشرایط کشورنیمه مستعمره و نیمه فئود ال است." (۱۱)

---

(۱) رویزیونیسم د رتئوری ود رعمل . نشریه گروه " توفان " صفحه ۳۸
(۲) همان جزوه صفحه ۸۷ (تکیه ازماست) .
(۳) و (٤) همان جزوه صفحه ٥۱ (تکیه ازماست) .
(٥) همان جزوه صفحه ٤۸ (تکیه ازماست) .
(٦) همان جزوه صفحه ٥۲ (تکیه ازماست) .
(۷) و (۸) و (۹) و (۱۰) "چند سقسطه رویزیونیستی" نشریه گروه "توفان"، بترتیب صفحات ۹، ۱۰، ۱۵ (تکیه ازماست)
(۱۱) همان جزوه صفحه ۱۵

iran-archive.com

به این ترتیب مسئله روشن است. تنها راه انقلاب راه قهرآمیز است و راه قهرآمیز بر دو نوع، یکی قیام مسلح که امکان پذیر نیست و باقی میماند جنگ توده ای، جنگی طولانی که ثمره نبوغ مائوتسه دون و گویا محصول تجربه چین است و کشورهای نیمه فئودال و نیمه مستعمره چاره ای ندارند جز شباهت کامل با چین.

گروه دیگر مائوئیست، "سازمان انقلابی" نیز مسئله را عینا همینطور میفهمد.

"انقلاب دمکراتیک نوین از راه خود جدائی ناپذیر است. راه محاصره شهرها از طریق روستا. رشد عمده ای که رفیق مائوتسه دون به تئوری انقلاب دمکراتیک در کشورهای نیمه فئودال و نیمه مستعمره داده است و آنرا بصورت تئوری عام رشد یافته ای درآورده است همان راه انقلابی است. رفیق مائوتسه دون می آموزد که در یک کشور نیمه مستعمره و نیمه فئودال نیروی عمده انقلاب دهقانان هستند و انقلاب نمیتواند ابتدا در شهرها پیروز شود، بلکه الزاما در نقاط روستائی آغاز و سپس موج وار پیش رفته شهرها را محاصره کرده تصرف نماید...

این تئوری عام انقلاب دمکراتیک نو و جزء لاینفک آنست." (۱)

"سازمان انقلابی" این گفته مشهور مائو را تکرار میکند که:

"وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب عبارتست از تصرف قدرت بوسیله نیروی مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ. این اصل انقلابی مارکسیستی ـ لنینیستی در همه جا هم در مورد چین و هم در مورد کشورهای دیگر صادق است." (۲)

گمان میکنیم که نیازی به آوردن نقل قول بیشتر از مائوئیستهای ایرانی نباشد.

در اینکه سازمانهای مائوئیستی ایران نظر مائوتسه دون را درست و دقیق فهمیده اند کمترین تردیدی نیست. این سازمانها، اگرچه "با مغز خود می اندیشند"، اما نوشته های آنان تاکنون چیزی جز تکرار مکرر و ترجمه ساده مطبوعات مائوئیستی چین نیست. ما در مطبوعات مائوئیستی چاپ پکن نیز با این سیر رندانه تبلیغاتی روبرو هستیم که ابتدا سخن از اهمیت راه قهرآمیز بمیان می آید، سپس راه قهرآمیز مطلق میشود و بعد راه قهرآمیز اساسی میشود و بالاخره کار به اینجا میرسد که راه انقلاب یکی و تنها یکی است: جنگ توده ای طولانی.

هـ ـ آیا "تئوری" جنگ توده ای طولانی جمع بست درست تجربه چین است؟

برخلاف آنچه مائوئیستها ادعا میکنند تئوری جنگ توده ای طولانی ـ بمعنائی که آنان امروز از آن اراده میکنند ـ از تجربه چین بیرون نمی آید. نتیجه تحریف این تجربه، ترسیم کاریکاتور مثله شده ای از انقلاب پرعظمت خلق چین است که دهها سال و به اشکال گوناگون: قیام مسلح، کودتای نظامی، جنگ ارتشهای منظم دو دولت جداگانه داخل چین، جنگ پارتیزانی و در مراحلی تدارک گذار مسالمت آمیز، جریان داشته است.

نظری کوتاه به تاریخ چین بیفکنیم.

جنبش ضد استعماری و دمکراتیک از اواخر قرن نوزدهم در چین جان گرفت و در ۱۹۱۱ در تحت تاثیر انقلاب اول روس (۱۹۰۵ـ۱۹۰۷) به یک انقلاب سرتاسر کشوری مبدل شد که بر اثر آن سلطنت سقوط

(۱) پیش بسوی اتحاد اصولی "مارکسیست ـ لنینیست ها". نشریه "گروه انقلابی" ص ۵ (تکیه از ماست)
(۲) "توده"، شماره ۱۸ صفحه ۱۰ (تکیه از ماست).

کرد. اماتغییراساسی در اوضاع داده نشد. مرتجعین محلی باکمک محافل امپریالیستی توانستند در شرایط جدید موضع خود را حفظ کنند وسون یات سن، که بعنوان اولین رئیس جمهور موقت چین انتخاب شده بود، نتوانست در مقام خود بماند وطعماً مبارزه انقلابی ادامه یافت.

در دوران جنگ اول جهانی مبارزه بسیار اوج گرفت. در جنوب چین حکومت محلی تحکیم شد. در ۱۹۱۷ سون یات سن ریاست این حکومت را بدست گرفت (تا سال ۱۹۱۹).

در چهارم مه ۱۹۱۹ در پکن، شانگهای و بسیاری از شهرهای دیگر چین تظاهرات عظیمی علیه دولت پکن بوقوع پیوست که در آن طبقه کارگر نقش بزرگی ایفا کرد. براثر این جنبش چهارم مه رسوخ وگسترش مارکسیسم ـ لنینیسم در چین تسریع شد. در ۱۹۲۱ حزب کمونیست چین تاسیس گردید.

براثر انقلاب اکتبر در افکار سون یات سن وهواداران او، که در حزب کومینداان جمع آمده بودند، تغییرات مثبتی حاصل شد. آنان مشی نزدیکی به حزب کمونیست و کارگران و دهقانان، مشی دوستی عمیق با حکومت شوروی را پیش گرفتند. حزب کمونیست چین نیز بنوبه خویش باکمک موثر لنین وکمینترن اهمیت جبهه واحد ملی وانقلابی را درک کرد و در کنگره دوم خود (۱۹۲۲) تصمیم گرفت که به صفوف کومینداان ـ سازمانی که تحت رهبری سون یات سن بود ـ بپیوندد. پایه وحدت و جریان سیاسی نزدیکی با اتحاد شوروی، تکیه برکارگران و دهقانان بود.

در سال ۱۹۲۳ سون یات سن موفق شد بایک کودتای نظامی برای بار دوم حکومت کانتون را بدست گیرد. در منطقه حکومت کانتون حزب کمونیست چین امکان فعالیت علنی پیدا کرد. سون یات سن برای کمک دست بسوی اتحاد شوروی دراز کرد وجواب مساعد شنید. کارشناسان سیاسی ونظامی از اتحاد شوروی به کانتون رفتند و در ایجاد ارتش انقلابی ملی بطور موثری شرکت کردند. اتحاد شوروی آنچه در قوه داشت از لحاظ مادی ومعنوی به جمهوری جوان در جنوب چین کمک کرد.

تحکیم پیوند کمونیستها با حکومت سون یات سن وکومینداان و نزدیکتر شدن نظریات سون یات سن به کمونیستها تا آخر حیات وی ادامه یافت. در ۱۹۲۵ سون یات سن درگذشت.

از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ مدت دو سال مرحله جدیدی از انقلاب چین است. در این مرحله در بسیاری از شهرهای چین تظاهرات و اعتصابهای وسیع کارگری و توده مترقی شهری صورت گرفت و در دهات نیز هیجانهای شدید ضد فئودالی جریان داشت. حکومت کانتون خود را حکومت ملی و دولت تمام چین اعلام کرد و در سال ۱۹۲۶ ارتش انقلابی ملی برای آزادی شمال حرکت نمود. در برخی از شهرهای چین و از جمله شانگهای قیام مسلح بوقوع پیوست و کارگران وزحمتکشان شهرهای خود را آزاد کردند و به حکومت ملی پیوستند و بالاخره در سال ۱۹۲۷، وقتیکه بخش اعظم ارتش کشور آزاد شده بود، جناح راست کومینداان برهبری جان کای ـ شی و باکمک امپریالیستها دست به کودتای ارتجاعی زد.

در برابر کودتا بخشی از ارتش انقلابی، که به افکار انقلابی وفادار مانده بود، مقاومت کرد. جناح چپ کومینداان در اتحاد با کمونیستها حکومتی در اوخان تشکیل داد، کارگران و دهقانان و سربازان در چند پن نقطه (از جمله نان چان، کانتون وقیام معروف به "محصول پائیزی") دست به قیام زدند. اما همه اینها سرکوب شد. واحدهای وفادار به انقلاب ارتش انقلابی وواحدهای شکست خورده قیامهای مسلح مجبور شدند به مناطق روستائی و دورازد سترس دشمن عقب بنشینند.

از سال ۱۹۲۸ ببعد مرحله جدید انقلاب چین، مرحله شوراها شروع شد. واحدهائی که به روستاها عقب نشسته بودند در مناطق دورازد سترس دشمن به جنگ پارتیزانی دست زدند و پایگاههای سرخ بوجود آوردند که تا سال ۱۹۳۷ بافراز و نشیبهای فراوان ادامه یافت و از آنسال جنگ ملی آزادی بخش بازاپون شروع شد. پس از جنگ دوم جهانی و پیروزی اتحاد شوروی در آن و باکمک موثر اتحاد شوروی ارتش سرخ چین کارنجات تمام کشور را آغاز کرد و بپایان رسانید.

تنها یک نظر به این خلاصه بسیار بسیار کوتاه تاریخ جهان کافی است تا هر عنصر آگاهی را متوجه کند که انقلاب جهان بهیچوجه آن کاریکاتوری نیست که مائوئیستها میسازند. این انقلاب بعراتب بخردتر از برد اشتن تفنگ و رفتن به کوه است. جمهوری کانتون زیر رهبری سون یات سن که مورد حمایت کمونیستها است نه ازطریق پارلمانی تشکیل شد و نه ازراه محاصره شهرها ازدهات. سون یات سن بدست افسران ناسیونالیست کودتا کرد. با اینحال در این مرحله کمونیستها باکومیندان همکاری نزدیک داشتند و در این همکاری اندیشه گذار مسالمت آمیز نهفته است؛ این اندیشه که کمونیستها طبقه حکومت کانتون دست به قیام مسلح نخواهند زد، بلکه مبارزه کمونیستها با عناصر انقلابی دکترات نظیر سون یات سن شکل کاملا یکری خواهد داشت و توام با این امید خواهد بود که چین سون یات سن ازراه مسالمت آمیز به سوسیالیسم برسد. چنین گذار مسالمت آمیزی الزامی نیست ولی محتمل است.

در همین دوره جنگ داخلی میان شمال و جنوب بهیچوجه جنگ چریکی وسیعی محاصره شهرها ازدهات نیست. جنگ دارای نظم، متشکل و مجهز، جنگ دو دولت است و قیام مسلح شهرها جزء لاینفک جانب انقلابی آن. اگر کودتای چان کای ـ شی نبود، یعنی اگر حزب کمونیست چین و جناح انقلابی کومیندان بر این نقطه فائق می آمدند، تازه حکومتی که در چین مستقر میشد حکومت دکتر سی نوین مائو نبود و نه راه آن به سوسیالیسم باراهی که چین بعد ها رفت، فرق میداشت.

در مرحله شوراها نیز چنانکه دیدیم، قیام مسلح بهیچوجه ازده آغاز نشد و به شهرنیامد، بلکه ازشهر آغاز شد و این باقیماندگان قیامهای مسلح شهرها وارتش انقلابی بود ند که به دهات عقب نشستند. (وبرخلاف آنچه امروز میگویند عقب نشینی به دهات و تشکیل دسته های چریکی ازتئوریهای مائوئیست، بلکه رهبران دیگر چین وکارشناسان شوروی در ارتش کانتون در اینکار نقش مهمی داشته اند و به توصیه کمینترن کار چریکی را اداره میدادند).

البته انقلاب چین بعد ها مجبور شد مدت طولانی مناطق سرخ روستائی را نگه داشته و به قوای خود را حفظ کرده گسترش دهد و در شرایط مساعد جهانی که پس از پیروزی اتحاد شوروی و قوای متفقین بر فاشیسم هیتلری و میلیتاریسم ژاپون بوجود آمده بود به پیروزی کامل دست یابد.

تجربه انقلاب چین بسیار غنی است. تاریخ آنرا باید مانند تاریخ همه جنبشهای غنی آموخت، اما مثله کردن این تجربه غنی، فراموش کردن همه مراحل واسط و ساختن کاریکاتوری از آخرین مرحله انقلاب و بدتر از آن ادعای اینکه این کاریکاتور حکم عام و قابل اجرا در سرتاسر جهان و یا لااقل در همه کشورهای موسوم به "جهان سوم" است کمترین ارتباطی با شیوه مارکسیستی ـ لنینیستی جمع بندی یک تجربه تاریخی و بکارگرفتن آن ندارد.

و ـ آموزش لنینی وضع انقلابی

یکی از ویژگیهای "جنگ توده ای طولانی"، آنطور که مائوئیستهای ایرانی میگویند، آنست که آغاز آن نیازمند شرایط عینی معینی که در ادبیات مارکسیستی ـ لنینیستی وضع انقلابی نامیده میشود، نیست. با انکار ضرورت این شرایط عینی انتخاب لحظه آغاز انقلاب به امری ذهنی بدل میگردد و چنین مینماید که هرگاه نیروهای انقلابی خود خویشتن را آماده آغاز جنگ توده ای طولانی احساس کنند میتوانند آنرا براه اندازند. موافق نظر مائوئیستهای ایرانی سالهای سال است که در ایران برای آغاز جنگ توده ای شرایط عینی وجود داشته و هم اکنون نیز وجود دارد واگر چنین جنگی براه نیفتاده و تلاشهای پراکنده برای آغاز آن جز زیان حاصلی ببار نیاورده است، گناه آن به گردن گروههای مائوئیست که هوادار چنین جنگی هستند (ولی آغاز آنرا تنها به دیگران توصیه میکنند) نیست، بلکه به گردن حزب توده ایران است که از

نمیتوان انکارکرد که تبلیغات مائوئیستی در این زمینه موفقیت نسبی کسب کرده و گروههائی از جوانان روشنفکر به این اشتباه بزرگ دچارشده اند که بحث ازشرایط عینی و ذهنی انقلاب بحث بی معنائی است شایسته عناصرتسلیم وترسو وپیرمرده. این جوانان، ازآنجاکه صد یقند ومرگ رابرای همسایه نمیخواهند، دست به اقد اماتی میزنند که هم خود رافد ا میکنند وهم انرژی انقلابی بزرگی راهدر داده به جنبش انقلابی بطورجدی زیان میرسانند. لذ اضروری است که آموزش لنینی وضع انقلابی راباتحلیل بیشتری مورد بررسی قرارد هیم.

درجرگه کسانیکه خود راانقلابی مینامند ظاهرا این موضوع دیگر محل اختلاف نیست که تحول جامعه بشری امریست عینی که موافق قانونمندی ویژه خویش و درورای خواست ذهنی افراد جامعه جریان دارد و این تحول عینی همواره درجهت تطابق مناسبات تولیدی بانیازمندی رشد نیروهای مولده سیرمیکند. و آنگاه که مناسبات تولیدی ازشکل تکامل نیروهای مولده به پای بند آنها بدل شوند دوران انقلابهای اجتماعی فرامیرسد.

اماتوافق برسراین مسئله هنوز بمعنای داشتن درک واحد ازاند یشه مارکس ولنین وتعمق درآن نیست. باید این نکته راهم دریافت که انقلا بهای اجتماعی خود بخود پید انمیشود، تحول جامعه طبقاتی از طریق مبارزه طبقاتی انجام میگیرد وانقلا بهابمعنای سیاسی آن عبارتست ازانتقال قدرت حاکمه از دست طبقه میرند به دست طبقه بالند ه و پید ایش عدم تطابق میان مناسبات تولیدی و نیروهای مولده هنوز بمعنای پید ایش شرایطی که انتقال قدرت حاکمه رامقد ورسازد نیست. این عدم تطابق باید درقدرت حاکمه و مناسبات طبقات منعکس شود وشرایط معینی بوجود آورد که انتقال قدرت رابطورعینی مقد ورسازد.

مارکس درآثارخود بارهاروند پخته شد ن و رسید ن چنین شرایطی راکه درآن انجام انقلا ب مقد وراست بررسی کرده، ولی کارتکمیل این بررسی بعهده لنین افتاده است. لنین که در دوران امپریالیسم و انقلا بهای پرولتری مارکسیسم رابطورخلاقی تکامل بخشیده در باره بحرانهای انقلابی و شرایط عینی معینی که بدون فرا هم آمد ن آن انتقال قدرت حاکمه مقد ورنیست آموزش کاملی بد ست داده است. لنین ازآستانه انقلاب ۱۹۰۵ شروع میکند به بررسی عمیق این شرایط عینی وبد رآستانه جنگ اول جهانی و پس از آغاز آن این بررسی راکاملترمیکند تادورههای پس ازانقلاب فوریه و در جریان تدارک مستقیم قیام اکتبر درکارعلی و روزانهٔ مبارزات انقلابی بررسی خود رابه محک تجربه میزند و سرانجام دراثر بزرگ " بیماری کودکی چپ روی درکمونیسم "، " قانون اساسی انقلاب " راتدوین کرده و فرمولبندی کاملی در بیان آن ارائه میدهد.

آموزش لنین چنین است که برای انقلا ب عدم رضایت عمومی شرط لازم است ولی کافی نیست. علاوه برعدم رضایت عموم مردم که واقعاخواستار تغییر بنیادی وضع باشند وجود بن بست در امر اداره کشور لازم است تاطبقه حاکم نتواند ــ بمعنای واقعی کلمه نتواند ــ مانند گذشته حکومت وزمامداری کند. بعبارت دیگر انقلاب یعنی انتقال قدرت حاکمه ازطبقه حاکم به طبقات انقلابی، تنهاد رلحظه ای مقد وراست که یک بحران عمومی همه جامعه راازبالا تا پائین فراگرفته باشد. لنین در ۱۹۱۳ مینویسد:

" تنهاستم، هرقد رهم که شد ید باشد، همیشه وضع انقلابی درکشور بوجود نمی‌آورد و بطورعمده برای انقلاب کافی نیست که پائینی‌هانخواهند مانند گذشته زندگی کنند. برای آن همچنین لازم است که بالائی هانتوانند مانند گذشته فرمانروائی کرده و کشوراداره کنند." (۱)

(۱) مجموعه آثار لنین. جلد ۱۹ صفحه ۱۹۴

چنانکه لنین توضیح میدهد در اینجا به "بحران سیاسی در مقیاس ملی" (۱) نظر دارد، بحرانی که ارکان سازمان دولتی، "فالوده بنای دولت" (۲) را فراگرفته باشد نه جزء و بخشی از حکومت یا اشکوب معینی از بنای آنرا (۳).

لنین بعد ها بارها و بارها به این موضوع مهم برمیگردد و منظور خویش را از این حرف که نه تنها "پائینی ها نخواهند بلکه" بالائی ها هم نتوانند" مانند سابق حکومت کنند تشریح کرده و علائمی را که از روی آنها میتوان وجود وضع انقلابی را دریافت، بیان میدارد. سپس اندیشه لنین نشان میدهد که وی قبل از هرچیز به محتوی وضع انقلابی نظر دارد و توجه میدهد که این محتوی چه بسا در اشکال کاملا متفاوتی بروز میکند. وظیفه نیروهای انقلابی درک درست مسئله و مهارت رهبری انقلابی شناخت درست و استفاده از وضع انقلابی است. از نظر لنین ــ مانند همه مارکسیستهای واقعی ــ محتوی وضع انقلابی عبارتست از بحران سیاسی و اقتصادی، بن بست رژیم حاکم که نتواند وظایفی را که در برابر جامعه قرار گرفته با وسایلی که در اختیار اوست حل کند.

قبل از لنین در آثار مارکس و انگلس و همچنین در اسناد انترناسیونال دوم، که مورد تایید لنین بوده، شرایط عینی لازم برای آغاز انقلاب و یا وضع انقلابی تنها با کلمات بحران سیاسی و نظایر آن بیان شده است. کنگره انترناسیونال دوم منعقده در بال (۱۹۱۲) در اعلامیه ای که منتشر ساخت یاد آور شد که اگر جنگ جهانی آغاز شود "بحران سیاسی و اقتصادی ایجاد خواهد کرد" که باید از آن "برای تسریع سرنگونی سرمایه داری استفاده کرد". لنین در توضیح این اعلامیه میگوید که همین بحران سیاسی و اقتصادی همان وضع انقلابی است که واقعا هم بر اثر جنگ جهانی اول پدید آمد، ولی اپورتونیستهای انترناسیونال دوم حاضر نشدند از آن استفاده کنند (٤).

اگر در نگاه های لنین دقیق شویم متوجه خواهیم شد که وی روی نکته بسیار اساسی و در عین حال بد بهمی انقلاب اجتماعی انگشت گذاشته است و آن اینکه طبقه حاکم را در روزهائی که محکم بر اریکه قدرت نشسته و میتواند کشور را اداره کند و اختیار نیروهای دولتی را بدست دارد نمیتوان بر اند اخت. طبقه حاکم را وقتی میتوان بر اند اخت که این استعداد را از دست بدهد. و از جانب دیگر طبقه حاکمه هرقدر هم که دچار بحران باشد خود بخود نمی افتد. برای اند اختن آن مبارزه و سیعترین توده های خلق لازم است ولذا وقتی میتوان حکومت را بر اند اخت که دچار جنان بحرانی شده باشد که هم بالا و هم پائین را فراگرفته و توده های میلیونی را به فعالیت سیاسی انقلابی کشانده باشد و چنین حالتی در موقع بحرانهای بزرگ که همه کشور و همه ملت را فرا میگیرد بوجود می آید و این حالت است که وضع انقلابی نام دارد و تنها در چنین لحظاتی است که اگر سایر شرایط فراهم باشد میتوان طبقه حاکم را بر اند اخت و انقلاب را بثمر رساند.

لنین سه علامت عده وضع انقلابی را چنین بیان میکند:

"۱ــ عدم امکان برای طبقات حاکم که حاکمیت خود را بلا تغییر نگاهدارند و آن چنان بحرانی در "بالاها" یعنی در سیاست طبقات حاکم، که بتواند شکافی ایجاد کند تا عدم رضایت و خشم طبقات ستمکش در این شکاف فروریزد. برای فرارسیدن انقلاب معمولا کافی نیست که "پائینی ها نخواهند" بلکه بعلاوه لازم است که "بالائی ها نتوانند" مانند سابق زندگی کنند؛ ۲ــ تشدید بیش از حد معمول ــ نیازمندی و فقر طبقات ستمکش؛ ۳ــ و بدلایل فوق افزایش قابل ملاحظه فعالیت توده ها

---

(۱) و (۲) و (۳) لنین. مجموعه آثار، جلد ۱۹ صفحه ۱۹۵

(٤) لنین. مجموعه کامل آثار جلد ۲٦ صفحه ۲۱۷ــ۲۲۰

که در دوران " صلح آمیز" اجازه میدهند آنها را با خیال راحت غارت کنند ، ولی در مواقع توفانی زیر تاثیر محیط بحرانی وهمچنین توسط خود بالائی ها به برآمد مستقل تاریخی جلب میشوند." (۱)

این اندیشه را لنین در اثر درخشان خویش " بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم " بازهم بیشتر بسط داده و " قانون اساسی" انقلاب را ــ که "همه انقلابها " آنرا تایید کرده اند تدوین میکند و میگوید :

" برای انقلاب کافی نیست که توده های استثمارشونده وستمکش به عدم امکان زندگی بشیوه سابق بی ببرند وتغییر آنرا طلب نمایند ، برای انقلاب ضروریست که استثمارگران نتوانند بشیوه سابق زندگی وحکومت کنند. فقط آنگاه که " بالائیها " نظام کهنه رانخواهند و " بالائی ها " نتوانند بشیوه سابق ادامه دهند ، فقط آنهنگام انقلاب میتواند پیروز شود. این حقیقت رابعبارت دیگرمیتوان چنین بیان نمود : انقلاب بدون یك بحران عمومی (که هم استثمارشوندگان وهم استثمارگران را در بر گیرد) غیرممکن است. لذا برای انقلاب اولا باید کوشید تا اکثریت کارگران (یا بهر حال اکثریت کارگران آگاه ، متفکر وازلحاظ سیاسی فعال) کاملا به ضرورت انقلاب پی برند وآماده باشند در راه آن جان خود را فدا کنند ، ثانیا طبقات حاکمه به آنچنان بحران دولتی دچار شده باشند که حتی عقب مانده ترین توده ها را نیز به سیاست جلب نماید (علامت هر انقلاب واقعی آنست که عده نمایندگان قادر به مبارزه سیاسی در بین توده های زحمتکش وستمکش ، که تا آنزمان در بیحالی بسر میبردند ، بسرعت ده برابر و یا حتی صد برابر شود) ودولت را ضعیف سازد وسرنگونی آنرا برای انقلابیون ممکن نماید." (۲)

در جای دیگر همین اثر لنین از بحران طبقات حاکم با جملات زیر یاد میکند:

" تمام آن نیروهای طبقاتی که باماد شمنند بحد کافی سردرگم شده باشند ، بحد کافی بایکدیگر افتاده باشند و بحد کافی خود را در مبارزه ای که از حیطه قدرت آنان خارج است ناتوان نموده باشند." (۳)

بجرات میتوان گفت که بخش بزرگی از اثر لنین ــ " بیماری کودکی " ــ وتوصیه هائی که لنین در این اثر به کمونیستهای جوان میدهد مربوط بآموزش وضع انقلابی است. لنین در این اثر قریب ۲۰ بار به این موضوع برمیگردد وتمام فکر او متوجه آنست که جنبش جوان کمونیستی را از بیماری شتابزدگی وتلاش برای براه انداختن انقلاب قبل ازپیدایش وضع انقلابی برحذر دارد و خواننده را قانع کند که کهنه شدن از نظر تاریخی بمعنای کهنه شدن از نظر سیاسی نیست و " استناد به مقیاس تاریخی ــ جهانی در مورد مسئله سیاست عملی فاحش ترین خطای تئوریك است". (٤)

لنین به جنبش جوان کمونیستی می آموزد که تا وقتی طبقات حاکمه میتوانند مانند سابق حکومت کنند نمیتوان آنها را براند اخت ولذا نباید کودکانه وازروی شوروشوق انرژی انقلابی را هدر داد و به جنبش

---

(۱) لنین • مجموعه کامل آثار ، جلد ۲٦ صفحه ۲۱٦
(۲) لنین • منتخبات • چاپ فارسی جلد دوم قسمت دوم ،صفحه ٤۹٥ــ٤۹٦ (تکیه دو خطی از ماست)
(۳) همان کتاب ، صفحه ٥۰۸
(٤) همان کتاب ، صفحه ٤٥٥

زبان رسانید ومنظورش این نکته میکند که :

" برای مارکسیست جای تردید نیست که بدون وضع انقلابی انقلاب ممکن نیست وتازه هروضع انقلابی هم به انقلاب نمی انجامد ". (۱)

و تاوقتی وضع انقلابی پدید نیامده باید بسه تدارک ارتش سیاسی انقلاب پرداخت وآمادگی دید که وقتی وضع انقلابی پدید آمد ازدست نرود. بنظر لنین کار در این عرصه بسی پرارزشتر ازشرکت در مبارزه مستقیم انقلابی است. لنین میگوید :

" هنگامیکه انقلاب آغازشده و آتش آن دامن گرفته است وانواع اشخاص ازروی احساسات صرف وبرای مدروز وحتی گاهی بخاطرجاه طلبی خود به انقلاب می پیوندند ، انقلابی شدن کارد شواری نیست ... بسی دشوارتر و پرارزشتر است که انسان هنگامی بتواند انقلابی باشد که هنوز شرایطی برای مبارزه مستقیم واشکاروواقعا انقلابی بوجود نیاورد و بتواند ازمنافع انقلاب (بوسیله فعالیت ترویجی ، تبلیغاتی و سازمانی) در موسسات غیرانقلابی واغلب صرفا ارتجاعی ودر شرایط غیرانقلابی دفاع نموده ای که قادر نیست بیدرنگ به لزوم اسلوب انقلابی فعالیت پی ببرد ، دفاع نماید ". (۲)

لنین در تشریح آموزش مربوط به وضع انقلابی همواره یك نکته بسیارمهم رادرنظرداردوآن اینکه شکل بروز بحران درهمه جا و همه وقت یکسان نیست و نباید در تمال آن گشت که هرسه علامتی کـه بعنوان علائم بروز بحران بیان شده همواره بیك نسبت تظاهرکند. چه بسادر یك بحران عمومی سهم بحران اقتصادی ونیازمندیها و فقرتوده های مردم بیشتر و برجسته تر باشدودر بحران دیگری سهم جانب سیاسی وعدم رضایت مردم ازاین یاآن اقدام سیاسی دولت. لنین میگوید :

" انقلاب سوسیالیستی ممکن است نه تنها بخاطر یك اعتصاب بزرگ و یاتظاهرات خیابانی ، یاعصیان گرسنگان یاقیام مسلحانه ویاشورش مستعمراتی ، بلکه از هـر بحران سیاسی نظیر امر دریفوس و یاحادثه تسپرن و یادرارتباط بارفراندم بـرای جدائی یك ملت زیرستم و غیره آغازشود ". (۳)

---

(۱) لنین. مجموعه کامل آثار ، جلد ۲۶ ،صفحه ۲۱۸

(۲) لنین. منتخبات چاپ فارسی . جلد دوم قسمت دوم صفحه ۱۱ ـ ۳۷۵ (تکیه دوخطی ازماست).

(۳) لنین. مجموعه کامل آثار ،جلد ۲۷صفحه ۲۵۵ . منظورازامر دریفوس اشاره به حادثه ایست کـه در سال ۱۸۹۴ در فرانسه رخ داد ودرجریان آن جامعه فرانسه برسرپرونده ساختگی که محافل نظامی برای یکی ازافسران درست کرده بود به دو اردوی مترقی وارتجاعی تقسیم شد . منظورازحادثه تسپرن اشاره به موج خشم واعتراضی است که در سال ۱۹۱۳ فرانسویان الزاس رابخاطراهانتی که یك افسر پروسی به یکی ازاهالی الزاس روا داشته بود فراگرفت.
ما میتوانیم درکشورخود مان نمونه های زیادی ازبحرانهائی که وضع انقلابی پدید آورده اند بیابیم. ازآنجمله است بحرانی که درزمان تحریم تنباکو پدید آمد ولی به انقلاب منجرنشد ؛ بحرانی که در ۱۳۰۵ پدید آمد و "موجب" آن بهم بستن بازرگانان تهران بحکم حاکم تهران علاء الدوله بود که انقلاب مشروطه راآغازکرد ؛ درسالهای جنگ اول جهانی تازمان کودتای سوم اسفند رضاخان هیئت حاکمه

د نباله توضیح درزیرنویس صفحه بعد

در باره زمان پیدایش وضع انقلابی لنین تاکید میکند که نمیتوان گفت کی وچگونه و بنابه چه "موجبی" درکشوری وضع انقلابی پیدا خواهد شد، امامیتوان تردید نداشت که وقتی رژیمی از نظر تاریخی کهنه شده و ضرورت سرنگونی آنرا تاریخ در دستور روز قرار داده است قطعا وضع انقلابی پیش خواهد آمد.

"برای مثال انگلستان را در نظر بگیریم. ما نمیتوانیم بدانیم وهیچکس قادر نیست از پیش تعیین نماید که چه وقت در انگلستان انقلاب واقعی پرولتری شعله ور خواهد شد وچه موجبی بیش از هرچیز توده های بسیار وسیع را، که اکنون در خوابند، بیدار خواهد نمود و برخواهد انگیخت و به مبارزه سوق خواهد داد. بدینجهت ما موظفیم مقدمات کار خود را طوری فراهم سازیم که کاملا حاضر یراق وآماده باشیم... ممکن است آنچه که "شکاف ایجاد خواهد کرد" و یخ ها را درهم خواهد شکست یک بحران پارلمانی باشد؛ ممکن است اینکار را بحران دیگری انجام دهد ناشی از تضاد های علاج ناپذیر سرد رگم مستعمراتی وامپریالیستی که بیش از پیش بنحوی دردناک رویهم انباشته وحاد ترمیگردد؛ ممکن است شق ثالثی پیش آید." (۱)

چنانکه میدانیم جنگهای امپریالیستی نیز موجب پیدایش وضع انقلابی میشود. وضع انقلابی در انقلاب اول روس بدنبال شکست روسیه در جنگ باژاپون ووضع انقلابی در فوریه و سپس اکتبر ۱۹۱۷ در ارتباط با جنگ امپریالیستی جهانی اول بروزکرد. با اینحال لنین در هیچ کجا روی این نکته تکیه نمیکند و در "بیماری کودکی" که در ۱۹۲۰ نوشته با اینکه ۲۰ بار به موضوع وضع انقلابی برمیگردد، در آنچه مربوط به آینده است، تقریبا از جنگ اسم نمیبرد. واین تصادفی نیست.

لنین هرگز انقلاب را با جنگ مربوط نکرده است. این مارکسیست سترگ مسلط به قوانین رشد جامعه عمیقا معتقد بوده است که انقلاب اجتماعی ناگزیر وطبعا پیدایش وضع انقلابی نیز ناگزیر است و بهیچوجه نباید در فکر تلقیح مصنوعی وضع انقلابی و بطریق اولی در امید جنگ امپریالیستی برای پیدایش آن بود. وضع انقلابی، چنانکه لنین تاکید میکند، ممکن است از هر بحران سیاسی و گاه از حوادث در ظاهر بسیار کوچک فرا روید و "بهانه هائی" جزئی سبب شود که بحران نهفته در عمق جامعه بجوشد و بیرون زند. این تاکید لنین بویژه در جهان امروز که در آن بعلت شرایط عینی تاریخی امکان چرخش سریع حوادث وفرا روئیدن یک بحران سیاسی بزرگ از حوادث بظاهر کوچک بیشتر است اهمیت خاصی برای حزب طبقه کارگر کسب میکند.

دنباله توضیح از صفحه قبل:

ایران دچار بحران مزمن دائمی بود ودر آن قیام جنگل وقیام خیابانی و پسیان بوقوع پیوست؛ پس از سوم شهریور دستگاه حکومتی نیمه فئودالی ایران دچار بحرانهای مزمن بود که براثر آنها حکومت های آذربایجان وکردستان تشکیل شد؛ در جنبش ملی شدن نفت ایران در اواخر سال ۱۳۲۹ بحران وضع انقلابی ایجاد کرد که باروی کار آمدن مصدق بیک معنا از میان رفت و بمعنای دیگر عمیقتر شد وشرایط را برای رادیکالتر شدن حکومت مصدق وطرد استبداد سلطنتی فراهم آورد؛ در همین سالها روزهای سی تیر ۱۳۳۱ را داشتیم که نمونه برجسته ای از وضع انقلابی بود؛ بحران سال ۱۳۳۹ـ۱۳۴۰ را نیز میتوان آستانه وضع انقلابی نامید که متاسفانه بعلت عدم آمادگی نیروهای انقلابی عمیق نشد واز آن "انقلاب سفید" بیرون آمد.

(۱) لنین. منتخبات بزبان فارسی. جلد دوم قسمت دوم صفحه ۵۱۲

آموزش وضع انقلابی جهانشمول است و بهیچوجه به شکل معینی از انقلاب و یا به کشور معین و زمان معین محدود نمیشود. وقتی ما از شکل مسالمت آمیز انقلاب نیز سخن میگوئیم تردید نداریم که درست برای چنین انقلابی، وجود وضع انقلابی حتماً ضروریست. شکل مسالمت آمیز تنها وقتی میتواند مطرح باشد و پیروز شود که هیئت حاکمه قدرت واقعی برای مقاومت در اختیارندا شته باشد. و توده مردم آنچنان در فعالیت بوده و به عرصه سیاست کشانده شده باشند که نیروی کاملا متلاشی بوجود آورند.

در زمان ما شرایط عینی استقرار سوسیالیسم در همه کشورهای دنیا فراهم است. سرمایه داری مدتهاست از نظر تاریخی کهنه شده و مدتهاست که وجود آن مانع تکامل سریع جوامع بشری است. در زمان ما پیشرفت رسیدن و پخته شدن شرایط استقرار سوسیالیسم در مقیاس بین المللی ــ این امکان بوجود آمده است که حتی آن کشورهائی هم که هنوز در مراحل ماقبل سرمایه داری هستند، سرمایه داری را دور بزنند و به سوسیالیسم برسند.

با اینحال انقلاب سوسیالیستی در سرتاسر گیتی یکباره در نمیگیرد و در نخواهد گرفت چراکه در هر کشور جداگانه ای باید شرایط معین و وضع انقلابی بوجود آید و بعلاوه نیروهای انقلابی آن کشور آماده باشند تا بتوانند از آن استفاده کنند.

مائوئیستها آموزش لنینی وضع انقلابی را قبول ندارند و معتقدند که "رویزیونیستهای معاصر" این حرفها را ساخته اند تا جلو انقلاب را در کشورهای مختلف و بویژه در "جهان سوم" بگیرند. مائوئیستها برای این ادعای خویش بسته به شرایط روز و نیازمند بهای فریب توده ها "دلایل" گوناگونی می‌آورند و از طرق مختلفی وارد میشوند. مثلا چوئن لای در جریان سفر خویش به کشورهای افریقائی در سال ۱۹۶۳ــ ۱۹۶۴ میگفت که در قاره افریقا "وضع انقلابی بسیار مساعدی" وجود دارد (۱). وی با این جملات در ظاهر ضرورت وضع انقلابی را میپذیرفت تا علنا با تئوری مارکسیستی ــ لنینیستی در نیفتاده باشد. اما با ادعای اینکه در آن واحد در یک قاره مرکب از ده ها کشور با شرایط متفاوت وضع انقلابی مساعد وجود دارد عملا آنرا رد میکرد.

مائوئیست های ایرانی کار خود را آسان کرده اند. آنها معتقدند که "حزب توده ایران برای آن بزرگترین وضع انقلابی تکیه میکند که مردم را از مبارزه انقلابی منصرف سازد." (۲)

گروه "توفان" که همواره در نبال پناهگاهی در لای درزها میگردد تا با اگر و اما خود را از معرکه نجات دهد اخیراً در مورد وضع انقلابی نیز به "کشف" عظیمی دست یافته است و آن اینکه وضع انقلابی هم بسرد و نوع است: "یکی بمفهوم لنینی" آن را که گویا مربوط است تنها و تنها به قیام مسلحانه (که از نظر "توفان" نشدنی است) و دیگری بمفهومی که گویا از تجربه انقلاب چین حاصل شده و مربوط به جنگ توده ای طولانی است (و این جنگ بنظر "توفان" تنها راه انقلاب ایران است). و از عجایب روزگار اینکه این دو نوع وضع انقلابی از نظر معنا و محتوی بطور کامل در نقطه مقابل هم قرار دارند. یعنی اگر لنین میگوید و تاکید میکند که عدم رضایت توده ها کافی نیست و وضع انقلابی قبل از هر چیز بمعنای بحران عمومی است که حکومت را در برگیرد "توفان" مدعی است که "وضع انقلابی" بمعنای چینی آن درست عکس معنای لنینی است و عدم رضایت را کافی میداند. وقتی به "توفان" تذکر میدهند که حتی تجربه چین نیز غیر از اینست و در آنجا هم بدون وضع انقلابی بمعنا و مفهومی که لنین میگوید ــ و تنها بمعنای ممکن این اصطلاح جا افتاده سیاسی است ــ آغاز قیامهای مسلح و تبدیل آنها به جنگ انقلابی و حتی حفظ مناطق سرخ مدتها دوام نیاورد و این حقیقتی است که خود مائوئیز بدان اعتراف دارد جواب میدهد:

---

(۱) "مائوئیسم خطری برای افریقا" نوشته دیچ "انتشارات روابط بین المللی" مسکو ۱۹۷۲. روسی. صفحه ۱۰۸

(۲) چند سفسطه رویزیونیستی. نشریه گروه "توفان" صفحه ۲۰

" مقصود رفیق مائو از وضع انقلابی بحران عمومی سیاسی در سراسر کشور که هم استثمار کنندگان وهم استثمارشوندگان را در برگیرد نیست." (۱)

" توفان " مدعی است که " یك نگاه سرسری " به سخنان رفیق مائو مطلب فوق را برای " هر خواننده ای " روشن خواهد کرد (۲) . قبل از هرچیز یاد آوری کنیم که مائوتسه دون آنطورهم که " توفان " ادعا میکند پیاده نیست که یك اصطلاح جاافتاده و شناخته شده مارکسیستی را بمعنائی ضد آنچه دارد بکار برد تاجائیکه هرخواننده ای بانگاه سرسری بتواند به نادرستی آن پی برد. برعکس، نقائص نوشته های مائو را تنها باد قت میتوان دریافت و تنها باد قت میتوان به سفسطه های وی پی برد . اما در مورد یاد شده ، چنانکه در بحث از تجربه چین خواهیم دید ، مائو اصطلاح وضع انقلابی را درست بجای خود بکار میبرد وتاکید میکند که در چین ــ در زمان آغاز قیامهای مسلح وجنگ انقلابی وتشکیل مناطق سرخ وضع انقلابی وجود داشته است.

واما قبل از بررسی تجربه چین جاد ارد که در باره شیوه ای که گروه " توفان " برای فریب جوانان ونجات خویش ازمعرکه بکارمیبرد چند کلمه ای صحبت کنیم. شیوه " توفان " چه در اینمورد وچه در موارد دیگر ، عدم صداقت و پیچ وخم دانسته است. در نوشته های این گروه بد شواری میتوان جمله ای یافت که درست یانادرست از روی صداقت نوشته شده و بیان اعتقاد باطنی نویسنده باشد . اغلب نوشته های گروه " توفان " حاکی ازآنست که نویسندگانش میدانند که حقیقت غیرازآنست که مینویسند. در مورد وضع انقلابی نیز گروه " توفان " فهمیده است که نمیتوان صاف وساده ادعاکرد که چنین مقوله ای در مارکسیسم وجود ندارد ، ولی درعین حال میداند که نباید نظرحزب توده ایران راپذیرد ولذ اباعلم واطلاع به این صرافت میافتد که برای یك تعبیرواصطلاح جاافتاده سیاسی که میتوان معنای آنرا در هرکتاب معمولی مارکسیستی یافت وخواند ــ معنائی ازخودش اختراع کند که درست نقطه مقابل معنای اصلی باشد وآنوقت بسادگی اعلام کند که من ضرورت وضع انقلابی را برای آغازانقلاب قبول دارم منتها بمعنا ومفهومی که خودم برای آن اختراع کرده ام. " توفان " باایجاد دومعنای متناقض برای وضع انقلابی زمینه ای میسازد تا ازیکسو بگوید : " بنده که عرض کردم حتی برای جنگ توده ای طولانی نیز وضع انقلابی لازم است" و از سوی دیگر ادعاکند که مقصود من ازوضع انقلابی چیزی است غیرازآنکه در همه فرهنگهای مارکسیستی میتوان یافت. " توفان " باایجاد یك زبان جدید سیاسی شرایطی فراهم میکند که هرگاه قصد لجن مال کردن حزب توده ایران را دارد تاکید کند که هم اکنون همه شرایط عینی و وضع انقلابی لازم برای آغازجنگ توده ای " درکشورمابوضوح بچشم میخورد وآتش انقلاب رامیتواند در بین توده هاشعله ورسازد " (۳) وگویا این حزب توده است که جلو شعله ورشدن این جنگ راگرفته است. واماآنگاه که نوبت خود " توفان " میرسد که دست بکارشود وآنچه راکه به دیگران پیشنهاد میکند خود آغازنماید رندانه موعظه کند که :

" درکارانقلابی باید ازشتابزدگی احترازجست و برای نازاندن انقلاب به اقدامات ناسنجیده ونافرجام دست نزد ." (٤)

و وقتی که درکارناسزاگوئی به حزب توده ایران است ادعاکند که هم اکنون " عدم رضایت شدید توده مردم بویژه دهقانان وآمادگی آنان برای مبارزه تاپای جان (٥) وجود دارد وآنگاه که نوبت خود " توفان " است

---

(۱) چند سفسطه رویزیونیستی ، نشریه " توفان " صفحه ۲۱
(۲) همانجا
(۳) همان جزوه ، صفحه ۳۰
(٤) " توفان " شماره ۵۸ سال ۱۳۵۱
(٥) چند سفسطه رویزیونیستی ، صفحه ۳۰

iran-archive.com

باسرافکندگی یادآوری کند که جنگ توده ای کدام است، این فرمایشات چیست حتی "کار در میان دهقانان باوضع کنونی کارآسانی نیست". (۱)

توجه میفرمائید، برای خود آقای "توفان" که میخواهد مرکزثقل کارخود را در ده قرار دهد حتی کارکردن عادی سیاسی درمیان دهقانان کارساده ای نیست تاچه رسد به جنگ انقلابی. براستی که فقط از "توفان" گذشتگان بازارسیاست میتوانند چنین بنویسند واز بازشدن مشت خود نهراسند.

آقای محترم! حزب توده ایران که ازشتابزدگی سخن میگوید واحترازازآنرابه نیروهای انقلابی توصیه میکند ازاین کلمه معنای کاملا روشن و باحدود وثغورکاملامشخصی رادرنظردارد که میتوان درهر اثرمارکسیستی ـ لنینیستی کم و بیش جدی و بهر زبانی آنرایافت و خواند. حزب توده ایران میگوید که قبل از پیدایش وضع انقلابی درکشوردست زدن به اقداماتی برای براندا ختن رژیم شتابزدگی است، هدر دادن انرژیهای انقلابی و زیان رساندن به نهضت است. برخلاف آنچه شما ادعامیکنید تکیه بر آموزش وضع انقلابی ممانعت ازمبارزه انقلابی نیست، آموختن علم پیروزی است، سوق جنبش است در جاده صحیح تانیروهای انقلابی بقول لنین کاملا حاضر یراق و آماده باشند.

درکشورمامقدمات یك بحران عمومی فراهم میشود وخطری که نیروهای انقلابی راتهدید میکند این نیست که وضع انقلابی فرانرسد، بلکه اینست که این نیروها "کاملاحاضریراق" و "آماده" نباشند واین وضع انقلابی هم بایك شبه انقلاب سفید بگذرد. حزب توده ایران میگوید که درزمان حاضر باید همه قوارا صرف تدارك ارتش سیاسی انقلاب کرد. باید باکارترویجی، تبلیغی وسازمانی مردم راآماده نمود که در لحظه بحران، که بویژه درشرایط کنونی جهانی میتواند باسرعت فرارسد، بتوانند حداکثر بهره را بگیرند، رژیمی راکه خلاف منافع آنهاست براندازند وحکومتی ملی ودمکراتیك روی کارآورند.

آقای "توفان"! ماتوده ای هاعدم توجه به این وظایف و پرداختن به اقدامات فردی، برآمدهای جداازمردم، و بطریق اولی برآمدهای مسلحانه قبل ازموقع را شتابزدگی مینامیم ومعتقدیم که این اقدامات، هرقدرهم که ازروی صداقت وتوام با بزرگترین فداکاریهاباشد، زیان بخش است، چراکه مانع ازتدارك نیروهای انقلاب، مانع از تجهیزومتشکل ساختن مردم میشود ونیروهارا هدر میدهد و منحرف میکند. شماچه میگوئید؟ منظور شمااز "شتابزدگی" از "تازندان انقلاب" از "اقدامات ناسنجیده" چیست؟ شماکه در برنامه سازمان خود شکل مسلحانه مبارزه رادرحال حاضر "شکل عمده مبارزه توده های خلق" معرفی کرده و "وظیفه مبرم وفوری" خود راسازمان دادن "جنبش انقلابی مسلح دهقانان" (۲) اعلام میکنید، شماکه هم اکنون شرایط لازم رابرای آغاز جنگ توده ای فراهم میدانید، شما آقای "توفان"! اگر برای حرف خود سرسوزنی اعتبار قائلید چه معنائی از شتابزدگی و اقدامات ناسنجیده اراده میکنید؟ شاید قصد دارید برای این کلمات هم معانی جدیدی اختراع کنید؟

در پایان بحث ازوضع انقلابی بجاست که یه تجربه چین نیز نظری بیاندازیم ونشان دهیم که برخلاف ادعای مائوئیستهای ایرانی جنگ انقلابی چین نیز به این دلیل پاگرفت که درآن کشور وضع انقلابی بمعنای بحرانی که طبقه حاکمه رافراگیرد بوجود آمد وسالها بافرازونشیب به انواع اشکال ادامه یافت. بجای رد این واقعیت باید آنرادید، ازتجربه چین آموخت ونتیجه گرفت.

حقیقت اینست که کودتای جان کای شی موفقیت کامل حاصل نکرد و وی هرگزنتوانست قدرت حکومت مرکزی رابرسرتاسرچین بسط دهد. این کودتا بامقاومت نیروهای انقلابی و بخش قابل ملاحظه ای ازحزب حاکم "گومیندان" روبروشد وازسوی دیگربامقاومت گروههای گوناگون نظامیان چین و

---

(۱) "توفان" شماره ۵۸، سال سوم

(۲) دوسال توفان. "وظایف مبرم وفوری مارکسیست ـ لنینیست های ایران" نشریه "توفان"

وقشود الهای محلی. بعلاوه جان کسای ــ شی نتوانست پشتیبانی همه دولتهای امپریالیستی را جلب کند و در شرایطی که امپریالیستها بسوی بحران بزرگ اقتصادی میرفتند وتناقضات آنها هر روز تشدید میشد، اختلاف نظر و مبارزه گروههای سیاسی در درون حکومت جان کان ــ شی نیز بینهایت شدید و فرساینده بود. براثر این عوامل کشور بپهناور چین عملا تقسیم شد و حالت خاصی بوجود آمد که وقتی حکومت مرکزی در منطقه ای تسلط میبافت در منطقه دیگر نفوذ حکومت به حد اقل میرسید و وقتی در ناحیه ای سلطه ارتجاع کامل بود در ناحیه دیگر تازه وضع انقلابی پدید می آمد ومردم بحرکت آمده و آماده قیام میشدند. سلطه مناسبات پوسیده فئودالی نیز بنوبه خویش عامل مهم گسیختگی مناطق مختلف کشور از یکدیگر بود. به این ترتیب از زمان کودتای چیانگ کای ــ شی تا برقراری حکومت توده ای در چین هرگز بحران در آن کشور از میان نرفت ــ اگرچه تغییر شکل یافت و شدید تر یا ضعیف تر شد.

هم مائوتسه دون و هم همه مورخین چینی تاکنون مسئله را درست بهمین طرز بیان کرده اند. آثار مائو در سالهای ۱۹۲۸ــ۱۹۲۹ بطور عمده متوجه اثبات این حقیقت است که حکومت چین دچار بحران است و نمیتواند سلطه خویش را برسرتاسر کشور گسترانده و به این دلیل مناطق سرخ میتوانند بوجود آیند و رشد کنند. وی وضع موجود در چین را باصراحت تمام وضع انقلابی میداند ومینویسد:

" درصورت بسط وضع انقلابی در سراسر کشور امکان بقای طولانی مناطق سرخ کوچك ایجاد تردید نمیکند. اگر وضع انقلابی در سراسر کشور بسط نیابد و برعکس دوران نسبتا طولانی رکود فرارسد در اینصورت بقای طولانی بخشهای کوچك سرخ غیرممکن خواهد بود." (۱)

برخلاف ادعای " توفان " که میگوید " بایك نگاه سرسری میتوان دریافت که مقصود رفیق مائو" وضع انقلابی بمعنای لنینی آن نیست، باید بگوئیم که مائو این اصطلاح را کاملا بجا بکار برده و مقصود او نیز معنای واحدی بوده است که هرآشنائی به مفاهیم مارکسیستی از آن اراده میکند. مائو این کلمه را درست وقتی بکار برده است که موضوع وجود یا عدم وضع انقلابی و بدنبال آن امکان یا عدم امکان ادامه امکان مبارزه مسلحانه در حزب مطرح بوده است.

مائو در سایر آثار این زمان خود نیز به وجود بحران در کشور تکیه میکند وآنرا دلیل امکان ادامه مبارزه میداند. اثر " مبارزه در کوهستان جین گان " که در شرایط سخت برای جنبش انقلابی چین نوشته شده با این جملات آغاز میشود:

" تاوقتیکه نفاق و جنگ در این ارد و (ارد وی طبقات حاکم) ادامه یابد، مناطق منتزعی که بدست نیروهای مسلح کارگران و دهقانان ساخته شده اند میتوانند به موجودیت خود ادامه دهند و تکامل یابند." (۲)

در اثر دیگر در همین زمان مائو میگوید:

" چین کشور نیمه مستعمره ایست که بخاطر آن بسیاری از دولتهای امپریالیستی با هم درنبرد ند ... وقتی این مطلب را بفهمیم روشن میشود که:

۱) چرا از میان همه کشورهای دنیا تنها در چین این پدیده غیرعادی بچشم میخورد که در ارد وی طبقات حاکم نفاق و دشمنی طولانی وجود دارد وچرا این نفاق روز بروز

---

(۱) نقل از مجله " دنیا " شماره ٤، سال نهم، صفحه ۱۹

(۲) مائو. منتخبات، چاپ پکن ۱۹٦۷، بزبان روسی، جلد اول، صفحه ۸۵ (تکیه از ماست).

تشد ید شد ه وگسترش می یابد وچراد رچین بهیچوجه استقرارقدرت حاکمه واحد ممکن نمیشود .

۲) مسئله د هقانی روشن میشود و بنابراین میتوان فهمید که چراد رحال حاضرقیام د ر د ه چین مقیاس عظیمی یافته وسرتاسرکشوررافراگرفته است" (۱)

د راینجافکراساسی مائوروشن است. وی به بحران موجود د رد رون طبقات حاکم وامرقد رت حاکمه وجنبش مرد م نظرد ارد (اگرچه د راینمورد جنبش د هقانی راطلق میکند) . مائو د رعین حال شکل ویژه ومزمن بروز این بحران راکه تقسیم کشور به چند منطقه مجزاو باحکومتهای مجزاست نشان میدهد و غیر عادی بود ن این حالت راتاکید میکند .

نه تنهاد رآثارمائو ، بلکه د رتمام کتابهای تاریخ حزب کمونیست چین که تحت نظرمقامات مرکزی حزب منتشرشد ه ، علت امکان قیامهای مسلح پس ازکود تای چان کای شی وامکان عقب نشینی بسه د هات ، تشکیل مناطق سرخ وحفظ این مناطق راباوجود بحران د رطبقه حاکمه توضیح میدهند . یکی ازکتابهای تاریخ حزب کمونیست چین که مورخ چینی مائو- چو- خوان نوشته وضع چین راد رسالهای ۱۹۲۷ــ ۱۹۲۸ چنین توصیف میکند :

" خشونت، تکیه به سرنیزه تنهایك جانب سلطه ضد انقلاب بود. خصوصیت د یگرو غیر قابل علاج این سلطه عبارت بود ازضعف ... پس ازسال ۱۹۲۸ گویند ان فقط بطوراسمی کشوررامتحد میکرد ، ولی د رواقع چین د رحالت چند پارچگی بسرمیبرد. حتی د رد اخل گویند ان هم چند پن گروه بود ... که توی سرهم میزد ند ... امن وضع نمیتوانست اساس سلطه ضد انقلاب رامتزلزل نسازد " (۲)

چنین است اوضاع واقعی چین د رسال ۱۹۲۷ــ ۱۹۲۸ وقتیکه مناطق سرخ بوجود می آمد. وتازه ایجاد این مناطق سرخ آغاز قیام بمعنای مستقیم کلمه نبود ، بلکه اد امه مبارزه مسلحانه ای بودکه از مد تها پیش جریان د اشت. مرحله نوینی از آن و ابتد امرحله د فاعی آن بود تاقوای مسلح انقلاب حفظ شود و سپس گسترش یابد. و اینکارهم مقد ورنشد مگرد رشرایط غیرعاد ی ، د رشرایط بحرانی وقتیکه اساس سلطه ضد انقلاب متزلزل شد ه بود وهرجاکه نهروهای انقلابی این وضع راد رنظرنگرفتند به جنبش زیان رساند ند .

چه میشود کرد اگرمائوئیستهای ایرانی (ونه فقط ایرانی) حتی تجربه انقلاب چین ونوشته های مائو راهم ــ اگر باتمایلات امروزشان تطبیق نکند ــ تحریف میکنند .

ز ــ انقلاب مصنوعی علیه انقلاب واقعی

انقلاب " د مکراسی نوین " ــ باشکل وهیئت وخصوصیاتی که مائوئیستها امروز به آن نسبت میدهند

---

(۱) مائو. منتخبات ، صفحه ۱٤٤ (تکیه ازماست) . این اثرمائوازطرف اد اره نشریات بزبانهای خارجی پکن بفارسی ترجمه وتحت عنوان" ازجرقه حریق برمیخیزد "بصورت جزوه ای منتشرشد ه است. د راین ترجمه بجای "نفاق وضد شمنی طولانی د رارد وی طبقات حاکم" عبارت "جنگ د اخلی د رمیان طبقات حاکم" نوشته شد ه و بجای " قد رت حاکمه واحد" عبارت " قد رت واحد سیاسی" آمد ه است. ایـن اختلاف ترجمه ازعد م د قت اد اره نشریات پکن (که هرد وترجمه روسی وفارسی ازآن آنست) حکایت میکند ، ولی د رموضوع مورد بحث ماکه عبارت از وجود بحران د رحکومت است تغییری نمید هد . هـر د وترجمه بروجود ایـن بحران د لالت د ارد .

(۲) مائو ــ چو ــ خوان. تاریخ مختصرحزب کمونیست چین ،ترجمه روسی ، مسکو ۱۹۵۸ ،صفحه ۷۵

انقلابی است مجازی ومصنوعی که در هیچ کشوری وجود ندا شته ودر هیچ کشوری هم وجود نخواهد داشت. خود مائوئیستها هم آنرا میدانند و بهمین جوجه این "انقلاب" راجدی نمیگیرند و برای آغاز آن که آغـــاز نشدنی است ، کاری انجام نمیدهند. مائوئیستهای ایرانی که در هقانان رانیروی عمده انقلاب معـــرفی میکنند حتی برنامه ارضی ندارند. فئود الیسم (یانیمه فئود الیسم) آنطورکه مائوئیستها مدعیند در ایران وجود ندارد. این دشمن واقعی نیست مجازی است، شبح است. سلطه مستعمراتی (یـــــانیمه مستعمراتی) هم به آن شکل که مائوئیستها میگویند در ایران وجود ندارد. امپریالیسم مدتهاســت در ایران شیوه های نواستعماری رابکارگرفته و مبارزه مردم ایران علیه این شیوه های نواستعماری واردد چنان مرحله ای شده است که مفهوم کهنه " نیمه مستعمره" تنهابه منحرف کردن افکار ونجـــات نـو استعمارکمک میکند. " نیمه مستعمره" هم یك دشمن واقعی نیست، مجازیست ، شبح است.

انقلاب " دمکراسی نوین" و" جنگ توده ای طولانی " ،که بنابه ادعای مائوئیستها تنهانسخه مبارزه وانقلاب درهرکشورنیمه فئود ال ونیمه مستعمره است ، انقلابی است علیه اشباح ونمیتواند تجسم واقعی ومادی پیدا کند. این انقلابی است مجازی و چنانکه گفتیم خود مائوئیستهانیز بدان واقفند ولذا در کارتبلیغاتی خویش نیز نه بافئود الیسم کاری دارند و نه بااستعمار،وجنگ توده ای هم تنهایك شعـــار توخالی است برای برگردان پاورقی روزنامه هائی که همه مطالب آنهاعملا ضد انقلابی است.

شاید سئوال شود که در اینصورت " تئوری انقلاب دمکراسی نوین" وشعار" جنگ توده ای"بچه دردی میخورد. درجواب باید بگوئیم که این تئوری واین شعاروظیفه ای دوگانه دارند :

اولا ــ دستاویزی هستند برای حمله مداوم وایراد تهمت وافتراولجن مالی جنبش جهانـــــی کمونیستی وکارگری .

ثانیا ــ دستاویز وجان پناهی هستند برای اینکه مائوئیسم درظرف انقلابی دوآتشه بماند ودرعمل روش ضد انقلابی خود رادرمقیاس بین المللی تعقیب کند .

وقتی مائوئیستها میگویند هم اکنون شرایط عینی انقلاب فراهم است ، درشهرنمیتوان قیام کرد ،اما میتوان باجند قبضه تفنگ به ده رفت، وضع انقلابی هم لازم نیست، حتی درموارد ی حمایت مردم وفعال بودن سیاسی آنهانیز ضرورت ندارد ، روی سخنشان باخود شان نیست باجنبش جهانی کمونیستـــی و کارگری وباحزب توده ایران است وگرنه هیچکس جلو آقایان رانگرفته است که تفنگشان رابردارند وهرجا میخواهند بروند. امانمیروند و نخواهند هم رفت. هدف آنهافریب جوانان ساده دل روشنفکراست تـــا درآنها ایجاد انتظارکنند وچنین بنمایند که هم اکنون میتوان همه اینکارهارا کرد وباید هم کرد ، ولی حزب توده ایران وجنبش جهانی کمونیستی وکارگری بدلیل سازش باامپریالیسم و شاه و غیره و غیره حاضر بـــه انجام آنهانیستند. این اولمین " فایده " و محل مصرف انقلاب مائوئی است.

دومین " فایده " و محل مصرف این انقلاب مصنوعی ایجاد یك موضع فرضی ظاهرا انقلابی اســت برای اینکه ازاین موضع همه انقلابیهای واقعی و سپرنکامل انقلاب جهانی درمجموع خویش زیرآتش گرفته شود. برخی ازمالکین حریص ایران که بابت عوارض و سیورسات تخم مرغ از دهقانان میگرفتند حلقـــه ای داشتند که معیارسنجش آنهابود . تخم مرغ های کوچك که ازحلقه رد میشد ند ازجانب مالك پذیرفتـــه نبود. انقلاب " دمکراسی نوین مائوئی" و " جنگ توده ای طولانی" چنین حلقه اختراعی است کـــه مائوئیسم جنبشهای واقعی وانقلابی جهان رابا آن می سنجد وبکی پس ازدیگری رد میکند وکنارمیگـــذارد. یك جاجنگ طولانی نبوده ، جای دیگراصلاجنگی پیش نیامده ، جائی راه رشد غیرسرمایه داری مطرح است وجای دیگر شیوه های معینی برای طرد نفوذ امپریالیسم اتخاذ شده که هیچیك درقالب تنگ و من درآوردی انقلاب مائوئی نمیگنجد ومائوئیست " حق دارد " معیارخود راباساس ارزیابی قرارد هـــد.

جنبش ضد امپریالیستی کشورهای عربی را تخطئه کند ، جمهوری عراق را دست نشانده بنامد ، سوریه و مصر را جز در مورد اخراج کارشناسان شوروی تایید نکند ، ناصر را سرهنگ آشفته فکر معرفی کند ، نهرو را مرتجع و هندوستان را متجاوز بشناسد و تشکیل بنگلادش را ضد انقلاب بنامد ، تشکیل جمهوری افغانستان را گامی به عقب بداند و جنبش انقلابی پرشکوه شیلی را با پایان حماسه آفرینش حتی شایسته همدردی نشمارد ... خلاصه صریح و آشکار در برابر روند انقلاب جهانی بایستد ، ولی با اینحال خود را جوهر انقلاب اعلام کند چراکه او اگرچه دشمن همه انقلابهای واقعی است جان پناهی بنام " انقلاب دمکراسی نوین " دارد و بمعنای هواداری از این انقلاب مصنوعی ، "انقلابی" است.

گروه مائوئیستی " سازمان انقلابی " در بنگلادش چیزی جز ضد انقلاب نمی بیند و در خاورمیانه نیز تنها برخی از گروههای تروریستی را که خود را به جنبش فلسطین بسته اند و به آن زیان میرسانند انقلابی میداند و سیر انقلاب را در عراق بعنوان نمونه ای از " عملیات مشترک ضد انقلابی "امپریالیستها"، "رویزیونیستها " و " سوسیال امپریالیستها " معرفی میکند و نتیجه میگیرد :

" همانطورکه ضد انقلاب مشترکا در تمام جبهه های سیاسی ، اقتصادی و نظامی عمل میکند باید جبهه واحدی از انقلابیون || خاورمیانه علیه دشمنان مشترکشان ترتیب داده شود و بعلت اینکه ضد انقلاب مسلح است و از طریق سلاحهای خود برای خفه کردن نهضتهای آزادیبخش استفاده میکند جبهه انقلاب نیز باید دست به سلاح ببرد و از طریق انقلاب قهرآمیز راه پیروزی خود را باز کند." (۱)

گروه " توفان " این فکر را تایید میکند و ضمن آنکه با تمام جنبشهای واقعی انقلابی جهان مخالف است برنامه سازمان خویش را بر این اصل استوار کرده است که " قهر ضد انقلابی " " رویزیونیستها " را با " قهر انقلابی " درهم شکند (۲) . از قرار معلوم ما " رویزیونیستها " آنقدرها هم که آقایان مائوئیست ها میگفتند "مسالمت جو" نیستیم ، قهر داریم منتها قهر ضد انقلابی || و اینک آقایان مائوئیستها میخواهند با اسلحه این قهر را بشکنند || چنین است محل مصرف واقعی اسلحه های مائوئی که چپ و راست برخ میکشند. چنین است انقلاب مسلحانه مائوئی . در هر کشور جهان که احیانا از جانب گروههای مائوئی دست به اسلحه برده شده این اسلحه هرگز بسوی امپریالیسم و ارتجاع متوجه نبوده است. قربانی توطئه ها و خرابکاریهای مائوئیستی همواره رژیمهائی قرار گرفته اند که کم یا بیش روش مترقی داشته اند.

گروههای پراکنده مائوئیستی در کشورهای در حال رشد تا جائیکه در قوه دارند اندیشه عمیقا ضد انقلابی منعکس در سطور فوق را عملی میسازند و بجای کمک به پیشرفت و هدایت جنبش بسوی قطعیت و عمق هرچه بیشتر در واقع شعار برانداختن حکومتهای مترقی را مطرح میسازند و خواستار سرنگونی رژیمهای ضد امپریالیستی از طریق " انقلاب قهرآمیز " اند. در هند ، برمه ، سیلان ، بنگلادش و برخی کشورهای عربی نمونه های آشکاری از این تلاش برای " انقلاب قهرآمیز " ضد انقلابی دیده شده است.

آقای نویسنده " انقلاب زمان ما " که در این مسئله نیز مانند مسئله جنگ و صلح و دشمنی با اردوگاه سوسیالیسم با مائوئیسم فصل مشترک یافته است در باره حکومتهای مترقی کشورهای در حال رشد که امید پیشرفت آنها هست و جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و اتحاد شوروی برای چنین پیشرفتی به آنها کمک میکنند ، با جملات زیر اظهار نظر میکند :

" رژیمهائی مانند مصر ، سوریه ، تانزانی و عراق همه اینها از بارهای ضد امپریا-

---

(۱) نشریه توده از " سازمان انقلابی " شماره ۱۶ صفحه ۲۰

(۲) دو سال توفان. برنامه سازمان توفان. " وظایف فوری و مبرم مارکسیست ـ لنینیست های ایران "

لیستی برخورد ارند. امـا بخاطرترکیب اجتماعی و " بی‌طرفی " خود یارای مقابله بـا تهاجم امپریالیستی‌راند ارند. این رژیمهـا باید نابود شوند. ادامه وجود آنهـا بـرای جنبشهای انقلابی‌است. این رژیمهاچه پاپشتیبانی شوروی و چه بدون آن قادر بـه حل‌تضاد های درونی اجتماعات ماوطرد امپریالیسم برای همیشه نیستند. ولذ انابودی آنهـاباید درراس برنامه نیروهای انقلابی قرارگیرد." (۱)

سخن کوتاه ! آقایان محترم ! آدرس راعوضی‌گرفته اید. برای رسیدن به این هد فهـانه به انقلابیون بلکه باید به " سیا " مراجعه فرمائید.

ح ـ حزب توده ایران و راه انقلاب ایران

بحث تفصیلی در باره نظرحزب توده ایران درجزوه حاضرنمگنجد. امابرای‌اینکه بررسی نظریـه مائوئیستی راه انقلاب همه جانبه بوده و بابحث مشخص پایان یابد جاد ارد که نظرحزب توده ایران را بطورخلاصه یاد آوری کنیم.

حزب توده ایران معتقد است که درحال حاضر کاری که ازنظرتعیین راه انقلاب آینده ایـران میتوان کرد وباید کرد پذیرش تنوع اشکال انقلاب و تاکید روی این تنوع است. بعقیده ماد رحال حاضر انگشت‌گذ اشتن روی یکی ازاشکال نه تنهاممکن نیست، بلکه زیان بخش است.

جنبش انقلابی‌ایران درحال حاضر درمرحله تشکیل ارتش سیاسی‌انقلاب قرارارد. وظیفـه مقدم نیروهای انقلابی‌احیا" سازمانهای حزب توده ایران ـ و سایرسازمانهای سیاسی‌انقلابی ـ و برقراری رابطه این سازمانهابا توده مردم، افشا" رژیم حاکم، بررسی‌مداوم و تعقیب تحول جـامعـه ایران، تدوین خط مشی‌صحیح انقلابی و آماده کردن مردم برای انقلاب است ـ انقلابی‌که ماهیتا باید ملی‌ود مکراتیک بوده راه حرکت بسوی سوسیالیسم راهموارکند وسمتگیری سوسیالیستی‌داشته باشد. ولی شکل‌انجام آن ازهم اکنون معلوم نیست و وابسته به سیرحوادث است. مامیتوانیم بگوئیم، میگوئیـم و تاکید میکنیم که جامعه ایران بیک تحول بنیادی نیازمند است و این تحول‌جز ازطریق سرنگونی‌حـاکمیت طبقات ارتجاعی‌و استقرارحاکمیت‌طبقات ملی‌ود مکراتیک مقدورنیست. توده مردم باید به ضرورت چنین تحول بنیادی و چنین انتقال قدرت‌حاکمه عمیقا معتقد شوند" اما اینکه‌این انتقال‌قدرت چگـونه‌انجام خواهد شد بنظرما امروزهیچکس آنرانمیداند ونمیتواند بداند. حتی محدودکردن شکل انقلاب درمقوله "مسالمت‌آمیز و غیرمسالمت آمیز وانتخاب یکی‌ازآن دو نیز نادرست است جراکه هریک ازاین دومقوله خود انواع مختلف دارد و هیچکس نمیتواند بداند که اگرشکل انقلاب بفرض مسلحانه باشدکدام نوع از اشکـال مسلحانه درشرایط تاریخی ـ مشخص که نفس تحول رامقدورساخته، پذیرفتنی باشد.

نهاد های اجتماعی‌وسیاسی‌درایران جاافتاده و باثبات نیست. حکومت استبداد فـردی که به اتکاء ساواک آخرین بقایای آزاد یهای اجتماعی‌را ازمیان برده برلایه بسیارکوچک اجتماعی متکی اسـت و هیچکس نمیتواند بگوید که این ماشین عظیم بوروکراتیک ضد خلقی‌کی، چگونه و ازکجاخواهد ترکید. تنها چیزی که میتوان گفت اینست که چنین دستگـاهی دارای ثبات نیست.

بدون تردید بـه نسبت رشد حوادث درایران و مناطق اطراف آن و به نسبت رشد وتشکـل نیروهای انقلابی ایران زمینه مساعد تری بدست خواهد آمد که چه بسا امکان دهد روی شکل معینـی از انقلاب تکیه بیشتری بشود و برای بکار گرفتن وسایل معینی‌تدارک جدیتری بعمل‌آید.

چنانکه گفتیم بنظرما تاوقتی‌که امکان واقعی برای‌تعیین خطوط کلی‌شکل‌گذار بدست نیـاید،

---

(۱) جزوه " انقلاب زمان ما " ، نشریه جامعه سوسیالیستهای ایرانی‌در اروپا، صفحه ۴۲

تکیه روی شکل‌واحدی ازمبارزه خیالپرداز ی زیان بخش است و این زیان از دو جانب حاصل میشود :
اول اینکه نیروهای انقلابی را د چارجمود یت فکری کرد ه و از دیدن و بکارگرفتن انواع وسایلی‌که سیر حوادث د راختیارآنها میگذارد بازمیدارد. ما امروز نه به محدود یت فکر بلکه به وسعت وخلاقیت فکری نیازمندیم و نه تنها سازمانهای انقلابی بلکه مردم راهم باید باخلاقیت فکر و پذیرش تنوع اشکال گذار پرورش داد. اگرازهم اکنون شکل واحدی رامطلق کنیم این خطرواقعی وجود دارد که برای خود ـ نظیرمائوئیست ها ـ استناد ارد معینی بسازیم که قدرت درک واقعیت خارج راازما سلب کند. دوم اینکه در دوره تدارک ارتش سیاسی انقلاب تکیه روی شکل‌واحد انقلاب مانع انجام وظیفه اصلی است. ما در دهسال‌گذشته نیروی فراوانی‌راازدست داد ه ایم. کشانده شدن گروههای معینی ازانقلابیون به اقدامات مسلحانه قبل ازموقع و شیوه های نادرست ، عده ای از بهترین مبارزین انقلابی را ، که در صورت افتادن درجاده صحیح چه بسامنشاء خدمات بزرگی میشدند ، ازدست ماگرفته وسازمانهای غیر علنی رابشدت زیر ضربه دشمن انداخته است. و چنانکه درصفحات پیش گفتیم امروز این خطرواقعی جنبش مارانهدید میکندکه درصورت بید ایش وضع انقلابی درکشورآمادگی‌کافی‌ندا شته باشیم.

حزب توده ایران ازنظرتئوری انقلابی‌که راهنمای خود ساخته وازنظرهدف هائی‌که درپیش‌دارد، ازنظرنیروهای اجتماعی‌که بد انهاتکیه میکند وازنظرآمادگی‌خویش برای دست زدن به همه گونه اشکال مبارزه ـ که شرایط زمان اقتضاکند ـ قاطعترین و پیگیرترین سازمان سیاسی‌وانقلابی‌ایران است. تاریخ حزب مانشان میدهدکه ماهمواره برای استفاده ازهمه اشکال مبارزه آمادگی‌میدیده ایم. کارئیر بخش دردرون ارتش و بنیان گذاری سازمان افسران توده ای ، که یکی‌از بزرگترین سازمانهاازنوع خود در مقیاس جهانی‌بود ، نمونه ای ازچنین آمادگی‌است. ولذا بجای تلف کردن وقت، هدردادن نیروی هادربحث هاوبادراقدامات نافرجام، منحرف کردن افکارجوانان ودرگردن آنهاازکارانقلابی واقعی باید دست بکارشد ، قوای مردم راتجهیزکرد ، سازمانهای حزبی راسروسامان داد ، رژیم حاکم رابهر وسیله ممکن افشاء نمود وچنان نیروئی‌بوجود آورد که قادر به انجام انقلاب باشد.

درخاتمه باید یک حالت احتمالی راهم درباره انقلاب آینده ایران بیان کنیم وآن اینکه ممکن است درمرحله طی‌ودمکراتیک انقلاب حکومتی‌ازانقلابیون دمکرات برسرکارآیدکه ابتدادرآن سرکردگی طبقه کارگرنامین نشده باشد. بنظرماد راین صورت ـ صرفنظرازاینکه مرحله طی‌ودمکراتیک بچه شکلی انجام شده باشد ـ بویژه درشرایط مشخص کنونی جهانی‌که سوسیالیسم دمدم نقش قاطع‌تری را در سیرتاریخ بشری وتکامل انقلابهاایفامیکند ، برای یک دولت طی‌ودمکراتیک گذارمسالمت آمیز به سوسیالیسم بسیارمحتمل است. بعبارت دیگر حزب توده ایران ازهم اکنون امکان چنین گذاری رادرنظر میگیرد وهمه کوشش خود رابکارخواهد برد که در برابر این دولت طی‌ودمکراتیک قرارنگیرد ، درکنارآن و پشتیبان صدیق اقدامات قاطعش باشد ، درصورت امکان در دولت شرکت کند ، دولت طی ودمکراتیک راتحکیم کرده ودرارتقاء آن بعراتب والاترانقلاب یار و یاور آن باشد واستقرار دیکتاتوری پرولتاریارا از طریق صلح آمیز ودرمبارزه دمکراتیک توام بااتحاد ضد امپریالیستی احزاب انقلابی‌مقدورسازد.

هم اکنون درعده ای ازکشورهاازجمله الجزیره ، عراق ، سوریه ، برمه و غیره چنین گذار مسالمت آمیزی پیش بینی‌میشود ، همچنانکه درچین زمان شرکت کمونیستها درحکومت سون یات سن و یاشاید درایران زمان حکومت مصدق وتکامل احتمالی‌آن میشد پیش بینی‌کرد. حزب ماصمیمانه‌خواستار موفقیت احزاب کمونیست وسایرسازمانهای انقلابی‌ودمکراتیک کشورهائی‌است که درچنین راهی پیش میروند وتجربه آنان رابانظردقت تعقیب میکند. مسلماراه این نیروهای انقلابی راه آسان ، شناخته و کوبیده شده نیست. ولی‌وظیفه ای که تاریخ بردوش آنان نهاده بسی پرافتخارومجیبانه است.

۸ ــ شبه تئوری های مائوئیستی درباره ساختمان سوسیالیسم وکشورداری سوسیالیستی

الف ــ طرح مسئله • قانونمندی ساختمان سوسیالیسم

تدارک وپیروزی گذار جامعه ازسرمایه داری به سوسیالیسم وسپس ساختمان سوسیالیسم یکی از دشوارترین و پرمسئولیت ترین وظایفی است که در برابر احزاب کمونیست قرارمیگیرد• ساختمان سوسیالیسم کاری است دقیقاً سازمان یافته وآگاهانه• و همین سازمان یافتگی وحرکت آگاهانه وتحت رهبری حزب کمونیست، گاه ازجانب کسانی که بحد کافی درعمق مسئله وارد نمیشوند ، بمعنای ارادی بودن تلقی میشود وچنین مینماید که در دوران گذار تمام امور در دست خود ماست و جامعه را هرطور خواستیم و بهرسوکه خواستیم میرانیم• اما این وسوسه بسیار دورازواقعیت است• دوران گذار و تکامل جامعه سوسیالیستی ، تکاملی است قانونمند وهر بارکه این قانونمندی بشکلی ازاشکال نقض شود ، مشکلات فراوان ببارمی آید وراه رشد سالم جامعه سد میشود• رهبری دولت و حزب پرولتری عبارت ازنقض قانونمندی ها نیست، بلکه کشف و بکارگرفتن دقیق آنهاست•

جامعه شوروی که نخستین سازنده سوسیالیسم است وجود قانونمندی های حاکم برد وران گذار و دوران ساختمان سوسیالیسم راروی پوست و گوشت خود احساس کرد و درد زایمان سوسیالیسم و شادی بزرگ این زایمان راچشید• امروز تجربه غنی این کشور وهمچنین سایرکشورهای سوسیالیستی در اختیارکمونیست های جهان است که در هرفرصتی که بدست می آورند بحق روی ضرورت توجه به قانونمندی های سوسیالیسم و بهره گیری ازتجربه گرانبهای اتحاد شوروی وسایرکشورهای سوسیالیستی تکیه میکنند•

مائوئیسم دراین مورد نیز درنقطه مقابل جنبش جهانی کمونیستی وکارگری قرارد ارد• قانونمندی های عام ساختمان سوسیالیسم رانمی پذیرد و بهبهانه وجود ویژگی هائی درساختمان سوسیالیسم درچین حساب خود راازمجموعه جنبش جدا میکند• البته وجود ویژگی ها در هرکشوری طبیعی است، اما قوانین عام تکامل رانتنها وقتی میتوان برویژگی ها تطبیق داد که خود قوانین پذیرفته شوند• مائو ، آنجه راکه ویژگی چین مینامد به اصول بنیادی پذیرش قوانین عام رادگماتیسم تلقی میکند و برای ساختمان سوسیالیسم شبه تئوریهائی میسازد که درنقطه مقابل مارکسیسم ــ لنینیسم است و به ساختمان سوسیالیسم ضررهای جبران ناپذیر میزند•

یادآوری کنیم که درمورد ساختمان سوسیالیسم نیز ــ مانند چینی کردن مارکسیسم ــ درآغاز بحث برسر " ویژگی های چین " بود ، امارفته رفته کاشف بعمل آمد که شبه تئوریهای مائو که گویا خاص شرایط چین تدوین شده ، دست برقضا جنبه جهانی دارد•

ابتدا ببینیم ویژگی جامعه چین ازدیدگاه مائو کدام است •

ب ــ ویژگی جامعه چین ازدیدگاه مائو

مائو برای بیان نظرخویش در باره ساختمان سوسیالیسم درچین و زیرسازی " تئوریک " آن ، چیز زیادی ننگفته است • آثار " کلاسیک " او در اقتصاد سیاسی سوسیالیستی ازدوسه سخنرانی تجاوز نمیکند• ولی ازآنجاکه " اندیشه های " وی بینهایت مبتدی و بسیط است درهمین چند سخنرانی اساس آنهابحد کافی روشن بیان شده است •

در باره ویژگی چین که بقول مائو باید شالوده ساختمان سوسیالیسم درآن کشورقرارگیرد ، نظروی اینست که :

" وضع چین چنین است : جمعیت فراوان ، زمین قابل کشت غیرکافی ، هرچندگاه سانحه طبیعی پیش می‌آید ، شیوه های تولید عقب مانده است ، در نتیجه زندگی توده های وسیع دهقانی اگرچه پس از اصلاحات ارضی بهترشده ولی هنوز شوار است . دهقانان مرفه تعداد نسبتاکمی هستند ." (۱)

ازاین مقدمه مائو نتیجه میگیرد :

" به این دلیل اکثریت دهقانان پراز شور وشوقند که درراه سوسیالیسم بروند." (۲)

ویژگی مهم دیگرجامعه چین بنظرمائوچنین است :

" علاوه برسایرویژگی ها ، جمعیت ششصد میلیونی چین بافقروعقب ماندگی خویش ممتاز است. چنین چیزی درنظر اول بد مینماید اما درواقع خوب است. فقر مردم رابه عمل ، تغییروانقلاب برمی انگیزد [ ] " (۳) (راستی براکه "مارکسیسم ــ لنینیسم دوران ما [ ])

مائو نظرخود رادر باره این امتیازوحسن جامعه چین بیشترتوضیح میدهد و جامعه چین را به علت عقب ماندگی لوح سفید میداند ومیگوید :

" درصفحه کاغذ سفید و بدون کمترین لکه میتوان نوترین و زیباترین هیروگلیف ها را نوشت ، میتوان نوترین وزیباترین اشکال راترسیم کرد ." (٤)

ویژگی مهم دیگرجامعه چین علاوه برعقب ماندگی وفقر (که خوب است) کشاورزی بود ن آنست . مائومیگوید :

" کشورماکشور بزرگ کشاورزی است که روستائیان آن بیش از ۸۰٪ کلیه اهالی را تشکیل میدهند ." (٥)

ونتیجه میگیرد :

" تکامل صنایع باید همزمان باترقی کشاورزی انجام گیرد ... بدون کشاورزی صنایع سبک وجود نخواهد داشت ... کشاورزی بازار عمده صنایع سنگین است." (٦)
(موافق کدام اصل اقتصادی؟ م.ج .)

بنظرمائو پرجمعیت بود ن چین یکی ازعوامل تعیین کننده است که درحد ود (واگرد قت کنیم حتی بیش از) رهبری حزب کمونیست اهمیت دارد . مائومیگوید :

" علاوه برزهبری حزب ، عامل تعیین کننده دیگرعبارتست از ششصد میلیـــــون جمعیت." (۷)

واستد لال میکند : " وقتی آدم زیاد است ، بحث زیاد میشود [ ] شوروشوق وانرژی زیاد میشود [ ]" (۸)

---

(۱)و (۲) مائوتسه دون . " درباره تعاونی کرد ن اقتصاد کشاورزی " ، چاپ پکن ، بزبان فارســـی ، ۱۹۵۵ (تکیه از ماست).

(۳)و (٤) مائوتسه دون . " در باره یك کثویرانیو " ــ این جملات بعلت اهمیت درکتاب سرخ مائونیزقید شـــده است. کتاب سرخ ، چاپ روسی ، صفحه ۳۷ــ ۳۸ (تکیه ازماست)

(٥)و (٦) مائوتسه دون . " در باره مسئله حل صحیح تضاد های درون خلق " چاپ فارسی صفحـــه ۸۰ (تکیه ازماست).

(۷)و (۸) مائوتسه دون . "درباره یك کثویرانیو" نقل ازکتاب سرخ مائو ،چاپ روسی صفحه ۳۷ (تکیه ازماست).

iran-archive.com

(بیچاره ملت های کوچك که چون آدم کم دارند بحث و شوروشوق هم کم دارند ! !) .

به این ترتیب ویژگی جامعه چین در نظر مائو عبارتست از : جمعیت فراوان ، فقر ، عقب ماندگی سلطه اقتصاد کشاورزی یعنی سطحی ترین وابتدائی ترین خصوصیاتی که هرکودك دبستانی در هرگوشه دنیا در باره چین میداند ولازم نیست آدم " مارکسیست دوراندیش " باشد تا آنرا کشف کند. "دوراندیشی" مائو را اینجا جلوه میکند که بجای توجه به حل مسائل ازهمین سطحی ترین خصوصیات نتایجی میگیرد که در نقطه مقابل تئوری مارکسیستی ـ لنینیستی وتجربه ساختمان سوسیالیسم قرار دارد.

بنظر مائو در جامعه چین جائی برای قانونمند یهای عام ساختمان سوسیالیسم نیست. ساختمان سوسیالیسم در چین امری ارادی است. " سیاست در عقب فرماندهی قرار دارد " . مردم چین وجامعه چین آماده پذیرش هرنقشی که رهبری ترسیم کند. ساختمان سوسیالیسم در چین بملت فقیر دم و عقب ماندگی آن آسانتر است ! ! دهقان فقیر و عقب مانده باشور و شوق خواستار سوسیالیسم است ! ! و بعلاوه در چین که کشورکشاورزی و روستائی است سوسیالیسم رانه برپهنای صنعت نوین وانکاء به طبقه کارگر ، بلکه برمبنای کشاورزی و به اتکاء دهقانان باید ساخت. ساختمان سوسیالیسم و حتی کمونیسم را در چین باید از ده شروع کرد. بنظر مائو جمعیت زیاد میتواند جانشین تکنیك مدرن شود و براثر مجموعه عوامل فوق ساختمان سوسیالیسم در چین نمیتواند موزون وطبق نقشه باشد ، بلکه جهشی و یکباره است .

بعلاوه مائو بنابه ویژگی جامعه چین ـ چنانکه خواهیم دید ـ وجود دیکتاتوری پرولتاریا را برای ساختمان سوسیالیسم لازم نمیشمارد ومعتقد است که در شرایط چین برای دوران گذار ازسرمایه داری به سوسیالیسم نه دیکتاتوری پرولتاریا ، بلکه دیکتاتوری دمکراتیك خلق ، دیکتاتوری مشترك چند طبقه (که بورژوازی ملی نیز جزء آنست) لازم است و چنین حکومتی است که میتواند " وحدت ملی " را برای ساختمان سوسیالیسم تامین کند.

همه این نظریات آشکاراضد مارکسیستی ـ لنینیستی است. در زیر برخی از آنها را با تفصیل بیشتری بررسی میکنیم .

ج ـ آشفته فکری در مرحله گذار ـ "جهش" یا حرکت طبق برنامه ؟

مائو در باره مرحله گذار تصوری بهنهایت مغشوش وآشفته دارد. وی گاه میان آنچه که خود دمکراسی نوین" نامیده است با مرحله گذار به سوسیالیسم علامت تساوی میگذارد وگاه آنرا دوران جدا میسازد وگاه مرحله گذار را بسیار طولانی میداند وگاه طی آنرا با یك جهش مقدور میشمارد.

در سال ۱۹۴۰ مائو " دمکراسی نوین " را دوران گذار تا حدودی جدا میکرد ومعتقد بود که دمکراسی نوین مرحله ماقبل سوسیالیسم یعنی مرحله دمکراتیك است که " رشد سرمایه داری را قدغن نمیکند " (۱) . وی مینوشت :

" انقلاب چین باید ناگزیر دومرحله را بپیماید : ابتدا مرحله دمکراسی نوین وتنها پس از آن مرحله سوسیالیسم. بعلاوه مرحله نخستین بس طولانی خواهد بود." (۲)

وتاءکید میکرد: " امروزمان برقراری سوسیالیسم نیست. وظیفه کنونی انقلاب چین نبرد با امپریالیسم و فئودالیسم است وتازمانیکه این وظیفه پایان نپذیرد ازموسیالیسم نمیتواند سخنی هم بمیان آید ." (۳)

(۱) مائوتسه دون . " در باره دمکراسی نوین " ، چاپ پکن ، فارسی صفحه ۴۹
(۲) همان اثر صفحه ۶۶ (۳) همانجا

ازاین جملات و بطورکلی ازمجموعه اثر " درباره دمکراسی نوین " اینطورفهمیده میشود که مائو مرحله دمکراسی نوین راهنوزمرحله مبارزه باسرمایه داری و محو بورژوازی بشابه یك طبقه نمیداند و برعکس معتقداست که دراین مرحله باید سرمایه داری رشدکند و بورژوازی ملی باید درحکومت شرکت کند (این موضوع رادرصفحات بعد با دقت بیشتری بررسی خواهیم کرد) . چنین پیداست که مائو درباره مرحله گذار ازسرمایه داری به سوسیالیسم و پیوند مرحله دمکراتیك بامرحله سوسیالیسم بحد کافی نیندیشیده است.

پس از پیروزی انقلاب چین درحزب کمونیست آن کشور برسرهمه جوانب دمکراسی نوین مائوئی اختلاف نظر پدید آمد وازجمله اینکه اگردمکراسی نوین مرحله دمکراتیك است بچه دلیل بایدمدت بس طولانی ادامه یابد ؟ واگرمرحله گذار ازسرمایه داری به سوسیالیسم است دراینصورت چگونه میتوان هدف آنرانتهامبارزه باامپریالیسم وفئودالیسم دانست مبارزه باسرمایه داری رادرنظرنگرفت واعلام کرد که درآن سخنی هم ازسوسیالیسم درمیان نیست ؟

مائو دراین وقت درسمت راست کمونیست های صدیق چین بود وازاقدامات جدی علیه سرمایه - داری و بویژه علیه بورژوازی ده هراس داشت و مایل بودکه مدت بس طولانی دولت توده ای چین همچنان بصورت یك دولت ملی ، و گردآورنده همه نیروهای جامعه باقی بماند. باآنکه دراولین اسناد رسمی ومصوبات قانونی جمهوری توده ای چین این اندیشه منعکس شد و از مبارزه باسرمایه داری و تحول بسوی سوسیالیسم اسمی بمیان نیامد ، ولی درهمان دوسه ساله اول پس ازانقلاب کمونیستهای صدیق به این نتیجه رسیدند که باید مقدمات گذار به سوسیالیسم رافراهم کرد . درچهارسال اول (۱۹۴۹ــ ۱۹۵۳) پس از پیروزی انقلاب اقتصاد ملی چین باکمك اتحاد شوروی بطورکلی سروسامان گرفت ، انقلاب ارضی چین باموفقیت پایان پذیرفت (۱۹۵۰ــ۱۹۵۳) و صنایع چین پاگرفت ،شرایط برای گذار به سوسیالیسم فراهم آمد. حزب کمونیست چین تصمیم گرفت ازاین شرایط استفاده کند وگذار به سوسیالیسم رابطورقانونمند آغازنماید . درخط مشی عمومی اقتصادی که در ۱۹۵۲ در دفترسیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست تصویب شد گفته میشد :

" طی زمان بالنسبه طولانی و بتدریج صنعتی کردن سوسیالیستی کشورانجام پذیرد و بتدریج اقتصاد کشاورزی ، صنایع پیشه وری و صنایع و بازرگانی سرمایه داری بر پایه سوسیالیسم تجدید سازمان یابد ". (۱)

اساس این خط مشی آموزش مارکسیسم ــ لنینیسم و تجربه غنی اتحاد شوروی است. دراین خط مشی مرحله گذار به سوسیالیسم مرحله صنعتی کردن سوسیالیستی است ، و برپایه این صنعتی کردن است که تجدید سازمان سوسیالیستی اقتصاد کشور و بویژه کشاورزی پیش بینی میشود واساس کار درهمه جا بر تدریج استوارشده است.

رهبری حزب کمونیست چین مرحله گذاررابطورعمده پانزده سال درنظرمیگرفت ــ سه برنامه پنج ساله ــ و چنین پیش بینی میکردکه درسال ۱۹۶۷ مرحله گذاردرچین پایان خواهد یافت.

مائو که درتدوین این خط مشی عمومی درسمت راست رهبری حزب قرارداشت و آغاز گذار به سوسیالیسم رازود میدانست یکباره ازسمت "چپ" حزب سردرآورد ومدعی شد که این خط مشی کندست ، و نیازی نیست که درشرایط چین قائل به تدریج باشیم و نیازهم نیست که ساختمان سوسیالیسم را بر طبقی شدن استوارکنیم . " پرش " چین اجازه میدهد که بایك جهش و برمبنای کشاورزی عقب مانده

(۱) نقل ازتاریخ نوین چین ، صفحه ۲۶۱

فوراً سوسیالیسم ساخته شود. چنین تغییرروشی بمعنای تغییرعقاید مائونبود، بلکه تجلی نوین آن بود. مائو درست برمبنای همان نظریات آنارشیستی وخرده بورژوائی وناسیونالیسم افراطی خویش که دیروز دمکراسی نوین رابپس طولانی میدانست امروز به این نتایج جدید دست یافته بود ودرعین حال هنوزهمه مواضع اساسی خویش رادر باره مدارا با سرمایه داری ملی و فرارازیکتاتوری پرولتاریا حفظ میکرد.

مائو" اندیشه" خود رادر ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۵ بشکل منظمی بیان کرد. وی که در یک جلسه حزبی سخنرانی میکرد تا زاندن تعاونی کردن اقتصاد دهقانی راطلب نمود وخواست که روستای عظیم چند صد میلیونی چین درعرض یکسال سوسیالیستی (!) شود. این سخنرانی تحت عنوان" مسائل تعاونی کردن اقتصاد کشاورزی" بمثابه یکی از آثارمهم اقتصادی ـ سیاسی مائو منتشرشده است.

سخنرانی مائو با جملات تندی علیه تصمیمات حزبی ودولتی که تعاونی کردن تدریجی اقتصاد کشاورزی رادرارتباط باصنعتی کردن سوسیالیستی وحرکت طبق برنامه پیش بینی میکرد آغاز میشود:

" درسراسرکشوراعتلاء نوین جنبش توده ای سوسیالیستی در دهات درکارتکوین است ودر این میان برخی از رفقای ما زنی رابیاد می آورند که باپاهای کهنه پیچ تلوتلوبخورد و بسزحمت درخیابان پیش میرود وازدیگران شکایت دارد که" آخرچه عجلهای دارید!"(۱)

سخنرانی مائو باهمین لحن" مودبانه" نسبت به برخی رفقا ـ منظوررهبری حزب کمونیست چین است که خط مشی عمومی راتصویب کرده واجرا میکند ـ پیش میرود وآخرسر به این نتیجه میرسد:

" اگرکارخوب پیش برود کنان میکنم که درسال آینده (۱۹۵۶) میتوان روستارا درمجموع تعاونی کرد." (۲)

درسرتاسرسخنرانی مائوحتی یک کلمه ازامکانات مادی وضع که چنین جهش عجیبی رامقدورسازد بچشم نمیخورد. مائو از پایه های مادی وضع ساختمان سوسیالیسم سخنی نمیگوید، بلکه برشور و شوق دهقانان متکی است. وی ادعا میکند که دهقانان" سوسیالیسم میخواهند" و در وضع کنونی جنبش توده ای از رهبری جلوافتاده و رهبری به آن نمیرسد." (۳).

دراین باره که" توده ها" تاچه حدی سوسیالیسم میخواسته اند و" شوروشوق" توده ها چقدربوده است بحث نمیکنیم. واقعیت اینست که درسال ۱۹۵۵ که مائوسخنرانی میکرد دولت توده ای چین یاد شواریهای اقتصادی روبرو بود و درسال ۱۹۵۴ خشکسالی پیش آمده وتامین خوراک مردم را دشوارساخته بود. آهنگ رشد صنایع کاهش یافته و در برخی رشته ها تولید ازسال پیش کمتربود. صنایع چین نمیتوانست نیازمندی فزاینده کشور وازجمله نیازمندی دهات رابه ماشین های کشاورزی برآورده کند وتعداد کارگرماهرکه ازاین ماشینها استفاده کندکم بود وهمه اینها از شوق توده ها میکاست نه اینکه برآن می افزود.

اما مسئله مورد بحث ما اینها نیست. فرض میکنیم که مائو درست میگوید ودهات چین رادرست به دلیل همان خشکسالی و کمبودغذا" سوسیالیسم خواهی" فراگرفته باشد. آنوقت این سئوال مطرح است که این چه سوسیالیسمی است؟ سوسیالیسم علمی مارکس وانگلس ولنین یا توهمی ازسوسیالیسم کهنه شده و منسوخ؟

لنین میگوید:

---

(۱) مائوتسه دون." مسائل تعاونی کردن کشاورزی"، چاپ پکن، روسی، ۱۹۵۵، صفحه ۱

(۲) همان جزوه صفحه ۴۴

(۳) همان جزوه صفحه ۳

" غرض اینکه تمام زحمتکشان بطوریکسانی به این کار (سازمان دادن سوسیالیستی جامعه م ج) قادرند پوچترین عبارت پردازی یاتوهم سوسیالیستی عهد دقیانوس و زمان ماقبل مارکس است. زیرا این استعداد فطری نیست ، بلکه درجریان تاریخ و فقط درنتیجه شرایط مادی تولید بزرگ سرمایه داری پدید می‌آید. این استعداد را درآغاز راهی که ازسرمایه داری به سوسیالیسم میرود فقط پرولتاریا داراست." (۱)

لنین که همواره تعاونی کردن روستا رابا صنعتی کردن سوسیالیستی و رهبری پرولتاریا مربوط کرده وهمواره معتقد به تدریج واحتیاط دراین امر بوده ، در باره انتقال ازاقتصاد خرده کالائی وبنفسرد و مجزا به اقتصاد بزرگ میگوید :

" چنین انتقالی بالضروره بس طولانی خواهد بود .
اقدامات مجبولانه و غیرمحتاطانه اداری و قانونگذاری دراین رشته نتیجه اش فقط کند ساختن ود شوارنمودن این انتقال است. تسریع این انتقال فقط درصورتی ممکن است که به دهقان آنچنان کمکی بذول گردد که به وی امکان دهد درمقیاس عظیم تمایتکنیک زراعتی رابیهبود بخشد. وآنرا از بیخ و بن اصلاح کند ." (۲)

لنین به این نکته توجه دارد که دهقانان در برابرسوسیالیسم بمعنای علمی وواقعی این کلمه مقاومت دارند. آنها تنها باکمک طبقه کارگراست که میتوانند تاحد سوسیالیسم ارتقاء یابند واین کمک باید بصورت کار تربیتی وسازمانی طولانی و بصورت تکنیک بدرن وارد ده شود واقتصاد ملی درچنان سطحی باشد که بتواند کشاورزی سوسیالیستی رابوجود آورد وآنرا به جزء ارگانیک خویش بدل کند .

اما مائو با ضوابط ومقوله های سوسیالیسم علمی مارکس ولنین فکرنمیکند. تصور وی از سوسیالیسم همان تصور وتوهم " سوسیالیسم عهد دقیانوس" است . مائوگمان میکند دهقانی که زندگی دهقان و فقیرانه ای دارد فاقد تایید علاقمند باشد که این فقر بطورمساوی تقسیم شود. و برای همین است که وی درتوضیح " سوسیالیسم خواهی" دهقانان به فقر شدید آنان، به گرسنگی و عقب ماندگی آنان تکیه میکند. و برمبنای همین توهم سوسیالیستی عهد دقیانوس است که وی عقب ماندگی وفقر راخوب و برای ساختمان سوسیالیسم و تحول انقلابی مفید میشمارد.

مائو میان مساوات طلبی فقرا و عقب مانده ترین قشرهای ازپا افتاده ماقبل سرمایه داری با سوسیالیسم علامت تساوی میگذارد. درحالیکه این مساوات طلبی ، اگرچه ازیکسو بیانگر آرزوی نجات از ظلم و ستم اجتماعی وخواست بهزیستی است، ازسوی دیگرتجلی عدم درک معنای واقعی سوسیالیسم و نشناختن راه واقعی رسیدن به سوسیالیسم و ازاین حیث ارتجاعی است.

گذشته ازاین جانب مسئله ، این اندیشه مائو که " خواست توده ها " رابه سیاست حزب و دولت بدل میکند، نوع معینی از شیوه رهبری جامعه رابوجود می‌آورد که از رهبری علمی وصحیح کاملا جداست. اگرفرض کنیم که ادعای مائو درست بوده و " توده ها سوسیالیسم میخواسته اند" ، تازه این مسئله مطرح میشود که در برابر این خواست توده ها وظیفه حزب و دولت چیست ؟ توضیح واقعیت و رهبری توده ها درجهت صحیح و یا افتادن بدنبال سیرخودبخودی توده ها ؟
مائو بعلت عدم اعتقاد به قانونمندی رشد و عدم اعتقاد به نقش رهبری حزب ، به " خواست

---

(۱) لنین . منتخبات . چاپ فارسی . جلد دوم ، بخش دوم صفحه ۲۷۰
(۲) لنین . منتخبات . چاپ فارسی . جلد دوم ، بخش دوم صفحه ۳۳۷ (تکیه ازماست) .

توده ها " درحرف مقام اول میدهد. وی باادعای اینکه " سیاست درمقرفرماندهی است " ، " جامعه فقیر و عقب مانده لوح سفید است " ساختمان سوسیالیسم راامری ارادی میداند. و باتبلیغ ضرورت دنباله روی حزب ازتوده ها ، نقش رهبری حزب و آگاهی علمی وسوسیالیستی رامنکرمیشود وازاین مجموعه آن شیوه رهبری رابدست می آورد که درچین امروزحاکم است : کیش شخصیت توام بابا صطلاح " مشی توده " و براه انداختن سیل عناصرناآگاه.

د ـ آغازساختمان سوسیالیسم ازده برمبنای کشاورزی سنتی

اقتصاد سیاسی مارکسیستی ـ لنینیستی وتجربه تاریخی ساختمان سوسیالیسم دراتحاد شوروی و سایرکشورها اساس وشالوده ساختمان سوسیالیسم راایجادپایه مادی وفنی یعنی قبل ازهمه صنعتی کردن سوسیالیستی میداند وهرقدرکشوری عقب مانده تر بوده و رشد صنعتی کمتری داشته باشد طبعا صنعتی کردن سوسیالیستی درمرحله گذار اهمیت بیشتری کسب میکند. اما مائو برای سوسیالیسم ویژه خویش نیازی به صنعتی شدن احساس نمیکند. بالعکس معتقد است که بنابه " شرایط ویژه چین " ساختمان سوسیالیسم رابایداز ده و برمبنای کشاورزی شروع کرد. بنظرمائو چنین میرسد که راهی که سوسیالیسم علمی نشان میدهد راه درازی است و چین میتواند میان بر بزند : ابتدا برمبنای بیل و داس صدها میلیون دهقان رادرتعاونی ها متحد سازد ومیان آنان یک نوع همکاری ساده کار بوجود آورد و از این طریق بر بازده کار بیفزاید و بعلاوه ازراه این تعاونی ها مصرف دهقان راکنترل کرده و محدود نماید تا بتواند مقادیر بیشتری ازتولید کشاورزی راانباشته و بمصرف سرمایه گذاری درسایررشته ها برساند و چین رابسرعت به یک قدرت بزرگ بدل کند.

این " اندیشه " نه ازروی سوسیالیسم علمی وتجربه ساختمان سوسیالیسم ، بلکه ازروی توهمات قرون وسطائی وتجربه ساختمان دیوارچین پیدا شده و درآن عقب ماندگی فکری ، بی اطلاعی از سطح نیروهای مولده درزمان حاضر ، تصور مبتدی روستائی ازسوسیالیسم بااجزائی از رابطه دولت مرکزی با گروههای تضامنی و مشاع دهقانی درتولید آسیائی درهم آمیخته است.

اماعیب کاراینجاست که ازاین راه حتی به هدفی که مائو درپیش روی خویش گذاشته بود یعنی انباشت بیشترسرمایه نیز نمیتوان رسید. چراکه کشاورزی عقب مانده سنتی چین (وکشورهای دیگرنظیرآن) قادرنیست بیش ازآنکه امروز محصول میدهد ، محصول دهد. و دهقان غرقه درفقر مطلق قادرنیست کمترازآنچه امروز مصرف میکند ، مصرف کند ولذا این کشاورزی نمیتواند سرمایه فزونتری برای بکارگرفتن در اقتصاد ملی بدست دهد.

مائو برای اثبات نظرخویش و ردّ تجربه سایرکشورهای سوسیالیستی ، مانند همیشه به " ویژگی " چین استناد میکند ومیگوید که " چین کشور بزرگ فلاحتی است " ولذا باید ساختمان سوسیالیسم رااز کشاورزی آغازکرد. و تجربه اتحاد شوروی وسایرکشورهارانباید درچین بکاربست (۱). ولی آنچه مائو بعنوان ویژگی چین عنوان میکند ، ویژگی چین نیست ، بلکه واقعیت تلخ عقب ماندگی است ، " ویژگی " همه کشورهای عقب مانده است ـ آن چیزی است که باید قطعا و از بیخ وبن برانداخت و نه اینکه برآن تکیه کرد. مااین منطق راکه کشورهای عقب مانده کشاورزیند و لذا باید به کشاورزی توجه کرده و به آن تکیه کنند ، ازدهها سال پیش ازدهان کارشناسان خادم سرمایه داری امپریالیستی شنیده ایم.

هـ ـ " صنعتی کردن " برمبنای تکنیک قرون وسطی

البته مائو باصنعتی شدن مخالف نیست ، امابرای صنعتی شدن معنای ویژه و راه ویژه ای میشناسد.

---

(۱) مائوتسه دون . " درباره مسئله حل صحیح تضادها " ، صفحه ۸۳

وی صنعت را تابع کشاورزی میداند نه کشاورزی را تابع صنعت • بعلاوه تصور وی از صنعت نیز تصور عهد دقیانوس است •

مائو میگوید صنعت و کشاورزی باید " همزمان " رشد کنند و خود این اندیشه را بشیوه عامیانه ای فرمول بندی کرده و میگوید : باید برروی دو پا حرکت کرد : کشاورزی و صنعت • ولی روشن است که هیچ موجود دو پائی بطور همزمان هرد و پا را جلو نمیگذارد و طبعا ابتدا یک پا را جلو گذاشته و جای پا را محکم میسازد تا پای دوم را ببرد ارد • در نظر مائو آن پائی که ابتدا جلو گذاشته میشود کشاورزی است چرا که بقول او نه صنایع سبک و نه حتی صنایع سنگین بدون کشاورزی پیشرفت نمیکنند • البته اقتصاد ملی مجموعه بهم پیوسته ارگانیکی است که عقب ماندن هریخش آن تعادل مجموعه را بهم میزند و جلو پیشرفت آن را میگیرد • مثلا با اطمینان تمام میتوان گفت که بدون جاده سازی اقتصاد ملی فلج میشود • بدون استخراج معادن صنعت وجود ندارد • بدون منابع انرژی اقتصاد ملی از کار می افتد و غیره • ولی گناه بزرگی خواهد بود اگر با چنین استدلالهائی اولویت ها را از نظر دور بداریم و فراموش کنیم که پایه و اساس اقتصاد ملی در زمان ما صنعت و تکنیک مدرن است و کشاورزی نیز بمعنای نوین و امروزی این کلمه پیش از آنکه کشاورزی بمعنای سنتی کلمه باشد • صنعت است و بطور روز افزونی بر تغییر طبیعت متکی میشود و به تکنیک نوین نیاز دارد •

برخلاف ادعای مائو • کشاورزی بازار عمده فروش صنایع سنگین نیست • کشاورزی در پیشرفته ترین حالات آن تنها بخش کوچکی از محصولات صنایع سنگین را مصرف میکند • و اگر بخواهیم وابستگی یکی از دو بخش اقتصاد ــ کشاورزی و صنعت ــ را نسبت بدیگری تاکید کنیم کاملا حق داریم بگوئیم که در زمان ما کشاورزی مدرن بدون صنعت وجود ندارد •

مائو نقش تکنیک و بطور کلی نقش ابزار تولید را در تکامل جامعه بشری درک نمیکند • بنظوری اگر چه چین کشور فقیر و عقب مانده ای است در عوض پر جمعیت است و زور بازوی لخت ششصد میلیون چینی میتواند جای تکنیک معاصر را بگیرد و چین میتواند برشالوده تکنیک بسیار کهنه و کار دستی میلیونها زحمت-کش از کشورهای صنعتی سرمایه داری و حتی از کشورهای سوسیالیستی جلو بزند •

این " اندیشه " مائو بویژه در سال ۱۹۵۸ در زمان " جهش بزرگ " تجلی کرد • علیرغم برنامه-های اقتصادی کشور و علیرغم تصمیمات حزبی و دولتی • مائو به این نتیجه رسید که میتوان تولید فولاد را در عرض یکسال به بیش از ده میلیون تن در سال رسانید • و برای رسیدن به این هدف کافی است که در سرتاسر کشور کوره های ذوب آهن عهد دقیانوس بر پا شود • بدستور مائو ۹۰ میلیون نفر از زحمتکشان چین ــ بطور عمده دهقانان ــ که کمترین مهارت فنی نداشتند • بکار گرفته شدند که حدود ۵۰ ــ ۶۰ میلیون نفر از آنها در کوره ها و ۳۰ــ۴۰ میلیون نفر در معدن کاری و حمل ونقل سنگ آهن و زغال مشغول بودند •

مائو منتظر بود که از این طریق جهش بزرگی در صنعت انجام داده و در همان یکی دو سال اول از انگلستان وسپس از امریکا وشوروی جلو بزند و البته جلو زدن از شوروی • و برقراری سرکردگی در جهان سوسیالیستی هدف برتر مائو بود • چنانکه میدانیم در درون اردوگاه سوسیالیستی موضوع جلو زدن یک کشور از کشورهای دیگر اصولا مطرح نیست و نباید باشد • در اینجا موضوع اصلی تقسیم کار سوسیالیستی • هم پیوندی برادرانه اقتصادی است تا بطور مشترک پایه های اقتصاد واحد جهان سوسیالیستی بنا شود که در آن هر کشوری تا هرمیزان که زمینه و امکان داشته باشد رشد کند و کشور کوچکی مانند بلغارستان با کمک همه کشورهای سوسیالیستی در ساختن وسائل و ابزار معینی از همه دیگران " جلو بزند " و این ابزار را برای همه کشورها تهیه کند • اگر در این اردوگاه اساس کار را برابر جلو زدن بگذاریم همکاری برادرانه سوسیالیستی را متزلزل کرده از پیدایش اقتصاد هماهنگ و پیشرو سوسیالیستی جلوگیری کرده ایم •

اما فعلا مسئله برسر اینها نیست ، برسر تصور مائو از نقش تکنیک است و اینکه وی در باین آوردن نقش تکنیک تا چائی جلو میرود که در عصر انقلاب علمی و فنی ، وقتیکه در شوروی و امریکا مقدمات تسخیر فضا فراهم میشود و سیبرنتیک وخود کار بنیاد تولید را در جوامع بشری دگرگون میسازد ، میخواهد باکوره عهد عتیق از امریکا و شوروی جلو بزند.

در اینجا مائو نه تنها از مارکس وانگلس ولنین ، بلکه از سوسیالیست های تخیلی نظیر سن سیمون نیز بمراتب عقب تر است ، چراکه آنان برخلاف مائو اهمیت تولید بزرگ را در جامعه آینده سوسیالیستی درک میکردند. و اما آنچه مربوط به مارکسیسم ــ لنینیسم است، در این علم سوسیالیسم با آخرین دستاوردهای علم و فن و با تکنیک پیشرو و بطور جدائی ناپذیری بهم پیوسته است . لنین میگوید :

" یگانه بنیاد مادی سوسیالیسم میتواند صنایع ماشینی بزرگ باشد ." (۱)
" کمونیسم عبارتست از بهره دهی بالاتر (نسبت به بهره دهی سرمایه داری) کارگران داوطلب ، آگاه و متعهدی که از تکنیک پیشرو استفاده میکنند." (۲)
" سوسیالیسم بدون تکنیک سرمایه داری بزرگ که مبتنی بر آخرین کلام علم نوین باشد و بدون سازمان دولتی منتظم که دهها میلیون نفر را وادار به مراعات آکید یک قاعده واحد در امر تولید وتوزیع محصولات بنماید ، غیرممکن است .
ما مارکسیست ها همیشه در این باره سخن گفته ایم و افرادی که حتی این مطلب را نفهمیده اند (آنارشیست ها ، نصف تمام اس ــ ارهای چپ) ارزش آنرا ندارند که حتی دو ثانیه از وقت خود را برای صحبت با آنها تلف کنیم." (۳)

پس از نیم قرن که از بیان این حرفها گذشته و پس از تجربه های بزرگ جنبش جهانی در ساختمان سوسیالیسم ، که ضرورت صنعتی شدن بر پایه آخرین کلام تکنیک معاصر را بمثابه قانونمندی ساختمان سوسیالیسم کشف کرده ، مائو با بیل و کلنگ روستای ... میلیونی چین را " سوسیالیستی " میکند و باکوره عهد دقیانوس از امریکا جلو میزند و آقایان مائوئیست ها از مائو طلب میکنند که آنچه را که بقول لنین ارزش بحث ندارد ، بعنوان " مارکسیسم ــ لنینیسم دوران ما " بپذیریم .

۷ــ کمونیسم در اندیشه و عمل مائو

یکی از مهمترین " اندیشه های " مائو که پایه عمل وی در زمان " جهش بزرگ " بود وهنوزهم از پایگاههای مهم تبلیغاتی مائوئیست ها علیه کشورهای سوسیالیستی است ، اینست که مناسبات تولیدی سوسیالیستی و حتی کمونیستی را میتوان بدون فراهم آمدن پایه های مادی و فنی معمول داشت. این " اندیشه " چنانکه گفتیم ابتدا بصورت " سوسیالیستی کردن " کشاورزی چین برملا شد ، بیل و داس تجلی کرد. اما مائو در اینجا نیز متوقف نشد و استقرار فوری مناسبات " کمونیستی " را طلب نمود.

بنظر مائو نخستین گانون وسلول جامعه کمونیستی کمون خلقی است (که در جامعه چین عملا بطور عمده عبارت از کمون دهقانی میشود) . مالکیت همه وسایل تولید از آن کمون است ، و از آنجاکه کمون در عین حال واحد دولتی محسوب میشود ، لذا مالکیت کمون عملا دولتی و صوم خلقی است. کار در کمون دسته جمعی و بر پایه همکاری ساده ، استوار است ، محصول کار در کمون گرد می آید و از آن کمون است.

---

(۱) لنین . منتخبات ، جلد دوم ، بخش دوم چاپ فارسی ، صفحه ۶۹۶ (تکیه از ماست) .
(۲) همان کتاب ، صفحه ۲۷۷ (تکیه از ماست) .
(۳) همان کتاب ، صفحه ۶۴۰ (تکیه از ماست) .

اعضاء کمون بطور دسته جمعی در غذاخوری کمون غذا میخورند و بحساب کمون لباس میگیرند. کمون واحد اقتصادی مستقلی است که میباید بطور عمده براساس خودبسندگی اداره شود و نیازمندیهای اعضای خود را تولید کند (نوعی اقتصاد طبیعی). قرار بود به هر دهقان مبلغی نیز نقد پرداخت شود که در عمل اجرا نشد، زیرا هم صندوق کمونها خالی بود و هم بعلت کمونی شدن جامعه و سیر بسوی اقتصاد طبیعی وضع بازار بحدی نابسامان بود که پول نقد مصرفی نداشت جز تشدید بازار سیاه. کمون نه تنها یک واحد اقتصادی بلکه در عین حال یک واحد اجتماعی ــ دولتی و مهمتر از همه یک واحد نظامی بود. زنان و مردان کارآمد جزو نیروی پایداری بحساب می‌آمدند و به جوخه و گروهان و گردان ... تقسیم میشدند و تعلیمات نظامی میدیدند.

چنین بود جامعه "کمونیستی" که بدستور مائو ساختمان آن در چین ــ البته جهش وار ــ آغاز شد و بشدت شکست خورد و مردم چین بهای بسیار گرانی بابت آن پرداختند.

اما بحث ما اکنون بر سر جریان کار و شکست آن نیست، بر سر "تئوری" مائوئی است و تصوری که وی از جامعه کمونیستی دارد. چنانکه می‌بینیم مائو مناسبات تولیدی را بطور کامل از سطح نیروهای مولده جدا میکند. بنظر او، صرفنظر از اینکه نیروهای مولده در چه سطحی از رشد باشند، میتوان مناسبات تولیدی سوسیالیستی و بالاتر از آن مناسبات تولیدی کمونیستی را برقرار کرد و مناسبات تولیدی را بمراتب جلوتر از نیروهای مولده برد.

این "تئوری" با اس اساس ماتریالیسم تاریخی مارکس در تناقض است. بازگشتی است از مارکسیسم ــ لنینیسم به انواع نظریات ایده آلیستی در باره تکامل جامعه بشری، بازگشتی است از کمونیسم علمی به انواع مساوات طلبی‌های قبل از مارکس. اینگونه نظریات از صدها سال پیش وجود داشته و بسیاری از مصلحین درگذشته تصوراتی نظیر تصور مائو از جامعه کمونیستی بدست داده‌اند. با این تفاوت که قبل از مارکس نقائص آنان ناشی از محدودیت تاریخی است و از زمان پیدایش مارکسیسم این نظریات جنبه ارتجاعی پیدا کرده و در زمان ما به یکی از محمل های آنتی کمونیسم بدل شده‌اند.

آنچه مائو بعنوان کشف تازه خویش مطرح میکند در تاریخ ساختمان سوسیالیسم سابقه دارد. بدین معنا که سالهای اول پس از پیروزی انقلاب اکتبر در شوروی، و در شرایط دشواری که از تحریکات و مداخلات نظامی امپریالیستی حاصل شده بود، لازم آمد که برای مدتی "کمونیسم جنگی" برقرار شود و همه اضافه محصول دهقان از او گرفته شود و به همه مردم زحمتکش جیره برابری پرداخت شود. این یک ضرورت و اقدام موقت بود. لنین بلافاصله که شرایط تغییر کرد بازگشت از کمونیسم جنگی، علاقمند کردن مادی کارگران و دهقانان در حاصل کار و بالاتر از آن میدان دادن به رشد سرمایه داری و تولید خرده کالائی را (برای مدت معین و در چارچوب معین) لازم شمرد. مارکسیسم جز این نمیگفت و سوسیالیسم جز از این طریق ساخته نمیشد. اما نظر لنین به مقاومت برخورد کرد. قشر ناآگاه کارگران و دهقانان بی‌چیز که تصور ابتدائی از کمونیسم داشتند (چیزی شبیه تصور مائو و کمی بهتر از آن) گمان کرده بودند که کمونیسم جنگی همان جامعه کمونیستی است و بازگشت از آن بزیان انقلاب. سازمانهای سیاسی غیرمارکسیستی و ضد مارکسیستی نیز که سوسیالیسم علمی را قبول نداشتند و تصورات خرده بورژوائی خویش را سوسیالیسم و کمونیسم میدانستند، بازگشت از کمونیسم جنگی را مورد انتقاد قرار میدادند و اپورتونیسم مینامیدند (آنارشیست‌ها، اس ــ ارهای چپ، "کمونیستهای چپ"). تروتسکی که به امکان پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی باور نداشت و برای ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی دنبال راه حل‌های غیراقتصادی و بوروکراتیک میگشت، پس از خاتمه جنگهای داخلی توصیه میکرد که سربازان مرخص نشوند، به آنان جیره و لباس داده شود تا تحت نظم معینی بعنوان ارتش سازنده

کمونیسم به کار ساختمان سوسیالیسم بپردازند (۱) (چیزی شبیه کمون مائوئی) .

نظریه کمونیسم سرباز خانه ای ، اتخاذ تدابیر غیر اقتصادی برای فشار به توده ها ، تسلیم شدن در برابر عقب ماندگی فقیرترین قشرهای خرده بورژوا ، عوامفریبی مساوات طلبانه و هم سطح مصرف ، در حزب کمونیست اتحاد شوروی پیش نرفت . لنین و بلشویک های لنینی پایه ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم را بر مبانی مارکسیسم گذاشتند و قبل از هرچیز به رشد نیروهای مولده ، به صنعتی کردن سوسیالیستی ــ و امروز به ایجاد پایه های مادی و فنی کمونیسم ــ پرداختند و مناسبات تولیدی را در شهر و ده متناسب با رشد نیروهای مولده و هماهنگ با آن تکامل بخشیدند. اگر نه سوسیالیسم در همان گام نخستین دچار شکست کامل شده بود ، همانطور که کمون سازی مائو دچار بدترین شکست ها شد .

" اندیشه های اقتصادی " مائو در ساختمان سوسیالیسم تکامل مارکسیسم ــ لنینیسم که نیست سهل است ، تکامل نظریه آنارشیست ها و تروتسکیست ها و اس ــ ارها هم نیست. اجرای این نظریات در مقیاس وسیع (ولی نه در سطح عالیتر) با افتادن بدنبال عقب مانده ترین قشرهای یک جامعه عقب مانده است . در جوامع عقب مانده ، در جوامعی که فقر مطلق حاکم است و نیازهای ابتدائی توده مردم ، از یک مشت برنج و یک جفت چارق تجاوز نمیکند ، هر انسان مبتدی میتواند به این نتیجه برسد که بسادگی میتوان " کمونیسم " برقرار کرد و به هرکس برحسب نیازش یک مشت برنج و یک جفت چارق داد. ولی کافی است که این انسان مبتدی به سطح متوسط فرهنگ کنونی جوامع سرمایه داری (سوسیالیسم که جای خود دارد) ارتقاء یابد تا تصوری اگرچه ناقص از نیازمندی انسان بدست آورد و متوجه شود که چه تولید اجتماعی گسترده ، در سطح عالی باچه نظم و مدیریت والا و چه فرهنگ غنی و شامل میخواهد تا بتوان مناسبات تولیدی کمونیستی را معمول داشت .

جامعه بشری و ازجمله جامعه چین برخلاف ادعای مائو لوح سفید نیست . در هرجامعه ای سطح معینی از تکامل نیروهای مولده و مناسبات تولیدی و سطح معینی از فرهنگ و سنن و عادات وغیره وجود دارد. و زمامداران نمیتوانند هرنقشی را که زیبا بشناسند برجامعه ترسیم کنند . هرکس که بخواهد برلوح سفید تصوری خویش هیروگلیف های زیبا نقش کند بطور آشکار در برابر آموزش ماتریالیستی مارکسیسم ــ لنینیسم قرار گرفته و جز زیان چیزی به جامعه نخواهد داد .

ز ــ مائو بیگانه از دیکتاتوری پرولتاریا

آفتاحه فکری مائو در باره مرحله گذار به سوسیالیسم و درآمیختن آن با " دمکراسی نوین " ، بویژه در تصوری که وی از اهمیت طبقاتی دولت در مرحله گذار دارد ، بچشم میزند. مائو ساختمان سوسیالیسم را کار دیکتاتوری پرولتاریا نمیداند ، بلکه بعهده " دولت " دمکراسی نوین " ، دولت دیکتاتوری دمکراتیک خلق میگذارد .

باجنجال گوشخراشی که محافل مائوئیستی در سالهای اخیر پیرامون دیکتاتوری پرولتاریا براه انداخته اند و مائو را یگانه مدافع دیکتاتوری پرولتاریا و تکامل بخشنده آموزش مارکسیستی ــ لنینیستی دولت معرفی میکنند ، شاید چنین چیزی در نظر اول شگفت بنماید. اما واقعیت انکارناپذیر اینست که مائو در آثار خود هرگز به آموزش دیکتاتوری پرولتاریا نپرداخته و هنوز هم این آموزش مهم مارکسیستی ــ لنینیستی در آثار مائو جائی اشغال نمیکند . تدوین کنندگان " کتاب سرخ " (مجموعه نقل قولهای از مائو) که کوشیده اند عصاره نظریات وی را در یکجا جمع آورند حتی یک جمله از مائو در باره دیکتاتوری پرولتاریا ،

---

(۱) لاروس بزرگ چاپ پاریس که نظر بدی به تروتسکی ندارد این مطلب را با صراحت تقبیح کرده است.

نقش آن ، ماهیت آن ، ماهیت آن و غیره ندارند . در این جزوه فصل مبارزه طبقاتی برخلاف انتظار به دیکتاتوری پرولتاریا ختم نمیشود ، مسئله مهم دولت فصل جداگانه ای ندارد وتنها در زیر عنوان "سوسیالیسم وکمونیسم" از دولت سخن میرود که آن نیز بحثی است از دیکتاتوری دمکراتیک خلق و نه دیکتاتوری پرولتاریا ! !

مائوئیست های ایرانی نیز که خوش دارند در هر مسئله مربوط ومانربوطی نقل قولی از صدر مائو بیاورند تاکنون حتی یک جمله از مائو ، که در آن کلمه دیکتاتوری پرولتاریا بکار رفته و معنا ومفهوم آن بیان شده باشد ، در انتشارات خود نیاورده اند . و این جای خالی در "کتاب سرخ" وسایر نوشته های مائوئیست ها تصادفی نیست . مائو و یاران وی که بطور منظم وسیستماتیک ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا را در دوران گذار ـ به بهانه شرایط ویژه چین ! ! ـ انکار کرده اند نمیتوانستند در باره آن مطلب قابل ذکری بر زبان آورند که بتوان از آن نقل قول کرد . و اینهمه جنجال که از خدمات مائو در تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا وتکامل بخشیدن آن براه افتاده پایه ای جز وقاحت و عدم احساس مسئولیت ندارد .

در صفحات پیشین وقتی اثر مائو "در باره دمکراسی نوین" را مورد بررسی قرار دادیم گفتیم که وی دولت دمکراسی نوین را از "نوع سوم" میداند که نه دیکتاتوری پرولتاریاست و نه دیکتاتوری بورژوازی . اینک جا دارد که مسئله را بیشتر بشکافیم تا باعقاید مائو در باره مقوله دولت بیشتر آشنا شویم .

مائو در اثر "در باره دمکراسی نوین" برای توضیح ماهیت دولت "نوع سوم" ابتدا نظری به جهان می اندازد و "کشفیات" طرفه ای به ارمغان می آورد ومیگوید :

"سیستم های دولتی در جهان بنا بر ماهیت طبقاتی قدرت سیاسی آنها بطور اساسی بر سه نوعند : اول جمهوری دیکتاتوری بورژوازی ، دوم جمهوری دیکتاتوری پرولتاریا ، سوم جمهوری تحت دیکتاتوری مشترک چند طبقه انقلابی ." (۱)

مائو این سخنان نغز را در سال ۱۹۴۰ میگوید که در بخش بزرگی از جهان انواع حکومت های دیکتاتوری فئودالی (یا نیمه فئودالی) وانواع حکومتهای مستعمراتی و وابسته حاکم بود وتنها در ایران و اطراف آن از سلطنت رضا شاهی و سلطنت افغانستان و عراق گرفته تا مطلقیت ابن سعود و رژیم ماقبل فئودالی یمن ، قریب ده رژیم سلطنتی غیر بورژوائی ووابسته وجود داشت و در تعداد زیادی از کشورهای سرمایه داری نیز ، اگرچه دیکتاتوری بورژوائی برقرار بود ، ولی شکل آن سلطنت بود نه جمهوری . در بیخ گوش مائو در ژاپن امپراطور حکومت میکرد ، در انگلستان وسوئد و نروژ و بلژیک (نصف بیشتر اروپا) سلطنت بورژوائی . واگر از سیستم های دولتی در جهان سخن بگوئیم و زمان را در نظر نگیریم ـ کاری که مائو میکند ـ از زمان تشکیل اولین دولت های برده داران تاکنون چه بسیار حکومت های گوناگونه در جهان آمده و رفته اند و در آینده چه بسیار حکومت ها خواهند آمد تا آنکه روزی اساس دولت در جهان برافتد . خلاصه کردن "سیستم های دولتی جهان" در سه نوع جمهوری و بیان آوردن شکل حکومت (جمهوری) ، وقتی بحث از "ماهیت طبقاتی قدرت سیاسی" است ، حتی برای روزنامه نگار عادی بورژوا که از مارکسیسم خبری ندارد بخشودنی نیست تا چه رسد به مدعی دوآتشه ای در مارکسیسم ـ لنینیسم .

اما اصل مطلب اینها نیست . اگر مائو را "کلاسیک" تلقی نکنیم و از او بیان دقیق نخواهیم و یکوشیم تا از لابلای جملات وصفحات منظورش را بفهمیم این نکته دستگیرمان خواهد شد که وی میخواهد بطور کلی این اندیشه را بیان کند که حساب کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره جداست و همه این کشورها الزاما باید مرحله واسطی را بنام "دمکراسی نوین" "در طول یک دوران تاریخی معین" (۲) طی کنند تا بعد به

(۱) مائو تسه دون : "در باره دمکراسی نوین" چاپ فارسی صفحه ۴۰ (تکیه از ماست) .
(۲) همان اثر صفحه ۴۹

سوسیالیسم برسند. در این دوران تاریخی معین " ماهیت حکومت" آنها دیکتاتوری پرولتاریا نخواهد بود، بلکه از نوع سوم خواهد بود (مائو در چندین جا کلمه شکل را بجای ماهیت طبقاتی بکار میبرد) . در توضیح ترکیب طبقاتی و ماهیت طبقاتی " دمکراسی نوین " مائو بسیاری مطالب نادقیق و پراکنده میگوید :

یک جا مینویسد .

" جمهوری تحت دیکتاتوری مشترک چند طبقه انقلابی " (۱)

جای دیگر : " دیکتاتوری مشترک چند طبقه ضد امپریالیستی " (۲)

جای دیگر : " در چین امروز این شکل دولت دمکراسی نوین شکل جبهه متحد ضد ژاپنی بخود میگیرد" (۳)

جای دیگر : " دیکتاتوری مشترک تمام عناصر ضد امپریالیستی وضد فئودالی برهبری پرولتاریاست" (۴)

جای دیگر : " در هر حال پرولتاریا ، دهقانان ، روشنفکران و بخشهای دیگر خرده بورژوازی چین آن نیروی اساسی را تشکیل میدهند که تعیین کننده سرنوشت کشورند ... در جمهوری دمکراسی نوین چین الزاما اجزاء اساسی ساخت دولت و ساخت قدرت سیاسی را تشکیل خواهند داد ." (۵)

و عاقبت : " سیاست دمکراسی نوین در واقع عبارتست از سپردن قدرت به دهقانان " (۶) .

مائو در جای دیگر از بورژوازی ملی چین که علیه امپریالیسم ژاپن مبارزه میکند بعنوان جزء ترکیب کننده حکومت دمکراسی نوین نام میبرد .

منظور ما از این نقل قولهای مکرر نشان دادن نارسائی ونقص بیان مائو که یک جا از دیکتاتوری طبقات وجای دیگر از دیکتاتوری " عناصر " (در ترجمه روسی نیروها) و یک جا از امپریالیسم بدون فئودالیسم وجای دیگر برعکس ، سخن میگوید و سرانجام همه قدرت حاکمه را به دهقانان میسپارد ، نیست . این دقت بیان را از کلاسیک ها و کسانی که واقعا فکر روشنی دارند میتوان طلب کرد . منظور ما جلب توجه خوانندگان عزیز است به این نکته که اگر از مائو بیان دقیق و علمی هم نخواهیم و بکوشیم که منظور وی را بهر صورت درک کنیم تازه متوجه میشویم که مائو در این اثر موضوع گرهی فرا روئیدن دولتی را که از انقلاب ملی و دمکراتیک چین پدید خواهد آمد به دولت دیکتاتوری پرولتاریا مسکوت گذاشته و در سرتاسر اثر خویش از دیکتاتوری پرولتاریا ، جز در مقام نفی آن در شرایط چین ، حرفی نمیزند . دولت دمکراسی نوین مائو بر اتحاد کارگران و دهقانان متکی نیست . ظاهرا ایشان فراموش کرده اند که موضوع " کوچک " اتحاد کارگران و دهقانان را بمثابه پایه دیکتاتوری خلق بیان کنند و به امر تجزیه دهقانان به قشرهای مختلف وجای هریک از آنها در دولت بپردازند !

در صفحات قبل گفتیم که مائو برای انقلاب چین دو مرحله میشناسد : دمکراسی نوین و سوسیالیسم . صرفنظر از آشفته فکری که در این تقسیم مراحل وجود دارد ، در هیچ جا مائو از تحولی که باید در ماهیت دولت و ترکیب طبقاتی آن رخ دهد تا گذار به سوسیالیسم مقدور گردد ، سخن نمیگوید .

مائو پس از قریب نه سال یکبار دیگر به موضوع دولت برمیگردد و این بار از " دیکتاتوری دمکراتیک خلق " صحبت میکند و از " دمکراسی نوین " خویش فاصله میگیرد . وی در اثری که در ژوئن ۱۹۴۹ نوشته و آنرا " در باره دیکتاتوری دمکراتیک خلق " نامیده جمع وجورتر از " در باره دمکراسی نوین " است و میگوید :

" اساس دیکتاتوری دمکراتیک خلق عبارتست از اتحاد طبقه کارگر ، دهقانان و خرده

---

(۱) تا (۲) مائو . " در باره دمکراسی نوین " چاپ فارسی بترتیب صفحات ۴۰ ، ۴۲ ، ۴۲ ، ۳۸ ، ۳۷ ، ۹۵

بورژوازی شهر و قبل ازهمه اتحاد کارگران و دهقانان ." (۱)
زیرا : " این دوطبقه ۸۰ ــ ۹۰ درصد جمعیت چین راتشکیل میدهند ." (۲)

ارتقاء مائوازم دمکراسی نوین" بی سروته به دیکتاتوری دمکراتیک خلق متکی به اتحاد کارگران و دهقانان تحت رهبری طبقه کارگر محصول مبارزه ایست که در درون حزب کمونیست چین میان وی و کمونیست های واقعی وجود داشته و محصول کمکی است که ازجانب جنبش جهانی کمونیستی بوی رسیده است، ولی باوجود این مائو نتوانسته است حتی در این اثر تا سطح مارکسیسم ــ لنینیسم ارتقاء یابد .

در این اثر بازهم خبری ازضرورت فراروئیدن دیکتاتوری دمکراتیک خلق به دیکتاتوری پرولتاریا نیست و مائو، اگرچه بنابه مصلحت از رهبری طبقه کارگرسخن میگوید ، اما با بیان جمله بعدی مشت خود را بازکرده ونشان میدهد که ازدرک معنا ومفهوم واقعی رهبری طبقه کارگر وعلت ضرورت آن بسیار بدور است . بنظرمائو چنین مینماید که تکیه براتحاد کارگران و دهقانان بعلت کثیرالعدد بودن آنها است و نه مقامی که درسیرتکامل تاریخی جامعه اشغال کرده اند .

عدم درک درست مائو ازماهیت طبقاتی دولت و بی اعتنائی وی نسبت به دیکتاتوری پرولتاریا پس ازاستقرارحکومت توده ای چین بیشتر آشکارشد . مائو دراین وقت از یکسو خواستار " جهش های" اقتصادی شد، و چنانکه گفتیم در یک شب تا سحر تا استقرارمناسبات " کمونیستی " هم پیش رفت ، اما درباره ماهیت دولت ازجای خود تکان نخورد و درمرحله دیکتاتوری دمکراتیک خلق باقی ماند . درسال ۱۹۵۷ مائو درسخنرانی پرسروصدای خویش " درباره مسئله حل صحیح تضادها ..." ازیکسو میگوید:

" درکشورما تجدید ساختمان سوسیالیستی درقسمت مالکیت بطورعمده خاتمه یافته و همچنین جوانان مبارزه وسیع طبقاتی نوده ای دوره انقلاب اساسا پایان پذیرفته است." (۳) .

وازسوی دیگر اصرار دارد که :

" حکومت ما حکومت دیکتاتوری دمکراتیک خلق است." (۴) و بورژوازی ملی نیز البته در درون خلق قرار دارد و تضاد آن با طبقه کارگر از نوع تضادهای آشتی پذیر درون خلق است.

به این ترتیب مائو درمسئله دولت باضوابط استوار طبقاتی نمی اندیشد . وی بطورعمده به جنبه ناسیونالیستی ، به وحدت ملی نظردارد ومیکوشد آن سیستم دولتی راکه " نوع سوم" و " جبهه واحد ضد ژاپنی " وغیره بود ، درزمان ساختمان سوسیالیسم نیز حفظ کند .

مائو از رهبری پرولتاریا در اینجا وآنجا سخن میگوید ، ولی هرگز درجهت تحکیم این نقش رهبری و ارتقاء آن به دیکتاتوری پرولتاریا چیزی نمیگوید واقدامی بعمل نمی آورد .

تردیدی نیست که درجامعه چین تامین رهبری طبقه کارگرکارآسانی نیست . برای رسیدن به این هدف باید اقدامات جدی معمول داشت ، درراه صنعتی کردن کوشید ، برای پرولتاریای صنعتی ــ نه درحرف بلکه درعمل ــ جای برجسته ای درادارہ حزب ودولت داد ، قبل ازهرچیز به تحکیم هر چه بیشتر پیوندهای چین توده ای با اتحاد شوروی وجنبش جهانی کمونیستی پرداخت ، چراکه یکی از مهمترین اهرمهای تحکیم مواضع پرولتاریای چین درحکومت عبارتست ازتحکیم پیوندهای انترناسیونا-

(۱) مائو، منتخبات ، بزبان روسی صفحه ۵۱۳ــ۵۱۴ (این جملات بعلت اهمیت درکتاب سرخ هم آمده است) .
(۲) همانجا
(۳) مائو ." درباره مسئله حل صحیح تضادهای درون خلق" چاپ فارسی صفحه ۵۷ (تکیه ازماست) .
(۴) همان جزوه، صفحه ۶

لیستی آن • پرولتاریای چین تنها در رابطه محکم با ستاد پرولتاریای جهانی و سیستم جهانی سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی است که میتواند دیکتاتوری خود را تحکیم کرده و استحکام بخشد •

اما مائو در مبارزه با کمونیست های واقعی چین راهی درست عکس این رفت • وی پرولتاریای صنعتی را سرکوب کرده اتحادیه های کارگری را منحل نمود • حزب کمونیست را تار و مار کرد و به سست کردن و سپس قطع پیوند های چین توده ای با جنبش جهانی کمونیستی پرداخت و بالاخره چین را در برابر جنبش جهانی قرار داد • با این وضع آیا جائی برای دیکتاتوری پرولتاریای چین و یا رهبری وی در جامعه باقی میماند ؟

غ ــ درونمایه دولت پرولتری : زوال یا تشدید مداوم اعمال قهر؟

با چنین توشه ای از " تکامل " مارکسیسم ــ لنینیسم در مقوله دولت و " دفاع " از دیکتاتوری پرولتاریا است که مائو امروز خود را یگانه حامی دیکتاتوری پرولتاریا معرفی میکند و سیر تکامل سالم دولت پرولتری را در اتحاد شوروی و جمهوریهای سوسیالیستی دیگر تخطئه کرده و مدعی است که گویا جانب اعمال قهر دولت پرولتری نیز باید مانند دولتهای طبقات ستمگر باگذشت زمان و بطور سیستماتیک تشدید شود •

این فکر نادرست در جنبش جهانی کمونیستی تازگی ندارد • برای اولین بار استالین آنرا پیش کشید و چند سالی در اتحاد شوروی بدان جامه عمل پوشانید و این تجربه برای جامعه شوروی بسیار گران تمام شد • پس از مرگ استالین حزب کمونیست شوروی این فکر نادرست را در انداخت و با تلاش فراوان به جبران خسارات ناشی از اجرای آن پرداخت • پس از بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی این تجربه تلخ بطور وسیعی در اختیار جنبش جهانی کمونیستی قرار گرفت و قاعدتا احزاب کمونیست از جمله حزب کمونیست چین میبایست از این تجربه استفاده کنند تا بار دیگر جنبش ما چنان زیانهای سنگینی نپردازد •

در روزهای اول پس از بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی واقعا هم کمونیستهای چین خود را برای بهره گیری از این تجربه آماده نشان میدادند • اما مائو که ظاهرا تصمیم دارد کلکسیونی از نادرست ترین و زیانبخش ترین نظریاتی که در طول تاریخ جنبش کارگری عرضه شده جمع آورده و بصورت جنگ " اندیشه های " خویش ارائه دهد • این نظر استالین را هم گرفت و " تکامل " بخشید و بصورت یکی از شبه تئوریهای خویش درآورد • در این شبه تئوری مائو آشفته فکری سابق خویش را در باره ماهیت طبقاتی دولت تا حد انکار کامل آموزش مارکسیسم ــ لنینیسم در باره دولت " تکامل " میدهد • این آموزش را از هسته اصلی آن مبنی براینکه : " دولت محصول آشتی ناپذیری طبقاتی است " تهی میکند •

هسته اصلی ورکن اصلی آموزش مارکسیسم ــ لنینیسم در باره دولت اینست که دولت محصول آشتی ناپذیری تضاد های طبقاتی است • با پیدایش طبقات متخاصم پدید می آید و با از میان رفتن طبقات زوال مییابد • دولت آلت استثمار طبقات ستمگر است و آنگاه که پرولتاریا با انقلاب سوسیالیستی ماشین دولتی بورژوائی را بشکند • دیکتاتوری خود را برقرار کرده و به اتکاء آن وسائل تولید را بنام تمام جامعه ضبط کند • طبقات استثمارگر را از میان ببرد بقول انگلس وتاکید لنین این نخستین اقدام دولت پرولتری :

" در نخستین حال آخرین اقدام مستقل وی بعنوان دولت است • در آن هنگام دیگر دخالت دولت در شئون مختلف مناسبات اجتماعی یکی پس از دیگری زائد شده و بخود ی خود بخواب میرود • جای حکومت بر افراد را اداره امور اشیاء و رهبری جریان تولید میگیرد • دولت " ملغی " نمیشود • بلکه زوال مییابد " (۱)

(۱) انگلس • آنتی دورینگ • نقل از کتاب " دولت و انقلاب " لنین • منتخبات • جلد دوم • بخش اول ص ۲۳۸

انگلس این حکم خود راهم علیه اپورتونیست ها متوجه میکند وهم علیه آنارشیست ها • بنظر اپورتونیست ها دولت بورژوائی میتواند به " دولت آزاد همه خلق " بدل شود • و این سفاهت صرف است• دولت بورژوائی تاوقتی وجود دارد دولت بورژوائی است • آلت سرکوب طبقه کارگروسایرزحمتکشان است• و تا وقتی دولت است آزاد نیست • دولت بورژوائی در سیرتکاملی خویش درجهت تشدید سرکوب طبقه کارگر پیش میرود • جنبه دولت بودن وآلت ستمگری بودن آن به نسبت رشد جنبش کارگری شدت مییابد •

امابنظر آنارشیست ها دولت درعرض یک امروز تافرد املغی میشود • واین ازریشه نادرست است • دولت سرمایه داران نمیتواند ملغی شود و باید سرنگون گردد و شکسته شود• دولت پرولتری نیز درعین حال که ازهمان نخستین روز • دولت بمعنای واقعی کلمه نیست • نمیتواند دریک امروز تافرداز میان برود • این دولت باید مقاومت بورژوازی راسرکوب کند • طبقات راازمیان ببرد و بتدریج و باگذشت زمان زوال یافته جای خود را به سازمان همگانی اداره امور اشیاء وجریان تولید بدهد • زوال این دولت ازهمان نخستین روزی آغازمیشود که وسایل تولید راانمام جامعه ضبط میکند ومالکیت اجتماعی بروسایل تولید رابرقرارمیسازد •

دولت پرولتری دومرحله مشخص راازسرمیگذراند : یکی مرحله گذارازسرمایه داری به سوسیالیسم ودیگری مرحله سوسیالیسم مستقرشده و شکوفان •

درمرحله گذار وظیفه محو طبقات متخاصم واستقرارمالکیت سوسیالیستی بروسائل تولید در برابر دولت پرولتری قرارارد • دراین مرحله بورژوازی سرنگون شده هنوز صاحب قدرت است و این قدرت هم ازهمبستگی بین المللی سرمایه مایه میگیرد وهم ازوجود میلیونها اقتصاد کوچک دهقانی و پیشه وری که هرروز وهرساعت بورژوازی میزاید و هم ازعادت میلیونها انسان که قرنها درجوامع طبقاتی زیسته اند • بورژوازی سرنگون شده هنوز ازجهات معینی برتری خود رانیز برپرولتاریاحفظ کرده ازمدیریت بهتر و اطلاعات بیشتری برخوردار است • وجود این شرایط به بورژوازی امکان مقاومت میدهد• مقاومت ریاروی ومسلح و یاخرابکاری وتوطئه گری • سرکوب این مقاومت و اعمال قهر نسبت به بورژوازی بمنظورمحو آن بعنوان یک طبقه اجتماعی و ضبط کامل مالکیت بورژوائی • ازوظایف حتمی دیکتاتوری پرولتاریاست•

اما اشتباه خواهد بود اگرتصورشود که حتی دراین مرحله گذار نیز اهرم اصلی تجدید سازمان سوسیالیستی جامعه اعمال قهراست • پرولتاریا • حتی درمرحله گذاره بطورعمده باتکیه به اعمال قهر بر بورژوازی پیروز نمیشود• بلکه ازطریق ایجاد سازمان عالیتر کاراجتماعی • تجدید تربیت میلیونها تولید کننده کوچک و کمک به آنها برای گردآمدن درتعاونی های تولید و پرورش ایده ئولوژیک مردم است که برتری سوسیالیسم رابرسرمایه داری مسلم میدارد وتحول جامعه راازسرمایه داری به سوسیالیسم مقدورمیسازد•

درسال ۱۹۱۹ • وقتیکه دولت شوروی تازه مستقرشده • هنوز تجدید سازمان سوسیالیستی جامعه رابطور وسیع آغاز نکرده و برعکس باانجام اصلاحات ارضی جاده رابرای رشد تولید خرده کالائی هموارنموده و هنوزجنگهای پیرانگرمد اخله جویان امپریالیست گارد سفید راد رپیش دارد وطبعا وظیفه سرکوب دشمن وظیفه عمده دیکتاتوری پرولتاریاد رلحظه مفروض است — درچنین زمانی لنین میگوید :

" دیکتاتوری پرولتاریا — همانطورکه من بارهاتذکرشده ام — تنهاوحتی بطورعمده اعمال قهرنسبت به استثمارگران نیست • پایه اقتصادی این اعمال قهرانقلابی و وثیقه قابلیت حیات و کامیابی آن عبارت ازاین است که پرولتاریا نسبت به سرمایه داری

طراز دیکتاتوری از سازمان اجتماعی کار را عرضه میدارد و عملی میسازد. کنه مطلب در اینست. سرچشمه نبرد و وثیقه پیروزی ناگزیر و کامل سوسیالیسم در این است."

چنانکه لنین تذکر میدهد این مطلب مهم را وی تا این تاریخ بارها گفته و وقتی به آثار وی مراجعه میکنیم متوجه میشویم که وی تا آخرین لحظه حیات این مطلب را بارها و بارها تکرار میکند تا ماهیت دیکتاتوری پرولتاریا و وظایف آنرا به توده مردم تفهیم کند و به مردمی که قرنها و قرنها باین فکر خوگرفته اند که دولت آلت ستمگری و زورگوئی است بفهماند که دولت پرولتری دولت نوع دیگری است. وظیفه عمده اش سازندگی است. ایجاد پایه اقتصادی و طراز نالیتری از سازمان کار اجتماعی است و اگرچه مجبور است بقاومت و خرابکاری طبقات استثمارگر و با اعمال قهر انقلابی درهم شکند ولی کار عمده اش این نیست. کار عمده اش ساختمان سوسیالیسم است و آنجاست که قابلیت حیات خود را نشان میدهد.

دیکتاتوری پرولتاریا، که در مرحله گذار و مبارزه مستقیم برای محو طبقات متخاصم بطور عمده موظف به اعمال قهر نیست، پس از محو طبقات و برقراری مالکیت سوسیالیستی بر همه وسایل تولید، وقتیکه در جامعه دیگر طبقات متخاصم وجود ندارند، بطریق اولی نمیتواند اعمال قهر را وظیفه عمده خویش تلقی کند و باگذشت زمان خواستار تشدید آن باشد. پس از طی مرحله گذار، اعمال قهر روز بروز کمتر و سازندگی روز بروز بیشتر میشود. یعنی دیکتاتوری پرولتاریا روز بروز از دولت بودن دورتر شده به سازمان اداره امور اشیاء و رهبری تولید نزدیکتر میشود و چنانکه انگلس میگفت دخالت دولت در رشته مختلف اجتماعی یکی پس از دیگری زائد میشود و دولت بخواب میرود، زوال مییابد.

تکامل جامعه بشری طوری پیش آمد که سوسیالیسم ابتدا در یک کشور پیروز شد و این کشور مدتها در محاصره سرمایه داری باقی ماند و سپس، با آنکه سوسیالیسم در عده دیگری از کشورها پیروز شد، باز هم در بخش بزرگی از جهان، سرمایه داری امپریالیستی پرقدرتی در حکومت ماند که کوچکترین فرصت را برای اخلال در کار ساختمان سوسیالیسم از دست نمیدهد. وجود چنین واقعیتی البته روند زوال دولت را در کشورهای سوسیالیستی باد شواری روبرو میکند ولی نمیتواند و نباید این روند تکاملی را از حرکت باز دارد.

اتحاد شوروی چهل سال است که مرحله گذار را پشت سر گذاشته، طبقات متخاصم را از میان برده و مالکیت سوسیالیستی بر وسایل تولید را هم در صنعت و هم در کشاورزی بطور کامل برقرار کرده است. استحکام درونی جامعه شوروی در جنگ بزرگ میهنی علیه فاشیسم هیتلری به حد تحیر خورده. بر اساس مناسبات تولیدی سوسیالیستی یکی از عظیم ترین بناهای اقتصادی جهان در آن کشور برپا شده و دهها هزار کارخانه، موسسه و مجتمع عظیم صنعتی و کشاورزی بوجود آمده که مالکیت دیگر و طراز اداره دیگری جز مالکیت و طراز اداره سوسیالیستی بخود ندیده اند. سرمایه داران سابق حتی بطور نیز یکی بر اثر گذشت زمان از میان رفته اند و نسلی که امروز در شوروی زندگی میکند نسل دوم و سوم پرورش یافته جامعه شوروی است.

همه این تحولات نمیتواند در دولت پرولتری منعکس نشود و بپروسه زوال دولت را وارد مرحله نوینی نسازد. در آنچه مربوط به داخل شوروی است در اتحاد شوروی طبقه ای که باید سرکوب کرد باقی نیست و دولت سوسیالیستی وظیفه اعمال قهر ندارد. همه مردم شوروی، چه کارگران و چه دهقانان کلخوزی و روشنفکران (که خود از زحمتکشان بوده و در خدمت سوسیالیسمند) در کار تحول جامعه شوروی از سوسیالیسم به کمونیسم ذینفعند و مشترکا به ساختمان مادی و فنی کمونیسم اشتغال دارند. طبقه کارگر همچنان پیشروترین، متشکل ترین نیروی جامعه شوروی است و در ساختمان دامنه دار کمونیسم نقش رهبری دارد. اتحاد شوروی برای پیشبرد جامعه بسوی کمونیسم با مقاومت هیچ طبقه اجتماعی که

ضرورت سرکوب آن احساس شود رویزیونیست ۰ سیر بسوی کمونیسم در جامعه امروز شوروی سیری است متکی به وحدت همه مردم آن کشور ۰

حزب کمونیست شوروی با توجه به سیر واقعی تکامل دولت در آن کشور مرحله کنونی زوال دولت را مرحله " دولت همگانی مردم " نامید ۰ دولتی که بمعنای واقعی کلمه دولت نیست ۰ سازمانی است مبین منافع واراده تمام مردم شوروی که در ساختمان کمونیسم و در دفاع از آن صمیمانه با هم علاقه اند ۰

مائوئیسم از این روند تکاملی دولت پرولتری خرسند نیست ۰ سیر آنرا بسوی زوال برنمی تابد و اصرار میکند که دولت پرولتری نیز به نسبت رشد و تکامل خویش باید بر شدت اعمال قهر بیفزاید چرا که گویا طبقات استثمارگر پس از سرنگونی و بهمان نسبت که بسوی زوال میروند برمقاومت خویش می افزایند ۰

این "تئوری" مائوئیستی که نقطه مقابل مارکسیسم ـ لنینیسم است برچند سفسطه و یک ادعای شگفت انگیز ضد علمی متکی است ۰ یکی از سفسطه های مائوئیستی اینست که تمام دوران پس از انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را تا رسیدن به کمونیسم یک مرحله بحساب می آورد و مرحله گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را چنین وانمود میکند که گویا تا استقرار کمونیسم همواره مسئله اصلی اینست که سرمایه داری یا سوسیالیسم کدامیک پیروز خواهد شد [این ۰ سفسطه و تحریف آشکار واقعیت است ۰ وقتی پرولتاریا حکومت را بدست میگیرد و کار محو طبقات متخاصم را آغاز میکند ۰ البته که در صحنه اجتماع مبارزه همه جانبه ای میان بورژوازی و پرولتاریا در گیر است تا معلوم شود که کدامیک پیروز میشوند ۰ پس از محو سرمایه داران بعنوان یک طبقه نیز برای مدتی هنوز مراعات احتیاط و مراقبت لازم است تا سوسیالیسم جا بیفتد ۰ در این زمان نیز هنوز دفاع از دستاوردهای سوسیالیسم در برابر خرابکاری و توطئه گری بقایای سرمایه داری ـ که از امپریالیسم کمک میگیرند ـ یکی از وظایف دیکتاتوری پرولتاریاست ۰ اما پس از محو کامل بورژوازی بمثابه یک طبقه و جا افتادن مناسبات تولید ی سوسیالیستی دیگر پرولتاریا چه کسی را میتواند سرکوب کند ؟ پس از استقرار سوسیالیسم ۰ ساختمان دامنه دار جامعه سوسیالیستی و سیر بسوی کمونیسم است که در برابر همه مردم جامعه سوسیالیستی قرار دارد و نه پیروزی بر سرمایه ـ داری که مرحله طی شده ۰ است ۰ اگر این نکته را بپذیریم که حتی پس از استقرار سوسیالیسم وظیفه عمده دیکتاتوری پرولتاریا سرکوب است و اعمال قهر تشدید میشود در اینصورت چگونه میتوانیم به زوال دولت، حتی در جامعه کمونیستی ۰ معتقد باشیم ؟ کدام تشدید مداوم است که به زوال می انجامد ؟

مائوئیسم در واقع نیز به زوال دولت نمی اندیشد و اعمال قهر دولت را امری مداوم و ابدی میداند ۰

محافل مائوئیستی اثر مائو " در باره مسئله حل صحیح تضادهای درون خلق " را مهمترین اثر وی در امر " تکامل " آموزش دیکتاتوری پرولتاریا معرفی میکنند ۰ بنابه ادعای آنان در این اثر تضاد های جامعه سوسیالیستی و شیوه حل آنها و وظایف دولت پرولتری که مسئول حل این تضادها است بیان شده ۰ است (۱) ۰ اما یک نظر به همین اثر مائو سردرگمی کامل وی را در رابطه مسئله دولت پرولتری و دور ـ نمای تکامل آن نشان میدهد ۰ مائو در این اثر بطور آشکار مرحله گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را با مرحله سوسیالیسم مستقر و شکوفان در هم می آمیزد و تازه برای مرحله گذار هم دیکتاتوری دمکراتیک خلق را تجویز میکند و نه دیکتاتوری پرولتاریا را ۰ در این اثر کلمه دیکتاتوری پرولتاریا موجود نیست تا چه رسد به تکامل آن ۰

تعمق در ادعاهای کنونی مائوئیست ها که اثر مائو " در باره مسئله حل صحیح ۰۰۰ " را تکامل آموزش دیکتاتوری پرولتاریا معرفی میکنند ۰ ما را متوجه این حقیقت میکند که مائوئیست ها به ماهیت طبقاتی

---

(۱) ژن مین ژیبائو ۰ نهمین تفسیر ۰۰۰ چاپ فارسی ۰ پکن ۱۹۶۴ صفحه ۸۵

دولت توجه ندارند ، وظیفه دولت پرولتری راحل تضاد های جامعه ، ازهرنوع، تلقی میکنند ودرنتیجه دولت پرولتری را مقوله ای ابدی بحساب می آورند .

چنانکه در بحث از فلسفه مائو گفتیم وی دراین اعتقاد پرفراوانی تضاد ازانواع گوناگون و دارای خصلت های گوناگون رابعنوان تضاد های جامعه سوسیالیستی دردیف هم میگذارد و روی هم انباشت میکند، بسیاری ازاین تضاد ها جنبه طبقاتی ندارد ، ازنوع ناهماهنگی هائی است که درجریان زندگی درهرجامعه ای پیدامیشود . ازجمله وی ازتضاد های درون طبقه کارگر ، تاتضاد های میان کارمندان دولت و مردم نام میبرد ودرسخنرانی های دیگرخویش " تضاد " میان صنعت و کشاورزی، صنایع کنار دریا و درون خاك چین و بسیاری و بسیاری دیگر ازاینگونه رامی آورد. تکرارمیکنیم که اینگونه ناهماهنگی هاوتفاوت ها وغیره درجامعه سوسیالیستی هم ، مثل هرجامعه دیگری، وجود دارد. برنامه-ریزی سوسیالیستی درست بدین منظورانجام میشود که تناسب میان رشته های گوناگون رادرجهت تکامل جامعه برقرارسازد . اماهواره محتمل است که این تناسب و هماهنگی اینجاوآنجابهم بخورد و اصلاح سمبولازم آید و لازم هم می آید .

اگرقرار باشد که همه اینگونه ناهماهنگی هاراتضاد بنامیم ، وتصمیم بگیریم که آنهاامروز تضاد درون خلقند وفرداممکن است به تضاد میان ماوند شمنان ماوند ل شوند واگر براین عقیده باشیم که حل این تضاد هابرعهده دولت پرولتری است ، که تضاد های درون خلق رابا شیوه مسالمت آمیز وتضاد-های میان ماوند شمنان مارابااعمال قهرحل میکند ، درآنصورت روشن است که دولت پرولتری هرگز نمیتواند رو بزوال برود واعمال قهرهرگزازدستوردولت پرولتریخارج نخواهد شد . و رو عمنترازآن اینکه دراینصورت حتی اثری ازآموزش مارکسیسم ــ لنینیسم درباره دولت باقی نخواهدماند ، چراکه اساس این آموزش اینست که دولت آلت ستمگری طبقاتی است ، محصول آشتی ناپذیری طبقاتی است و لذامقوله ایست تاریخی و زوال یابنده ، درحالیکه پیدایش تضاد هاوناهماهنگی هاو دشواریهای رشد مقوله تاریخی نیست ، همراه دائمی جامعه بشری است . این نوع تضاد های غیرطبقاتی ، به تضاد میان ماوند شمنان ما (بدل نمیشود و حل آنهابعهده دولت که ارگان مبارزه طبقاتی است ، نخواهد بود ، بلکه بعهده سازمان همگانی مردم است ــ آن چیزیست که انگلس " اداره امورا شیاء و رهبری جریان تولید " مینامد و درنقطه مقابل " حکومت برافراد " قرارمیدهد .

مائوئیست هابا سفسطه وجنجال میخواهند این دومقوله رایکی قلمداد کنند ومیکوشند تاهرشکست خود رادررهبری جریان تولید ازطریق تحکیم حکومت برافراد وسرکوب مخالفین خویش جبران نمایند. و امر سرکوب و اعمال قهررابرای مدت " صد ، هزار و ده هزارسال " (۱) ادامه دهند .

خصلت دولت بورژوائی اینست که جنبه دیکتاتوری وسرکوب آن باگذشت زمان شدیدتر و علنی تر و دمکراسی بورژوائی آن محدودتر میشود ، تاجائیکه سرمایه داری امپریالیستی برای مقابله باپرولتاریا و جنبش های نجات بخش ملی فاشیسم میزاید. خصلت دولت پرولتری برعکس دولت بورژوائی است . دولت پرولتری دولت بمعنای واقعی کلمه نیست ، باگذشت زمان بیشتر و بیشترجنبه سازندگی یافته بر دامنه آزادی سوسیالیستی میافزاید . هم اکنون درچلو چشمان ما این دوروند متقابل جریان دارد وهر چه تناسب قوابیشتر بسود نیروهای صلح وسوسیالیسم تغییرکند ، آزادی سوسیالیستی دامنه بیشتری یافته و دولتهای سوسیالیستی باسرعت بیشتری رو بزوال کامل خواهندرفت . مائوئیست هابا سرفرازی به این روند مینگریم . و مائوئیست هاباد گرگونه جلوه دادن واقعیت به بورژوازی جهانی خدمت میکنند وزمینه ای برای توجیه فاشیسم بدست میدهند .

---

(۱) نهمین تفسیر ، صفحه ۹۵ (تکیه ازماست) .

ط ــ آخرین دستاورد "تئوریك" مائوئیسم درابرساختمان سوسیالیسم

مائوئیست ها ضعف منطق خویش را در باره ضرورت تشدید اعمال قهر از جانب دولت پرولتری احساس میکنند. وقتی دولت محصول آشتی ناپذیری طبقاتی است و اعمال قهر دولت پرولتری متوجه طبقات ستمگر، و وقتی مثل روز روشن است که طبقات ستمگرد رمرحله گذار از جهان میروند وساختمان سوسیالیسم آخرین بقایای آنان رابرمیکند، دیگرچگونه میتوان از تشدید اعمال قهرسخن گفت؟ اعمال قهرعلیه چه کسانی؟

برای جبران این ضعف از یکسو و برای جدا کردن کامل حساب خود از کشورهای سوسیالیستی و جنبش کمونیستی وکارگری، مائوئیست ها ادعای بسیار شگفت ضد علی پیش آورده اند (وبهتر بگوئیم از آنتی کمونیست ها بهاریه گرفته اند) مبنی براینکه ازبطن سوسیالیسم بورژوازی "نوخاسته ای" بیرون می آید! به این ترتیب مائوئیسم برای این سئوال منطقی که پس از استقرار سوسیالیسم علیه چه کسی میتوان اعمال قهرکرد پاسخی می یابد: علیه بورژوازی نوخاسته! و از آنجاکه این بورژوازی نوخاسته غیراز بورژوازی سابق و حتی غیراز بقایای بورژوازی سابق بوده محصول خود جامعه سوسیالیستی است وازبطن آن میروید لذا روشن آن مداوم و اعمال قهرعلیه آن نیز امری مداوم وابدی است. خود مائوئیست ها اعمال قهررابرای "صد سال وصد ها سال" (۱) لازم میدانند و جای دیگرمیگویند: "ماترجیح میدهیم که دوران طولانی بحساب آوریم" (۲) و به این نتیجه میرسند که مسئله تربیت نسل جانشین که امرمهم حزب و دولت است و در مبارزه با بورژوازی بسرانجام میرسد "مهمترین مسئله مرگ وزندگی برای آینده انقلاب پرولتاریائی بمدت صد هزار ودهزارسال میباشد." (۳) یعنی ادامه فعالیت دولت پرولتری و خصلت اعمال قهرآن فعلا برای ده هزارسال تامین شده است.

آخرین دستاورد "تئوریك" مائو ازاین تردید آغاز میشود که دیکتاتوری پرولتاریا بتواند تحکیم شود وسوسیالیسم بتواند بطوراستواری پیش رود. بقول مائوئیست ها این پرسش مطرح است که:

"آیا پرولتاریا میتواند دیکتاتوری خود به دیکتاتوری بورژوائی جلوگیرد؟ آیا پرولتاریا قادر است از بازگشت سرمایه داری جلوگیری کند؟ و بالاخره آیا سوسیالیسم میتواند پیش رود؟" (۴)

مائوئیست ها میگویند وراست هم میگویند که چنین پرسشی راکلاسیك های مارکسیسم ــ لنینیسم مطرح نکرده اند (چراکه آنان به پیشرفت سوسیالیسم اطمینان داشتند وهرگز در آن تردید نکردند. م.ج.) واما استالین نیز بقول مائوئیست ها اهمیت این پرسش را درك نکرد و

"قادر نشد به مسئله مبارزه طبقاتی درجامعه سوسیالیستی و به مسئله امکان غصب دیکتاتوری پرولتاریا توسط بورژوازی و بازگشت جامعه سوسیالیستی به سرمایه-

---

(۱) تا (۳) تهمین تفسیر... ژن مین ژیبائو، چاپ فارسی صفحه ۱۵ (تکیه ازماست).
(۴) تود، شماره ۱۰ صفحه ۱۳ (تکیه ازماست). (در صفحات پیش ضمن بحث ازساختمان سوسیالیسم نشوا ازمائوئیست های ایرانی نقل قول کنیم. این گروهها تنها بجانبخد شوروی وضد کمونیستی مائوئیسم توجه دارند واگرهم مائوبطالبی دربارساختمان سوسیالیسم درچین گفته یا نمد ازنظرمائوئیستهای ایرانی دورمیماند. در بحث از آخرین "دستاورد" مائوکه آنکاراضد کمونیستی است بازهم مراجعه به مائوئیست-ها ی ایرانی امکان پذیراست. زهرضد کمونیستی وضد شوروی این "تئوری" توجه ویژه آنان رابخود جلب کرده)

داری پاسخ گوید ." (۱)

مائوئیست ها طرح این پرسش وکشف پاسخ آنرا از خدمات برجسته شخص مائومیدانند که گویا در بهمین دلیل مارکسیسم ــ لنینیسم را در دوران ما " بسطح عالیتری " ارتقاء داده و تئوری " ادامه انقلاب در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا " (۲) را ارمغان آورده است ! !

باید گفت که ابرازتردید در باره اینکه پرولتاریابتواند دیکتاتوری خود راحفظ کند وسوسیالیسم پیش رود ، برای اولین بارنیست که طرح میشود. این تردید اززمان انقلاب اکتبرتابه امروز همسته اصلی ونقطه تقیت همه جریانهای ضد کمونیستی است که گاه بصورت خشن و بی پیرایه ای ــ نظیرآنچه گارد سفید روس وضد انقلاب گران امپریالیست میگفتند ــ مطرح میشود و بلشویک هاراچند روزه میشمارد و گاه بصورت ظاهرا علمی و باپیرایه استدلال ومنطق ظاهرمیشود. آن حالت خشن و بی پیرایه ای که منتظر بود امروز پس فرد احکومت شوروی سقوط کند حالا دیگرمد تهاست که درمحافل ضد کمونیستی عنوان نمیشود . تجربه زندگی به آنان آموخته است که جامعه شوروی جامعه ای استواراست . محافل ضد کمونیستی درزمان ما ترجیح میدهند که مسئله را کمی بغرنجتر مطرح کنند وباصطلاح تئوری ببافند. اما مائوئیست ها ضمن تئوری بافی ، درآسانگیری تبدیل دیکتاتوری پرولتاریابه دیکتاتوری بورژوازی درواقع بموضع ضد بلشویک های سال ۱۹۱۸ برگشته اند و درنا استوارشمردن جامعه سوسیالیستی و حکومت پرولتری چنان راه افراط میروند که از شدت سخافت مضحک میشود.

مثلا بنظر ژن مین ژیبائو کافی است که یکنفر اپورتونیست خود راد رحزب مخفی کند و پس از دهها سال که ازاستقرارسوسیالیسم گذشته درسرفرصت غافلگیرانه زمام امورراغصب کرده ، دولت سوسیالیستی رابه دولت بورژوائی و جامعه سوسیالیستی رابه جامعه سرمایه داری بدل کند . بقول ژن مین ژیبائو همین بلا راخروشچف برسرشوروی آورده است :

" خروشچف خود راد رحزب کمونیست پنهان کرده بود . بایک حمله غافلگیرانه ! ! و دادن گزارش سیاسی ! ! ... قدرت راد رحزب و دولت اتحادشوروی غصب کرد ... دیکتاتوری پرولتاریارا به دیکتاتوری بورژوازی بدل کرده ، سوسیالیسم را وازگون ساخت و سرمایه داری راجایگزین آن کرد "! ! (۳)

چنین است جریان " وازگون شدن " سوسیالیسم دراولین کشورسوسیالیستی جهان پس از نیم قرن که از استقرارآن میگذرد .

واما " وازگون شدن " سوسیالیسم درسایرکشورهای سوسیالیستی حتی نیازمند حمله " غافلگیرانه " یک فرد هم نبود . همه دولتهای سوسیالیستی اروپا ــ بجز آلبانی ــ بدنبال سکو خود بخود تبدیل به دیکتاتوری بورژوازی شده و کمونیست های برجسته ای مانند والتراولبرشت که تا دیروز صدر در لیست سوسیالیستی بودند پس ازحمله غافلگیرانه خروشچف درراس دولت دیکتاتوری بورژوازی قرارگرفتند ! (لابد برای مائوئیست ها چه فرق میکند ؟ ! مگر دیکتاتوری دیکتاتوری نیست ؟ !) و همه احزاب کمونیست جهان نیز بدون اینکه حمله ای به آنها شده باشد یا اشاره سکو به احزاب بورژوا بدل گشتند ! !

باید انصاف داد که حتی آنتی کمونیست های سوگند خورده هم نسبت به استواری جامعه سوسیالیستی وماهیت طبقاتی و معتقدات کمونیستی احزاب کمونیست نظری بمراتب بهتراز این دارند و میدانند

(۱) تود ، شماره ۱۰ صفحه ۱۳ (تکیه ازماست) .
(۲) ژن مین ژیبائو ، نقل ازتوده شماره ۲۰ صفحه ۸
(۳) همانجا ، صفحه ۹ . این مقاله بمناسبت صدمین سال تولد لنین ازجانب رهبری حزب کمونیست چین و برای " ستایش وتجلیل " از لنینیسم منتشرشده است.

که واژگون کردن سوسیالیسم به این آسانیها نیست. حتی در چین توده ای که خرابکاری مائوئیست ها قبل از بپایان رسیدن مرحله گذار آغازشده اند اختن کشور در راه رشد سرمایه داری دشواری های فراوان دارد. چنانکه میدانیم مائوئیسم در حزب و دولت چین از دهها سال پیش ریشه دوانده و سیمای آنرا بمیزان زیادی مسخ کرده است. اززمان "اصلاح سبك" تاکنون و بویژه در زمان "انقلاب فرهنگی" هزاران هزار کمونیست صدیق از صحنه سیاست رانده شده اند و سازمانهای حزبی وسندیکائی منحل شده و بورژوازی چین هنوز بعنوان یك طبقه از میان نرفته و دولت توده ای چین ازجانب رهبری مائوئیستی در برابر جنبش جهانی کمونیستی قرار داده شده و درنتیجه مجموعه اینها ضربات سنگینی به ارکان رشد سوسیالیسم در چین وارد آمده ــ اما باتمام اینها هنوز هم نمیتوان و نباید گفت که حکومت چین دیکتاتوری بورژوازی است. نبرد سوسیالیسم با سرمایه داری در چین ادامه خواهد داشت و سوسیالیسم به این سادگی مقهور نخواهد شد. سیرتحولات چین توده ای پدیده جدیدی در برابر ما قرار میدهد که آنرا با تکرار جملاتی نظیر سوسیالیسم واژگون شده و دیکتاتوری بورژوازی برقرار گشته نمیتوان توضیح داد. توضیح این پدیده بغرنج مکول به بررسی های عمیق تاریخی و اجتماعی و بکارگرفتن معیارها و ضوابط نوینی است.

اما بهرصورت مائوئیسم بازگشت سرمایه داری را در جامعه سوسیالیستی نه تنها به آسانی آب خوردن بلکه امری طبیعی و قانونمند میداند. بنظر مائوئیست ها از مناسبات تولیدی سوسیالیستی که در آن تقسیم وسایل مصرف میان کارکنان متناسب باکاری است که انجام داده اند سرمایه داری زاده میشود.

در مطبوعات مائوئیستی این "اندیشه" اصلی مائو درباره ناگزیری رویش سرمایه داری از بطن مناسبات تولیدی سوسیالیستی با آشفته فکری و جهل تئوریك از یکسو و زهر و لجن ضد کمونیستی و ضد شوروی و دغل کاری و تحریف دانسته واقعیت جهان سوسیالیستی از سوی دیگر آنچنان بهم آمیخته که برای دست یافتن به منطق ــ ولو نادرست ــ مائوئیست ها و پرداختن به آن باید ابتدا زحمت فراوان کشید و مقادیر زیادی پلشتی و پلهدی را دور ریخت. مثلا:

۱) مائوئیست ها در بحث از جامعه سوسیالیستی و مناسبات تولیدی سوسیالیستی، همواره مناسبات تولیدی مرحله گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم را نیز می آورند. از "بورژوازی که سرنگون شده ولی به سرنگونی تن در نداده است" (۱)، از "وجود طبقات استثمارگر سابق" (۲)، از کولاك بورژوا" (۳)، از "توده دهقانان که بصورت منفرد با افزارهای بدوی به تولید کوچك مشغولند" (۴) سخن میگویند. سازمان مائوئیستی "توفان" در یکی از جاهلانه ترین و زشت ترین جزوه های آنتی کمونیستی که بصورت جُنگی از ناسزاعلیه سوسیالیسم بنام "سوسیال امپریالیسم" منتشر کرده درست زیر عنوان "عوامل مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی" (۵) بتفصیل به اینگونه مطالب پرداخته است ولی آیا کسی که برای خود احترامی قائل باشد و بخواهد به بحث نیمه جدی بپردازد میتواند در بررسی جامعه سوسیالیستی ــ و نه مرحله گذار ــ از وجود "طبقات استثمارگر"، "توده دهقانان منفرد" و امثال اینها سخن بگوید؟ هدف از انتشار جزوه، لجن مال کردن جامعه سوسیالیستی شوروی است. ولی آیا میتوان بدون احساس شرم در بحث از جامعه کنونی شوروی "از وجود طبقات

---

(۱) و (۲) "سوسیالیسم امپریالیسم" نشریه سازمان "توفان" صفحه ۶

(۳) همان جزوه صفحه ۸

(۴) همانجا

(۵) همان جزوه صفحه ۶

iran-archive.com

ستمگرسابق" که ازچهل سال پیش عرخود و وظایف ضد انقلابی خود را به آقای "سوسیال امپریالیسم" بخشیده اند دم زد ؟ و یاازتولید کوچك توده دهقانان منفرد سخن گفت ؟

۲) درمطبوعات مائوئیستی هر بارکه به اثبات صحت اندیشه مائو در باره ناگزیری "احیاء سرمایه داری" درجامعه سوسیالیستی میپردازند مطالب دور ودرازی در باره وجود دزدی، اختلاس، سوء استفاده ازمقام و غیره درج میکنند (که البته همه آنها ازنمونه جامعه شوروی است(۱)، تابحدی که اگرکسی این نوشته های زهرآلود رابایه قضاوت قرارد هد شاید گمان کند که دراتحاد شوروی جزمشتی دزد و مختلس کسی زندگی نیست. ولی صرفنظر ازاین کینه ضد شوروی واگر، بفرض محال همه اینها درست باشد، آخرهرانسان متوسطی میداند که عیب حاصل ازنقض قوانین و مناسبات معین را نمیتوان بحساب عملکرد آن قوانین ومناسبات گذاشت، مگراینکه بحث ازچنان مناسباتی باشد که بنابه ماهیت خویش نتواند استوارشود و بانقض خویش هیزد توام باشد. کی دقت درنوشته های مائوئیستی نشان میدهد که آنان درواقع نیز چنین سایه ای برنظم سوسیالیستی می افزند وبدنبال آنتی کمونیست های شناخته شده، چنان برداشت مطلب میکنند که گویا مناسبات تولیدی سوسیالیستی خود زاینده، دزد، مختلس، تن پرور و سوء استفاده جو است.

ولی بهرصورت تاوقتی مائوئیست ها این ادعارابطورصریح مطرح نسازند منطقا حق ندارند بحث ازعملکرد مناسبات تولیدی سوسیالیستی رابابحث ازپایمال کنندگان این مناسبات درهم آمیزند و گذشته ازهمه اینها، دزد ومختلس و برهم زننده نظم برخلاف ادعای مائوئیست ها طبقه اجتماعی نیست. و درهیچ بحث جدی نمیتوان اینگونه عناصررا وارد بحث مبارزه طبقاتی کرد.

۳) درتبلیغات مائوئیستی علیه اتحاد شوروی و بطورکلی مناسبات تولیدی جامعه سوسیالیستی از این واقعیت ساده، که دراقتصاد سوسیالیستی بسیاری ازکلمات و تعابیراقتصاد سیاسی سرمایه داری و نهادهای آن نظیرمزد، بها، سود، سرمایه، انباشت سرمایه، اعتبار، بانك و غیره درمعانی کاملا جدید و برای انجام وظایف کاملا نوینی بکارگرفته شده اند، سوء استفاده میشود. آقای "سوسیال امپریالیسم" دراین باره شرح کشافی داده و ازاینکه درسخنرانی برژنف یاکاسیگین کلمه سود و سرمایه گذاری بکاررفته نتیجه گرفته است که سرمایه داری درشوروی احیاء شده است(۲).

همه میدانیم که درکشورمارکسیستی ـ لنینیستی منتشرشود وهنوز حتی یك جلد کتاب درسی اقتصاد سیاسی سوسیالیستی بزبان فارسی منتشرنشده، و چه بسا جوانان معصومی که نمیدانند تفاوت ماهوی کلمه سود ومزد درسوسیالیسم باسرمایه داری چیست و نمیدانند که لنین ازاولین کسانی است که اینگونه کلمات رادرمعنای جدید سوسیالیستی آن بکار برده و خبرندارند که اگر درچین توده ای هنوزهمه کتابهای اقتصاد سیاسی سوسیالیستی رانسوزانیده باشند این کلمات درآن کتابها نیز بهمان معنائی بکار رفته که امروز درشوروی بکارمیرود. اینهارا همه میدانیم. ولی آخرهمهٔ ماابن را هم میدانیم که درچنین شرایطی هرانسان شریفی که قلم بدست گیرد وظیفه اش روشنگری است و نه سوء استفاده از بی خبری ناخواسته جوانان معصوم بقصد منحرف کردن آنها. "محصول مردداشتن" از جهلی که ارتجاع و سازمان امنیت پاسدارآنند کارسیاسی نیست ـ چیزی است که عفت قلم اجازه نام بردن آنرانمیدهد.

۴) درمطبوعات مائوئیستی برای "اثبات" ناگزیری احیاء سرمایه داری و تسلط فرضی کنونی آن براتحاد

---

(۱) تفسیر ... صفحات ۱۹ تا ۲۹، "سوسیال امپریالیسم"، صفحات ۱۰ـ۲۲ تا ۳۰

(۲) "سوسیال امپریالیسم" صفحه ۲۲ تا ۲۴

شوروی ، به در وغ بی پرده وآشکارجای بزرگی داده میشود. همین آقای "سوسیال امپریالیسم" مدعی است که درشوروی "زمینهای کلخوزی را به بورژواها اجاره میدهند" (۱) ، "مالکیت دولتی در شوروی خود متکزارمالکیت خصوصی سرمایه داری است" (۲) .

اما همه اینها باوجود زشتی غیرقابل تحملش ــ چنانکه گفتیم ــ فرع براصل است . وقتی این توده جهل و لجن و پلیدی راکنار بزنیم تازه "اندیشه" مائو راپیدا میکنیم که بنابرآن روابط تولیدی سوسیالیستی قائم بالذات نیست و اگروسائل مکانیکی و فشارغیراقتصادی و بورکراتیک ازخارج نباشد ، عملکرد این روابط به احیاء سرمایه داری و بدترازآن به پیدایش "بورژوازی نوع جدید" (۳) می انجامد و از جامعه سوسیالیستی نه کونیسم بلکه سرمایه داری نوع جدید ــ که قاعدتا جامعه ای است که ما هنوز آنرانمیشناسیم ــ پدید می آید .

بنظرمائوئیست ها این اصل سوسیالیستی که وسایل مصرف رابه نسبت کارافراد تقسیم میکنند ، باعث میشود که کسانی بیشتروکسانی کمتر بگیرند ، عده ای غنی شوند و عده ای فقیر ، اختلاف در سطح ثروت پدید آید ، مدیران کارخانه هاومسئولان حزبی دستمزدوحقوق بیشتری بگیرند وازپول زیاد آسایش طلب شوند . در مطبوعات مائوئیستی البته جای اصلی راحلقه به اتحاد شوروی میگیرد و اینکه درآن کشور هرچه مدیر و مسئول حزبی است آسایش طلب و دزد است . اماعلاوه برآن مائوئیست ها در بحث از جامعه سوسیالیستی بمعنای اعم کلمه نیز این روند راطبیعی میدانند .

ژن مین ژیائومدعی است که درجامعه سوسیالیستی که درآن مالکیت وسایل تولید سوسیالیستی است تاوقتیکه هنوز "مالکیت کمونیستی برقرارنشده" تمایل ذاتی به جانب سرمایه داری باقی میماند" (۴) "قطب بندی دهقانان ادامه می یابد" (۵) و این شرایط

"بلاانقطاع به پدیداری قلب ماهیت شدگان درصفوف طبقه کارگر وسازمانهای حزبی و دولتی ، به پدیدارشدن بیدایی عناصرنوین بورژوازی ومختلسین و دزدان درموسسات دولتی که درتملک عموم خلق میباشند ، به پدیدارشدن لاینقطع روشنفکران جدید بورژوازی درموسسات فرهنگی و بین روشنفکران منجرمیشود" (۶)

آقای "سوسیال امپریالیسم" مطالب فوق رابه شکل زیر بیان میکند :

"آسایش طلبی ، برخورداری ازحقوق چندبرابرد ستمزد کارگران و دهقانان ، آزمندی درتحصیل پاداش های مادی گزاف ، استفاده از امکانات حزبی ودولتی ، سوء استفاده ازمالکیت سوسیالیستی ، اختلاس اموال دولتی و غیره و غیره موجب میشود که اینگونه کادرها بصورت بورژوازی نوع جدید درآیند ." (۷)

چنانکه می بینید درجملات فوق استفاده درکنار سوء استفاده ، برخورداری درکنارآزمندی ، عناصر نوین بورژوازی درکنارد زدان و مختلسین آماده و درجملات بعدی هرد و اثر موجود بودن طبقات سابق و تولید کوچک و غیره نیز برآن افزوده میشود و بهمینجا میرسد که براثرمجموعه این عوامل ، اقتصاد سوسیالیستی ــ چز درصورت وجود "انقلاب مداوم" ــ به سرمایه داری بدل میشود .

---

(۱) "سوسیال امپریالیسم" صفحه ۲۹

(۲) همان جزوه صفحه ۳۰

(۳) و (۴) و (۵) نیمین تفسیر ... صفحه ۹

(۶) همانجا (تکیه ازماست) .

(۷) "سوسیال امپریالیسم" صفحه ۱۰ (تکیه ازماست) .

iran-archive.com

همانطورکه قرارگذاشته ایم پلشتی ها و نابهنجاری هاوآشفته فکری هاراکنارمیگذاریم؛ حساب مرحله گذاراز سرمایه داری به سوسیالیسم را ــ که درآن واقعاتولید کوچک وسیع وجود دارد و بسورژوازی سرنگون شده ولی ازبحران نرفته است و مبارزه برای محو سرمایه داری بشدت ادامه دارد ــ جدا میکنیم؛ اشتباهات و زیاده رویهاراهم که نقض اصول وخلاف طبیعت سوسیالیسم است باتوجه به کار مداوم و پیگیری که برای مبارزه باآنها و تربیت انسان کمونیستی انجام میگیرد و باید انجام گیرد بکناری می نهیم. و این سئوال اصلی راطرح میکنیم که آیابرخورداری از پاداش ــ و نه آزمندی درکسب پاداش گزاف و دریافت حقوق چندبرابر یک کارگر طبق استحقاق و نه از راه دزدی و استفاده ازامکانات حزبی ودولتی و نه سوء استفاده ازآن و درنتیجه باقی ماندن تفاوت درسطح ثروت و مصرف وسایل شخصی ــ اصل توزیع سوسیالیستی هست یانه؟ واگرهست آیاد رجامعه سوسیالیستی متکی برمالکیت سوسیالیستی اجرای این اصل باعث "قطب بندی دهقانان" و ایجاد "طبقه نوین سرمایه داری" میشود و یابرعکس به ازمیان رفتن نابرابری ها و استقرارواصل کمونیستی "بهرکس بقدرنیازش" منجرمیشود؟ مائو تسه دون علاوه برآنکه اصل سوسیالیستی توزیع وسایل مصرف را دزدپرور میداند و اجرای این اصل را ــ اگر با "انقلاب مداوم" توام نشود ــ سازنده سرمایه داری نوین میشناسد. و باهرگونه تجلی مشخص اجرای این اصل درکشورهای سوسیالیستی مخالفت میورزد و میکوشد تااذهان مردم کشورهای عقب افتاده را ــ که چه بسا پای بند توهمات ارتجاعی مساوات طلبانه اند ــ نسبت به اصل سوسیالیستی توزیع نعم مادی مشوب سازد. لذا جادارد که این اصل راکمی توضیح دهیم و قبل ازهمه ببینیم مارکس در این باره چه میگوید. وی در باره فاز اول (پله اول و مرحله اول) جامعه کمونیستی که ماامروزآنرامرحله سوسیالیستی مینامیم میگوید:

"ما دراینجاباآنچنان جامعه کمونیستی سروکارند اریم که برشالوده خویش تکامل یافته باشد و بلکه باآنچنان جامعه ای سروکارداریم که تازه دارد ازجامعه سرمایه داری بیرون می آید ولذا ازهرلحاظ: هم اقتصادی و هم اخلاقی و هم معنوی لکه های زایش ازجامعه کهنه ای راکه از بطن آن بیرون آمده حفظ میکند.

...

هرتولیدکننده ازجامعه همانقدر پس میگیرد که به آن داده است.

...

وی ازجامعه رسید میگیرد که فلان مقدارکارتحویل داده (پس ازکسری کاری که وی بسود صندوق اجتماعی انجام داده است) و موافق این رسید ازذخایراجتماعی آنقدر وسایل مصرف دریافت میکند که برای تولید آنها همان مقدارکارصرف شده باشد. همان مقدار کارکه وی به یک شکل به جامعه داده درشکل دیگری پس میگیرد.

براثرتغییراوضاع هیچکس نمیتواند جز کارخود چیزی بدهد و هیچ چیزی نمیتواند به مالکیت افراد درآید مگروسایل مصرف شخصی. واماآنچه مربوط به توزیع وسایل مصرف درمیان تولیدکنندگان است درابنجاهمان اصلی حاکم است که درمبادله کالاهای معادل: مقدارمعینی کار دریک شکل بامقدارمساوی کاردرشکل دیگرمبادله میشود.

مارکس ادامه میدهد:

"باوجود این پیشرفت این حقوق برابر از یک لحاظ هنوز درچارچوب بورژوائی محدود است. حقوق تولیدکنندگان متناسب است باکاری که تحویل داده اند. برابری در آنست که اندازه گیری باواحدبرابری یعنی باکار انجام میگیرد.

ولی یک نفرازنظرجسمی یاروحی برد یگری برتری دارد و بنابراین درمدت زمان واحد

مقدار بیشتری کارتحویل میدهد و یا استعداد دارد که مدت بیشتری کارکند .
این حقوق برابر برای کارنابرابرحقوق نابرابراست. این حقوق هیچگونه تفاوت طبقاتی نمیشناسد ، زیرافرد تنهاکارگری است مانند دیگران . اما این حقوق باسکوت خویش استعداد نابرابر فردی و بنابراین نابرابری استعداد کار ناشی از برتری های طبیعی رامی پذیرد . و به این دلیل این حقوق بنابرمحتوی خویش حقوق نابرابراست ــ مانند هرحقوق دیگر.»

مارکس نتیجه میگیرد :

« حقوق هرگز نمیتواند بالاتر از ساخت اقتصادی وتکامل فرهنگی جامعه ، که خود مشروط بدان ساخت اقتصادی است ، قرارگیرد .» (۱)

مارکس سپس توضیح میدهد که این نابرابری که درمرحله سوسیالیستی ناگزیراست باید درمرحله کمونیستی ازمیان برود. زیرا این نابرابری غیرعادلانه است و باعث میشود که یکی غنی ترازدیگری باشد ، بیشترازدیگری زندگی کند وحتی از دو کارگری که کار برابرانجام میدهند آنکه زن و بچه و نانخور بیشتری دارد باوجود دریافت سهم برابر ازوسایل مصرف، درشرایط بدتری قرارگیرد .» (۲) (تکیه ازماست)

لنین نظرمارکس رابسط میدهد ومانند وی تکیه راروی ازمیان بردن مالکیت فردی بروسایل تولید میگذارد و اینکه درجامعه سوسیالیستی این مالکیت ازمیان میرود. طبقات متخاصم ازمیان میروند ، ولی تفاوت درمصرف واختلاف درسطح ثروت باقی است و جامعه سوسیالیستی هنوز قادرنیست که دفعتا این بیعدالتی راازمیان برد ، واصل کمونیستی تقسیم مواد مصرفی رابرقرارسازد.(۳)

اطلاع مختصری ازمبارزه ای که لنین در این باره باتروتسکی داشت قطعابرای خوانندگان جالب است . تروتسکی پس ازآنکه پیشنهاد کمونیسم سربازخانه ای اش پیش نرفت اندیشه خود رابصورت دیگر مطرح کرد : بصورت مساوات طلبی و هم سطح کردن مصرف . اومیگفت که به کارگران وکارکنان اقتصاد سوسیالیستی ، صرفنظرازکیفیت و کمیت کار ، باید بیک نسبت وسایل مصرف داد . وکارکنان خوب راتنها ازنظرمعنوی تشویق کرد . تروتسکی مینوشت :

« درعرصه مصرف، یعنی شرط زندگی خصوصی زحمتکشان ، باید مشی هم سطح کردن راپیش گرفت . و درعرصه تولید برای ما اصل پیشگامی همچنان تعیین کننده است.»(۴)

لنین درجواب میگوید :

« این حرف ازنظرتئوریک سردرگمی کامل است. پیشگامی یعنی مرجع شمردن و مرجع شمردن بدون مصرف هیچ است. اگرمرابخواهند اینطورازدیگران ممتازکنند که یک هشتم نان به من بدهند ، درابرابرچنین امتیازی تعظیم عرض میکنم !! ممتازکردن پیشگام عبارتست از ممتازکردن او درمصرف . اگرچنین نباشد پیشگامی خیال پردازی و رویااست. آخرما هرچه باشد ماتریالیستیم . کارگران هم ماتریالیستند . اگر ازپیشگامی سخن میگوئی پس نان بده ، لباس بده ، گوشت بده ، .» (۵)

---

(۱) و (۲) مارکس. «انتقادی بربرنامه گوتا » کلیات مارکس وانگلس ، جلد ۱۹ چاپ روسی صفحه ۱۸ــ۱۹
(۳) لنین . « دولت وانقلاب » منتخبات ، جلد دوم بخش اول ، صفحه ۳۳۷
(۴) نقل از رونویس لنین . کلیات ، جلد ۳۲ ، صفحه ۱۰ (تکیه ازماست) .
(۵) همانجا

لنین توضیح میدهد که بجای زیاده روی در سخنان روشنفکرمآبانه و جملات زیبا در باره تبلیغ افزایش تولید وغیره ــ که بجای خود بسیار هم خوب و لازم است ــ باید به کارعملی پرداخت. باید برای کارگران وزحمتکشانی که خوب کارمیکنند پاداش نقدی داد و برای آنانی که بد کارمیکنند دادرسی انضباطی تشکیل داد. (۱)

چنین است نظرمارکس و لنین در باره طرز توزیع نعم مادی در جامعه سوسیالیستی. آنان اصل درست توزیع وسایل مصرف را در این جامعه توزیع نابرابر میدانند و برخلاف مائوئیسم که پاداش وحقوق زیاد تر از دیگران و باقی ماندن تفاوت در سطح ثروت را ــ وقتی که تنها به وسایل مصرف مربوط است و نه به وسایل تولید ــ زاینده سرمایه داری میشناسد، مارکس و لنین درست اجرای همین اصل را اهرم گذار به کمونیسم و تنها اصل مقدور ودرست در این جامعه میشناسند.

در مطبوعات مائوئیستی میتوان مطالب فراوانی (واگر درست تریگوئیم جملات پرزرق و برق فراوان ولی بدون محتوی و مطلب واقعی) در باره ضرورت تربیت کمونیستی افراد خواند. چنین مینمایدکه مائوئیست ها خیلی جدی هوادار تربیت کمونیستی مردمند. اما کمی دقت کافی است تا نشان دهد که آنان باصطلاح تربیت کمونیستی پیشنهادی خود را در نقطه مقابل اصل توزیع سوسیالیستی قرار میدهند. بنظر آنسان اجرای این اصل اخلاق مردم را خراب میکند، آنها را آزمند بار می آورد ولذا تربیت کمونیستی مستلزم تبلیغ علیه اجرای این اصل است. چنین برداشتی ضد مارکسیتی ــ لنینیتی است، خلاف سیر تکامل تاریخ است. برعکس ادعای مائوئیستها، اجرای اصل سوسیالیستی توزیع علاوه برنقش مهمی که در افزایش بازده کار و تکامل تولید ایفا میکند (که شرط ضروری برقراری اصل کمونیستی توزیع است)، نقش تربیتی بسیار جدی دارد. در جامعه ای که از سرمایه داری بیرون آمده، چه تربیتی بهتر از محترم شمردن و ممتاز کردن و تامین زندگی بهتر برای کسی که بهتر کارمیکند ؟

تربیت سوسیالیستی و کمونیستی افراد جامعه قطعا لازم است، ولی این تربیت تنها وقتی موثر است که در متن مناسبات تولیدی سوسیالیستی باشد و نه ضد آن. اگر قرار باشد که تربیتی که به افراد داده میشود در جهت تقبیح و تکذیب آن اصلی عمل کند که اجرایش در دوران سوسیالیسم تنها اصل مقدور والزامی است چه نتیجه ای جز زیان بدست می آید ؟ آنچه مائوئیسم بنام تربیت سوسیالیستی و کمونیستی پیشنهاد میکند تربیت کمونیستی نیست، عوامفریبی مساوات طلبانه، تحریک عقب افتاده ترین قشرها علیه مناسبات تولیدی سوسیالیستی و زمینه ای برای تبلیغات ضد کمونیستی است.

مائوئیسم در بحث از مناسبات تولیدی سوسیالیستی و اجرای عملی آن یک چیز " بسیار کوچک " یعنی مالکیت سوسیالیستی را که اساس این مناسبات است فراموش میکند. در نتیجه برای مائوئیسم چنان طبقات اجتماعی بدست می آید که با نوع معینی از مالکیت وسایل تولید مربوط نیستند. بنظر رهبری مائوئیستی پکن

" تا وقتی مالکیت دسته جمعی به سطح مالکیت عموم خلق ترفیع نیافته، هنوز بقایای اقتصاد خصوصی بتمام معنی از بین نمیرود. دهقانان اجاره ای برخی جنبه های ویژه تولید کنندگان کوچک را محفوظ نگهمیدارند. در چنین شرایطی تمایل ذاتی به جانب سرمایه داری اجباراً موجود خواهد ماند، و زمینه بوجود آمدن دهقانان بهره کش محفوظ میماند، قطب بندی دهقانان هنوز ادامه دارد." (۲)

---

(۱) لنین ــ کلیات، جلد ۳۲ صفحه ۱۷

(۲) نهمین تفسیر ... صفحه ۹ (تکیه ازماست).

بازهم اگرمنظورسفسطه و خلط مبحث نیست وآقایان محترم قصد ندارند مرحله گذار ازسرمایه - داری به سوسیالیسم راباسوسیالیسم شکوفان بهم آمیزند ، جملات فوق چگونه قابل درك است؟ چرابا وجود مالکیت سوسیالیستی (تعاونی) بروسایل تولید جنبه ویژه تولید کننده کوچك اجبارا [باقی میماند ؟ و چگونه ممکن است که برمبنای مالکیت سوسیالیستی قطب بندی دهقانان ادامه یابد ؟ مگونه اینست که تجزیه دهقانان به قشرهای مختلف و سپس قطب بندی آنها ــ در یك قطب پرولتاریا و در قطب دیگر بورژوازی ــ تنهاوتنهادرصورت وجود مالکیت سرمایه داری بروسایل تولید مقدوراست ولاغیر؟

آقایان مائوئیست ها ، چنانکه خود بدرستی اسم گذاری کرده اند (دقیقتر بگوئیم ازمیلوان جیلاس وامثال او عاریه گرفته اند) ، بورژوازی "نوع جدید" اختراع کرده اند که با بورژوازی که مارکسیسم میشناسد ماهیتاتفاوت دارد. درمارکسیسم بورژوازی طبقه اجتماعی مالك وسایل تولید درمومسه سرمایه داری طبقه حاکم درجامعه سرمایه داری است که نیروی کار پرولتاریارامیخرد و اضافه ارزش حاصل ازکار و ی راتصاحب میکند. امابورژوازی مائوئیستی نوع جدید است مالك وسایل تولید نیست ، صفت مشخصه ا ش داشتن درآمد بیشتراست و ا زآنجاکه هرچه جامعه سوسیالیستی جلوترمیرود زندگی مردم بهترمیشود تعداد اینگونه بورژواهانیز درحال افزایش است. مثلا درشوروی این طبقه " جدید " ازدهها سال پیش پیدا شده :

" دراتحاد شوروی تازمان درگذشت استالین دیگرسیستم حقوق های عالی برای قسمتی ازاشخاص معمول شده بود و برخی از کادرها به عناصر بورژوازی تبدیل یافته بودند." (۱)

و حالا این حقوق عالی راعده بمراتب بیشتری میگیرند و بورژوامیشوند.

دراختراع این طبقه جدید اجتماعی مائو هم ازآتش کمونیست ها الهام میگیرد وهم ازنظریات آنارشیستی گذشته خود. وی چنانکه گفتیم درسال ۱۹۲۶ جامعه چین رابرحسب میزان درآمد افراد به " طبقات " تقسیم میکرد و این اثر وی جزو آثار " کلاسیك" مائو درمنتخباتش آمده است.

" بورژوازی جدید" مائوئی درعین حال " طرز تفکر " استه علاقه به زندگی سرمایه داری و بی علاقگی نسبت به جامعه سوسیالیستی است که بقول رهبری چین ذاتی انسان است و درسرتاسر جامعه سوسیالیستی یعنی تاوقتیکه مالکیت سوسیالیستی موجود باشد ، باقی میماند.(۲) (ومعلوم نیست که بعدازآن بچه دلیل ازمیان میرود) .

بنظرآقای " سوسیال امپریالیسم " بی علاقگی نسبت به سوسیالیسم و علاقه نسبت به سرمایه داری تاآن حدقوی است که دهقان شوروی باقطعه زمین کوچکی که بعنوان حیاط خانه خویش دراختیار دارد " باچنان قوتی بااقتصاد کلخوزی رقابت میکند که تولید آن در بعضی از محصولات به اندازه نصف یاد وسوم تولید کل شوروی است." (۳)

خود آقای " سوسیال امپریالیسم " قبلا یادآوری کرده است که هرخانواده دهقان کلخوزی حد

---

(۱) تهمین تفسیر ... صفحه ۳۳ (تکیه ازماست) .

(۲) درباره " طبقه جدیدبورژوائی " نظرمائو بیش ازهمه به نظریات میلوان جیلاس ــ مرتد جامعه کمونیست های یوگوسلاوی ــ شباهت دارد و بسیارشنیدنی است که مائوجامعه کمونیستهای یوگوسلاوی راد رآستانه رویزیونیسم معاصرمیداند و حتی یوگوسلاوی رابعنوان جامعه سوسیالیستی قبول ندارد و آنوقت نظریه کسی راکه بعلت انحراف راست بورژوائی ازاین جامعه طرد شده پذیرفته است .

(۳) " سوسیال امپریالیسم " صفحه ۳۰

اکثر نیم هکتار زمین در کنار خانه برای باغداری و مصارف شخصی در اختیار دارد (۱) .

واقعا هم در اتحاد شوروی خانواده های کلخوزی حد اکثر نیم هکتار زمین ــ با محاسبه زمین زیر بنای خانه ــ در اختیار دارند که میتوانند بکارند و محصول آنرا به مصرف شخصی برسانند و بقیه را در بازار کلخوزی برای فروش عرضه کنند . چنین چیزی در جامعه سوسیالیستی لازم است . هنوز سوسیالیسم ــ حتی در اتحاد شوروی ــ به چنان سطحی از تولید نرسیده است که در هر دهی مغازه کاملی باشد که هر دهقانی مانند شهرنشینان همه نیازمندیهای خوراکی خود را به آسانی از مغازه بخرد و برای خرید یک تخم مرغ و یک بسته جعفری و یک کیلو سیب زمینی به مغازه مراجعه کند و هنوز مفید تر و به صلاح سوسیالیسم است که دهقانان اینگونه نیازمندیهای خود را در جنب خانه خویش بکارند و تعدادی مرغ در حیاط خانه داشته باشند .

اما با رشد سوسیالیسم و گسترش تولید و بازرگانی داخلی و خدمات نقش این قطعه زمین در تولید کشاورزی روز بروز کمتر شده و مساحت کل آن کاهش می یابد . زیرا تعداد جمعیت ده نشین و تعداد خانوارهای روستائی بطور منظم در حال کاهش است .

در سال ۱۹۷۰ مجموعه زمینهائیکه در اختیار شخصی دهقانان شوروی است ۴٫۵ میلیون هکتار بود که ۸ر۳ میلیون هکتار آن زیر کشت رفت . اما در اتحاد شوروی ۶۰۶ میلیون هکتار زمین مزروعی وجود دارد که در سال ۱۹۷۰ ــ ۲۰۶ میلیون هکتار آن را کلخوزها و سوخوزها بصورت کشتزارهای سوسیالیستی کاشته اند . بر وسعت این بخش سوسیالیستی سال بسال افزوده میشود . به این کشتزارهای سوسیالیستی قریب ۷۰ میلیون تن کود داده میشود . شبکه وسیع آبیاری با چندین میلیون تراکتور ، کومباین ، انواع ماشین ها و هواپیماهای کشاورزی و صدها هزار کارشناس و کارگر فنی ماهر با سازماندهی سوسیالیستی در خدمت این کشتزارهاست .

در این بخش سوسیالیستی است که همه نباتات گرانبهای فنی نظیر پنبه و چغندر قند و همه محصول چند صد میلیون تنی غله از گندم گرفته تا برنج و ذرت ، بدست می آید و صنایع عظیم شوروی را از نظر مواد اولیه کشاورزی و مردم کشور (از جمله دهقانان) را از نظر مواد اصلی خوراکی تامین میکند . دهقانان در اراضی جنب خانه خویش تنها به تولید محصولات فرعی از قبیل سبزیجات و سیب زمینی میپردازند که تازه آنهم بطور عمده برای مصرف شخصی است و در زندگی دهقانان نقش درجه دوم و در اقتصاد کشاورزی کشور سهم بسیار جزئی دارد .

اما آقای " سوسیال امپریالیسم " را کاری با حقایق نیست . او با تکرار سفسطه محافل ضد کمونیستی بورژوائی ، بعمد تولید محصولات اصلی کشاورزی را یکباره از قلم می اندازد و بعمد فراموش میکند که مالکیت زمین در شوروی ملی است (حتی مالکیت اراضی جنب خانه ها) و دهقانان در این زمین دولتی جنب خانه محصولات فرعی و بطور عمده برای مصرف شخصی میکارند و نه برای فروش ــ که بدون آن رقابت مفهومی ندارد .

آقای " سوسیال امپریالیسم " با این سفسطه ها به این نتیجه میرسد که دهقان شوروی در وقت اضافی که پس از کار در کلخوز برایش باقی میماند با وسایل ابتدائی تولید از این سه چهار میلیون هکتار اراضی کوچک و قطعات پراکنده ، آنقدر محصول بدست می آورد که قادر است با محصول ۲۰۶ میلیون هکتار اراضی سوسیالیستی با کشت مدرن آن " با چنان قوتی رقابت کند که ... "

صحبت بر سر زهر خنده ضد شوروی آقای " سوسیال امپریالیسم " و حقه بازی سفسطه وی در محاسبه نیست . صحبت بر سر اینهم نیست که این آقای محترم به اندازه کلاس دوم ابتدائی حساب بلد

---

(۱) " سوسیال امپریالیسم " صفحه ۲۸

نیست تابفهمد که با محصول چهارمیلیون هکتار ــ اگربفرض همه محصول آن وارد بازارشود ــ درهیچ حالتی نمیتوان با اقتصاد ۲۰۰ میلیون هکتاری باقوت رقابت کرد . آنچه موردتوجه ماست که میخواهیم توجه خواننده رانیز بدان جلب کنیم تصوری است که آقای " سوسیال امپریالیسم " ازاقتصاد سوسیالیستی ، طرح تفکر دهقان کلخوزی و بالاتر ازهمه ازعملکرد مناسبات تولیدی سوسیالیستی دارد ومیخواهد باصرار درخواننده اش تلقین کند و آن اینکه نظام سوسیالیستی خلاف روح انسان وچیزی مند رآوردی است که بدرد جامعه بشری نمیخورد .

اگرد رواقع د هقانان باکشت دستی و باوسایل ابتدائی سه ــ چهارمیلیون هکتارزمین پراکنده و مرکب ازقطعات کوچک قادرند با ۲۰۰ میلیون هکتارزمین سوسیالیستی باکشت مدرن و سازماند هی سوسیالیستی باقوت رقابت کنند که ام آدم متوسطی است که حکم برچیدن نظام سوسیالیستی راصادر نکند ؟ چنین نظامی بچه درد بشرمیخورد ؟ و چرابایدد هقانی راکه ازنیم هکتارزمین خویش بیش از د هها هکتارزمین کلخوزی محصول برمیدارد درنظام کلخوزی " اسیرکرد " ؟

منطق آقای " سوسیال امپریالیسم " بدترین نوع منطق سرمایه داران و عناصرآنتی کمونیست است که سوسیالیسم راخلاف روح بشر و در سیرتاریخ گامی به عقب میداند ونه پیشرفتی به جلو . این منطق همان منطقی است که میگوید : « هیچ کس حاضرنخواهد شد گاودولت رابزایاند . مؤسسه کشاورزی باید خصوصی باشد . » (۱)

آنتی کمونیست ها این منطق راتاپایان و بطور پیگیر پیش میبرند و به این نتیجه میرسند که جامعه سوسیالیستی قادر به ادامه حیات نیست . مناسبات سوسیالیستی نمیتواند علاقمندی به کار را حتی د رحد وعلاقمندی کارگر د رموسسه سرمایه داری بوجود آورد ، تاچه رسد به آنکه انسانی بسازد که کار نیاز زندگی او باشد . بنابه ادعای آنان عقاید مارکس خیال پردازی است و سیستم اقتصاد سوسیالیستی نیروی محرکه درونی ندارد . و به این " دلایل " سوسیالیسم به این یاآن شکل ولی بهرصورت و قطعا به سرمایه داری بدل خواهد شد . هم اکنون سپاه کاملی از " دانشمندان " بورژواومرتجع جنبش کمونیستی به تدوین انواع " تئوری " برای " اثبات " این مدعامشغولند . (۲)

مائوئیسم همه منطق آنتی کمونیستی رابیذیرد و بسیاری از " دستاوردهای " آنرابطورکامل بکار میگیرد ومانند آنتی کمونیست ها " اثبات " میکند که جامعه سوسیالیستی بیماراست و ازدرون آن بیماری بورژوازی بیرون می آید . کسی درسیستم سوسیالیستی باطلاقه کار نمیکند ، درتمام مدت موجودیت سوسیالیسم تمایل به سرمایه داری ذاتی است . ولی برای اینکه درهمین حال " بهم ــ لام " باقی مانده باشد " راه حلی " پیشنهاد میکند : اعمال فشار بورکراتیک بصورت :

۱) جلوگیری ازعملکرد مناسبات سوسیالیستی و مجبورکردن مردم به کاردرشرایط هم سطحی مزدی

۲) براه انداختن مداوم " انقلاب " .

" انتقاد " مائوئیست ها ازتکامل مناسبات تولیدی سوسیالیستی درجامعه شوروی وسایرکشورهای سوسیالیستی برمبنای همین پیشنهاد و بدلیل عدم پذیرش آنست . مائوئیست ها ازاینکه درجامعه شوروی وسایرکشورهای سوسیالیستی بجای جلوگیری از عملکرد مناسبات تولیدی سوسیالیستی هر روز میدان وسیعتری برای آنهاباز میشود و این مناسبات روز بروز تحکیم شده و تکامل می یابند ،

---

(۱) سخنرانی روحانی وزیرکشاورزی ایران ــ ندای ایران نوین ۲۰۵ آذر ۱۳۵۲

(۲) C.Hook, Z.Brzezinski, T.Parrons, D. Bell, R. Arom و دهها نفردیگر هریک " تئوری " ویژه ای دارند در " اثبات " عدم قابلیت حیات سوسیالیسم و ناگزیری تبدیل آن به سرمایه داری .

تاخرسندند. دست کشیدن ازاین امر، تشدید فشار بورکراتیک را طلب میکننده و ازهمین موضع است که ازتکامل نظام اقتصادی درکشورهای سوسیالیستی، افزایش اختیار کلکتیوهای تولیدی و مسئولین امور اقتصادی، زمینه سازی تشویق مادی کلکتیو تولید درمجموع خویش، کم کردن بوروکراسی و میدان دادن به عملکرد آزادتر مناسبات سوسیالیستی را "انتقاد" میکنند.

یکی ازکارخانه های شوروی آگهی استخدامی منتشرکرده و درآن اطلاع داده است که حقوق و پاداشی که حاضراست به کارمند بپردازد نیازش بدهد چقدراست و منزل او چگونه تامین خواهد شد. بنظر آقای "سوسیال امپریالیسم" این آگهی، یک آگهی استخدام سرمایه داری است!! چرا؟ زیرابقول آقای مائوئیست گیاد رجامعه سرمایه داری است که ازطریق پاداش وتشویق مادی و دادن امتیاز کارمند استخدام میکنند!! ودر جامعه سرمایه داری است که امراستخدام درکارخانه انجام میشود!

این مطلب اساسی راکه استخدام سرمایه داری برمبنای مالکیت سرمایه دار بروسایل تولید و بقصد استثمار است وآقای مائوئیست جوهرانقلاب درست همین صفت مشخصه اصلی وماهوی استخدام سرمایه داری رافراموش میکندکنار بگذاریم. بااین مثال آقای "سوسیال امپریالیسم" مشکل میتوان از این مقولات سخن گفت. ببینیم بنظر ایشان اگراستخدام سوسیالیستی باشد چه باید کرد؟ آیانباید آگهی استخدام منتشرکرد؟ آیانباید به کارگر یاکارمند اطلاع داد که دستمزد او چقدر و شرایط زندگی او چگونه خواهد بود؟ تا او به میل خویش اگرخواست این کار رابپذیرد واگرنخواست برسرکار دیگری درهمان جامعه سوسیالیستی برود؟ اگرشرایط کارسخت و محل کار دورازمراکز و زندگی درآن دشواراست آیا نباید امتیازات مادی بیشتری به کارکنان داد؟ واگرجواب همه این سئوالهامنفی است پس چه باید کرد؟ یک راه باقی میماند ــ فشار بورکراتیک، رفتار باکارگر و کارمند بمثابه سربازتحت سلاح.

بعلاوه اگردستگاه اداری یک کارخانه بایک موسسه حق نداشته باشدکه درچارچوب قوانین کشور کارگراستخدام کند پس کدام مقام باید به این کار بپردازد؟ بازهم یک راه باقی میماند ــ ایجاد یک دستگاه عظیم بوروکراتیک بامرکزی در پایتخت که کارمندان و کارگران رامانند سرباز درابواب جمعی خویش داشته باشد، منظماسربازگیری کند وآنهارا بهرجاخواست اعزام دارد.

این سیستم بوروکراتیک برای چه لازم است؟ برای اینکه بنظرمائوئیست هابدون آن اقتصاد سوسیالیستی قادر به ادامه حیات نیست. هررئیس کارخانه ای درجامعه سوسیالیستی اگر دزد یا مختلس نباشد دزد بالقوه است و هرآگهی استخدام تحریک کننده روح سرمایه داری است که ذاتی هر فرد جامعه سوسیالیستی است. تنها یک قدرت مافوق بوروکراتیک میتواند چنین جامعه ای راادار ه کند و تازه کارهمین دستگاه بوروکراتیک نیز درنهایت امربقول مائوئیست هابی فایده است. درچنین تودهای تحت رهبری شخص مائوتحمه دون و باوجود اینکه همه این ملاحظات درنظرگرفته شده و سیستم سربازخانه ای تاحد ممکن مراعات شده است بازهم چنانکه میدانیم "بورژوازی نوخاسته" مثل آب از چشمه و مور از لانه بیرون میریزد. ازاینجاست که پیشنهاد دوم مائو بمیان می آید که علاوه برفشار بوروکراتیک مدام بازهم باید هرچندگاه "انقلاب" کرد، "مشت در برابرمشت" بکار برد، "نیروی خودروی سرمایه داری" رادرهم شکست(۱)، بطور مدام "جنبش تربیتی" براه انداخت و سرکوب بورژوازی نوخاسته راصدسال، هزارسال، ده هزارسال ادامه داد تا انشاء الله به قدرت خداوندگار جامعه سوسیالیستی بهر ضرب و زوری شده خود رابه کمونیسم برساند.

میرزاده عشقی، شاعر مبارز ایرانی که ضمن تحول طلبی و مبارزه جوئی تصوردرستی از انقلاب اجتماعی نداشت پیشنهاد میکردکه هرسال پنج روز عیدخون گرفته شود. او به اساس طبقاتی ظلم و ستم و فسادآگاهی نبود ولی وجود ظالمین و فاسدشدگان راامید داد و میگفت کسانیکه به حکومت میرسند مردم

(۱) تمهین تفسیر، صفحه ۸۸

را فراموش میکنند و دچار فساد میشوند. هرسال باید پنج روز عید خون گرفت، فاسد شدگان را کشت، چرخ ها را روغن کاری کرد تا جامعه بحرکت آید. البته این عید خون میبایست تا ابد تکرار شود چراکه متوجه علت نبود و معلول را نشانه میگرفت.

مائوئیسم این اندیشه پنج روز عید خون را برتئوری ضدکمونیست هائی که مناسبات تولیدی سوسیالیستی را بدون قابلیت زندگی والزاما بازگردنده به سرمایه داری میدانند، افزوده و میگوید: شما آقایان راست میگوئید، واقعا هم ازسوسیالیسم سرمایه داری میروید. ولی ما باپنج روز عید خون وتکرار آن "صدسال، صدهاسال، هزارسال، ده هزارسال" جلو سرمایه داری راخواهیم گرفت.

لحظه ای تامل کافی است تابی فایدگی چنین درمانی را ــ اگرخود درد موجود باشد ــ مسلم کند. هیچ اقتصادی رابانیروی غیراقتصادی و یازور نمیتوان بحرکت آورد. و هیچ نظامی رابا "انقلاب مداوم" و "براه انداختن مداوم جنبش های تربیتی" نمیتوان حفظ کرد. اگرنظام سوسیالیستی چنانکه مائوئیسم میگوید زاینده "بورژوازی نوخاسته" باشد دراینصورت "انقلاب مداوم" ه درهم شکستن نیروی خودروی سرمایه داری" در بهترین حالات متوجه معلول خواهد بود نه علت، متوجه آن "بورژواهای نوخاسته ای" خواهد بود که پدید آمده اند و نه آن مکانیسمی که بقول مائوئیست ها پی در پی ولاینقطع بورژوامیسازد و فراجای بورژواهائی راکه باشدت کوبیده شده اند، پرمیکند، بکاربردن کلمات دهان پرکنی نظیر "توده ها" "انقلاب" و غیره تغییری درماهیت امرنخواهد داد. در جامعه ای که مکانیسم درونی آن حتی کادرهای حزب کمونیست رابورژوا کند وتمایل به سرمایه داری درآن ذاتی باشد بطریق اولی "توده ها" هوادارسرمایه داری خواهند بود و "انقلاب توده ها" جز تحکیم مواضع سرمایه داری و بورژوازی "نوخاسته" حاصلی نخواهد داد.

به این ترتیب بنابه منطق مائوئی جامعه سوسیالیستی چیزی جز جان کندن و بالاخره مردن نیست. نظامی خلاف روح بشرحاکم میشود، مدتی باتکیه برمشت و سرکوب جامعه رادرحال زد و خورد مداوم نگاهمیدارد وعاقبت مقهورموجوداتی بنام "بورژوازی نوخاسته" میشود که خود زاینده آنهاست. جامعه سوسیالیستی حق حیات ندارد، جان میکند ومیمیرد. و این همان چیزی است که باجملات مافوق متفرعن و طبطراق همانوئی "مارکسیسم ــ لنینیسم دوران ما" "اندیشه های تابناک صدرمائو" تلمیذه میشود که "افق فرق رایاپرتو خویش سرخ فام کرده است". و این همان الگوئی است که در مقایسه باآن جامعه های سوسیالیستی موجود وازجمله جامعه سوسیالیستی پیشرفته وجاافتاده شوروی که مشغول ساختمان پایه های ماده ی و فنی کمونیسم است، "سرمایه داری" جلوه میکند و به مائوئیستها بهانه میدهد که اتحاد خودرا باامپریالیسم و ارتجاع بنام مبارزه با "سوسیال امپریالیسم" توجیه کنند.

"صدرمائو رانمیتوان خورشید نامید. خورشید شبه هنگام غروب میکند واندیشه های صدرمائو شب و روز پرتو افشان است"[1]

---

(1) نهمین تفسیر ... صفحه ۸۸

بخش سوم

مائوئیسم در کردار

۱ـ فاجعه ملی

کردار مائوئیسم در آنچه مربوط به داخل چین و سرنوشت انقلاب سوسیالیستی آن کشور است، یک فاجعه ملی است. خلقی که پس از دهها سال نبرد مرگ و زندگی خورشید را بر آسمان کشور خویش و عید را در کوچه اش دیده بود، اینک یکبار دیگر با دوران سخت و دشواری دست بگریبان است، تا آنچه را که بدست آورده از نابودی کامل نجات دهد.

پیروزی انقلاب چین در ۱۹۴۹ بزرگترین حادثه تاریخ این کشور کهنسال است. حادثه ای است که شرایط را برای ایجاد جامعه ای آزاد از فقر، جهل، عقب ماندگی، جامعه ای آزاد از نابرابری طبقاتی فراهم ساخت. اگر از این شرایط بدرستی استفاده میشد، اگر پیوند چین توده ای با اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی حفظ و تحکیم میشد، اگر خط مشی عمومی اقتصادی مصوبه دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین و سپس مصوبات اولین اجلاسیه کنگره هشتم این حزب اجرا میگشت و چین توده ای مانند سایر کشورهای سوسیالیستی جهان با مراعات قوانین ساختمان سوسیالیسم پیش میرفت، اینک بخش بزرگی از بار سنگین عقب ماندگی را بر زمین گذاشته و اقتصاد سوسیالیستی مستحکمی که پایگاه تکامل آینده باشد بوجود آورده بود و جای برجسته ای در اردوگاه سوسیالیستی جهان و نبرد ضد امپریالیستی خلقها اشغال میکرد.

اقتصاد چین پس از انقلاب بسیار سریع پیش میرفت. دستاوردهای چند ساله اول گاه معجزه آسا بود. تلاش سازنده خلق بزرگی که انقلاب کبیری را پشت سر گذاشته بود با کمک بی شائبه و همه جانبه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و توده ای بهم میپیوست و قدرتی عظیم میساخت. تجربه غنی ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی از یکسو و قدرت اقتصادی و نظامی بزرگ اتحاد شوروی از سوی دیگر به چین توده ای امکان میداد که از بسیاری از اشتباهات احتمالی مصون ماند. در ساختمان سوسیالیسم از نزدیکترین و مطمئن ترین راهها پیش رود و از کمک های مستقیم مادی و فنی شوروی بهره گرفته در دفاع از استقلال ملی و دستاوردهای انقلابی خویش در برابر امپریالیسم به نیروی آن متکی باشد و با فراغت بیشتری انرژی و امکانات خود را در کار سازندگی اقتصادی بکار اندازد. علم و فن و صنعتی که اتحاد شوروی در طول سالها تلاش در محاصره سرمایه داری به بهای گرانی بنیان نهاده بود اینک در اختیار چین توده ای بود تا به پشت گرمی آن شالوده مدرن ترین صنایع سنگین را بریزد.

کمونیست های چین اهمیت ویژه این فرصت تاریخی را درک میکردند و هم پیوندی و اتحاد برادرانه خود را با اتحاد شوروی ارج مینهادند تا جائیکه ضرورت دوستی با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی حتی در قانون اساسی چین نوشته میشد و چین توده ای در تامین صلح جهانی و تحکیم پیوندهای درونی جهان سوسیالیستی یار و یاور کشورهای سوسیالیستی بود.

از سال ۱۹۵۵ که مائو به تحمیل "راه ویژه" خویش در تکامل اقتصادی چین آغاز کرد، این پیشرفت مطمئن و تضمین شده سوسیالیستی جای خود را به نوسانهای ناسالم، تکانهای بیمارگونه و

حتی سیرقهقرائی در رشد اقتصادی داد . "جهش" در تعاونی کردن روستا و سپس "جهش" در کمون کردن اقتصاد ملی بشدت شکست خورد ، روستای چین مجبور شد چندین سال بهای این شکست را با گرسنگی و فقر بیشتر و تلاش فزونتر بپردازد . کار "صنعتی شدن" باکوره های عهد عتیق به سخرگی کشید و زحمت ۹۰ میلیون انسان زحمتکش و مقادیر کلانی ذخایر طبیعی کشور کاملا "بیهوده" "بهدر رفت . سپس آنگاه که زیانهای "جهش بزرگ" تازه و بزحمت جبران میشد "انقلاب فرهنگی" چندین سال اقتصاد کشور ــ و بطور کلی زندگی عادی کشور ــ رافلج کرد .

در اینجا نه فرصت و نه جای آنست که وضع عمومی اقتصادی چین بررسی شود . بعلت عدم انتشار آمار و اطلاعات چنین کاری مقدور هم نیست . اما از همان مقدار اطلاعات که بدست آمده میتوان دریافت که اقتصاد چین توده ای از جاده سالم منحرف شده و تنها رشته ای که در آن رشد قابل ملاحظه ای احساس میشود صنایع نظامی است .

در واقع از همان ابتدا که مائو راه ویژه خویش را اعلان کرد تبدیل کردن چین به یک قدرت نظامی بزرگ هدف درجه اول او بود . مائو از همان کودکی عظمت و بزرگی کشورها را در قدرت نظامی و پیروزی های جنگی آنان میدانست و در عالم ناسیونالیستی و شونیستی خویش بزرگترین آرزوئی که برای چین داشت عبارت بود از مبدل شدن به قدرت نظامی بزرگ . کوشش برای سازماندهی همکاری ساده و کاردسته جمعی دهقانان و کنترل مصرف شهر و ده تحت عنوان "جهش" در تعاونی کردن روستا ، رها کردن "کمون" ها به امید خود تحت عنوان مراعات اصل خودبسندگی ، ستایش فقر و تقبیح علاقه به بهبود زندگی و نظایر اینها در نظر مائو مقدماتی بود برای انباشت هر چه بیشتر سرمایه برای بکار انداختن در صنایع و تاسیسات نظامی .

در جریان "انقلاب فرهنگی" این "اندیشه" بصورت سیاست رسمی در اسناد مائوئیستی درج شد . از جمله پلنوم دوازدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین ــ اکتبر ۱۹۶۸ ــ "آمادگی برای جنگ علیه امپریالیست های امریکائی و روزیونیست های معاصر" را بعنوان وظیفه اصلی در برابر مردم چین قرار داد و طلب کرد که به "تجهیز و مسلح کردن عمومی مردم و تبدیل کشور به یک اردوگاه واحد نظامی اقدام شود و چنان چین "نیرومند و پرقدرت" ساخته شود که بتواند "پیروزی اندیشه های صدر مائو را در عرصه بین المللی" (۲) تامین کند .

هم اکنون زیر شعار "بهم پیوستن صنعت و کشاورزی با موزنظامی" و همچنین زیر انواع شعارهای عجیب و غریبی از نوع "سه حمایت" "دو تدبیر نظامی" و غیره و غیره زندگی همه مردم چین با موزنظامی پیوند یافته و در آن کشور بمعنای واقعی کلمه یک جامعه میلیتاریزه بوجود آمده است . هرخارجی که پا به چین میگذارد در اولین برخورد وجود این حالت غیرعادی میلیتاریستی را احساس میکند و رهبری مائوئی چین بخاطر هدف های دور و درازی که در سر میپروراند نه تنها ما یل به پنهان کردن آن نیست ، بلکه با اصرار تمام قدرت نظامی خود را برخ میکشد و میهمانان را برای دیدن عملیات نظامی ، پناهگاههای بزرگ زیرزمینی و انواع تاسیسات نظامی دعوت میکند .

تبدیل کشور به یک "اردوگاه واحد نظامی" ، توجه بیش از حد به صنایع نظامی تلاش برای افزایش انباشت سرمایه را بحساب و بزیان مصرف توده ها ایجاب میکند و بار سنگینی بردوش آنان میگذارد . از دهات چین خبر زیادی نیست جز اینکه زندگی در همان سطح نازل ادامه می یابد و دولت بجای بالا بردن سطح زندگی دهقانان و رساندن به سطح شهر در جهت کاهش دستمزد

---

(۱) و (۲) چین معاصر ، صفحه ۴۳

کارگران و رساندن آن به سطح درآمد دهقانان عمل میکند . شعار اینست که دهقان چینی و کارگر نظیر " داتسین " باید همسطح شوند .

و این نمونه ای است از اجرای اصل مائوئی " همسطح کردن " خوبیختانه برابری در فقر .

طبقه کارگر چین ، همچنانکه بیش از طبقات دیگر جامعه چین در برابر مائوئیسم مقاومت کرده ، بیش از همه آنها نیز صدمه دیده است . مائوئیست ها هرگونه مبارزه مطالباتی کارگران را سرکوب کرده و شورای مرکزی اتحادیه های کارگران و همه سندیکاهای کارگری را ملغی نموده و در هر کارخانه ای چند نظامی مستقر کرده اند . کارگران موظفند علاوه بر ساعات کار روزانه ، مدت معینی نیز به تمرین نظامی بپردازند ، و صبح و عصر برای صد رمائو دعا کنند .

در عوض بورژوازی ملی چین همچنان مواضع معینی را در صنایع و بازرگانی حفظ میکند . بورژواها از درآمد موسسه خود سهم میگیرند و در موارد زیادی مدیریت آنرا بدست دارند . طبق برنامه گذار به سوسیالیسم قرار بود ۵۰٪ درآمد هر موسسه به صاحب آن بعنوان باز پرداخت سرمایه ، تا کد ارشود و این کار تا سال ۱۹۶۱ ادامه یابد . موافق تصمیمات بعدی مدت پرداخت ادامه یافت و موافق آخرین تصمیم سرمایه داران تا بد ت نامعلومی همچنان ۵٪ سود کارخانه و یا موسسه بازرگانی خویش را دریافت خواهند کرد . " انقلاب فرهنگی " دامن بورژوازی ملی را نگرفت ، سرمایه داران ملی همچنان علاوه بر شرکت در اداره امور اقتصادی در حکومت شرکت دارند .

آن بخش از بورژوازی چین نیز که در مهاجرت است با دولت چین تود ه ای پیوند دارد . طبق نخستین اسناد دولتی چین سرمایه داران چینی مقیم خارج حق رای و حق شرکت در حکومت داشتند و بعد ها بهمان نسبت که دولت چین بسوی سیاست ناسیونالیستی و شوینیستی رفته ، پیوند آنان با دولت تود ه ای محکمتر و بالنتیجه نفوذ آنان در دولت بیشتر شده است .

در چین تود ه ای که در آن طبقه کارگر زیر ضربات سنگین قرار دارد ، حزب طبقه کارگر ، حزب کمونیست چین نیز روزهای بسیار دشواری را میگذراند . این حزب که علی رغم رسوخ مائوئیسم کانون تجمع کمونیست های صدیق چین و بهترین فرزندان طبقه کارگر بود ، بطوریکه اوم زیر ضربات ایدئولوژیک و حملات مستقیم سیاسی و تشکیلاتی مائوئیست ها قرار دارد . از زمان " انقلاب فرهنگی " که در آن مائو بدست ارتش و تود ه جوانان غیرحزبی ــ و دقیقتر بگوئیم ضد حزبی ــ کمیته های حزبی را کوبید ، و بهترین کمونیست ها را از میان برداشت و از صحنه سیاست دور کرد ، حزب کمونیست چین بطور روز افزون از صورت یک حزب سیاسی طبقه کارگر درآمده ، و در ایدئولوژی آن ناسیونالیسم و برتری جوئی چینی و " اندیشه های مائو " که چون و چند آنرا در صفحات پیش بررسی کردیم ، مسلط شده ، و ارکان تشکیلاتی آن که سانترالیسم دمکراتیک بود متزلزل شده است . ارگانهای رهبری این حزب بیش از پیش از حالت انتخابی بحالت انتصابی درمی آید و در کشوری که در آن لااقل رسما همین حزب در حکومت است کنگره ها و پلنوم های مخفیانه برگزار میشود و در اکثر مواقع بجای نمایندگان انتخابی کادرهای مورد نظر از بالا دعوت میشوند و بجای جلسات کمیته مرکزی جلسات کادرهای حزبی و ارتشی وفادار به مائو گرد می آیند . از کنگره نهم که برای جمع بست " انقلاب فرهنگی " تشکیل شد ، حزب کمونیست چین بطور رسمی چهره خود را تغییر داد و بصورت یک حزب مائوئیستی کامل درآمد .

نظیر این تغییر در سازمان دولت تود ه ای چین نیز دیده میشود . عناصر سالم و کمونیستهای صدیق از کارها برکنار میشوند ، امور دولتی بیشتر بدست ارتشیان وفادار مائو سپرده میشود و یا زیر کنترل آنها درمی آید .

ساختمان سوسیالیسم تنها ساختمان اقتصادی نیست . در اینجا باید فرهنگ نوین جامعه را

پایه نهاد و انسان نوین سوسیالیستی را تربیت کرد. مائو ــ اگرچه در گفتار در این باره راه دوری میرود در کردار جلو بسط فرهنگ سوسیالیستی را میگیرد. زندگی واقعی ، مائو را متوجه کرد که جامعه چین "لوح سفید" نیست. بسیاری از مردم چین با فرهنگ کهن و مبارزات طولانی خویش دارای عقاید استواری هستند ولذا وی به این فکر افتاد که ابتدا این لوح را موافق میل خویش "پاک" کرده و برای ترسیم "هروگلیف های زیبای" دلخواه خویش آماده نماید. بهترین درد درمان به اصطلاح "انقلاب فرهنگی" و پس از آن مائو و گروه وی تلاش بزرگی بکار بردند تا به مردم چین شستشوی مغزی بدهند. و یا آنطور که مائو میگفت : « نظریات کهنه را از مغزها بیرون بریزند ». زیر این شعار مائو که "هرچه بخوانی خرفت تر میشوی" (۱) فعالیت وسیعی برای جلوگیری از تحصیل جوانان و ایجاد نفرت نسبت به تمدن ، فرهنگ و علوم جدید (والبته قدیم) آغاز شد و والاترین آثار تمدن بشری ویران گشت و در آتش سوخت و در کتابخانه های چین و کتابفروشی ها تقریبا اثری جز آثار مائو و یا در ستایش مائو باقی نماند.

مایه اصلی این شستشوی مغزی از میان بردن آثار انترناسیونالیسم پرولتری و دوستی میان مردم چین و مردم کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی بود تا همزمان با آن "هروگلیف زیبای شوینیسم" نفرت از اتحاد شوروی و همه کمونیست های جهان ، برتری جوئی عظمت طلبانه چین ، "سرخ قلم" بودن اقتی شرق (علیه غرب) ، تفوق نسیم شرقی بر غرب و غیره در مغزها نقش شود. قربانی این شستشو قبل از همه و بیش از همه نوجوانان و نسل آینده چین است که بطرز خطرناکی بایدترین افکار عظمت طلبانه پرورش می یابند و این "اندیشه تابناک صدر مائو" را طبیعی تلقی میکنند که هرجا در طول تاریخ پای سرباز چینی بدان رسیده ــ از جمله مغولستان ، آسیای میانه و بخش بزرگی از سیبری و خاور دور ــ جزو خاک چین است و باید به مادر خود متصل شود. دامنه این اشتها فعلا در خاور دور و جنوب شرق آسیا بر پهنه وسیعی گسترده میشود.

روشن است که منحرف کردن راه چین توده ای و سوق دادن آن در چنین جاده خطرناکی به آسانی و بدون مقاومت کمونیست های چین و توده مردم چین صورت نگرفته است. مادر بخش اول ، وقتی از چگونگی سلطه مائو و مائوئیسم در جنبش چین و حکومت توده ای چین سخن میگفتیم ، در این موضوع مهم مکث کوتاهی کردیم و شاید نیازی به تجدید بحث نباشد. اما یک نکته را حتما باید یادآوری کرد و آن تفهیم اساسی است که در شیوه کشورداری چین توده ای حاصل شده و حکومت چین را از حالت یک حکومت توده ای (دیکتاتوری پرولتاریا که جای خود دارد) بیرون آورده و به حکومت بوروکراتیک نظامی متکی به کیش شخصیت مائو بدل کرده است.

وقتی از کیش شخصیت سخن گفته میشود چه بسا عده ای به آسانی به عمق مطلب دست نمی یابند و بیشتر به ظواهر امر و از جمله ستایش و مدح یک فرد که گاه به میزان تهوع آوری میرسد ، توجه دارند. بدون تردید بالا بردن مقام یک فرد و قرار دادن او در مقام چوپانی بر سر ملتی که تا حد گله گوسفند ان پائین آورده شده است یکی از مظاهر مهم کیش شخصیت است. اما همه آن و حتی مهمترین جنبه آن نیست. کیش شخصیت قبل از هرچیز شیوه ضد دیکتاتیک اداره امور با نقض همه قوانین و موازین

---

(۱) گروه مائوئیستی "انقلابی" این شعار مائو را بصورت لخت آثار شستشوی آن در آورده و از قول جوانان ایرانی جمله ای از اساسنامه گروه باکونین را می آورد که "ما نمیخواهیم در مدارس بورژوازی درس بخوانیم". (ستاره سرخ ، شماره اول سال اول ، صفحه ٦). به این آقایان محترم باید اطمینان داد که در این زمینه ارتجاع ایران نیز با ایشان کاملا موافق است و به جوانان ایرانی اصولا امکان نمیدهد که "در مدارس بورژوائی درس بخوانند".

است که علاوه برهمه اهرمهای عادی دیکتاتوری میکوشد تا از جهل ومعتقدات پدرشاهی عقب مانده ترین قشرهای مردم نیز بهره گیرد .

درنمونه چین ما بدترین نوع سلطه کیش شخصیت رامشاهده میکنیم . کیش شخصیت مائو نمونه "کلاسیکی" است ازکاربرد این شیوه ضد دمکراتیک و ضد خلقی کشورداری .

خارج کردن چین ازجاده سالم رشد و سوق دادن آن دراین جاده خطرناک و ازهمان ابتدا باتکیه به کیش شخصیت مائو مقدورشده و بهمان نسبت که چین دراین جاده خطرناک پیش رفته و بهمان نسبت که کردار دولت باقوانین دولتی و مصوبات حزبی وخواستهای مردم بیشترتناقض یافته ، کیش شخصیت مائو نیز قوی ترشده است .

درسال ۱۹۵۵ ، وقتی مائو اختلاف نظرخود را بامارکسیسم ـ لنینیسم به امرساختمان سوسیالیسم درچین گسترش داد و تصمیم گرفت تعاونی کردن روستارادر یک " جهش " به انجام رسانده وی نه کاری به کمیته مرکزی وارگانهای مسئول حزبی داشت و نه به مقامات دولتی مراجعه کرد . مقامات حزبی و دولتی ازسال ۱۹۵۲ تاسال ۱۹۵۵ بارها در باره راه چین بسوی سوسیالیسم بحث کرده و تصمیم گرفته بودند سند مربوط به خط مشی عمومی حزب کمونیست چین درمرحله گذار به سوسیالیسم پنج بار درمقامات مختلف حزبی و دولتی تصویب شده و نخستین برنامه پنج ساله نیز براساس آن تدوین شده بارها درمقامات مختلف بررسی وتصویب شده آخرین بار درسی ام ژوئیه ۱۹۵۵ دومین اجلاسیه مجلس ملی چین برنامه پنجم آن کشور رارسما تصویب کرده بود . روش مائو در برابرتصمیم اینهمه مقام حزبی چه بود ؟ وی درروز سی و یکم ژوئیه ۱۹۵۵ ـ فردای تصویب قانون برنامه درمجلس ـ سخن - رانی پرسروصدای خود راتحت عنوان " مسائل تعاونی کردن کشاورزی " ایراد کرد که خوانندگان مسابا مضمون آن آشنا هستند ومیدانند که دراین سخنرانی اسمی ازتصمیمات حزبی و برنامه پنج ساله و قانون و غیره نیست و خط مشی حزب و دولت به راه رفتن زن کهنه پیچی تشبیه شده و بجای حرکت طبیعی نقشه " جهش " درتعاونی کردن پیشنهاد میشود .

باورکردنی نیست که صدرحزب و دولتی نسبت به تصمیمات قانونی این چنین بی پروا باشد . اما واقعیت عیناهمین است . نقض قانون بصورت مجلس ملی درست در فردای تصویب آن !! و کوشش برای اجرای سیاست جدید خلاف قانون بزور کیش شخصیت .

چنانکه گفتیم سیاست " جهش " مائو مشکلات فراوانی ایجاد کرد و حزب و دولت چین مجبور شدند بهر وسیله ای شده جلو ادامه اجرای سیاست مائو را بگیرند . کنگره هشتم حزب در ۱۹۵۶ پس از بحث و بررسی این سیاست رارد کرد و بازهم روی ضرورت حرکت طبق نقشه و برنامه و بر اساس خط مشی عمومی و قوانین مصوبه تاکید نمود . اما مائو بسادگی این تصمیم راهم شکست و شش ماه پس از کنگره سخنرانی " کلاسیک " خود را زیرعنوان " در باره مسئله حل صحیح تضادهای درون خلق " ایراد کرد که درآن اسمی از کنگره حزبی و تصمیمات آن نیست . و برای ساختمان سوسیالیسم نسخه ای خلاف مصوبات کنگره ارائه میشود . این سخنرانی هم تنها اظهارنظر صلاح اندیشانه یک فرد نیست ، سیاستی است که باید بااستفاده از کیش شخصیت مائو و علیه حزب و دولت پیش برده شود و پیش برده میشود و آنهمه فلاکت برای خلق چین بوجود می آورد .

این دو مورد مشخص رابصورت نمونه ای از طرز کار مائو و نقش کیش شخصیت وی آوردیم وازاین نمونه ها درشیوه کارمائو درگذشته فراوان است که آخرین و بدترین تجلی آنرا درجریان کودتای "انقلاب کبیرفرهنگی" میتوان دید ، وقتی که مائو واحدهای ارتشی و توده جوانان ناآگاه آلوده به زهر ناسیونالیسم راعلیه حزب و دولت برمی انگیزد ، کمیته های حزبی رامیکوبد ، مقامات دولتی را منحل میکند ، کمونیست هارا تحت فشارمیگذارد و رژیمی متکی به صدور آیات و فرامین واجرای آنهـا

iran-archive.com

توسط ارتش و توده برافروخته ناآگاه برقرارمیسازد وآثارهمه اندیشمندان جهان راسوزانده و یـــا از دسترس مردم و نوجوانان خارج میکند تاهیچ اندیشه ای جز اندیشه خود وی درمغزهارسوخ نکنـد و انسانهائی که در زیر فشار این کابوس مسخ میشوند جز در یک سو که خواست سایه خداست حرکت نکنند و میلیونها ومیلیونها انسان شریف که حقیقت رامیدانند درزیر ضربات خردکننده " اعمال قهر " متکی بـر جهل نتوانند کمرراست کنند.

این فاجعه ای است برای مردمی که درطول تاریخ رنج کشیده و به انقلابی که پس از آنهمـه سال مبارزه سرسختانه به پیروزی رسید ، امیدبسته بودند. این فاجعه ای است برای مردمی زحمتکش که درطول قرنها منشاء خدمات بزرگی برای تمدن بشری بوده اند . پیدایش این فاجعه دل هـــر کمونیست و هرانسان مترقی رادرهرنقطه دنیابدردمی آورد وآنچه ازشدت این دردمیکاهد ادامه مبـارزه مردم چین درشرایط دشوارکنونی است که بصورت نااستواری حکومت مائو ویارانش بروز میکند. در واقـع از زمانیکه مائو کوشیده است تاچین توده ای رابراه ویژه ای بکشاند ، این کشورهرگز روی آرامش ندیده و بجای اینکه نظام حکومتی باگذشت زمان محکمتر و اوضاع عادی ترشود ماشاهدتکانهای شدید سیاسی و مبارزه درونی شدید ولاینقطعی هستیم که درحزب و دولت چین درجریان است . بدون اینکـــه بخواهیم درباره نتایج این مبارزه خوش بینی خارج از حدودی راتلقین کنیم ، میتوانیم امیدوار باشیم که علی رغم نظریات شوینیستی که مائوئیست هادرچین پرورانده اند ، جامعه چین باکمک کمونیست های صدیق راه سالم رشد خود راخواهد یافت.

۲ــ ازوحدت هدف بسوی وحدت عمل باامپریالیسم وارتجاع

اززمانیکه مائوئیست هاوارد عرصه بین المللی شده اند ــ بطورعمده ازسالهای ۵۹ ــ ۶۰ ــ کردار آنان سیرمداومی است ازوحدت هدف باامپریالیست هاوارتجاع بین المللی ، بسوی وحدت عمل باآنان برای مبارزه بااتحاد شوروی ، اردوگاه سوسیالیستی و جنبش انقلابی جهان .

درنخستین سالهائیکه مائوئیسم درعرصه بین المللی عرض اندام میکند این خط سیر باتظـاهر پرافاده " انقلابی " و حملات فراوان و ماوراء خشن علیه امپریالیسم استتارمیشود ، ولی درهمان زمان نیز هرجاکه پای کردار درمیان است کوشش مائوئیست هابرای پی ریزی وحدت عمل باامپریالیسم بچشم میخورد و بالاخره میرسد به اینجاکه اتحاد شوروی و رویزیونیست ها (جنبش کمونیستی وکارگری جهـان) بمثابه دشمن اصلی معرفی میشوند وتدارک قواعلیه آنها ازطریق اتحاد باسیاهترین جناحهای امپریـا- لیستی وارتجاعی جهان سمت اساسی سیاست خارجی چین و گروههای مائوئیست باشد .

نخستین اقدام مهم مائوئیست هادرآغاز این خط سیر ایجاد حادثه مرزی باهندوستان است (۱۹۵۹) . پیدایش این حادثه درهمان زمان برای بسیاری ازمبارزین انقلابی جهان و کسانیکـه هنوز حساب مائوتسه دون راازکمونیستهای چین جدانمیکردند ، نامفهوم بود . چین توده ای مسـائل مرزی خود راباکشورهمسایه ای که تازه از زیر باراستعمارانگلیس بیرون آمده و رهبران آن نسبـت بـه انقلاب چین حسن تفاهم نشان داده اند ، همسایه ای که بادولت چین روابط نزدیک دوستانه دارد و بهمراه اتحاد شوروی و چین کنفرانس باندونگ راپی ریزی کرده ، بادولت چین پنج اصل همزیستی پانچاشیلا راامضاء نموده ــ باتوسل بزور حل میکند ! صرفنظر ازاهمیت دعواآیا واقعاهمه راههـای مسالمت آمیز بسته بود ؟ روشن است که نه ! مائو و یارانش بسیاری راههای مسالمت آمیز و مراحل واسط دراختیارداشتند که نخواستند ازآنهااستفاده کنند و ترجیح دادند که این مسئله راهم از طریق " جهش " حل کنند تاازآن نتایج دیگری غیرازحل اختلاف مرزی باهندبگیرند ، حساب خود راازاتحاد شوری جداکنند ، شدت اختلاف بااتحاد شوروی ودرجه آمادگی خویش رابرای اقدامات ضد شوروی و

برای خرابکاری در امر تخفیف تشنج نشان دهند ، قرارداد دوستی و همکاری چین و شوروی را تحت ملامت سئوال بگذارند ! گروه مائو بابراه انداختن عمدی این حادثه مرزی میخواست اتحاد شوروی را در بن بست بگذارد : اگر اتحاد شوروی از سیاست چین حمایت کند که تمام کوشش وی برای تحکیم صلح و دوستی با کشورهای در حال رشد بهیچ هندبهم میخورد ومعلوم نیست عاقبت این دنباله روی از چین بکجا بکشد و مواضع امپریالیسم را در هند تا چه حدی تحکیم کند واگر اتحاد شوروی از چین حمایت نکند زمینه برای تبلیغات ضد شوروی در داخل چین و در میان عناصر ناآگاه جنبش در خارج چین فراهم میشود . حادثه مرزی چین و هند ، در واقع اقدامی بود بیشتر ضد اتحاد شوروی تا ضد هندوستان ، و چنانکه بعد ها دیدیم کارشناسان ورزیده و سیاست سازان دول امپریالیستی ازاین حادثه نتایج لازم را گرفتند.

تحریکات امپریالیستی امریکا علیه کوبا و پیش آمد حوادث دریای کارائیب در سال ۱۹۶۱ فرصت دیگری به گروه مائو داد که از آن برای رسیدن به هدف های نامبرده بهره گیرند وحساب خود را از اتحاد شوروی بطور کامل جدا کرده زمینه نزدیکی واتحاد با امپریالیسم را فراهم آورند. در این حادثه ، وقتی که صحبت از جنگ بزرگ میان اتحاد شوروی و امریکا بود و خطر حمله کوبای سوسیالیستی هر لحظه احساس میشد ، مائو بنیاد اختلاف ظاهرا " تئوریکی " افتاد که با جنبش کمونیستی جهان و اتحاد شوروی پیدا کرده بود. تبلیغات چین سیل عظیمی از تهمت علیه رهبری اتحاد شوروی براه انداخت و در لحظاتی که آسودگی خاطر از جانب دولت بزرگی نظیر چین برای اتحاد شوروی اهمیت حیاتی داشت تا در قبال امپریالیسم امریکا با استحکام هرچه بیشتری مقابله کرده و از کوبای سوسیالیستی وصلح جهانی دفاع کند ، جنگ اعصاب کم سابقه ای بوجود آورد. ظاهرقضیه این بود که گویا رهبری شوروی آثار مارکس و انگلس ولنین را درست مطالعه نکرده و تفاوت استراتژی و تاکتیک را نفهمیده است ــ و شاید بود نسل جوانان ساده لوحی که مسئله را در همین اختلافات ظاهرا " تئوریک " دانسته و در پی یافتن درستی و یا نادرستی " استدلال های " مائو وقت تلف میکردند . ولی متأسفانه ساکنین کاخ سفید واشنگتن و پنتاگون ازچنین ساده لوحانی تشکیل نشده اند. آنها معنای کاملا دقیق " ژست سیاسی " پکن را درک کردند وفهمیدند که صرفنظر از همه این جنجالهای تبلیغاتی و حملات کاغذی به امپریالیسم ، در جنگ احتمالی آنها علیه اتحاد شوروی ، چین توده ای در کنار شوروی نخواهد بود و مائو مایل است این مطلب بسیار مهم را در حساس ترین لحظه تاریخ اعلام کند تا اگر کسانی در امریکا از نیروی متحد اردوگاه سوسیالیستی میترسند و یا روی قرارداد دوستی اتحاد شوروی و چین حساب میکنند از اشتباه بیرون آیند ، در محاسبات خود تجدید نظر کنند و بدانند که چین ــ البته وصد البته که بخاطر دفاع از جوهر مارکسیسم-لنینیسم !! ــ اتحاد شوروی را تنها نخواهد گذاشت .

در همانوقت از جانب رهبری چین ادعاهای ارضی علیه اتحاد شوروی مطرح میشد. چین بخش اعظم سیبری و آسیای میانه را ــ صرفنظر از اینکه مردم جمهوریهای مستقل آسیای میانه و سیبری چه بگویند ! ــ مال خود میدانست . این ادعای ارضی کم سابقه تاریخ به " ژست سیاسی " پکن معنای بازهم گسترده تری میداد .

در چین توده ای تلاش برای دست یافتن به اسلحه هسته ای و نظامی کردن اقتصاد چین و تجهیز وسیعترین قشرهای مردم روز بروز بیشتر با تبلیغات شدید ضد شوروی درهم می آمیخت. رهبری پکن از یکسو به وسعت این " اندیشه " مائو راتبلیغ میکرد که تشدید جنگ سرد بسود " انقلاب جهانی" است و همه نیروهای انقلابی جهان را تحریک میکرد که با هرگونه عادی شدن مناسبات میان دو اردوگاه جهانی وهرگونه گسترش مناسبات اقتصادی ــ که کاهش تشنج را بدنبال دارد ــ ممانعت کنند وازسوی دیگر به انواع اشکال به محافل امپریالیستی جهان علامت میداد که خود آماده همکاری است و از یکسو دائما در باره ضرورت " برداشت طبقاتی " از مسائل سیاسی داد سخن میداد وازسوی دیگر انواع

آنچنان هاودکترین های سیاسی کاملا غیرطبقاتی رابمیان میکشید و پایه عمل قرارمیداد. ازاین میان سه "دکترین" سیاسی که باوجود تفاوت های ظاهری جوانب گوناگون سیاست خارجی واحد شوینیستی و غیر طبقاتی مائوئیسم رابیان میکنند برجسته است.

۱ـ "جهان سوم" "جهان فقیر" "روستای جهانی" باید علیه کشورهای صنعتی و علیه ثروتمندان جهان ـ چه سوسیالیست و چه امپریالیست ـ متحد شود. چین جزو جهان سوم است.

۲ـ کشورهائیکه ازنظر قدرت نظامی اقتصادی متوسطند ـ صرفنظر ازماهیت اجتماعی وسیاسی خویش ـ باید متحد شوند. چین جزو این کشورهاست.

۳ـ امریکا وشوروی ابرقدرتند. همه کشورهای جهان باید علیه این دو متحد شوند. شوروی خطر بزرگتر است.

این سه آئین سیاسی درزمانهای مختلف از زبان رهبری مائوئیستی پکن شنیده شد، ولی آن چیزی راهنمای عمل پکن بوده است که فصل مشترک آنهاست و درآخرین نظریه؛ افسانه دوابر قدرت به روشن ترین وجهی تجلی میکند.

خصلت مشترک این سه نظریه سیاسی خصلت تخریبی و ضد شوروی آنهاست. هیچ کدام از آنها سازنده مناسبات سیاسی قابل دوامی نیست. هیچ کدام ازآنهاباواقعیت خارج تطبیق نمیکند ونمیتواند درسیرتکامل مناسبات بین المللی نقش مثبتی ایفاکند. بعلاوه هیچ کدام از این سه نظریه موجودیت مستقل ندارد و نیاز واقعی سیرتاریخی را ـ ولو برای لحظه محدود ـ بیان نمیکند. مائوئیسم این باصطلاح دکترین های سیاسی راتنها بصورت دهن کجی نسبت به سیاست همزیستی مسالمت آمیزوتحکیم مواضع صلح جهانی و برای تخریب دراین سیاست اختراع کرده است.

چنانکه میدانیم سیاست خارجی اتحاد شوروی و دیگرکشورهای سوسیالیستی این هدف را تعقیب میکند که مناسبات براد رانه دراردوگاه سوسیالیسم تحکیم شود و بدور این هسته محکم همه نیروهای مترقی و ضد امپریالیست جهان گرد آیند تا مشترکا ارتجاعی ترین محافل امپریالیستی رامنفرد کرده سرکوب نمایند، صلح جهانی وهمزیستی مسالمت آمیز راحفظ و تحکیم نموده برای گسترش جنبش های نجات بخش ملی وانقلاب های سوسیالیستی بهترین شرایط رافراهم آورند. اساس این سیاست برداشت طبقاتی است، ازموضع پرولتاریا و درخدمت صلح وسوسیالیسم است. این سیاست درجهت تکامل و پیشرفت جامعه انسانی مترقی است.

دکترین های سیاست خارجی مائو، تنسها و تنها برای مقابله بااین سیاست و برای تخریب آن واخلال درسیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی اختراع شده است وآنچه که مائومیخواهد پس از تخریب سیاست اردوگاه سوسیالیستی در مناسبات بین المللی برقرارسازد، هنوز دراین سه نظریه بطور برجسته و علنی بیان نشده است.

نظریه وحدت "جهان سوم" "انقلابی" ترین و تندوتیزترین نظریه سیاست خارجی پکن است. این نظریه وقتی عنوان شدکه مائوئیسم بتازگی درعرصه بین المللی علیه جنبش جهانی کمونیستی علم عصیان برافراشته بود ومیخواست خود رابانقلابی ترازهرانقلابی نشان دهد. مائو ـ چنانکه درصفحات پیش گفتیم ـ حتی قبل ازاستقرارحکومتش توده ای چین برای خود وجنبش چین نقش ویژه رهبری در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره قائل بود و پس ازرسیدن به حکومت همه کوشش خود رابکار برد تااین رهبری درعمل برقرارشود و ازکفرانس باندونگ تاکفرانس سه قاره درهاوانا، مائو همواره درمناسبات خود باکشورهای جهان سوم این اندیشه رافرو نگذاشت که آنان باید زیر رهبری چین متحد شوند. وآنگاه که خود مائو بطورآشکار در برابرجنبش جهانی کمونیستی قرارگرفت همه کوشش خود رابکار برد تاجهان سوم را از اردوگاه سوسیالیستی وازاتحاد شوروی جدا کند.

نظریه اتحاد " جهان سوم " ، " اتحاد فقرا " ، " اتحاد روستای جهانی " علیه همه " جهان صنعتی " و " شهرجهانی " و غیره ، اگر بدقت بنگریم حتی یک جای سالم ندارد. این نظریه عیقـــا ارتجاعی و بهرصورت غیرعلمی است و فقط بدرد هوچیگری در سیاست ، فریب عقب افتاده ترین قشرهـــا و اخلال و خرابکاری میخورد .

" جهان سوم " یک رنگ نیست و جز بخاطر هدف های بسیار کلی ضد امپریالیستی نمیتـــوانند متحد شود و این اتحاد نیز تنها در سایه کمک اردوگاه سوسیالیستی ممکن وموثر است و نه در مبارزه بـــا آن . تصور اینکه این جهان به دلیل فقر و عقب ماندگی علیه هرچه کشور تکامل یافته است متحد میشود، روستای جهانی شهرجهانی را محاصره و " آزاد " میکند، حتی از نظر محاسبه تناسب قوا معیوب و دور از عقل است. اگر وضع واقعی جهان چنین میبود که همه کشورهای تکامل یافته صنعتی ــ چه سوسیالیستی و چـــــه سرمایه داری ــ در نقطه مقابل کشورهای جهان سوم ایستاده بودند ، این کشورها حتی خوب آزادی راهم نمیتوانستند ببینند ، تا چه رسد به اینکه " شهرجهانی " را " آزاد " کنند . در زمان ما امکان واقعی آزادی ملل اسیر پیدا شده ، و این امکان قبل از هرچیز حاصل پیروزی انقلاب اکتبر ، پیدایش اتحـــاد شوروی و سپس توسعه و تحکیم مواضع این دولت سوسیالیستی و دیگر دولتهای سوسیالیستی جهـــان است . ملل اسیر در وجدت با اردوگاه سوسیالیسم ، علیه امپریالیسم میتوانند امید پیروزی داشته باشند . جدا کردن این ملتها از اردوگاه سوسیالیسم بزرگترین خدمت به امپریالیسم و بدترین دشمنی نسبت بـــه منافع این ملتهاست.

تبلیغات مائوئی در این زمینه تنها و تنها مایه بدآموزی ، تفویت جهل و تنگ نظری در میان ملـل اسیر بوده ، به کور شدن آگاهی طبقاتی زحمتکشان این ملتها کمک کرده ، و بجای متمرکز کردن نفرت خلق علیه امپریالیسم ، به تمرکز این نفرت علیه هرگونه ترقی و تکامل و علیه صنعتی شدن و علیه سوسیالیسم یـــاری رسانده است . اگر کسی به این تبلیغات باور کند که اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی بملـت پیشرفت و رهائی از فقر و عقب ماندگی دیگر در جرگه ملل ضد امپریالیست نبود ، در صف کشورهای سرمایه- داری قرار گرفته اند ، بسادگی باور خواهد کرد که اسارتگری و استعمارزاده ، امپریالیسم نیست، زاده تکامل و پیشرفت است و لذا هرگز پایان نخواهد یافت !! این نظریه عیقا ارتجاعی است ، چشم به گذشتـــه دارد و در نقطه مقابل سیر تکاملی تاریخ است که بسوی صنعتی شدن همه کشورها و ثروتمند شدن بشریت میرود. طبق این نظریه کشورهای سوسیالیستی گناهکارند که با تحمل زحمات فراوان صنعتی شده ، و از فقر و عقب ماندگی رها گشته اند .

کوشش برای جدا کردن ملل اسیر و عقب مانده از اردوگاه سوسیالیسم ، تحریک این ملـت هـــا علیه همزیستی مسالمت آمیز ، تحریک احساسات تنگ نظرانه و ارتجاعی عقب مانده ترین قشرهای ایـــن کشورها علیه شکوفائی اقتصاد سوسیالیستی و خرابکاری در اتحاد ضد امپریالیستی پرولتاریای جهانی با ملـل اسیر ، بخشی و فقط بخشی از سیاست خارجی رهبری مائوئیستی پکن است. حتی در رسالهائی که تئوری بافی شبه مارکسیستی پکن در اوج خود بود و مائوئیست ها تضاد اصلی جهان ما را تضاد ملل اسیر با امپریا- لیسم میدانستند توجه پکن معطوف به جلب نظر کشورهای امپریالیستی و استقرار بهترین رابطه بـــا آنان بود به شرطی که آنان سیاست همزیستی مسالمت آمیز را نپذیرند !! و علیه اتحاد شوروی درکنار پکن قرار گیرند. این " اندیشه صدر مائو " بصورت نظریه مربوط به اتحاد کشورهای متوسط جهان یا " حوزه وسط " فرموله شده و از جمله در مصاحبه مائو با نمایندگان سوسیالیست ژاپن بطور روشن بیان شده است. در این مصاحبه مائو باز هم به این نکته برمیگردد که عظمت ژاپن در فتوحات نظامی آن است. وی همانطور که در ۱۹۰۵ بجای آنکه مسحور قهرمانی پرولتاریای روس شود ، از فتوحات ژاپن در جنگ روس و ژاپـــن بوجد آمده بود (به صفحـــه ۵ جزوه حاضر مراجعه کنید) در سال ۱۹۶۴ نیز شیفتگی خود را از

فتوحات نظامی امپریالیسم ژاپن در جنگ دوم جهانی بیان میدارد و ازاینکه ارتش ژاپن تابرمه و مرز هندوستان رفته باتجلیل یاد میکند و بالاخره به این نتیجه میرسد که هم ژاپن و هم چین نسبت به اتحاد شوروی ادعای ارضی دارند وجاداردکه باهم متحد شوند واصولا همه کشورهای حوزه وسط نظیر ژاپن و آلمان و فرانسه و چین و غیره باید دورهم گرد آیند ! (۱)

نظریه وحدت نیروهای متوسط درمقابله باوحدت " جهان سوم " گام بزرگ تازه ای است به سوی برداشت غیرطبقاتی • دروحدت " جهان سوم " • اگرچه ملاک قضاوت تعلق طبقاتی نیست و در ماهیت امردشمنی باپرولتاریای جهانی ملاک عمل است• لااقل درظاهر پوشش نیمه طبقاتی دارد ومطلق بدلیل فقره اسارت و غیره به وحدت دعوت میشوند • اما دروحدت نیروهای متوسط • درکوشش برای بهم پیوستن ژاپن وآلمان و فرانسه و انگلیس و چین دیگرحتی این پوشش ظاهری هم وجود ندارد•

۳ــ افسانه " دوابرقدرت"

دنباله منطق اتحاد " حوزه وسط " نظریه مربوط به دو " ابرقدرت" است که بموجب آن جهان مابه دواردوگاه سوسیالیسم و سرمایه داری• و جوامع سرمایه داری به زحمتکشان و پرولتاریا و بورژوازی و یاحتی آنطورکه رهبری پکن دیروزمدعی بود به فقراوثروتمندان • روستای جهانی و شهرجهانی تقسیم نشده و درآن مبارزه علیه امپریالیسم• علیه فقره برای برانداختن حاکمیت سرمایه واستقرارسوسیالیسم• برای دفاع ازصلح جهانی ونظایراینها وجودندارد •بلکه دنیای مابه دو بخش تقسیم شده است : دو ابرقدرت (اتحاد شوروی وایالات متحده امریکا) در یک طرف و تمام کشورهای دیگرجهان درطرف دیگر و تنهاراه خروج ازاین وضع قدرتمند شدن چین و " سرکوب " ابرقدرت هاتوسط آنست •

تنهاملاک و معیار این تقسیم بندی میزان قدرت است • دیگر رهبری پکن آن روزهائی راکه کف برلب می آورد وهراقدام سالم صلحجویانه کشورهای سوسیالیستی راتخطئه میکرد و یامشت هـای‌گره کرده ظاهراخواستار برداشت طبقاتی‌بود • بطورکامل فراموش‌کرده است• عواقب‌بین بهرصورت دست و پاگیراست و سیاست شوینیستی سلطه جویانه مائو ئیستی میدان عمل وآزادی مانورنخواهد • اعتقادبه مارکسیسم ــ لنینیسم که سهل است • حتی جمله پردازی شبه مارکسیستی هم این آزادی عمل رامحدود میکند• باید همه اینهارا کنارگذاشت و مستقیم تربسوی هدف رفت• چنان " تئوری " آوردکه وحدت با ارتجاع وامپریالیسم راتوجیه کند• تئوری " ابرقدرت ها " چنین است • موافق این " تئوری " چین حق دارد نه باپرولتاریاعلیه بورژوازی • نه باسوسیالیسم علیه امپریالیسم • نه باطل السحرعلیه استعمارگران • بلکه بانیروهای " ضعیفتر " علیه قوی ترهامتحد شود • انحصارات ژاپنی و انتقامجویان آلمان باختری که درجنگ جهـانی دوم شکست خورده و ضعیف شده اند و علیه اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی ادعای ارضی وکینه ونفرت تلافی جویانه دارند • متحدین مناسبی هستند؟ استعمارانگلیس کـــه مستعمرات خودرا ازدست داده و ضعیف شده متحد طبیعی است ؟ ولی مردم زحمتکش جامعه شوروی و دولت سوسیالیستی شوروی که فردای انقلاب اکتبر درفقر وگرسنگی غوطه ور بودند ودرمدت بیش از نیم قرن تلاش شبانه روزی و در یک پیکارعظیم ضد امپریالیستی و باتحمل هزاران مشقت توانسته اند اقتصاد پرقدرت و شکوفان سوسیالیستی بنانهند و به وصایای لنین وآرزوی هرانسان شریف جامعه عمل پوشانده و در مسابقه باجهان سرمایه داری پیروزیهای عظیم بدست آورند ــ چنین مردم و چنین دولتی متحد خوبی نیستند ! زیراقوی شده اند !

---

(۱) برای مطالعه این مصاحبه مائو به " مردم " شماره ۹۰ دوره پنجم ــ مهرماه ۱۳۴۳ مراجعه کنید•

در انتخاب این معیار و ملاک تقسیم بندی دشمنان و دوستان، مائوئیسم همه ماهیت ارتجاعی و حقد و حسد نفرت بار شوینیستی خود را بر ملا میکند و از موضع ملت پرستان سیاه دلی سخن میگوید که چشم دیدن پیشرفت و تکامل ملل دیگر را ندارند ــ میخواهند تنها و تنها ستاره خود آنان در آسمان بدرخشد.

اتحاد شوروی و سایر کشورهای اردوگاه سوسیالیستی بسرعت تکامل می یابند و قوی میشوند. مردم زحمتکش این کشورها در زمان خود درست به این دلیل دست به انقلاب زده و سوسیالیسم ساخته اند که به چنین هدفی نائل آیند. هدف از انقلاب سوسیالیستی شکستن بند مناسبات تولیدی سرمایه داری و از میان بردن حاکمیت سرمایه و آزاد ساختن نیروهای مولده و تامین حاکمیت پرولتاریا بود تا جامعه با سرعت هرچه بیشتر راه تکامل سالم را پیش گیرد. تکامل یافتن و قویتر شدن کشورهای سوسیالیستی نه تنها گناه نیست تا مائوئیسم در اتحاد با سیاهترین نیروها مرتکبین آنرا مجازات کند، بلکه وظیفه مسلم هریک از این کشورهاست. سوسیالیسم باید در مسابقه با سرمایه داری از هر نظر پیروز شود و هرگام از این پیروزی باید هر انسان شریف و بطریق اولی هر نماینده طبقه کارگر را در هر نقطه جهان عمیقا خرسند سازد. و عجب اینجاست که رهبری چین برعکس از هر پیروزی سوسیالیسم احساس خشم میکند، رشد اقتصادی کشورهای سوسیالیستی، رفاه مردم این کشورها، گسترش بازرگانی جهانی آنها، گسترش نیروی دریائی بازرگانی و نظامی آنها ــ همه و همه اینها باعث خشم مائوئیست هاست. چرا؟ مگر جز این قرار بود؟ مگر سوسیالیسم را برای این بنا نکرده ایم که هر روز قویتر و قویتر شویم و تفوق کامل سوسیالیسم را بر سرمایه داری در همه زمینه ها و بمقیاس جهانی برقرار نمائیم؟

نظریه "ابرقدرت ها" تنها تجلی حقد و حسد وکینه شوینیستی مائوئیسم نسبت به پیشرفت و تکامل اتحاد شوروی نیست، بلکه در عین حال نظریه ایست کاملا ارتجاعی که مائوئیست ها را بطور آشکار در برابر انقلاب جهانی سوسیالیستی و در برابر سیر تکامل تاریخ قرار میدهد.

چنانکه میدانیم اقتصاد کشورهای سوسیالیستی و از جمله اقتصاد اتحاد شوروی با آهنگی بمراتب سریعتر از اقتصاد سرمایه داری رشد میکند. اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپا هم اکنون در تولید محصولات اصلی صنعتی و کشاورزی ایالات متحده امریکا و بازار مشترک اروپا را پشت سر گذاشته اند. اقتصاد این کشورها و بویژه اقتصاد اتحاد شوروی در آستانه یک تحول کیفی است تا از برکت انقلاب علمی و فنی و بابرخورداری از منابع عظیم انسانی و طبیعی سرزمین وسیع اتحاد شوروی و برپایه مناسبات تولیدی سوسیالیستی به چنان پله ای از تکامل دست یابد که امروز کمتر میتوان تصور کرد.

کمونیست های جهان از این امر عمیقا خرسندند، و از این واقعیت که در زمان ما سیستم جهانی سوسیالیستی به عامل تعیین کننده تاریخ بدل میشود احساس غرور کرده و الهام و قوت قلب میگیرند. اما مائوئیسم درست برعکس از این امر نگران است و از آنجا که در مرحله کنونی تکامل تاریخی، سوسیالیسم و پرولتاریا نیروی بالنده و تقویت شونده و سرمایه داری و بورژوازی نیروی رو بزوال اند، مائوئیسم بطور روز افزونی به اتحاد آشکارتر با نیروهای زوال یابنده علیه نیروهای بالنده کشیده میشود و آشکارتر در موضع ارتجاعی قرار میگیرد. بنظر مائوئیسم امروز "د و ابرقدرت" در دنیا وجود دارد. اما ما میدانیم که براثر رشد سریعتر سوسیالیسم در آینده ای نه چندان دور قدرت اردوگاه سوسیالیسم آنچنان بر قدرت امپریالیسم امریکا تفوق و برتری خواهد یافت که در دنیای ما تنها یک با اصطلاح ابرقدرت وجود خواهد داشت ــ سوسیالیسم! ما کمونیست ها در انتظار آن روزیم و برای نزدیک کردن آن با تمام قوا میکوشیم. ما در این راه مبارزه میکنیم که امپریالیست ها ضعیف و ضعیف ترشوند و ما قوی و قوی ترشویم. مائوئیسم در برابر کمونیست ها و در برابر سیر مسلم تاریخ ایستاده است.

رهبری مائوئیستی پکن "تئوری" دو ابرقدرت را، که در واقع تنها علیه یکی از آنها ــ علیه اتحاد شوروی ــ متوجه است، بطور مستقیم برای مقابله با سیاست صلح و تنش زدائی تدوین کرده

است . چنانکه میدانیم موفقیت های همه جانبه اتحاد شوروی و سایرکشورهای سوسیالیستی وموفقیت - های جنبشهای انقلابی جهان از یک سو و ضعف جهان امپریالیسم ازسوی دیگر ازمدتی پیش امکانات بزرگی برای گسترش مناسبات همزیستی مسالمت آمیز ، درهم شکستن بلوک های بسته امپریالیستی ، در هم شکستن سد های بازرگانی و تبعیض در بازرگانی جهانی وایجاد مناسبات برابرحقوق باصرفه فراهم آورده است . در اروپا آلمان قدرال مجبورشد جمهوری دمکراتیک آلمان رابرسمیت بشناسد وباکشورهای لهستان و چک اسلواکی قرارداد هائی منعقد سازد وعلی رغم سیاست تلافی جویانه ای که درتمام دوران پس ازجنگ دوم داشت ، نتایج این جنگ رابپذیرد ، استقرارسوسیالیسم را درشرق اروپاقبول کند و به استقرارمناسبات جدید باجهان سوسیالیسم تن در دهد . کشورهای اروپای باختری مجبورشده اند پیشنهاد تدوین نظام امنیت جمعی اروپارا قبول کنند و درکنفرانس امنیت اروپا باکشورهای سوسیالیستی گرد آیند . امپریالیسم امریکا الزاما به گسترش مناسبات اقتصادی بااتحاد شوروی وسایرکشورهای سوسیالیستی پرداخته و روزگار پرتفرعنش را ، که وجود اقتصاد سوسیالیستی راندید ، میگرفت و هرگونه همکاری - حتی بازرگانی عادی - رابا آن تحریم میکرد ، پشت سرمیگذارد .

جنگ امپریالیستی امریکا در ویتنام باشکست روبروشد ، و اعراب درجبهه اسرائیل پیروزیهای بزرگی کسب کرده اند و درهردو مورد اتحاد شوروی نقش اصلی رابمثابه متحد ملل ستمکش وجنبشهای ضد امپریالیستی ایفاکرده است . درزیرچتر سوسیالیسم قدرتمند و درشرایط مهارشدن امپریالیسم وگسترش و بسط صلح وآرامش درجهان ، نیروهای مترقی کشورهای مختلف به حساکیت نزدیک میشوند : پرتقال نجات می یابد ، درفرانسه جبهه مترقی تاآستانه پیروزی میرود و زمینه ای فراهم می آید که هرملتی را ، خود رابسوی سوسیالیسم بگشاید .

درچنین وضعی است که پکن بجای ریختن آب به آسیاب صلح ودوستی و بجای کمک به منفرد کردن هرچه بیشتر مرتجعترین جناح امپریالیسم ، درجهت عکس عمل میکند وخواستارتحکیم بلوک بندی های امپریالیستی است ، مخالف تنش زدائی و مخالف گسترش مناسبات سالم جهانی است . بجای گسترش مناسبات جهانی ازجداکردن " دوابرقدرت " و مبارزه علیه آنها دم میزند ، یعنی درواقع خواستارآنست که بلوک بندی نسو پنی علیه " دو ابر قدرت " بوجود آید ومردم کشورهای مختلف جهان همه مبارزات ترقی خواهانه و طبقاتی خود راکنارگذارند و درچارچوب مبارزه با "دوابرقدرت" بیایند یعنی البته مائوئیست ها در حرف از دو ابرقدرت سخن میگویند ، اما در واقع امر یک "ابرقدرت" یعنی اتحاد شوروی رادرنظردارند . چنین چیزی قبل ازهرچیز ازمنطق ساده اشیاء برمیخیزد چراکه مائوئیست ها ، اگربفرض درفکرمقابله بادوابرقدرت هم میبودند نمیتوانستند امکان پیدایش تناقض میان آنان و ضرورت استفاده از آنرانفی کنند . دراینصورت منطقااین فکر پیدا میشود که آیاتئوری سازان "دو ابرقدرت" اتحاد باکدام یک ازآنها راعلیه دیگری مفید ورمید انند ؟ مائوئیست هابرای این سئوال جواب صریحی دارند . آنها نزدیکی وهمکاری بااتحاد شوروی رادرهیچ حالتی مفید ورنمیدانند ، ولی امکان نزدیکی باامریکارارد نکرده و درعین حال برای پیدایش نزدیکی باامریکاازهیچ اقدامی فروگذارنکرده اند . مائوئیست ها درمورد اتحاد شوروی میگویند :

" میان ماوآنان فقط آنچه که ماراازهم جدامیسازد وجود دارد ونه آنچه که مارابا هم متحد میسازد . وهمچنین میان ماوآنها تنها آنچه که آنتاگونیستی است یافت میشود ونه آنچه که جنبه مشترک دارد ." (۱)

---

(۱) " ردّ هجویات رهبران جدید حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره وحدت عمل " ، هیئت هسای تحریریه ژن مین ژیبائو و مجله خون چی ، اداره نشریات پکن - بزبان فارسی ۱۹۶۶ (تکیه ازماست)

این جمله ایست ازجواب مفصلی که رهبری مائوئیستی پکن باهمین لحن و بدتر ازآن به حزب کمونیست اتحاد شوروی داده و درآن دعوت این حزب رابه وحدت عمل در مبارزه ضد امپریالیستی رد کرده است. مائوئیست های چین دعوت به " وحدت عمل " احزاب برادر را " هجویات " نامیده اند. چنانکه میدانیم رد وحدت عمل بااتحاد شوروی واعلام اینکه مناسبات باحزب کمونیست شوروی تنها و تنها آنتاگونیستی است، فقط یک حرف ــ مانند سایرحرفهای بی محتوی رهبری پکن ــ نیست، سیاست روز مره آنست، بیان کوشش مستمری است که رهبری پکن برای بدتر و بدتر کردن مداوم مناسبات خویش بااتحاد شوروی وازمیان بردن امکان هرگونه نزدیکی بعمل می آورد.

رهبری پکن نه تنها هرگونه وحدت عمل بااتحاد شوروی را " هجویات " میداند، بلکه معتقد است که اتحاد شوروی خطراصلی است. درچین " انقلاب فرهنگی " درکنگره نهم حزب کمونیست چین ــ اولین کنگره مائوئیستی پس از " انقلاب فرهنگی " ــ این فکر به انواع اشکال بیان شد وبیا رزه علیه اتحاد شوروی درمرکز سیاست خارجی چین قرارگرفت و مطبوعات مائوئیستی چین باوسعتی بیش از گذشته به لجن مال کردن اتحاد شوروی وتحریک مردم علیه آن پرداختند و برای زمینه سازی همکاری با امریکا مطالب فراوانی درج کردند. گروههای مائوئیست ایرانی نیز بدنبال آن باصراحت بیشتری به تبلیغ این فکر پرداختند که خطر اصلی ازجانب اتحاد شوروی و رویزیونیست هاست.

گروه " توفان " به " جبهه ملی ایران " اعتراض میکند که چراعلیه امریکامبارزه میکند ولی علیه اتحاد شوروی نه، درحالیکه بنظر " توفان " خطر " امپریالیسم " شوروی بیشترازخطرامریکاست :

" نفوذ شوروی همانقدر راست باراست که نفوذ امریکا و بهیچوجه یکی ازاین دو را بر دیگری نمیتوان رجحان گذاشت.
منتها ! ! اگرامپریالیسم امریکاچهره درنده خو واسارتگرخود راکاملا آشکارساخته اتحاد شوروی بعلت آنکه ازتمام سوسیالیسم و بعنوان کشورسوسیالیستی وارد میشود هنوز میتواند کسانی رابفریبد." (۱)

و همه مطلب درهمین منتها است که بموجب آن هردو ابرقدرت بدند منتهایکی بدتراست.

" خطر این امپریالیسم بویژه درآنست که ازحیثیت نخستین دولت سوسیالیستی جهان سوء استفاده میکند و سیاست امپریالیستی خود راباعبارات سوسیالیستی پنهان میدارد." (۲)

" توفان " لازم میداند بیشترین حمله متوجه اتحاد شوروی باشد چراکه " امریکاشناخته شده است " ! ! و نیاز زیادی به شناساندن آن نیست. خود " توفان " به این توصیه خویش عمل میکند و چنانکه میدانیم آتش اصلی راهمواره روی اتحاد شوروی و حزب توده ایران متمرکز کرده است.

گروه دیگرمائوئیستی " اندیشه " رفیق مائو راباجملات دیگری بیان میکند ومینویسد :

" اینکه امپریالیسم امریکاد شمن غدارخلقهاست برهیچ کس پوشیده نیست (ولذا نیازی هم نیست که وقت خود رابرای افشاء آن ومبارزه علیه آن تلف کنیم. م. ج.) آنچه تازگی دارد وهنوز بطورکامل عیان نشده است سیاست ضد انقلابی سوسیال امپریالیست های شوروی است. این خائنان به انقلاب جهانی و ... (متاسفانه کلمات زشتی که نویسنده مائوئیست بکارمیبرد صرفنظرازهرچیز بخاطرعفت قلم قابل

(۱) " توفان " شماره ۶۷، اسفند ۱۳۵۱
(۲) همانجا، شماره ۷۶، آذر ۱۳۵۲

تکرار نیست. م. ج.) بانقاب سوسیالیسم ولی با روشهای امپریالیستی وارد میدان شده اند ... " (۱)

این گروه نیز توصیه میکند که حمله اصلی علیه اتحاد شوروی متوجه شود.
عباس مسعودی مدیر اطلاعات که از چین توده ای دیدن کرده در گزارش سفر خویش افکار عمومی مردم چین را بشرح زیر بیان میکند:

" امروز مردم چین از کوچك و بزرگ بالاترین خطر خود را از همسایه شمالی که بیش از پنج هزار کیلومتر مرز مشترك دارد میدانند ... این مطالب صحیح یا غلط ورد زبان خاص و عام در چین است. " (۲)

به این ترتیب در عمل، تئوری دو ابرقدرت تنها علیه یك " ابرقدرت " یعنی اتحاد شوروی سوسیالیستی متوجه میشود.
شعار " پرولتاریای جهان متحد شوید " ، که در شرایط نوین جهانی پس از انقلاب اکتبر از جانب کمونیست ها بصورت " پرولتاریای جهان و ملل اسیر متحد شوید " و علیه امپریالیسم مبارزه کنید تکمیل شده بود از طرف مائوئیست ها به اشکال زیر در می آید: ابتدا " فقرای جهان متحد شوید و علیه اغنیا مبارزه کنید " و سپس بدین صورت " تکمیل " میشود: " دولتهای متوسط و کوچك صرفنظر از رژیم-های سیاسی خویش متحد شوید و علیه دو ابرقدرت مبارزه کنید " و سرانجام بدین صورت که " همه دولتهای جهان علیه اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی و علیه احزاب کمونیست متحد شوید ".
این دیگر شعاری از نوع انواع شعارهای " انقلابی " مائوئی که عکس روی کاغذ و ببر کاغذی باشد نیست، راهنمای مستقیم عمل است، پایه سیاست واقعی روزمره رهبری پکن است که با تمام قوا برای اجرای آن میکوشد.
نکته قابل تأمل اینجاست که در زیر این شعار هیچ کمونیست واقعی، هیچ نیروی انقلابی، هیچ مبارز ضد امپریالیستی گرد نمی آید، حتی عناصر بالنسبه واقع بین سرمایه داری جهانی هم که خواستار صلح و مدافع منافع ملی کشور خویش باشند و یا لااقل در شرایط کنونی تشنج و جنگ سرد را نپذیرند و خواستار توسعه مناسبات با همه کشورهای جهان و از جمله اتحاد شوروی باشند نمیتوانند این شعار را بپذیرند. در نتیجه واقعیت عریان سیاست خارجی چین و " تئوری " دو ابر قدرت عبارت میشود از:
" مرتجعترین نیروهای جهان، هواداران جنگ سرد و لشکرکشی ضد شوروی متحد شوید ". محصول و عملکرد واقعی سیاست پکن نیز درست همین است. رهبری مائوئیستی پکن که از ارد و گاه سوسیالیسم دور شده حالا دیگر از " جهان سوم " و نیروهای بالنسبه واقع بین جهان نیز روز بروز دورتر میشود و متحدین خود را در میان مرتجعترین قشرها میجوید. در آلمان فدرال کمونیست ها که سهل است، حتی ویلی برانت هم که گامهائی در جهت حفظ صلح در اروپا برمیدارد متحد چین نیست. پکن از اشتراوس دعوت میکند: در کشورهای عربی، کمونیست ها و اتحاد شوروی که بکنار، دولت های ملی و انقلابی از عراق گرفته و سوریه و مصر دوره ناصر نیز مورد قبول پکن نیستند و اعمال ضد انقلابی جعفر نمیری و سادات است که مائوئیستها را بوجد می آورد و در شیلی پس از کودتای فاشیستی، انقلابیونی که از دست جلاد فرار میکنند تنها در سه سفارتخانه راه داده نمیشوند: سفارت امریکا، سفارت برزیل و سفارت چین توده-

---

(۱) " توده " شماره ۱۶، صفحه ۱۹
(۲) " اطلاعات " ۲۰ آبان ۱۳۵۲ (تکیه از ماست). جالب است که حتی مسعودی حاضر نیست درستی [illegible] اتاید کند. صحیح یا غلط ...)

ای. چین پرسیا هواد ارتقویت ناتو، تقویت سنتو، هواد ارحضورنظامی امریکادرآسیا، هواد ارتحکیم مواضع امریکاوانگلیس درخلیج فارس ومقابلا مخالف کنفرانس امنیت اروپا، مخالف امنیت جمعی آسیا، مخالف تحریم سلاح اتمی وکاهش تسلیحات، مخالف هرگونه تنش زدائی و سیرجهان بسوی صلح است.

سیرسیاست مائوئیسم ازوحدت هدف بسوی وحدت عمل باامپریالیسم وارتجاع درکشورمانیز جلوه های بسیارزشتی دارد. هدف واقعی مائوئیسم که عبارت ازمبارزه علیه اتحاد شوروی و جنبش کمونیستی جهان از موضع شوینیسم برافروخته وافراطی است، سالهاپیش ازمائو ازجانب شاه اعلام شده است. وی مدتها پیش ازمائوئیست هادراثری که بنام ماموریت برای وطنم منتشرشده نوشته است:

" تصورمیکنم برای مبارزه باغریت مهیب، امپریا لیسم بد وطریق اصلی وعده پی برده ایم: طریق اول تازگی ندارد. ولی آنچه باید نسبت به آن درهمه جاومخصوصا درکشورهائیکه کمترتوسعه یافته اند تاکید شود عبارت ازمسئله درک " خطر بزرگ " است.

کشورهای توسعه نیافته جهان باید ازخطرجدید امپریالیستی کمونیسم هراسان و برحذر باشند. زیرااین امپریا لیسم جدید تحت لوای تزهرخود راپشتیبان و حامی ناسیونالیسم حقیقی کشورهائی که در شرف ترقی وتعالی هستند وانمود میکند..." (۱)

چنانچه می بینید نظرشاه آنچنان شبیه نظر " تودان " و " توده " است که گوئی از یکدیگر رونویس کرده اند. طبیعی است که چنین وحدت هدفی نمیتواند به وحدت عمل نیانجامد. هم اکنون چین مائوئی از سیاست نظامیگری ایران درخلیج فارس، ازسیاست ایران علیه اتحاد شوروی، علیه عراق، علیه افغانستان حمایت میکند. ایران و چین بطورعمده سیاست واحدی رادر شبه قاره هند و اقیانوس هند پیش میبرند وسیاست تشنج زا، عبوس وتجاوزکارانه ای که شاه تعقیب میکند مورد پسند پکن است. شاید رژیم مائوئیستی پکن تنهارژیمی باشد که وزیرخارجه آن باچنان صراحتی از ضرورت تقویت تسلیحاتی ایران حمایت کرده وحتی آن ملاحظاتی راکه نمایندگان دول امپریالیستی برای ظاهرسازی و و فریب افکارعمومی کشورخویش مراعات میکنند، درنظرنگرفته است.

گروههای مائوئیست ایرانی نیز بطورآشکاربسوی وحدت بارژیم شاه میروند. "تئوری" دوابرقدرت چنین وحدتی راتجویز وایجاب میکند. بموجب این " تئوری " اصل مسئله مقابله باابرقدرت هاوقبل از همه بااتحاد شوروی است ولذا همه چیز ازجمله مبارزات ضد امپریالیستی و مبارزات طبقاتی درون هر کشور باید تابع استراتژی عمومی مبارزه باد و ابرقدرت باشد. مسئله اساسی درایران براندا ختن رژیم ضد ملی وضد دمکراتیک نیست، بلکه مقابله بانفوذ دو ابرقدرت است و ازآنجاکه یکی از ابرقدرت ها — اتحاد شوروی — خطرناکتر و متجاوزتراست باید همه نیروهاعلیه آن متحد شوند.

مائوئیست های ایرانی این منطق راباساس فعالیت خویش قرارداده اند و باصراحت روز - افزونی درجهت توجیه سیاست ضد ملی وضد دمکراتیک رژیم گام برمیدارند. آنهامدتهاست که میکوشند سیاست تجاوزکارانه شاه رادرخلیج فارس و عمان بعنوان عکس العملی دواکنش سیاست شوروی جلوه داده و مشروع بشمارند.

آقای " توفان " مینویسد:

" سیاست بی پرواوگستاخانه شوروی در شبه قاره هند که به تجزیه پاکستان منجرگردید و ادامه این سیاست درمورد بلوچستان، ورود ناوگان شوروی به اقیانوس هند، کوشش برای نفوذ درمنطقه خلیج فارس و... شاه مدافع منافع امپریالیسم را

---

(۱) شاه. " ماموریت برای وطنم " چاپ ۱۳۵۰، شرکت سهامی کتابهای جیبی، صفحه ۱۷۵

علیه شوروی برانگیخت و به واکنش واداشت."

"روشن است که واکنش شاه همراه باتقویت نیروی نظامی ایران مورد پسند تزارهای کرملین نیست." (۱)

آقای محترم! مورد پسند شما چطور؟ خود شاه که البته وصد البته قصد تجاوز و تحریک نداشت، و همانطورکه خودش بارها تصریح کرده تنها ازترس تجزیه هندوستان و بلوچستان دست به تجاوز زده مجبورشده است مسلح شود وقاعد تاآقای "توفان" نیز با شاهنشاه موافق است که چنین واکنشی بمثابه دفاع ازخود مشروع است!! رهبری مائوئیستی پکن رسما درهمین جهت نظرداده و تقویت نظامیگری شاه راضروری و مشروع دانسته است.

درهمین شماره و همین مقاله "توفان" حتی تجاوز رژیم ایران علیه جنبش ظفاررانیز واکنش الزامی شاه بحساب آورده و ازترس خوانندگان انگشت شمارخویش نه مستقیما بلکه بنقل ازمصاحبه شاه بایک خبرنگارخارجی مینویسد:

"شما فکرمیکند ما (دربرابرروسها) بیکارنشسته ایم؟ مادرعمان و جاهای دیگر واکنش نشان میدهیم."

کمترین تردیدی نیست که این سیر ازوحدت هدف بسوی وحدت عمل درآینده باسرعت بازهم بیشتری ادامه خواهد یافت. مائوئیست های ایرانی در استرپتیز زشت سیاسی که براه انداخته اند بسیار پیش خواهند رفت.

وقتی درصفحات گذشته ازهمزیستی مسالمت آمیزسخن میگفتیم (به صفحه ۷۸-۷۷ جزوه حاضر مراجعه شود) یادآوری کردیم که مائوئیست های ایرانی اصولا همزیستی سیستم های گوناگون اجتماعی را غیرممکن معرفی میکنند و "توفان" برای بهبود نسبی مناسبات ایران و شوروی درچند سال گذشته فقط یک تعبیرمیشناسد و آن اینکه ماهیت دولت شوروی تغییریافته از سوسیالیستی ـ امپریالیستی شده وگرنه دوستی و همکاری دو رژیم آنتاگونیستی گویامقدورنیست. سئوال میکنیم: آیا این منطق امروز نیز صادق است؟ آیا امروز که رژیم ایران درجهت تیره کردن مناسبات بااتحاد شوروی میرود و بدلیل رشد جنبش های ملی درمنطقه و حمایت اتحاد شوروی ازاین جنبش ها بقول "توفان" ترسیده و واکنش نشان داده است میتوان گفت که رژیم ایران یا رژیم شوروی تغییرماهیت داده اند؟ البته "توفان" بیاد روزهای گذشته نیست وکاری ندارد که دیروز چه مینوشت. همه نوشته های این گروه مانند نوشته های سایرگروههای مائوئیست اهمیت لحظه ای دارد و برای فریب ساده لوحان در لحظه معین، ولو برای یک ساعت، ساخته میشود. بااینحال این منطق بشکل معینی تاثیرمیکند ـ به این شکل که دشمنی رژیم ایران بااتحاد شوروی رژیم ایران رادرنظرمائوئیست هاملی کرده و باعث نزدیکی پکن و تهران و باعث نرمش تبری جویانه مائوئیست های ایرانی در برابر شاه شده است.

در واقع تعقیب روش مائوئیست های ایرانی در دهساله اخیر بسیارآموزنده است. آنها در این دهسال همواره بطورمستقیم و غیرمستقیم از ارتجاعی ترین جنبه های این رژیم حمایت و آنرا تقویت کرده اند.

درسالهائیکه رژیم حاکم ایران درحال عقب نشینی بود، درداخل کشور دست به رفرمهائی میزد که فئودالیسم رابه سرمایه داری بدل کند، گامهائی درجهت صنعتی شدن برمیداشت و درعرصه

---

(۱) "توفان"، شماره ۸۲، تیرماه ۱۳۵۳

جهانی خود راتاحدودی هوادارصلح نشان میداده شاه سنتورا "باشگاه" مینامیدوعدم رضایت خسود خود راازآن ابرازمیکرد ، مناسبات خود راباکشورهای سوسیالیستی گسترش میداد و بجای کتاب "ماموریت برای وطنم" که پرچم سیاه جنگ سرد است کتاب "انقلاب سفید" رامنتشرمیکرد ــ درتمام این سالهـــا مائوئیست ها بطورمداوم از "جنگ توده ای دهقانی" دم میزدند و شب تاصبح ذکری جز تفنـــــگ نداشتند ، و باهو وجنجال و قیافه ماوراء عموس انقلابی نمایانه عملا از فئودالیسم حمایت میکردنـــد ، رشد سرمایه داری راغیرممکن جلوه میدادند ، کاهش تشنج رادرمرزهای ایران و شوروی منفی معرفی میکردند و خلاصه بازگشت به گذشته راطلب میکردند .

اما درست درزمانیکه رژیم ایران درسطح بالاتر و شدت بیشتری به جنگ سرد پیوسته ، مداخله نظامی علیه جنبش های ملی منطقه راآغازکرده ، بشدت مسلح شده و دردا خل کشورنیز حتی وعده های آبکی گذشته رافراموش کرده ، از بزرگترین سرمایه داران و زمینداران آشکارتر از گذشته حمایت میکند و طبقات زحمتکش شهرورده را شدیدترازگذشته سرکوب مینماید و بقول شاه "کمی سختگیرتر" شده و در دوسال بیش از ۲۰۰ نفررااعدام کرده است ــ درست درچنین موقعی مائوئیست هاتفنگ هارا غـــلاف کرده اند و شعارهای جنگ توده ای و غیره و غیره را از پاورقی روزنامه های خود برداشته اند . آقایان متوجه شده اندکه بالاخره جنگ توده ای شرایطی لازم دارد !! و دارند به همه درس میدهند کـــه نمیتوان عجله کرد !! در پشت سر این "عالم شدن" و "عاقل شدن" سیاست حمایت از رژیم موجود خوابیده است . درواقع امروز رژیم شاه از تمام کارهائی که موجب نگرانی لحظه ای مائوئیست هـــا بود ، دست کشیده و درست درجهتی سیرمیکند که خواست پکن است .

پایان سخن

یك قرن پیش گروهی آنارشیست هوادار باکونین به این بهانه علیه انترناسیونال اول برخاستند که گویا این سازمان بحد کافی " انقلابی " نیست. اما سرانجام این " انقلابیون " دوآتشه ازنداد انقلاب سردرآوردند ، سازمانی بنیان نهادند که بقول مارکس :

" نه علیه بورژوازی ودولتهای موجود ، بلکه علیه انترناسیونال متوجه است. "
" ضربات خود رابه دولتهای موجود وارد نمیکند ، بلکه به آن انقلابیونی وارد میکند که احکام جزمی و رهبری آنرا نپذیرند. " (۱)

سرنوشت آنارشیست های افراطی تنها سرنوشت خود آنها نیست ــ سرنوشت مشترك همه گروههائی است که در یك قرن گذشته ازجنبش انقلابی کارگری جدا شده و بطور برگشت ناپذیری در برابر آن ایستاده اند. آنان ابتدا به بهانه " اصلاح " جنبش ، " انقلابی تر " کردن آن ، رفع نقائص و غیره به میدان آمده اند اما سرانجام همه آنها ازاتحاد باضد انقلاب سردرآورده اند. مائوئیسم بدترین نمونه آنست.

مادرکشورخویش این سرنوشت زشت رایکبار بر پیشانی خلیل ملکی خواندیم. روزی که وی حزب توده ای ماراترك میگفت ادعا داشت که " حزب توده ایران بهترین حزب موجود است. اما بهتر ین حزب ممکن نیست " و او گویا وظیفه تاریخی خود میداند که این " بهترین حزب ممکن " رابسازد. زمان بسیارکوتاهی لازم بود تا خلیل ملکی سرانشیب تندی راکه در برابرش بود بپیماید ، دروحدت نیروهای ضد امپریالیستی ایران با شرکت حزب توده ایران اخلال کند و برای جنوئیری ازفعالیت حزب ما و ضربه زدن به آن تاهمکاری با شاه پیش برفته و به آنجا برسد که از شاه برای هژمنه فعالیت ضد توده ای خویش پول بگیرد و درمجمع رسمی حزب " زحمتکشان " نیروی سوم " برای تبرئه خود بگوید : " ازدشمن گرفتم خرج مبارزه باد شمن کردم. " برای خلیل ملکی بسیار بیهمی بود که وقتی ضرورت انتخاب میان دو دشمن پیش آید شاه برحزب توده ایران ترجیح دارد. خطراصلی حزب توده ایران واتحاد شوروی است.

امروز گروههای پراکنده مائوئیست این سرنوشت زشت رابصورتی صد بارزشت ترتکرار میکنند. آنان دهسال پیش مدعی بودند که میخواهند حزب توده ایران رااز خطرنابودی برهانند و میگفتند که نه با حزب بلکه باکمیته مرکزی آن که گویا پوسیده و قدرت رهبری ندارد مخالفند. امامدت کوتاهی لازم بود تا اعلام کنند که :

" کمیته مرکزی عبارت ازاشخاص نیست ! ! بلکه یك زندگی ، یك پروسه ، یك طرز تفکر و جهان بینی است. " (۲)

و آنان نه بااشخاص کمیته مرکزی و نه باقدرت و استعداد رهبری آن ــ آنطورکه ابتدا اعلام میکردند ــ بلکه باطرز تفکر و جهان بینی آن مخالفند. و مدت کوتاه دیگری لازم بود تاازاین مرحله نیز بگذرند : تمام تاریخ نهضت کارگری و تاریخ حزب توده ایران رابه لجن بکشند ، ازاسم حزب توده ایران هم فاصله بگیرند و سرانجام باصراحت اعلام کنند :

---

(۱) مارکس وانگلس ــ کلیات جلد ۱۸ صفحه ۳۲ چاپ روسی.
(۲) " توده " اسفند ۱۳۴۵

" بدون تخریب ساختمان میسر نیست !! در پروسه تخریب تمام مواضع رویزیونیستی در ایدئولوژی ، سیاست و تشکیلات است که ساختمان احزاب کمونیستی طراز نوین !! میتواند با موفقیت صورت گیرد. برای مائوئیست های !! ایران نیز با توجه به رفرمیسم و اپورتونیسم تاریخی ! و رویزیونیسم کنونی حزب توده ایران راهی جز این نیست؟ (۱)

توجه میکنید ! نه مبارزه ایدئولوژیک ، نه مخالفت با " کهنه مرکزی " بلکه تخریب ایدئولوژی ، سیاست و تشکیلات حزب توده ایران .

گروه دیگر مائوئیست که از حزب توده ایران به این بهانه جدا شد که میخواهد سازمان واقعا انقلابی بوجود آورد که " با مغز خود بیاندیشد و با اراده خود عمل کند " (۲) . . . "یک سیاست انقلابی تودهای" (۳) پیشه کند ــ امروز ضمن اینکه غلط های چاپی نوشته های پکن و تراوشات مغزی انور خوجه را هم کپیه میکند ، کار را به جائی رسانیده است که در برنامه خویش ضرورت مبارزه مسلحانه !! علیه رویزیونیست ها را مطرح میکند و مینویسد :

" قهرضد انقلابی محمد رضا شاه و حامیان امپریالیست و رویزیونیست او را با قهر انقلابی درهم شکنیم . " (۴)

اما در نظر این گروه قهرضد انقلابی محمد رضا شاه چیزی نیست جز واکنش مشروع در برابر گستاخی رویزیونیست ها و لذا از برنامه بسیار " انقلابی " " توفان " همکاری با محمد رضا شاه علیه رویزیونیست ها باقی میماند.

تردیدی نیست که آینده باز هم بیشتر نقاب از چهره این " انقلابیون " برخواهد گرفت، اگرچه تصور چهره ای زشت تر از آنچه برملا شده و مکانی سافل تر از اسفل السافلین که اینان هم اکنون در آن جاگرفته اند ، دشوار است .

پایان

---

(۱) " توده " شماره ۱۰ مهرماه ۱۳۴۷ صفحه ۳ (تکیه از ماست) .
(۲) و (۴) " دو سال توفان " . " وظایف مبرم . . . سازمان توفان "
(۳) نامه به رفقا ــ نشریه گروه " توفان " صفحه ۱۰

iran-archive.com

فهرست منابع

الف ــ ازانتشارات حزب توده ایران

۱ــ اعلامیه جلسه مشاوره نمایندگان احزاب کمونیستی وکارگری کشورهای سوسیالیستی ــ مسکو نوامبر ۱۹۵۷

۲ــ اعلامیه جلسه مشاوره نمایندگان احزاب کمونیستی وکارگری ــ مسکو نوامبر ۱۹۶۰

۳ــ اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیستی و کارگری ــ مسکو ژوئن ۱۹۶۹

۴ــ اسناد و مدارک فاقی میکنند ــ مجله " دنیا " سال چهارم شماره دوم (تابستان ۱۳۴۳)

۵ــ شماره مخصوص روزنامه "مردم" ــ اول مرداد ۱۳۴۲

۶ــ گزارش م . آ . سوسلوف به پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مورخ ۱۴ فوریه ۱۹۶۴

۷ــ وحدت جنبش کمونیستی رابخاطر پیروزی صلح و سوسیالیسم تحکیم کنیم . ضمیمه " مردم " ۸ بهمن ۱۳۴۱

۸ــ درباره سیاست خارجی گروه مائو . ضمیمه " مردم " ۱۹۷۲

۹ــ شماره های کامل روزنامه " مردم " دوره پنجم . در این دوره قریب ۱۰۰ مقاله و مطلب پیرامون موضوع مورد بحث وجود دارد .

۱۰ــ شماره های کامل مجله " دنیا " دوره دوم . دراین دوره بیش ازسی مقاله پیرامون موضوع مورد بحث درج شده است .

ب ــ ازانتشارات احزاب برادر

1- В.Барисов."С Цифрами не ладах"."Новое время", № 18,1973

2- О.Б.Барисов и Б.Т.Колосков."Советско-китайские отношения", изд."Мысль",Москва.1972

3- Ван Мин."О событиях в Китае",Политиздат,Москва.1969

4- Ж.Видаль."Куда вдёт Китай группа Мао Цзе-Дуна",изд."Прогресс", Москва.1967

5- О.Владимирови и В.Рязанцев ." Страницы политической биографии Мао Цзэ-Дуна",изд."Политической литературы",Москва.1969

6- Л.П.Делюсин."Аграрно-крестьянский вопрос в политике КПК" /1921-1928/,изд."Наука",Москва.1972

7- Т.Л.Дейч."Маоизм-угроза Африке",изд."Международные отношения" Москва.1972

8-"Историческая наука в КНР".Ответственные редакторы:Р.В.Вяткин, Н.П.Свистунова,изд."Наука",Москва.1971

9-Н.И.Капченко."Пекин:политика,чуждая социализму",изд.

iran-archive.com

"Международные отношения",Москва.I967
IO- "Корни нынешних событий в Китае",изд."Политиздат",Москва. I968
II- "Коминтерн и восток",изд."Главная редакция восточной литературы",Москва.I969
I2- "Ленин и национально-освободительное движение в странах Востока",изд."Наука",Москва.I970
I3- Б.М.Лейбзон."Мелкобуржуазный революционаризм",Политиздт, Москва.I967
I4- "Маоизм глазами коммунистов",изд."Прогресс",Москва. I969
I5- "Международное коммунистическое движение",под общей редакцией В.В.Загладина."Политиздат",Москва.I972
I6- "Новейшая история Китая"/I9I7-I970/,изд."Мысль",Москва. Выпуск I до 4
I7- "Современный Китай" "Социально-экономические проблемы",изд. "Наука",Москва.I972
I8- А.М.Румянцев."Истоки и эволюция""Идей Мао Цзе-Дуна"",изд. "Наука",Москва.I972
I9- Ай сы-Ци."Лекции по диалектическому материализму", Политиздат,Москва.I959
20- Мяо-чу-Хуан."Краткая история коммунистической партии Китая",Политиздат,Москва.I958
2I-Чжао и-Вень."Промышленность нового Китая",изд. И.Л.,Москва. I959
22- Цзен сю-Фу."Коммунистическая партия Китая в борьбе за единый фронт",изд.ВПШ и АОН при ЦК КПСС.Москва.I959
23- "Законодательные акты китайской народной республики"изд. И.Л.,Москва.I952

ج ـ ازانتشارات مائوئیستی

I- Мао Цзе-Дун."Выдержки из произведений",изд.литературы на иностранных языках.Пекин.I966
2- Мао Цзе Дун."Избранные произведения",изд.литературы на иностранных языках.Пекин.I967
3- Мао Цзе Дун."Вопросы кооперирования в сельском хозяйстве", изд.литературы на иностранных языках.Пекин. I955

iran-archive.com

4- "Еще раз о разногласиях товарища Тольяати с нами",изд. литературы на иностранных языках".Пекин.1963
5- " Sur la question de Staline".Edition en langue etrangers. Pekin.1963
6- " Vive le leninisme ",Edition en langue etrangers.Pekin. 1960

تبصره :

علاوه برآثار یاد شده ، ۱۵ اثری که اداره نشریات بزبان خارجی در پکن بفارسی چاپ کرده (از ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۸) و نیز ۱۳ اثر دیگر فارسی که گروههای مختلف مائوئیست های ایرانی مانند گروه " انقلابیون کمونیست م ۰ ل ۰ " و گروه " سازمان انقلابی حزب توده ایران " و گروه " توفان " چاپ کرده اند (از ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۲) و نیز جزوه " انقلاب زمان ما " از انتشارات " جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا " ، بهنگام نگارش این کتاب مورد بررسی قرارگرفته است.

رادیو پیک ایران

همه روزه ازساعت ۶ تا ۷ و ۵۰ دقیقه بعداز ظهر بوقت تهران برروی امواج کوتاه ردیف ۲۵ و ۲۶ و ۳۱ متر به زبانهای فارسی، آذربایجانی و کردی برنامه پخش میکند ۰ عین همین برنامه ازساعت ۷ و ۵۰ دقیقه تاساعت ۹ و ۴۰ دقیقه بعداز ظهر به وقت تهران تکرارمیگردد ۰

رادیو پیک ایران رابشنوید وشنیدن آنرابه دیگران توصیه کنید!

باارگانهای مطبوعاتی و باپیک ایران به آدرس زیر مکاتبه کنید :

P. B. 49034
10026 Stockholm 49
Sweden

iran-archive.com

مائوئیسم و بازتاب آن در ایران

فهرست مطالب

	صفحه
آغازسخن	۱
بخش اول ــ پیدایش و رشد مائوئیسم در سیر انقلاب چین	٤
۱ــ زندگینامه مائو از زبان خود وی	٥
۲ــ نظری به نخستین اثر "مارکسیستی" مائو ــ تحلیل طبقات جامعه چین	۸
۳ــ چگونه مائو برسر کار آمد	۱۳
٤ــ مائو ــ علمدار ناسیونالیسم چین	۱٥
٥ــ "چینی کردن" مارکسیسم	۱۹
٦ــ "جنبش اصلاح سبك"	۲۲
۷ــ "انقلاب فرهنگی"	۲۷
۸ــ مائو ــ فیلسوف مارکسیست	۳۱
الف) مفهوم دیالکتیکی تضاد	۳۲
ب) تضادهای آنتاگونیستی و غیرآنتاگونیستی	۳٤
پ) تضاد اساسی و عمده یا اصلی	۳۸
ت) "فلسفه" ــ ابزار سیاست بازی	۳۹
۹ــ اشتها زیردندان است	٤۰
بخش دوم ــ شبه تئوریهای مائوئیستی ــ اگر جدی بگیریم	٤۲
۱ــ پیدایش و خط مشی درجنبش جهانی کمونیستی و کارگری	٤۲
۲ــ دوران ما	٤٦
۳ــ تضاد اصلی دوران ما	٤۹
٤ــ صلح وجنگ	٥٤
الف) طرح مسئله	٥٤
ب) امکان حفظ صلح یا ناگزیری جنگ	٥٦
ج) جنگ منشاء خیر؟	٥۸
د) جنگ و انقلاب	٦۱
هـ) چگونه میتوان صلح جهانی را حفظ کرد؟	٦۳
و) سلاح هسته ای و اثر آن در مسئله صلح وجنگ	٦٤
٥ــ همزیستی مسالمت آمیز	٦۷

iran-archive.com

صفحه

الف) همزیستی مسالمت‌آمیز چه معناست ؟ ۶۸
ب) پیوند همزیستی مسالمت‌آمیز با رشد جنبش انقلابی و پیروزی جهانی سوسیالیسم ۷۰
ج) صدور انقلاب و صدور ضد انقلاب ۷۳
د) دو نوع همزیستی یا جنگ سرد و همزیستی ؟ ۷۶
هـ) امکان همزیستی مسالمت‌آمیز ۷۷
و) جای انقلابیون در نبرد همزیستی مسالمت‌آمیز ۷۹
۶ــ مرحله انقلاب در کشورهای در حال رشد ــ "جهان سوم" ۸۰
الف) "در باره دمکراسی نوین" ۸۰
ب) تولد نوین "دمکراسی نوین" ۸۳
ج) مرحله انقلاب ایران ۸۴
د) مرحله انقلاب از نظر حزب توده ایران ۹۰
۷ــ شکل گذار یا راه انقلاب ۹۲
الف) کمی از سابقه امر ۹۲
ب) مارکس ، انگلس و لنین در باره اشکال گذار ۹۵
ج) تجربه اکتبر ۹۶
د) شکل من درآوردی "جنگ توده ای طولانی" ۹۹
هـ) آیا "تئوری" جنگ توده ای طولانی جمع بست درست تجربه چین است ؟ ۱۰۱
و) آموزش لنینی وضع انقلابی ۱۰۳
ز) انقلاب موضوعی علیه انقلاب واقعی ۱۱۳
ح) حزب توده ایران و راه انقلاب ایران ۱۱۶
۸ــ غیبه تئوریهای مائوئیستی در باره ساختمان سوسیالیسم و کشورداری سوسیالیستی ۱۱۸
الف) طرح مسئله ، قانونمندی ساختمان سوسیالیسم ۱۱۸
ب) ویژگی جامعه چین از دیدگاه مائو ۱۱۸
ج) آشفته فکری در مرحله گذار ــ "جهش" یا حرکت طبق برنامه؟ ۱۲۰
د) آغاز ساختمان سوسیالیسم از دهه بر مبنای کشاورزی سنتی ۱۲۴
هـ) "صنعتی کردن" بر مبنای تکنیک قرون وسطی ۱۲۴
و) کمونیسم در اندیشه و عمل مائو ۱۲۶
ز) مائو بیگانه از دیکتاتوری پرولتاریا ۱۲۸
ح) دورنمای دولت پرولتری : زوال یا تشدید مداوم اعمال قهر؟ ۱۳۲
ط) آخرین دستاورد "تئوریک" مائوئیسم در امر ساختمان سوسیالیسم ۱۳۷

بخش سوم ــ مائوئیسم در کردار ۱۵۰

۱ــ ظاهره ملی ۱۵۰
۲ــ از وحدت هدف بسوی وحدت عمل با امپریالیسم و ارتجاع ۱۵۵

iran-archive.com

صفحه

۳ـ افسانه "دو ابر قدرت" ۱۵۹

پایان سخن ۱۶۷

فهرست منابع ۱۶۹

مردم و دنیا

ارگان مرکزی حزب توده ایران

مسائل بین المللی

ارگان سیاسی و تشویك حزب توده ایران

ارگان تشویك و اطلاعاتی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری

وسایر نشریات حزب توده ایران را مطالعه کنید و دیگران را به خواندن آنها تشویق نمائید و با استفاده از تمام امکانات و ابتکارات برای پخش آنها در خارج از کشور و در ایران بکوشید.

iran-archive.com

مائوئیسم و بازتاب آن در ایران

مؤلف: ف. م. جوانشیر

Maoism and its reflection in Iran

by

F.M.Javanshir

Maoismus und seine Widerspiegelung in Iran

Maoisme et ses repercussions en Iran

Maoismo e Le Sue Conseqvenze in Iran

Маоизм и его отзвуки в Иране

Tudeh Publishing Centre

Druckerei"Salzland"

325 Stassfurt

58

بها در ایران ۶۰ ریال

Price: 4 DM or its equvalent in all other Countries

از انتشارات حزب تودهٔ ایران

سال ۱۳۵۳

iran-archive.com

از انتشارات حزب تودهٔ ایران

دملی دفاع مطبعه

iran-archive.com